مجموعه مقالات



آیة الله سید عبد الحسین لاری

بسم الله الرحمن الرحیم

مجموعه مقالات

نویسنده:

عبدالحسین لاری

ناشر چاپی:

بنیاد معارف اسلامی

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

مجموعه مقالات

مشخصات کتاب

عنوان و نام پدیدآور : مجموعه مقالات

مشخصات نشر : قم: کنگره بزرگداشت آیت الله سید عبدالحسین لاری، هیات علمی: بنیاد معارف اسلامی، ۱۴۱۸ق. = ۱۳۷۷.

مشخصات ظاهری : [۵۶۳] ص

فروست : (کنگره بزرگداشت آیت الله سید عبدالحسین لاری ۱۱)

شابک : ۲۰۰۰۰۰ریال

وضعیت فهرست نویسی : فهرستنویسی قبلی

یادداشت : به مناسبت کنگره بزرگداشت آیت الله سید عبدالحسین لاری، ۱۳۷۷، لار و جهرم

یادداشت : کتابنامه

موضوع : لاری، عبدالحسین، ۱۳۴۰ - ۱۲۶۴؟ق

شناسه افزوده : کنگره بزرگداشت آیت الله سید عبدالحسین لاری، هیات علمی

شناسه افزوده : کنگره بزرگداشت آیت الله سید عبدالحسین لاری (۱۳۷۷. لار و جهرم)

شناسه افزوده : بنیاد معارف اسلامی

رده بندی کنگره : DSR۱۴۵۳/ل۲ م۳ ۱۳۷۷

رده بندی دیویی : ۹۵۵/۰۷۵۰۹۲

شماره کتابشناسی ملی : م ۷۷-۵۹۵۶

۱- نصایح و فضایح (آیات الظالمین)

اشاره

مجموعه مقالات، ص: ۷

مقدّمه [الناشر]

«آيات الظالمين» نام رسالۀ سياسى فارسى ديگرى از آيه اللّه سيد عبد الحسين لارى است. در ابتداى رساله كه در سال ۱۳۱۴ ه. ق در شيراز و در ۷۸ صفحه به خط حسين على جهرمى و به همت آقا محمد جواد صاحب چاپ شده است، هيچ گونه نامى از رساله نيامده و لكن به جهت آن كه مؤلف، نزديك به چهار صد آيه قرآن در مذمت ظالمين و اعوان ايشان در اين رساله جمع آورى نموده، به «آيات الظالمين» معروف شده است، در حالى كه نام واقعى كتاب كه خود مؤلف بر آن گذاشته است «نصايح و فضايح» است. دليل اين ادّعا آن است كه مرحوم سيّد، در رسالۀ سؤال و جوابى كه محمد اشكنانى انصارى از ايشان نموده است و نسخه خطى آن موجود است در جواب سؤال هفتم، نام اين كتاب را برده است.

سؤال هفتم: در مجلس اهل ظلمه و حكام ديوانيان رفتن و قهوه و چاى و طعام ايشان خوردن و ماهوت و عبا و كلخچه ايشان پوشيدن چه صورت دارد؟ ..

جواب: حق تعالى فرموده وَ لا تَرْكَنُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النّارُ- فَلا تَقْعُدْ بَعْدَ الذِّكْرى مَعَ الْقَوْمِ الظّالِمِينَ يعنى ميل نكنيد بسوى ظالم كه به آتش ظلمش سوخته مى شويد و ننشينيد با ظالمين مگر براى نصيحت و نهى از

مجموعه مقالات، ص: ۸

منكر و رفع ظلم .. و قريب چهار صد آيه از قرآن جمع نموده ام در مذمت ظالمين و اعوان ايشان كه اسمش كتاب نصايح و فضايح است فرستاده ام چاپ نمايند هر گاه آوردند براى شما مى فرستم تا عبرت گيرى و عبرت گيرند.

در اين

رساله، مرحوم سید، پس از آن که تمام تنزلات و شقاوات و شرورات و مرارات را ناشی از قرب حصولی یا تحصیلی به مبدء شر و ظلمت و قبح و نقص می داند و شواهد صدق این ادعا را متذکر می شوند، به ذکر آیاتی می پردازند که ظالمین را مذموم و سرنوشت آنان را مشخص می کند، و بعد به سراغ روایات این باب رفته و آنها را مطرح می کنند. در خاتمه کتاب، با این بیان که «هر یک از محکمات ثقلین، کتاب و سنت متواتره، حجّت قاطعه بالغه تامّه کافیه است بر حسم و قطع و رفع ماده هر گونه غرور، شبهه و متشابهاتی که دستاویز جهال و مغرورین و مشتبهین ظلمه و جائرین و فسقه و مجرمین گردیده» به ذکر شبهات این موضوع پرداخته و هر کدام را به بهترین وجه پاسخ می دهند.

برای تحقیق و تصحیح کتاب که در کتابخانه مرحوم حجه الاسلام شیخ حسن نخبه الفقهایی موجود بود، ابتدا آیات را با وجود نامرتب و غیر منظم بودن آن بر طبق سور و شمارهٔ آیات قرآنی تنظیم نموده ایم و سپس روایات را نیز از مصادر اصلی کتب روایی استخراج کرده ایم. هر چند رساله، با زبان فارسی شروع می شود ولی در برخی صفحات آن، مؤلف محترم به زبان عربی نیز کتابت نموده اند. در صفحات فارسی، برخی عبارات نامعلوم بود که جهت روشن شدن آنها، کلمه ای اضافه و با علامت [] مشخص شده است.

هیئت علمی کنگره

مجموعه مقالات، ص: ۹

بسم اللّه الرّحمن الرّحیم الحمد للّه الّذی هو ارحم الراحمین فی موضع العفو و الرحمه و أشدّ المعاقبین فی موضع النکال و النقمه و اعظم المتجبّرین فی موضع

الکبریاء و العظمه و أسرع المنتقمین من الجائرین و الظلمه.

أما بعـد: چون این زمن فتن و محن بواسـطه طول غیبت کبری و انـدراس احکام انبیاء و خلفاء و نوّاب حقیقی خاتم الاوصـیاء و مهجور شـدن امر بمعروف و نهی از منکر و شـدّت انهماک «۱» خلق در محبّت دنیـا و کثرت رکون و آزمـایش کفره و فجره و ظلمه، چنانچه شاهـد صـدق از کلام صادق به مصـداق فَخَلَفَ مِنْ بَعْـدِهِمْ خَلْفٌ أَضاعُوا الصَّلاهَ وَ اتَّبَعُوا الشَّهَواتِ فَسَوْفَ یَلْقَوْنَ غَیًّا «۲».

فَخَلَفَ مِنْ بَعْـدِهِمْ خَلْفٌ وَرِثُوا الْکِتابَ یَأْخُذُونَ عَرَضَ هذَا الْأَدْنی وَ یَقُولُونَ سَـیُغْفَرُ لَنا «۳» الآیه موجب شیوع و ذیوع «۴» ظلم و جور بی پایه و جرم و ستم و اجحاف بی اندازه باشد ما لا یطاق در جمیع آفاق و اصقاع وقاع و بقاع و قری

---

(۱) انهماک: کوشیدن و مبالغه در کار کردن.

(۲) مریم: ۵۹.

(۳) الاعراف: ۱۶۹.

(۴) ذیوع و ذیع: فاش شدن.

و امصار و بلدان و بحاری و صحاری و قفار و بطون اودیه و قلل جبال بحدّی که لا یحدّه قلم و لا یفی ببیانه رقم، بلکه این نحو ظلم و جرم و جور و ستم و اجحاف بموجب «النـاس علی دین ملوکهم» دین و دیـدن و شـعار و دثـار خود قرار و اظهـار خود نموده اند، بر وجه تدیّن، و استحلال بلکه بر وجه تسنّن، و استدلال چنانچه صریح مذهب کفریّه جریّه و صوفیّه و بابیّه و کریم خانیّه از زنادقه [است]، و منافی با مذهب حقّ حقیق عدلیّه اسلامیه است، لهذا لازم و واجب آمد به جهت حسم مادیّه این شبهه و اشتباه و غرور و اغراء و

کفر و ارتداد، رجوع نمودن به مستقلّات عقل و محکمات کتاب و سنّت چنانچه مضمون خبر ثقلین است «۱».

فنقول: مقتضای تمام ادلّه قطعیه و مستقلّات عقلیّه و محکمات کتاب و سنن نبویه این است که تمام کائنات عالم از جمادات و نباتات و حیوانات من یعقل و غیر من یعقل، و تمام آن چه هستی و نیستی دارند، از ترقیّات و تنزّلات و سعادات و شقاوات و خیرات و شرورات و حلویّات و مرارات، تماما و کمالا به واسطهٔ قرب و بعد حصولی و تکوینی، یا تحصیل و تکلیفی [است] که به مبدء خیر و شرّ و نور و ظلمت و حسن و قبح و نقص و کمال دارند، و چنانچه تمام ترقیّات و سعادات و خیرات و حلاوات تمام اشیاء ناشی از قرب حصولی یا تحصیلی به مبدء خیر و نور و حسن و عدلست، هم چنین تمام آن منشئات خیریّه و نوریّه و حسنیّه و عدلیّه منتهی و راجع به مرکز خیر و حسن و عدل و کمالست، که فوز به حیات ابدی و جنان سرمدی است.

---

(۱) بحار الأنوار ج ۲۳: ۱۰۸ و ۱۱۴ و ۳۵: ۲۲۹- ۲۳۰.

مجموعه مقالات، ص: ۱۱

و چنانچه تمام تنزّلات و شقاوات و شرورات و مرارات ناشی از قرب حصولی یا تحصیلی به مبدء شرّ و ظلمت و قبح و نقص است هم چنین تمام آن منشئات شریّه و ظلمانیّه و قبیحه و نقصیه، منتهی و راجع به مرکز شرّ و ظلمت و قبح و نقص که خلود در جحیم و عذاب الیم است.

چنانچه تمام ترقّیات و شرافات و کمالات از مبدأ تا منتهی ناشی و منتهی به

تحصیل یا حصول عموم صفت عدل و کمال است، هم چنین تمام تنزّلات و شقاوات و شرورات و خسارات و معصیات از مبدأ صغایر تا منتهای کبایر که کفر است ناشی و منتهی بحصول یا تحصیل صفت ظلم و جرم و جور و نقص است علی الاطلاق.

و از جمله شواهد قطعیّه این مدّعی علاوه بر ادلّه اربعه، این که حرام و قبیحی که از مستقلّات عقلیّه آبی «۱» از تخصیص و تقیید و به هیچ وجه من الوجوه مسوّغ و مجوّز ندارد بالضروره العقلیّه در هیچ یک از معاصی و منکرات و کبائر و قبایح حتی کفر و ارتداد مثال و نظیری ندارد غیر از قبح ظلم و جرم و جور.

و از جمله شواهد صدق این مدّعی از محکمات کتاب و سنّت این که حدّ و عقوبتی که مترتّب فرموده حق تعالی بر یک قسم از اقسام ظلم و جوری که متعارف و متداول تمام ظالمین و جائرین این زمانست که عبارت از محاربه با مسلمانان است که به اتّفاق نصوص و فتاوی عبارت است از تجرید سلاح لاخافه مسلم بر هیچ یک از اقسام کبایر و بر هیچ یک از انواع کفر و ارتداد چنین حد و عقوبت دنیوی مترتّب و مقرّر نفرموده بصریح آیه شریفه:

---

(۱) آبی: اباء کننده، عاری.

إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ يَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَاداً أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَ أَرْجُلُهُمْ مِنْ خِلَافٍ أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ ذٰلِكَ لَهُمْ خِزْيٌ فِي الدُّنْيَا وَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ «۱».

و از جمله شواهد صدق این مدّعی از محکمات کتاب و سنّت این

که به منطوق آیهٔ فَبِظُلْمٍ مِنَ الَّذِینَ هٰادُوا حَرَّمْنٰا عَلَیْهِمْ طَیِّبٰاتٍ أُحِلَّتْ لَهُمْ «۲» و مفهوم آیه فَمَنِ اضْطُرَّ غَیْرَ بٰاغٍ وَ لٰا عٰادٍ فَلٰا إِثْمَ عَلَیْهِ «۳» مباح فرموده در مقام مجاعه «۴» و مخمصه تمام محرّمات را بر تمام مکلّفین حتّی بر کفّار و اهل کبایر بخلاف باغی و عادی که ظالم و جائر است مباح نفرموده بر او چیزی را از خبائث فضلا از طیّبات، و از این آیه مستفاد می شود علاوه بر آن چه مستفاد شد از آیه محاربه این که باغی و عادی مهدور الدّم است و از جمله نفوس محترمه واجب الحفظ نیست.

و از جمله شواهد صدق این مدّعی از محکمات کتاب و سنّت این که از صریح آیهٔ شریفه لٰا تُبْطِلُوا صَدَقٰاتِکُمْ بِالْمَنِّ وَ الْأَذیٰ «۵». و تفسیر آیه مبارکه أَ لَمْ نُرَبِّکَ فِینٰا وَلِیداً «۶» و تفسیر

---

(۱) المائده: ۳۳.

(۲) النساء: ۱۶۰.

(۳) البقره: ۱۷۳.

(۴) مجاعه: گرسنگی.

(۵) البقره: ۲۶۴.

(۶) الشعراء: ۱۸.

وَ قَدِمْنٰا إِلیٰ مٰا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنٰاهُ هَبٰاءً مَنْثُوراً «۱» مستفاد می شود که منّت و اذیّت و ظلم و جور موجب تمام حبط و فساد تمام اعمال خیر و عبادات است، و این که منّت و اذیّت و ظلم و جور بدتر از جمیع کبائر و منکرات و فواحش و معصیات بلکه بدتر از کفر و ارتداد است در حبط و ابطال و افساد اعمال چنانچه فرموده وَ الْکٰافِرُونَ هُمُ الظّٰالِمُونَ «۲».

و از جملهٔ شواهد صدق این مدّعی این که مترتّب نشده در چیزی از محکمات کتاب و سنّت بر اراده کفره و میل به کفره و رضای به کفره و محبّت کفره

احکام و عقوبات کفره، بخلاف ظلم و جور که مترتب فرموده بر هر یک از اراده و محبّت و میل و رضای خالی از فعل ظلم و جور تمام احکام و عقوبات نفس فعل ظلم و جور و ظلمه و جائرین چنانچه فرموده تِلْکَ الدّارُ الْآخِرَهُ نَجْعَلُها لِلَّذِینَ لا یُرِیدُونَ عُلُوًّا فِی الْأَرْضِ وَ لا فَساداً وَ الْعاقِبَهُ لِلْمُتَّقِینَ «۳». وَ لا تَرْکَنُوا إِلَی الَّذِینَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّکُمُ النّارُ «۴». فَلا تَقْعُدْ بَعْدَ الذِّکْری مَعَ الْقَوْمِ الظّالِمِینَ «۵».

و از جمله شواهد صدق این مدّعی این که آن مقدار مذمّت و نفرین و لعنت و عقوبت که مترتّب فرموده اند در محکمات کتاب و سنّت بر ظلم و جرم و جور، معشار آن را مترتّب نفرموده اند بر هیچ فرد از افراد کبائر و فواحش علی کثرتها،

---

(۱) الفرقان: ۲۳.

(۲) البقره: ۲۵۴.

(۳) القصص: ۸۳.

(۴) هود: ۱۱۳.

(۵) الانعام: ۶۸.

مجموعه مقالات، ص: ۱۴

و نه بر هیچ قسم از اقسام کفر و ارتداد علی تشتّتها، چنانچه در کثرت و شدّت و تأکید و بلاغت در هر یک از کتاب و سنّت، ما یقصم الظّهور و یقطع کل شبهه و غرور.

امّا از محکمات کتاب:

فی سوره البقره

(۱) وَ لا تَقْرَبا هٰذِهِ الشَّجَرَهَ فَتَکُونا مِنَ الظّالِمِینَ (۳۵).

(۲) ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِهِ وَ أَنْتُمْ ظالِمُونَ (۵۱).

(۳) وَ إِذْ قالَ مُوسیٰ لِقَوْمِهِ یا قَوْمِ إِنَّکُمْ ظَلَمْتُمْ أَنْفُسَکُمْ بِاتِّخاذِکُمُ الْعِجْلَ (۵۴).

(۴) وَ ما ظَلَمُونا وَ لٰکِنْ کانُوا أَنْفُسَهُمْ یَظْلِمُونَ (۵۷).

(۵) فَبَدَّلَ الَّذِینَ ظَلَمُوا قَوْلًا غَیْرَ الَّذِی قِیلَ لَهُمْ فَأَنْزَلْنا عَلَی الَّذِینَ ظَلَمُوا رِجْزاً مِنَ السَّماءِ بِما کانُوا یَفْسُقُونَ (۵۹).

(۶) وَ لَقَدْ عَلِمْتُمُ الَّذِينَ اعْتَدَوْا مِنْكُمْ فِى السَّبْتِ فَقُلْنا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خاسِئِينَ (۶۵) فَجَعَلْناها نَكالًا لِما بَيْنَ يَدَيْها وَ ما خَلْفَها

وَ مَوْعِظَةً لِلْمُتَّقِينَ (۶۶).

(۷) وَ إِذْ أَخَذْنا مِيثاقَكُمْ لا تَسْفِكُونَ دِماءَكُمْ وَ لا تُخْرِجُونَ أَنْفُسَكُمْ مِنْ دِيارِكُمْ ثُمَّ أَقْرَرْتُمْ وَ أَنْتُمْ تَشْهَدُونَ (۸۴) ثُمَّ أَنْتُمْ هؤُلاءِ تَقْتُلُونَ أَنْفُسَكُمْ وَ تُخْرِجُونَ فَرِيقاً مِنْكُمْ مِنْ دِيارِهِمْ تَظاهَرُونَ عَلَيْهِمْ بِالْإِثْمِ وَ الْعُدْوانِ وَ إِنْ

مجموعه مقالات، ص: ۱۵

يَأْتُوكُمْ أُسارى تُفادُوهُمْ وَ هُوَ مُحَرَّمٌ عَلَيْكُمْ إِخْراجُهُمْ أَ فَتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ الْكِتابِ وَ تَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ فَما جَزاءُ مَنْ يَفْعَلُ ذلِكَ مِنْكُمْ إِلَّا خِزْيٌ فِي الْحَياةِ الدُّنْيا وَ يَوْمَ الْقِيامَةِ يُرَدُّونَ إِلى أَشَدِّ الْعَذابِ (۸۵).

(۸) وَ لَقَدْ جاءَكُمْ مُوسى بِالْبَيِّناتِ ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِهِ وَ أَنْتُمْ ظالِمُونَ (۹۲).

(۹) وَ اللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ (۹۵).

(۱۰) وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ مَنَعَ مَساجِدَ اللَّهِ أَنْ يُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ وَ سَعى فِي خَرابِها (۱۱۴).

(۱۱) وَ إِذِ ابْتَلى إِبْراهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِماتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قالَ إِنِّي جاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِماماً قالَ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِي قالَ لا يَنالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ (۱۲۴).

(۱۲) وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَتَمَ شَهادَةً عِنْدَهُ مِنَ اللَّهِ (۱۴۰).

(۱۳) وَ لَئِنِ اتَّبَعْتَ أَهْواءَهُمْ مِنْ بَعْدِ ما جاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ إِنَّكَ إِذاً لَمِنَ الظَّالِمِينَ (۱۴۵).

(۱۴) وَ لَوْ يَرَى الَّذِينَ ظَلَمُوا إِذْ يَرَوْنَ الْعَذابَ أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعاً وَ أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعَذابِ (۱۶۵) إِذْ تَبَرَّأَ الَّذِينَ اتُّبِعُوا مِنَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا وَ رَأَوُا الْعَذابَ وَ تَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبابُ (۱۶۶) وَ قالَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا لَوْ أَنَّ لَنا كَرَّةً فَنَتَبَرَّأَ مِنْهُمْ كَما تَبَرَّؤُا مِنَّا كَذلِكَ يُرِيهِمُ اللَّهُ أَعْمالَهُمْ حَسَراتٍ عَلَيْهِمْ وَ ما هُمْ بِخارِجِينَ مِنَ النَّارِ (۱۶۷).

(۱۵) إِنَّما حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَ الدَّمَ وَ لَحْمَ الْخِنْزِيرِ وَ ما أُهِلَّ بِهِ لِغَيْرِ اللَّهِ فَمَنِ اضْطُرَّ غَيْرَ باغٍ وَ لا عادٍ فَلا إِثْمَ عَلَيْهِ (۱۷۳).

مجموعه مقالات، ص: ۱۶

(۱۶) فَمَنِ اعْتَدى بَعْدَ ذلِكَ فَلَهُ عَذابٌ

أَلِيمٌ (١٧٨).

(١٧) وَ لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ وَ تُدْلُوا بِهَا إِلَى الْحُكَّامِ لِتَأْكُلُوا فَرِيقاً مِنْ أَمْوَالِ النَّاسِ بِالْإِثْمِ وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ (١٨٨).

(١٨) وَ لَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ (١٩٠).

(١٩) فَإِنِ انْتَهَوْا فَلَا عُدْوَانَ إِلَّا عَلَى الظَّالِمِينَ (١٩٣).

(٢٠) وَ مَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ (٢٢٩).

(٢١) وَ لَا تُمْسِكُوهُنَّ ضِرَاراً لِتَعْتَدُوا وَ مَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ (٢٣١).

(٢٢) وَ الْكَافِرُونَ هُمُ الظَّالِمُونَ (٢٥٤).

(٢٣) وَ اللَّهُ لَا يَهْدِى الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ (٢٥٨).

(٢٤) قَوْلٌ مَعْرُوفٌ وَ مَغْفِرَةٌ خَيْرٌ مِنْ صَدَقَةٍ يَتْبَعُهَا أَذىً وَ اللَّهُ غَنِيٌّ حَلِيمٌ (٢٦٣).

(٢٥) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُبْطِلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَ الْأَذى كَالَّذِى يُنْفِقُ مَالَهُ رِئَاءَ النَّاسِ (٢٦٤).

(٢٦) وَ مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ (٢٧٠).

و فى سوره آل عمران

(١) وَ اللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ (٥٧).

(٢) وَ اللَّهُ لَا يَهْدِى الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ (٨۶).

مجموعه مقالات، ص: ١٧

(٣) فَمَنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ (٩۴).

(۴) أَصَابَتْ حَرْثَ قَوْمٍ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ فَأَهْلَكَتْهُ وَ مَا ظَلَمَهُمُ اللَّهُ وَ لَكِنْ أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ (١١٧).

(۵) لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْ ءٌ أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ أَوْ يُعَذِّبَهُمْ فَإِنَّهُمْ ظَالِمُونَ (١٢٨).

(۶) وَ اللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ (١۴٠).

(٧) وَ بِئْسَ مَثْوَى الظَّالِمِينَ (١۵١).

(۸) رَبَّنا إِنَّکَ مَنْ تُدْخِلِ النّارَ فَقَدْ أَخْزَیْتَهُ وَ ما لِلظّالِمِینَ مِنْ أَنْصارٍ (۱۹۲).

و فی سوره النّساء

(۱) إِنَّ الَّذِینَ یَأْکُلُونَ أَمْوالَ الْیَتامی ظُلْماً إِنَّما یَأْکُلُونَ فِی بُطُونِهِمْ ناراً وَ سَیَصْلَوْنَ سَعِیراً (۱۰) (۲) وَ مَنْ یَعْصِ اللّهَ وَ رَسُولَهُ وَ یَتَعَدَّ حُدُودَهُ یُدْخِلْهُ ناراً خالِداً فِیها وَ لَهُ عَذابٌ مُهِینٌ (۱۴).

(۳) وَ مَنْ یَفْعَلْ ذلِکَ عُدْواناً وَ ظُلْماً فَسَوْفَ نُصْلِیهِ ناراً (۳۰).

(۴) رَبَّنا أَخْرِجْنا مِنْ هذِهِ الْقَرْیَهِ الظّالِمِ أَهْلُها (۷۵).

(۵) إِنَّ الَّذِینَ تَوَفّاهُمُ الْمَلائِکَهُ ظالِمِی أَنْفُسِهِمْ قالُوا فِیمَ کُنْتُمْ قالُوا کُنّا مُسْتَضْعَفِینَ فِی الْأَرْضِ قالُوا أَ لَمْ تَکُنْ أَرْضُ اللّهِ واسِعَهً فَتُهاجِرُوا فِیها فَأُولئِکَ مَأْواهُمْ جَهَنَّمُ وَ ساءَتْ مَصِیراً (۹۷).

مجموعه مقالات، ص: ۱۸

(۶) لا یُحِبُّ اللّهُ الْجَهْرَ بِالسُّوءِ مِنَ الْقَوْلِ إِلّا مَنْ ظُلِمَ (۱۴۸).

(۷) فَأَخَذَتْهُمُ الصّاعِقَهُ بِظُلْمِهِمْ (۱۵۳).

(۸) فَبِظُلْمٍ مِنَ الَّذِینَ هادُوا حَرَّمْنا عَلَیْهِمْ طَیِّباتٍ أُحِلَّتْ لَهُمْ (۱۶۰).

(۹) إِنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا وَ ظَلَمُوا لَمْ یَکُنِ اللّهُ لِیَغْفِرَ لَهُمْ وَ لا لِیَهْدِیَهُمْ طَرِیقاً (۱۶۸) إِلّا طَرِیقَ جَهَنَّمَ خالِدِینَ فِیها أَبَداً (۱۶۹).

و فی سوره المائده

(۱) وَ تَعاوَنُوا عَلَی الْبِرِّ وَ التَّقْوی وَ لا تَعاوَنُوا عَلَی الْإِثْمِ وَ الْعُدْوانِ.

(۲) إِنِّی أُرِیدُ أَنْ تَبُوءَ بِإِثْمِی وَ إِثْمِکَ فَتَکُونَ مِنْ أَصْحابِ النّارِ وَ ذلِکَ جَزاءُ الظّالِمِینَ (۲۹).

(۳) مِنْ أَجْلِ ذلِکَ کَتَبْنا عَلی بَنِی إِسْرائِیلَ أَنَّهُ مَنْ قَتَلَ نَفْساً بِغَیْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسادٍ فِی الْأَرْضِ فَکَأَنَّما قَتَلَ النّاسَ جَمِیعاً (۳۲).

(۴) إِنَّما جَزاءُ الَّذِینَ یُحارِبُونَ اللّهَ وَ رَسُولَهُ وَ یَسْعَوْنَ فِی الْأَرْضِ فَساداً أَنْ یُقَتَّلُوا أَوْ یُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَیْدِیهِمْ وَ أَرْجُلُهُمْ مِنْ خِلافٍ أَوْ یُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ ذلِکَ لَهُمْ خِزْیٌ فِی الدُّنْیا وَ لَهُمْ فِی الْآخِرَهِ عَذابٌ عَظِیمٌ (۳۳).

(۵) وَ السّارِقُ وَ السّارِقَهُ فَاقْطَعُوا أَیْدِیَهُما جَزاءً بِما کَسَبا نَکالًا مِنَ اللّهِ (۳۸).

(۶) سَمّاعُونَ لِلْکَذِبِ أَکّالُونَ لِلسُّحْتِ (۴۲).

(۷) وَ مَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللّهُ فَأُولٰئِكَ هُمُ الظّالِمُونَ (۴۵).

مجموعه

مقالات، ص: ۱۹

(۸) إِنَّ اللّهَ لا يَهْدِى الْقَوْمَ الظّالِمينَ (۵۱).

(۹) وَ ترى كَثيراً مِنْهُمْ يُسارِعُونَ فِى الْإِثْمِ وَ الْعُدْوانِ وَ أَكْلِهِمُ السُّحْتَ لَبِئْسَ ما كانُوا يَعْمَلُونَ (۶۲).

(۱۰) وَ قالَ الْمَسيحُ يا بَنِى إِسْرائيلَ اعْبُدُوا اللّهَ رَبِّى وَ رَبَّكُمْ إِنَّهُ مَنْ يُشْرِكْ بِاللّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّهَ وَ مَأْواهُ النّارُ وَ ما لِلظّالِمينَ مِنْ أَنْصارٍ (۷۲).

(۱۱) وَ مَا اعْتَدَيْنا إِنّا إِذاً لَمِنَ الظّالِمينَ (۱۰۷).

و فى سوره الانعام

(۱) وَ لَقَدِ اسْتُهْزِئَ بِرُسُلٍ مِنْ قَبْلِكَ فَحاقَ بِالَّذينَ سَخِرُوا مِنْهُمْ ما كانُوا بِهِ يَسْتَهْزِؤُنَ (۱۰).

(۲) وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرى عَلَى اللّهِ كَذِباً أَوْ كَذَّبَ بِآياتِهِ إِنَّهُ لا يُفْلِحُ الظّالِمُونَ (۲۱).

(۳) وَ لكِنَّ الظّالِمينَ بِآياتِ اللّهِ يَجْحَدُونَ (۳۳).

(۴) فَقُطِعَ دابِرُ الْقَوْمِ الَّذينَ ظَلَمُوا وَ الْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ الْعالَمينَ (۴۵).

(۵) قُلْ أَ رَأَيْتَكُمْ إِنْ أَتاكُمْ عَذابُ اللّهِ بَغْتَهً أَوْ جَهْرَهً هَلْ يُهْلَكُ إِلَّا الْقَوْمُ الظّالِمُونَ (۴۷).

(۶) وَ ما مِنْ حِسابِكَ عَلَيْهِمْ مِنْ شَيْ ءٍ فَتَطْرُدَهُمْ فَتَكُونَ مِنَ الظّالِمينَ (۵۲).

(۷) وَ اللّهُ أَعْلَمُ بِالظّالِمينَ (۵۸).

(۸) فَلا تَقْعُدْ بَعْدَ الذِّكْرى مَعَ الْقَوْمِ الظّالِمينَ (۶۸).

مجموعه مقالات، ص: ۲۰

(۹) وَ لَوْ ترى إِذِ الظّالِمُونَ فِى غَمَراتِ الْمَوْتِ وَ الْمَلائِكَهُ باسِطُوا أَيْديهِمْ أَخْرِجُوا أَنْفُسَكُمُ الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ عَذابَ الْهُونِ بِما كُنْتُمْ تَقُولُونَ عَلَى اللّهِ غَيْرَ الْحَقِّ وَ كُنْتُمْ عَنْ آياتِهِ تَسْتَكْبِرُونَ (۹۳) وَ لَقَدْ جِئْتُمُونا فُرادى كَما خَلَقْناكُمْ أَوَّلَ مَرَّهٍ وَ تَرَكْتُمْ ما خَوَّلْناكُمْ وَراءَ ظُهُورِكُمْ وَ ما نَرى مَعَكُمْ شُفَعاءَكُمُ الَّذينَ زَعَمْتُمْ أَنَّهُمْ فيكُمْ شُرَكاءُ لَقَدْ تَقَطَّعَ بَيْنَكُمْ وَ ضَلَّ عَنْكُمْ ما كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ (۹۴).

(۱۰) وَ كَذلِكَ جَعَلْنا فِى كُلِّ قَرْيَهٍ أَكابِرَ مُجْرِميها لِيَمْكُرُوا فيها وَ ما يَمْكُرُونَ إِلّا بِأَنْفُسِهِمْ وَ ما يَشْعُرُونَ (۱۲۳).

(۱۱) سَيُصيبُ الَّذينَ أَجْرَمُوا صَغارٌ عِنْدَ اللّهِ وَ عَذابٌ شَديدٌ بِما كانُوا

يَمْكُرُونَ (١٢٤).

(١٢) وَ كَذٰلِكَ نُوَلِّی بَعْضَ الظّٰالِمِینَ بَعْضاً بِمٰا كٰانُوا یَكْسِبُونَ (١٢٩).

(١٣) مَنْ تَكُونُ لَهُ عٰاقِبَةُ الدّٰارِ إِنَّهُ لٰا یُفْلِحُ الظّٰالِمُونَ (١٣٥).

(١۴) إِنَّ اللّٰهَ لٰا یَهْدِی الْقَوْمَ الظّٰالِمِینَ (١۴۴).

(١۵) فَمَنِ اضْطُرَّ غَیْرَ بٰاغٍ وَ لٰا عٰادٍ فَإِنَّ رَبَّكَ غَفُورٌ رَحِیمٌ (١۴۵).

(١۶) وَ لٰا یُرَدُّ بَأْسُهُ عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِینَ (١۴٧).

و فی سوره الأعراف

(١) فَمٰا كٰانَ دَعْوٰاهُمْ إِذْ جٰاءَهُمْ بَأْسُنٰا إِلّٰا أَنْ قٰالُوا إِنّٰا كُنّٰا ظٰالِمِینَ (۵).

(٢) وَ مَنْ خَفَّتْ مَوٰازِینُهُ فَأُولٰئِكَ الَّذِینَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ بِمٰا كٰانُوا بِآیٰاتِنٰا یَظْلِمُونَ (٩).

مجموعه مقالات، ص: ٢١

(٣) وَ لٰا تَقْرَبٰا هٰذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونٰا مِنَ الظّٰالِمِینَ (١٩).

(۴) قُلْ إِنَّمٰا حَرَّمَ رَبِّیَ الْفَوٰاحِشَ مٰا ظَهَرَ مِنْهٰا وَ مٰا بَطَنَ وَ الْإِثْمَ وَ الْبَغْیَ بِغَیْرِ الْحَقِّ وَ أَنْ تُشْرِكُوا بِاللّٰهِ (٣٣).

(۵) فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَریٰ عَلَی اللّٰهِ كَذِباً أَوْ كَذَّبَ بِآیٰاتِهِ (٣٧).

(۶) لَهُمْ مِنْ جَهَنَّمَ مِهٰادٌ وَ مِنْ فَوْقِهِمْ غَوٰاشٍ وَ كَذٰلِكَ نَجْزِی الظّٰالِمِینَ (۴١).

(٧) وَ نٰادیٰ أَصْحٰابُ الْجَنَّةِ أَصْحٰابَ النّٰارِ أَنْ قَدْ وَجَدْنٰا مٰا وَعَدَنٰا رَبُّنٰا حَقًّا فَهَلْ وَجَدْتُمْ مٰا وَعَدَ رَبُّكُمْ حَقًّا قٰالُوا نَعَمْ فَأَذَّنَ مُؤَذِّنٌ بَیْنَهُمْ أَنْ لَعْنَةُ اللّٰهِ عَلَی الظّٰالِمِینَ (۴۴).

(٨) وَ إِذٰا صُرِفَتْ أَبْصٰارُهُمْ تِلْقٰاءَ أَصْحٰابِ النّٰارِ قٰالُوا رَبَّنٰا لٰا تَجْعَلْنٰا مَعَ الْقَوْمِ الظّٰالِمِینَ (۴٧).

(٩) إِنَّهُ لٰا یُحِبُّ الْمُعْتَدِینَ (۵۵).

(١٠) وَ لٰا تَعْثَوْا فِی الْأَرْضِ مُفْسِدِینَ (٧۴).

(١١) فَانْظُرْ كَیْفَ كٰانَ عٰاقِبَةُ الْمُجْرِمِینَ (٨۴).

(۱۲) وَ لَا تُفْسِدُوا فِی الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا (۸۵) (۱۳) فَانْظُرْ کَیْفَ کَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِینَ (۸۶).

(۱۴) اتَّخَذُوهُ وَ کَانُوا ظَالِمِینَ (۱۴۸).

(۱۵) وَ لَا تَجْعَلْنِی مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِینَ (۱۵۰).

(۱۶) وَ مَا ظَلَمُونَا وَ لَکِنْ کَانُوا أَنْفُسَهُمْ یَظْلِمُونَ (۱۶۰).

(۱۷) فَبَدَّلَ الَّذِینَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ قَوْلًا غَیْرَ الَّذِی قِیلَ لَهُمْ فَأَرْسَلْنَا عَلَیْهِمْ رِجْزاً مِنَ السَّمَاءِ بِمَا کَانُوا یَظْلِمُونَ (۱۶۲).

(۱۸) فَلَمّا نَسُوا ما ذُكِّرُوا بِهِ أَنْجَيْنَا الَّذِينَ يَنْهَوْنَ عَنِ السُّوءِ وَ أَخَذْنَا الَّذِينَ ظَلَمُوا بِعَذابٍ بَئِيسٍ بِما كانُوا يَفْسُقُونَ (۱۶۵).

(۱۹) وَ اتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ الَّذِى آتَيْنَاهُ آياتِنَا فَانْسَلَخَ مِنْها فَأَتْبَعَهُ الشَّيْطانُ فَكانَ مِنَ الْغاوِينَ (۱۷۵).

(۲۰) ساءَ مَثَلًا الْقَوْمُ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآياتِنَا وَ أَنْفُسَهُمْ كانُوا يَظْلِمُونَ (۱۷۷).

و فی سوره الأنفال

(۱) وَ اتَّقُوا فِتْنَةً لا تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خاصَّةً وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللّهَ شَدِيدُ الْعِقابِ (۲۵).

(۲) فَأَهْلَكْناهُمْ بِذُنُوبِهِمْ وَ أَغْرَقْنا آلَ فِرْعَوْنَ وَ كُلٌّ كانُوا ظالِمِينَ (۵۴).

و فی سوره التّوبه

(۱) وَ اللّهُ لا يَهْدِى الْقَوْمَ الظّالِمِينَ (۱۹).

(۲) وَ مَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَأُولٰئِكَ هُمُ الظّالِمُونَ (۲۳).

(۳) وَ اللّهُ عَلِيمٌ بِالظّالِمِينَ (۴۷).

(۴) فَما كانَ اللّهُ لِيَظْلِمَهُمْ وَ لٰكِنْ كانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ (۷۰).

(۵) وَ اللّهُ لا يَهْدِى الْقَوْمَ الظّالِمِينَ (۱۰۹).

مجموعه مقالات، ص: ۲۳

و فی سوره یونس

(۱) وَ لَقَدْ أَهْلَكْنَا الْقُرُونَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَمّا ظَلَمُوا .. كَذٰلِكَ نَجْزِى الْقَوْمَ الْمُجْرِمِينَ (۱۳).

(۲) فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرىٰ عَلَى اللّهِ كَذِباً أَوْ كَذَّبَ بِآياتِهِ إِنَّهُ لا يُفْلِحُ الْمُجْرِمُونَ (۱۷).

(۳) فَلَمّا أَنْجاهُمْ إِذا هُمْ يَبْغُونَ فِى الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ يا أَيُّهَا النّاسُ إِنَّما بَغْيُكُمْ عَلىٰ أَنْفُسِكُمْ مَتاعَ الْحَياةِ الدُّنْيا ثُمَّ إِلَيْنا مَرْجِعُكُمْ فَنُنَبِّئُكُمْ بِما كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۲۳).

(۴) وَ الَّذِينَ كَسَبُوا السَّيِّئاتِ جَزاءُ سَيِّئَةٍ بِمِثْلِها وَ تَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ ما لَهُمْ مِنَ اللّهِ مِنْ عاصِمٍ كَأَنَّما أُغْشِيَتْ وُجُوهُهُمْ قِطَعاً مِنَ اللَّيْلِ مُظْلِماً أُولٰئِكَ أَصْحابُ النّارِ هُمْ فِيها خالِدُونَ (۲۷).

(۵) كَذٰلِكَ حَقَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ عَلَى الَّذِينَ فَسَقُوا أَنَّهُمْ لا يُؤْمِنُونَ (۳۳).

(۶) فَانْظُرْ کَیفَ کَانَ عَاقِبَهُ الظَّالِمِینَ (۳۹).

(۷) إِنَّ اللَّهَ لَا یَظْلِمُ النَّاسَ شَیْئاً وَ لٰکِنَّ النَّاسَ أَنْفُسَهُمْ یَظْلِمُونَ (۴۴).

(۸) ثُمَّ قِیلَ لِلَّذِینَ ظَلَمُوا ذُوقُوا عَذَابَ الْخُلْدِ هَلْ تُجْزَوْنَ إِلَّا بِمَا کُنْتُمْ تَکْسِبُونَ (۵۲).

(۹) وَ لَوْ أَنَّ لِکُلِّ نَفْسٍ ظَلَمَتْ مَا فِی الْأَرْضِ لَافْتَدَتْ بِهِ وَ أَسَرُّوا النَّدَامَهَ لَمَّا رَأَوُا الْعَذَابَ وَ قُضِیَ بَیْنَهُمْ بِالْقِسْطِ وَ هُمْ لَا یُظْلَمُونَ (۵۴).

مجموعه مقالات، ص: ۲۴

(۱۰) رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا فِتْنَهً لِلْقَوْمِ الظَّالِمِینَ (۸۵).

(۱۱) وَ لَا تَدْعُ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا یَنْفَعُکَ وَ لَا یَضُرُّکَ فَإِنْ فَعَلْتَ فَإِنَّکَ إِذاً مِنَ الظَّالِمِینَ (۱۰۶).

و فی سوره هود

(۱) مَنْ کَانَ یُرِیدُ الْحَیَاهَ الدُّنْیَا وَ زِینَتَهَا نُوَفِّ إِلَیْهِمْ أَعْمَالَهُمْ فِیهَا وَ هُمْ فِیهَا لَا یُبْخَسُونَ (۱۵). أُولٰئِکَ الَّذِینَ لَیْسَ لَهُمْ فِی الْآخِرَهِ إِلَّا النَّارُ وَ حَبِطَ مَا صَنَعُوا فِیهَا وَ بَاطِلٌ مَا کَانُوا یَعْمَلُونَ (۱۶).

(۲) وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَیٰ عَلَی اللَّهِ کَذِباً أُولٰئِکَ یُعْرَضُونَ عَلَیٰ رَبِّهِمْ وَ یَقُولُ الْأَشْهَادُ هٰؤُلَاءِ الَّذِینَ کَذَبُوا عَلَیٰ رَبِّهِمْ أَلَا لَعْنَهُ اللَّهِ عَلَی الظَّالِمِینَ (۱۸).

(۳) اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا فِی أَنْفُسِهِمْ إِنِّی

إِذاً لَمِنَ الظّالِمِینَ (۳۱).

(۴) وَ لا تُخاطِبْنِی فِی الَّذِینَ ظَلَمُوا إِنَّهُمْ مُغْرَقُونَ (۳۷).

(۵) وَ قِیلَ بُعْداً لِلْقَوْمِ الظّالِمِینَ (۴۴).

(۶) وَ أَخَذَتِ الَّذِینَ ظَلَمُوا الصَّیْحَهُ فَأَصْبَحُوا فِی دِیارِهِمْ جاثِمِینَ (۶۷).

(۷) فَلَمّا جاءَ أَمْرُنا جَعَلْنا عالِیَها سافِلَها وَ أَمْطَرْنا عَلَیْها حِجارَهً مِنْ سِجِّیلٍ مَنْضُودٍ (۸۲) مُسَوَّمَهً عِنْدَ رَبِّکَ وَ ما هِیَ مِنَ الظّالِمِینَ بِبَعِیدٍ (۸۳).

(۸) وَ لا تَبْخَسُوا النّاسَ أَشْیاءَهُمْ وَ لا تَعْثَوْا فِی الْأَرْضِ مُفْسِدِینَ (۸۵).

(۹) وَ لَمّا جاءَ أَمْرُنا نَجَّیْنا شُعَیْباً وَ الَّذِینَ آمَنُوا مَعَهُ بِرَحْمَهٍ مِنّا وَ أَخَذَتِ الَّذِینَ ظَلَمُوا الصَّیْحَهُ فَأَصْبَحُوا فِی دِیارِهِمْ جاثِمِینَ (۹۴) کَأَنْ لَمْ یَغْنَوْا

فِیها (۹۵).

(۱۰) وَ کَذلِکَ أَخْذُ رَبِّکَ إِذا أَخَذَ الْقُرى وَ هِیَ ظالِمَهٌ إِنَّ أَخْذَهُ أَلِیمٌ شَدِیدٌ (۱۰۲).

(۱۱) فَأَمَّا الَّذِینَ شَقُوا فَفِی النّارِ لَهُمْ فِیها زَفِیرٌ وَ شَهِیقٌ (۱۰۶) خالِدِینَ فِیها ما دامَتِ السَّماواتُ وَ الْأَرْضُ (۱۰۷).

(۱۲) وَ لا تَرْکَنُوا إِلَى الَّذِینَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّکُمُ النّارُ وَ ما لَکُمْ مِنْ دُونِ اللّهِ مِنْ أَوْلِیاءَ ثُمَّ لا تُنْصَرُونَ (۱۱۳).

(۱۳) فَلَوْ لا کانَ مِنَ الْقُرُونِ مِنْ قَبْلِکُمْ أُولُوا بَقِیَّهٍ یَنْهَوْنَ عَنِ الْفَسادِ فِی الْأَرْضِ إِلّا قَلِیلاً مِمَّنْ أَنْجَیْنا مِنْهُمْ وَ اتَّبَعَ الَّذِینَ ظَلَمُوا ما أُتْرِفُوا فِیهِ وَ کانُوا مُجْرِمِینَ (۱۱۶) وَ ما کانَ رَبُّکَ لِیُهْلِکَ الْقُرى بِظُلْمٍ وَ أَهْلُها مُصْلِحُونَ (۱۱۷).

و فی سوره یوسف

(۱) إِنَّهُ لا یُفْلِحُ الظّالِمُونَ (۲۳).

(۲) کَذلِکَ نَجْزِی الظّالِمِینَ (۷۵).

(۳) قالَ مَعاذَ اللّهِ أَنْ نَأْخُذَ إِلّا مَنْ وَجَدْنا مَتاعَنا عِنْدَهُ إِنّا إِذاً لَظالِمُونَ (۷۹).

(۴) وَ لا یُرَدُّ بَأْسُنا عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِینَ (۱۱۰).

و فی سوره الرعد

(۱) لِلَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمُ الْحُسْنَى وَ الَّذِينَ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُ لَوْ أَنَّ لَهُمْ

مجموعه مقالات، ص: ۲۶

مَا فِی الْأَرْضِ جَمِيعاً وَ مِثْلَهُ مَعَهُ لَافْتَدَوْا بِهِ أُولَئِکَ لَهُمْ سُوءُ الْحِسَابِ وَ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَ بِئْسَ الْمِهَادُ (۱۸).

(۲) وَ الَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَ يَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَ يُفْسِدُونَ فِی الْأَرْضِ أُولَئِکَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَ لَهُمْ سُوءُ الدَّارِ (۲۵).

و فی سوره إبراهيم

(۱) الَّذِينَ يَسْتَحِبُّونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَهِ وَ يَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَ يَبْغُونَهَا عِوَجاً أُولَئِکَ فِی ضَلَالٍ بَعِيدٍ (۳).

(۲) فَأَوْحَى إِلَيْهِمْ رَبُّهُمْ لَنُهْلِكَنَّ الظَّالِمِينَ (۱۳) وَ لَنُسْكِنَنَّكُمُ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِهِمْ ذَلِکَ لِمَنْ خَافَ مَقَامِی وَ خَافَ وَعِيدِ (۱۴) وَ اسْتَفْتَحُوا وَ خَابَ كُلُّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ (۱۵) مِنْ وَرَائِهِ جَهَنَّمُ وَ يُسْقَى مِنْ مَاءٍ صَدِيدٍ (۱۶) يَتَجَرَّعُهُ وَ لَا يَكَادُ يُسِيغُهُ وَ يَأْتِيهِ الْمَوْتُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ وَ مَا هُوَ بِمَيِّتٍ وَ مِنْ وَرَائِهِ عَذَابٌ غَلِيظٌ (۱۷).

(۳) وَ بَرَزُوا لِلَّهِ جَمِيعاً فَقَالَ الضُّعَفَاءُ لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا كُنَّا لَكُمْ تَبَعاً فَهَلْ أَنْتُمْ مُغْنُونَ عَنَّا مِنْ عَذَابِ اللَّهِ مِنْ شَیْءٍ قَالُوا لَوْ هَدَانَا اللَّهُ لَهَدَيْنَاكُمْ سَوَاءٌ عَلَيْنَا أَ جَزِعْنَا أَمْ صَبَرْنَا مَا لَنَا مِنْ مَحِيصٍ (۲۱) وَ قَالَ الشَّيْطَانُ لَمَّا قُضِیَ الْأَمْرُ إِنَّ اللَّهَ وَعَدَكُمْ وَعْدَ الْحَقِّ وَ وَعَدْتُكُمْ فَأَخْلَفْتُكُمْ وَ مَا كَانَ لِی عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ إِلَّا أَنْ دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِی فَلَا تَلُومُونِی وَ لُومُوا أَنْفُسَكُمْ مَا أَنَا بِمُصْرِخِكُمْ وَ مَا أَنْتُمْ بِمُصْرِخِیَّ إِنِّی كَفَرْتُ بِمَا أَشْرَكْتُمُونِ مِنْ قَبْلُ إِنَّ الظَّالِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ

مجموعه مقالات، ص: ۲۷

أَلِيمٌ (۲۲).

(۴) يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِی الْحَيَاهِ الدُّنْيَا وَ فِی الْآخِرَهِ وَ يُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِينَ وَ يَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ (۲۷).

(۵) إِنَّ الْإِنْسَانَ

لَظَلُومٌ كَفّارٌ (۳۴).

(۶) وَ لا تَحْسَبَنَّ اللّهَ غافِلًا عَمّا يَعْمَلُ الظّالِمُونَ إِنَّما يُؤَخِّرُهُمْ لِيَوْمٍ تَشْخَصُ فِيهِ الْأَبْصارُ (۴۲) مُهْطِعِينَ مُقْنِعِى رُؤُسِهِمْ لا يَرْتَدُّ إِلَيْهِمْ طَرْفُهُمْ وَ أَفْئِدَتُهُمْ هَواءٌ (۴۳) وَ أَنْذِرِ النّاسَ يَوْمَ يَأْتِيهِمُ الْعَذابُ فَيَقُولُ الَّذِينَ ظَلَمُوا رَبَّنا أَخِّرْنا إِلى أَجَلٍ قَرِيبٍ نُجِبْ دَعْوَتَكَ وَ نَتَّبِعِ الرُّسُلَ أَ وَ لَمْ تَكُونُوا أَقْسَمْتُمْ مِنْ قَبْلُ ما لَكُمْ مِنْ زَوالٍ (۴۴) وَ سَكَنْتُمْ فِى مَساكِنِ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ وَ تَبَيَّنَ لَكُمْ كَيْفَ فَعَلْنا بِهِمْ وَ ضَرَبْنا لَكُمُ الْأَمْثالَ (۴۵) وَ قَدْ مَكَرُوا مَكْرَهُمْ وَ عِنْدَ اللّهِ مَكْرُهُمْ وَ إِنْ كانَ مَكْرُهُمْ لِتَزُولَ مِنْهُ الْجِبالُ (۴۶) فَلا تَحْسَبَنَّ اللّهَ مُخْلِفَ وَعْدِهِ رُسُلَهُ إِنَّ اللّهَ عَزِيزٌ ذُو انْتِقامٍ (۴۷) يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَ السَّماواتُ وَ بَرَزُوا لِلّهِ الْواحِدِ الْقَهّارِ (۴۸) وَ تَرَى الْمُجْرِمِينَ يَوْمَئِذٍ مُقَرَّنِينَ فِى الْأَصْفادِ (۴۹) سَرابِيلُهُمْ مِنْ قَطِرانٍ وَ تَغْشى وُجُوهَهُمُ النّارُ (۵۰).

و فى سوره الحجر

(۱) وَ إِنْ كانَ أَصْحابُ الْأَيْكَهِ لَظالِمِينَ (۷۸) فَانْتَقَمْنا مِنْهُمْ (۷۹).

(۲) لا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلى ما مَتَّعْنا بِهِ أَزْواجاً مِنْهُمْ وَ لا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ (۸۸).

مجموعه مقالات، ص: ۲۸

و فى سوره النّحل

(۱) الَّذِينَ تَتَوَفّاهُمُ الْمَلائِكَهُ ظالِمِى أَنْفُسِهِمْ فَأَلْقَوُا السَّلَمَ ما كُنّا نَعْمَلُ مِنْ سُوءٍ بَلى إِنَّ اللّهَ عَلِيمٌ بِما كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۲۸) فَادْخُلُوا أَبْوابَ جَهَنَّمَ خالِدِينَ فِيها فَلَبِئْسَ مَثْوَى الْمُتَكَبِّرِينَ (۲۹).

(۲) هَلْ يَنْظُرُونَ إِلّا أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلائِكَهُ أَوْ يَأْتِىَ أَمْرُ رَبِّكَ كَذلِكَ فَعَلَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ ما ظَلَمَهُمُ اللّهُ وَ لكِنْ كانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ (۳۳) فَأَصابَهُمْ سَيِّئاتُ ما عَمِلُوا وَ حاقَ بِهِمْ ما كانُوا بِهِ يَسْتَهْزِؤُنَ (۳۴).

(۳) وَ لَوْ يُؤاخِذُ اللّهُ النّاسَ بِظُلْمِهِمْ ما تَرَكَ عَلَيْها مِنْ دابَّهٍ وَ لكِنْ يُؤَخِّرُهُمْ إِلى أَجَلٍ مُسَمًّى فَإِذا جاءَ أَجَلُهُمْ لا يَسْتَأْخِرُونَ ساعَهً وَ لا يَسْتَقْدِمُونَ (۶۱).

(۴) وَ إِذا رَأَى الَّذِينَ ظَلَمُوا الْعَذابَ فَلا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ وَ لا هُمْ يُنْظَرُونَ (۸۵).

(۵) إِنَّ اللّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَ الْإِحْسانِ وَ إِيتاءِ ذِى الْقُرْبى وَ يَنْهى عَنِ الْفَحْشاءِ وَ الْمُنْكَرِ وَ الْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ (۹۰).

(۶) فَأَخَذَهُمُ الْعَذابُ وَ هُمْ ظالِمُونَ (۱۱۳).

(۷) فَمَنِ اضْطُرَّ غَيْرَ باغٍ وَ لا عادٍ فَإِنَّ اللّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۱۱۵).

و فى سوره بنى إسرائيل

(۱) وَ إِذٰا أَرَدْنٰا أَنْ نُهْلِكَ قَرْيَةً أَمَرْنٰا مُتْرَفِيهٰا فَفَسَقُوا فِيهٰا فَحَقَّ عَلَيْهَا الْقَوْلُ فَدَمَّرْنٰاهٰا تَدْمِيراً (۱۶).

مجموعه مقالات، ص: ۲۹

(۲) وَ لٰا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِی حَرَّمَ اللّٰهُ إِلّٰا بِالْحَقِّ وَ مَنْ قُتِلَ مَظْلُوماً فَقَدْ جَعَلْنٰا لِوَلِيِّهِ سُلْطٰاناً فَلٰا يُسْرِفْ فِی الْقَتْلِ إِنَّهُ كٰانَ مَنْصُوراً (۳۳).

(۳) إِذْ يَقُولُ الظّٰالِمُونَ إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلّٰا رَجُلًا مَسْحُوراً (۴۷).

(۴) وَ آتَيْنٰا ثَمُودَ النّٰاقَةَ مُبْصِرَةً فَظَلَمُوا بِهٰا (۵۹).

(۵) وَ مٰا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِی أَرَيْنٰاكَ إِلّٰا فِتْنَةً لِلنّٰاسِ وَ الشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِی الْقُرْآنِ وَ نُخَوِّفُهُمْ فَمٰا يَزِيدُهُمْ إِلّٰا طُغْيٰاناً كَبِيراً (۶۰).

(۶) قٰالَ اذْهَبْ فَمَنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ فَإِنَّ جَهَنَّمَ جَزٰاؤُكُمْ جَزٰاءً مَوْفُوراً (۶۳) وَ اسْتَفْزِزْ مَنِ اسْتَطَعْتَ مِنْهُمْ بِصَوْتِكَ وَ أَجْلِبْ عَلَيْهِمْ بِخَيْلِكَ وَ

رَجِلِكَ وَ شَارِكْهُمْ فِى الْأَمْوَالِ وَ الْأَوْلَادِ وَ عِدْهُمْ وَ مَا يَعِدُهُمُ الشَّيْطَانُ إِلّا غُرُوراً (۶۴).

(۷) وَ نُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَ رَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ لَا يَزِيدُ الظّالِمِينَ إِلّا خَسَاراً (۸۲).

(۸) فَأَبَى الظّالِمُونَ إِلّا كُفُوراً (۹۹).

و فی سوره الکهف

(۱) فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللّهِ كَذِباً (۱۵).

(۲) إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلظّالِمِينَ نَاراً أَحَاطَ بِهِمْ سُرَادِقُهَا وَ إِنْ يَسْتَغِيثُوا يُغَاثُوا بِمَاءٍ كَالْمُهْلِ يَشْوِى الْوُجُوهَ بِئْسَ الشَّرَابُ وَ سَاءَتْ مُرْتَفَقاً (۲۹).

(۳) وَ وُضِعَ الْكِتَابُ فَتَرَى الْمُجْرِمِينَ مُشْفِقِينَ مِمَّا فِيهِ وَ يَقُولُونَ يَا وَيْلَتَنَا مَا لِهَذَا الْكِتَابِ لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَ لَا كَبِيرَةً إِلّا أَحْصَاهَا (۴۹).

مجموعه مقالات، ص: ۳۰

(۴) أَ فَتَتَّخِذُونَهُ وَ ذُرِّيَّتَهُ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِى وَ هُمْ لَكُمْ عَدُوٌّ بِئْسَ لِلظّالِمِينَ بَدَلًا (۵۰).

(۵) وَ رَأَى الْمُجْرِمُونَ النّارَ فَظَنُّوا أَنَّهُمْ مُوَاقِعُوهَا وَ لَمْ يَجِدُوا عَنْهَا مَصْرِفاً (۵۳).

(۶) وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ ذُكِّرَ بِآيَاتِ رَبِّهِ فَأَعْرَضَ عَنْهَا وَ نَسِىَ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ إِنّا جَعَلْنَا عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَ فِى آذَانِهِمْ وَقْراً (۵۷).

(۷) وَ تِلْكَ الْقُرَىٰ أَهْلَكْنَاهُمْ لَمَّا ظَلَمُوا وَ جَعَلْنَا لِمَهْلِكِهِمْ مَوْعِداً (۵۹).

(۸) قَالَ أَمَّا مَنْ ظَلَمَ فَسَوْفَ نُعَذِّبُهُ ثُمَّ يُرَدُّ إِلَىٰ رَبِّهِ فَيُعَذِّبُهُ عَذَاباً نُكْراً (۸۷).

و فی سوره مریم

(۱) لٰكِنِ الظّالِمُونَ الْيَوْمَ فِى ضَلَالٍ مُبِينٍ (۳۸).

(۲) فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ أَضَاعُوا الصَّلَاةَ وَ اتَّبَعُوا الشَّهَوَاتِ فَسَوْفَ يَلْقَوْنَ غَيّاً (۵۹).

(۳) ثُمَّ نُنَجِّى الَّذِينَ اتَّقَوْا وَ نَذَرُ الظّالِمِينَ فِيهَا جِثِيّاً (۷۲).

(۴) يَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ إِلَى الرَّحْمٰنِ وَفْداً (۸۵) وَ نَسُوقُ الْمُجْرِمِينَ إِلَىٰ جَهَنَّمَ وِرْداً (۸۶) لَا يَمْلِكُونَ الشَّفَاعَةَ إِلّا مَنِ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمٰنِ عَهْداً (۸۷).

مجموعه مقالات، ص: ۳۱

و فی سوره طه

(۱) إِنَّهُ مَنْ يَأْتِ رَبَّهُ مُجْرِماً فَإِنَّ لَهُ جَهَنَّمَ لَا يَمُوتُ فِيهَا وَ لَا يَحْيىٰ (۷۴).

(۲) يَوْمَ يُنْفَخُ فِى الصُّورِ وَ نَحْشُرُ الْمُجْرِمِينَ يَوْمَئِذٍ زُرْقاً (۱۰۲) يَتَخَافَتُونَ بَيْنَهُمْ إِنْ لَبِثْتُمْ إِلَّا عَشْراً (۱۰۳).

(۳) وَ عَنَتِ الْوُجُوهُ لِلْحَيِّ الْقَيُّومِ وَ قَدْ خَابَ مَنْ حَمَلَ ظُلْماً (۱۱۱).

(۴) وَ مَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِى فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكاً وَ نَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَهِ أَعْمىٰ (۱۲۴) قَالَ رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِى أَعْمىٰ وَ قَدْ كُنْتُ بَصِيراً (۱۲۵) قَالَ كَذٰلِكَ أَتَتْكَ آيَاتُنَا فَنَسِيتَهَا وَ كَذٰلِكَ الْيَوْمَ تُنْسىٰ (۱۲۶).

(۵) وَ لَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجاً مِنْهُمْ زَهْرَهَ الْحَيَاهِ الدُّنْيَا لِنَفْتِنَهُمْ فِيهِ وَ رِزْقُ رَبِّكَ خَيْرٌ وَ أَبْقىٰ (۱۳۱).

و فی سوره الانبياء

(۱) وَ أَسَرُّوا النَّجْوَى الَّذِينَ ظَلَمُوا (۳).

(۲) وَ كَمْ قَصَمْنَا مِنْ قَرْيَهٍ كَانَتْ ظَالِمَهً وَ أَنْشَأْنَا بَعْدَهَا قَوْماً آخَرِينَ (۱۱).

فَلَمَّا أَحَسُّوا بَأْسَنَا إِذَا هُمْ مِنْهَا يَرْكُضُونَ (۱۲) لَا تَرْكُضُوا وَ ارْجِعُوا إِلىٰ مَا أُتْرِفْتُمْ فِيهِ وَ مَسَاكِنِكُمْ لَعَلَّكُمْ تُسْئَلُونَ (۱۳) قَالُوا يَا وَيْلَنَا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ (۱۴) فَمَا زَالَتْ تِلْكَ دَعْوَاهُمْ حَتّٰى جَعَلْنَاهُمْ حَصِيداً خَامِدِينَ (۱۵).

(۳) وَ مَنْ يَقُلْ مِنْهُمْ إِنِّى إِلٰهٌ مِنْ دُونِهِ فَذٰلِكَ نَجْزِيهِ جَهَنَّمَ كَذٰلِكَ نَجْزِى

مجموعه مقالات، ص: ۳۲

الظَّالِمِينَ (۲۹).

(۴) وَ لَئِنْ مَسَّتْهُمْ نَفْحَهٌ مِنْ عَذَابِ رَبِّكَ لَيَقُولُنَّ يَا وَيْلَنَا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ (۴۶).

(۵) فَرَجَعُوا إِلىٰ أَنْفُسِهِمْ فَقَالُوا إِنَّكُمْ أَنْتُمُ الظَّالِمُونَ (۶۴).

(۶) وَ اقْتَرَبَ الْوَعْدُ الْحَقُّ فَإِذَا هِىَ شَاخِصَهٌ أَبْصَارُ الَّذِينَ كَفَرُوا يَا وَيْلَنَا قَدْ كُنَّا فِى غَفْلَهٍ مِنْ هٰذَا بَلْ كُنَّا ظَالِمِينَ (۹۷).

و فی سوره الحجّ

(۱) وَ مَنْ يُرِدْ فِيهِ بِإِلْحَادٍ بِظُلْمٍ نُذِقْهُ مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ (۲۵).

(۲) فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثانِ وَ اجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ (۳۰).

(۳) فَكَأَيِّنْ مِنْ قَرْيَهٍ أَهْلَكْناها وَ هِيَ ظالِمَهٌ فَهِيَ خاوِيَهٌ عَلى عُرُوشِها وَ بِئْرٍ مُعَطَّلَهٍ وَ قَصْرٍ مَشِيدٍ (۴۵).

(۴) وَ كَأَيِّنْ مِنْ قَرْيَهٍ أَمْلَيْتُ لَها وَ هِيَ ظالِمَهٌ ثُمَّ أَخَذْتُها وَ إِلَيَّ الْمَصِيرُ (۴۸).

(۵) وَ إِنَّ الظّالِمِينَ لَفِي شِقاقٍ بَعِيدٍ (۵۳).

(۶) وَ ما لِلظّالِمِينَ مِنْ نَصِيرٍ (۷۱).

و في سوره المؤمنون.

(۱) وَ لا تُخاطِبْنِي فِي الَّذِينَ ظَلَمُوا إِنَّهُمْ مُغْرَقُونَ (۲۷).

(۲) فَقُلِ الْحَمْدُ لِلّهِ الَّذِي نَجّانا مِنَ الْقَوْمِ الظّالِمِينَ (۲۸).

مجموعه مقالات، ص: ۳۳

(۳) فَأَخَذَتْهُمُ الصَّيْحَهُ بِالْحَقِّ فَجَعَلْناهُمْ غُثاءً فَبُعْداً لِلْقَوْمِ الظّالِمِينَ (۴۱).

(۴) أَ يَحْسَبُونَ أَنَّما نُمِدُّهُمْ بِهِ مِنْ مالٍ وَ بَنِينَ (۵۵) نُسارِعُ لَهُمْ فِي الْخَيْراتِ بَلْ لا يَشْعُرُونَ (۵۶).

(۵) حَتّى إِذا أَخَذْنا مُتْرَفِيهِمْ بِالْعَذابِ إِذا هُمْ يَجْأَرُونَ (۶۴) لا تَجْأَرُوا الْيَوْمَ إِنَّكُمْ مِنّا لا تُنْصَرُونَ (۶۵) قَدْ كانَتْ آياتِي تُتْلى عَلَيْكُمْ فَكُنْتُمْ عَلى أَعْقابِكُمْ تَنْكِصُونَ (۶۶) مُسْتَكْبِرِينَ بِهِ سامِراً تَهْجُرُونَ (۶۷).

(۶) رَبِّ فَلا تَجْعَلْنِي فِي الْقَوْمِ الظّالِمِينَ (۹۴).

(۷) رَبَّنا أَخْرِجْنا مِنْها فَإِنْ عُدْنا فَإِنّا ظالِمُونَ (۱۰۷).

و في سوره النّور

(۱) أَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ أَمِ ارْتابُوا أَمْ يَخافُونَ أَنْ يَحِيفَ اللّهُ عَلَيْهِمْ وَ رَسُولُهُ بَلْ أُولئِكَ هُمُ الظّالِمُونَ (۵۰).

(۲) فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَنْ تُصِيبَهُمْ فِتْنَهٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذابٌ أَلِيمٌ (۶۳).

و في سوره الفرقان

(۱) وَ قالَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هذا إِلّا إِفْكٌ افْتَراهُ وَ أَعانَهُ عَلَيْهِ قَوْمٌ آخَرُونَ فَقَدْ جاؤُ ظُلْماً وَ زُوراً (۴).

مجموعه مقالات، ص: ۳۴

(٢) و قَالَ الظَّالِمُونَ إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا رَجُلًا مَسْحُوراً (٨).

(٣) و مَنْ يَظْلِمْ مِنْكُمْ نُذِقْهُ عَذاباً كَبِيراً (١٩).

(۴) يَوْمَ يَرَوْنَ الْمَلائِكَهَ لا بُشْرى يَوْمَئِذٍ لِلْمُجْرِمِينَ و يَقُولُونَ حِجْراً مَحْجُوراً (٢٢) و قَدِمْنا إِلى ما عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْناهُ هَباءً مَنْثُوراً (٢٣).

(۵) و يَوْمَ يَعَضُّ الظّالِمُ عَلى يَدَيْهِ يَقُولُ يا لَيْتَنِى اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلًا (٢٧) يا وَيْلَتى لَيْتَنِى لَمْ أَتَّخِذْ فُلاناً خَلِيلًا (٢٨) لَقَدْ أَضَلَّنِى عَنِ الذِّكْرِ بَعْدَ إِذْ جاءَنِى و كانَ الشَّيْطانُ لِلْإِنْسانِ خَذُولًا (٢٩).

(۶) و كَذلِكَ جَعَلْنا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا مِنَ الْمُجْرِمِينَ (٣١).

(٧) و أَعْتَدْنا لِلظّالِمِينَ عَذاباً أَلِيماً (٣٧).

و فى سوره الشعراء

(١) و إِذْ نادى رَبُّكَ مُوسى أَنِ ائْتِ الْقَوْمَ الظّالِمِينَ (١٠).

(٢) و بُرِّزَتِ الْجَحِيمُ لِلْغاوِينَ (٩١) و قِيلَ لَهُمْ أَيْنَ ما كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ (٩٢) مِنْ دُونِ اللّهِ هَلْ يَنْصُرُونَكُمْ أَوْ يَنْتَصِرُونَ (٩٣) فَكُبْكِبُوا فِيها هُمْ و الْغاوُونَ (٩۴) و جُنُودُ إِبْلِيسَ أَجْمَعُونَ (٩۵) قالُوا و هُمْ فِيها يَخْتَصِمُونَ (٩۶) تَاللّهِ إِنْ كُنّا لَفِى ضَلالٍ مُبِينٍ (٩٧) إِذْ نُسَوِّيكُمْ بِرَبِّ الْعالَمِينَ (٩٨) و ما أَضَلَّنا إِلَّا الْمُجْرِمُونَ (٩٩) فَما لَنا مِنْ شافِعِينَ (١٠٠) و لا صَدِيقٍ حَمِيمٍ (١٠١).

(٣) و إِذا بَطَشْتُمْ بَطَشْتُمْ جَبّارِينَ (١٣٠).

مجموعه مقالات، ص: ٣۵

(۴) كَذلِكَ سَلَكْناهُ فِى قُلُوبِ الْمُجْرِمِينَ (٢٠٠) لا يُؤْمِنُونَ بِهِ حَتّى يَرَوُا الْعَذابَ الْأَلِيمَ (٢٠١) فَيَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً و هُمْ لا يَشْعُرُونَ (٢٠٢).

(۵) و سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ (٢٢٧).

و فى سوره النمل

(١) و جَحَدُوا بِها و اسْتَيْقَنَتْها أَنْفُسُهُمْ ظُلْماً و عُلُوًّا فَانْظُرْ كَيْفَ كانَ عاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ (١۴).

(٢) فَتِلْكَ بُيُوتُهُمْ خاوِيَةً بِما ظَلَمُوا إِنَّ فِى ذلِكَ لَآيَةً لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ (۵٢).

(٣) قُلْ سِيرُوا فِى الْأَرْضِ فَانْظُرُوا كَيْفَ كانَ عاقِبَةُ الْمُجْرِمِينَ (۶٩).

(۴) و وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ بِما ظَلَمُوا فَهُمْ لا يَنْطِقُونَ (٨۵).

(۵) وَ مَنْ جاءَ بِالسَّيِّئَهِ فَكُبَّتْ وُجُوهُهُمْ فِی النّارِ هَلْ تُجْزَوْنَ إِلّا ما كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۹۰).

و فی سوره القصص

(۱) قالَ رَبِّ نَجِّنی مِنَ الْقَوْمِ الظّالِمِینَ (۲۱).

(۲) قالَ لا تَخَفْ نَجَوْتَ مِنَ الْقَوْمِ الظّالِمِینَ (۲۵).

(۳) إِنَّهُ لا يُفْلِحُ الظّالِمُونَ (۳۷).

(۴) فَانْظُرْ كَيْفَ كانَ عاقِبَهُ الظّالِمِينَ (۴۰).

(۵) إِنَّ اللّهَ لا يَهْدِی الْقَوْمَ الظّالِمِينَ (۵۰).

مجموعه مقالات، ص: ۳۶

(۶) وَ ما كُنّا مُهْلِكِی الْقُرى إِلّا وَ أَهْلُها ظالِمُونَ (۵۹).

(۷) تِلْكَ الدّارُ الْآخِرَهُ نَجْعَلُها لِلَّذِينَ لا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِی الْأَرْضِ وَ لا فَساداً وَ الْعاقِبَهُ لِلْمُتَّقِينَ (۸۳).

و فی سوره العنكبوت

(۱) أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئاتِ أَنْ يَسْبِقُونا ساءَ ما يَحْكُمُونَ (۴).

(۲) فَأَخَذَهُمُ الطُّوفانُ وَ هُمْ ظالِمُونَ (۱۴).

(۳) إِنّا مُهْلِكُوا أَهْلِ هذِهِ الْقَرْيَهِ إِنَّ أَهْلَها كانُوا ظالِمِينَ (۳۱).

(۴) فَكُلًّا أَخَذْنا بِذَنْبِهِ فَمِنْهُمْ مَنْ أَرْسَلْنا عَلَيْهِ حاصِباً وَ مِنْهُمْ مَنْ أَخَذَتْهُ الصَّيْحَهُ وَ مِنْهُمْ مَنْ خَسَفْنا بِهِ الْأَرْضَ وَ مِنْهُمْ مَنْ أَغْرَقْنا وَ ما كانَ اللّهُ لِيَظْلِمَهُمْ وَ لكِنْ كانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ (۴۰).

(۵) وَ لا تُجادِلُوا أَهْلَ الْكِتابِ إِلّا بِالَّتِی هِیَ أَحْسَنُ إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ (۴۶).

(۶) وَ ما يَجْحَدُ بِآياتِنا إِلَّا الظّالِمُونَ (۴۹).

(۷) وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرى عَلَى اللّهِ كَذِباً أَوْ كَذَّبَ بِالْحَقِّ لَمّا جاءَهُ (۶۸).

و فی سوره الرّوم

(۱) أَ وَ لَمْ يَسِيرُوا فِی الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كانَ عاقِبَهُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كانُوا أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّهً وَ أَثارُوا الْأَرْضَ وَ عَمَرُوها أَكْثَرَ مِمّا

عَمَرُوهَا وَ جَاءَتْهُمْ

مجموعه مقالات، ص: ۳۷

رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانَ اللَّهُ لِيَظْلِمَهُمْ وَ لَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ (۹) ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةَ الَّذِينَ أَسَاؤُا السُّواى أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَ كَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِؤُنَ (۱۰) (۲) وَ يَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُبْلِسُ الْمُجْرِمُونَ (۱۲) وَ لَمْ يَكُنْ لَهُمْ مِنْ شُرَكَائِهِمْ شُفَعَاءُ وَ كَانُوا بِشُرَكَائِهِمْ كَافِرِينَ (۱۳).

(۳) بَلِ اتَّبَعَ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَهْوَاءَهُمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ فَمَنْ يَهْدِى مَنْ أَضَلَّ اللَّهُ وَ مَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ (۲۹).

(۴) فَانْتَقَمْنَا مِنَ الَّذِينَ أَجْرَمُوا وَ كَانَ حَقًّا عَلَيْنَا نَصْرُ الْمُؤْمِنِينَ (۴۷).

(۵) مَا لَبِثُوا غَيْرَ سَاعَةٍ كَذَلِكَ كَانُوا يُؤْفَكُونَ (۵۵).

(۶) فَيَوْمَئِذٍ لَا يَنْفَعُ الَّذِينَ ظَلَمُوا مَعْذِرَتُهُمْ وَ لَا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ (۵۷).

و فى سوره لقمان

(۱) بَلِ الظَّالِمُونَ فِى ضَلَالٍ مُبِينٍ (۱۱).

(۲) يَا بُنَيَّ لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ (۱۳).

و فى سوره السجده

(۱) وَ لَوْ تَرَى إِذِ الْمُجْرِمُونَ نَاكِسُوا رُؤُسِهِمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ رَبَّنَا أَبْصَرْنَا وَ سَمِعْنَا فَارْجِعْنَا نَعْمَلْ صَالِحاً إِنَّا مُوقِنُونَ (۱۲).

(۲) وَ أَمَّا الَّذِينَ فَسَقُوا فَمَأْوَاهُمُ النَّارُ كُلَّمَا أَرَادُوا أَنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا أُعِيدُوا فِيهَا وَ قِيلَ لَهُمْ ذُوقُوا عَذَابَ النَّارِ الَّذِى كُنْتُمْ بِهِ تُكَذِّبُونَ (۲۰)

مجموعه مقالات، ص: ۳۸

وَ لَنُذِيقَنَّهُمْ مِنَ الْعَذَابِ الْأَدْنَى دُونَ الْعَذَابِ الْأَكْبَرِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ (۲۱) وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ ذُكِّرَ بِآيَاتِ رَبِّهِ ثُمَّ أَعْرَضَ عَنْهَا إِنَّا مِنَ الْمُجْرِمِينَ مُنْتَقِمُونَ (۲۲).

و فى سوره الاحزاب

(۱) وَ الَّذِينَ يُؤْذُونَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ بِغَيْرِ مَا اكْتَسَبُوا فَقَدِ احْتَمَلُوا بُهْتَاناً وَ إِثْماً مُبِيناً (۵۸).

(۲) إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ الْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَ أَشْفَقْنَ مِنْهَا وَ حَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُوماً جَهُولًا

.(۷۲)

و فی سوره سبإ

(۱) فَقالُوا رَبَّنا باعِدْ بَيْنَ أَسْفارِنا وَ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ فَجَعَلْناهُمْ أَحادِيثَ وَ مَزَّقْناهُمْ كُلَّ مُمَزَّقٍ إِنَّ فِي ذلِكَ لَآياتٍ لِكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ (۱۹).

(۲) وَ لَوْ تَرى إِذِ الظَّالِمُونَ مَوْقُوفُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ يَرْجِعُ بَعْضُهُمْ إِلى بَعْضٍ الْقَوْلَ يَقُولُ الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا لَوْ لا أَنْتُمْ لَكُنَّا مُؤْمِنِينَ (۳۱).

(۳) فَالْيَوْمَ لا يَمْلِكُ بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ نَفْعاً وَ لا ضَرًّا وَ نَقُولُ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا ذُوقُوا عَذابَ النَّارِ الَّتِي كُنْتُمْ بِها تُكَذِّبُونَ (۴۲).

مجموعه مقالات، ص: ۳۹

و فی سوره فاطر

(۱) وَ الَّذِينَ يَمْكُرُونَ السَّيِّئاتِ لَهُمْ عَذابٌ شَدِيدٌ وَ مَكْرُ أُولئِكَ هُوَ يَبُورُ (۱۰).

(۲) فَذُوقُوا فَما لِلظَّالِمِينَ مِنْ نَصِيرٍ (۳۷).

(۳) بَلْ إِنْ يَعِدُ الظَّالِمُونَ بَعْضُهُمْ بَعْضاً إِلَّا غُرُوراً (۴۰).

و فی سوره يس

(۱) وَ امْتازُوا الْيَوْمَ أَيُّهَا الْمُجْرِمُونَ (۵۹).

و فی سوره الصافات

(۱) احْشُرُوا الَّذِينَ ظَلَمُوا وَ أَزْواجَهُمْ وَ ما كانُوا يَعْبُدُونَ (۲۲) مِنْ دُونِ اللَّهِ فَاهْدُوهُمْ إِلى صِراطِ الْجَحِيمِ- إلى قوله- وَ قِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْؤُلُونَ (۲۳- ۲۴) إِنَّا كَذلِكَ نَفْعَلُ بِالْمُجْرِمِينَ (۳۴) إِنَّهُمْ كانُوا إِذا قِيلَ لَهُمْ لا إِلهَ إِلَّا اللَّهُ يَسْتَكْبِرُونَ- إلى قوله- أَ ذلِكَ خَيْرٌ نُزُلًا أَمْ شَجَرَةُ الزَّقُّومِ (۳۵- ۶۲) إِنَّا جَعَلْناها فِتْنَةً لِلظَّالِمِينَ (۶۳).

مجموعه مقالات، ص: ۴۰

و فی سوره ص

(۱) هذا وَ إِنَّ لِلطَّاغِينَ لَشَرَّ مَآبٍ (۵۵) جَهَنَّمَ يَصْلَوْنَها فَبِئْسَ الْمِهادُ (۵۶) هذا فَلْيَذُوقُوهُ حَمِيمٌ وَ غَسَّاقٌ (۵۷).

(۲) قالَ فَالْحَقُّ وَ الْحَقَّ أَقُولُ (۸۴) لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكَ وَ مِمَّنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ أَجْمَعِينَ (۸۵).

و فی سوره الزمر

(١) وَ قِيلَ لِلظَّالِمِينَ ذُوقُوا مَا كُنْتُمْ تَكْسِبُونَ (٢۴).

(٢) فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَذَبَ عَلَى اللَّهِ وَ كَذَّبَ بِالصِّدْقِ إِذْ جَاءَهُ أَ لَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوىً لِلْكَافِرِينَ (٣٢) (٣) وَ لَوْ أَنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً وَ مِثْلَهُ مَعَهُ لَافْتَدَوْا بِهِ مِنْ سُوءِ الْعَذَابِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ بَدَا لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مَا لَمْ يَكُونُوا يَحْتَسِبُونَ (۴٧) وَ بَدَا لَهُمْ سَيِّئَاتُ مَا كَسَبُوا وَ حَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِؤُنَ (۴٨).

(۴) وَ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْ هَؤُلَاءِ سَيُصِيبُهُمْ سَيِّئَاتُ مَا كَسَبُوا وَ مَا هُمْ بِمُعْجِزِينَ (۵١).

مجموعه مقالات، ص: ۴١

و فی سوره المؤمن

(١) وَ أَنْذِرْهُمْ يَوْمَ الْآزِفَةِ إِذِ الْقُلُوبُ لَدَى الْحَنَاجِرِ كَاظِمِينَ مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ حَمِيمٍ وَ لَا شَفِيعٍ يُطَاعُ (١٨).

(٢) يَوْمَ لَا يَنْفَعُ الظَّالِمِينَ مَعْذِرَتُهُمْ وَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَ لَهُمْ سُوءُ الدَّارِ (۵٢).

و فی سوره حم السّجده

(١) وَ يَوْمَ يُحْشَرُ أَعْدَاءُ اللَّهِ إِلَى النَّارِ فَهُمْ يُوزَعُونَ (١٩) حَتَّى إِذَا مَا جَاؤُهَا شَهِدَ عَلَيْهِمْ سَمْعُهُمْ وَ أَبْصَارُهُمْ وَ جُلُودُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ- إلى قوله- وَ قَيَّضْنَا لَهُمْ قُرَنَاءَ فَزَيَّنُوا لَهُمْ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ مَا خَلْفَهُمْ (٢٠- ٢۵).

و فی سوره الشوری

(١) وَ الظَّالِمُونَ مَا لَهُمْ مِنْ وَلِيٍّ وَ لَا نَصِيرٍ (٨).

(٢) وَ إِنَّ الظَّالِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (٢١).

(٣) تَرَى الظَّالِمِينَ مُشْفِقِينَ مِمَّا كَسَبُوا وَ هُوَ وَاقِعٌ بِهِمْ (٢٢).

(۴) إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ (۴٠) وَ لَمَنِ انْتَصَرَ بَعْدَ ظُلْمِهِ فَأُولَئِكَ مَا عَلَيْهِمْ مِنْ سَبِيلٍ (۴١) إِنَّمَا السَّبِيلُ عَلَى الَّذِينَ يَظْلِمُونَ النَّاسَ وَ يَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۴٢)

مجموعه مقالات، ص: ۴٢

(۵) وَ تَرَى الظَّالِمِينَ لَمَّا رَأَوُا الْعَذَابَ يَقُولُونَ هَلْ إِلَى مَرَدٍّ مِنْ سَبِيلٍ (۴۴) وَ تَرَاهُمْ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا خَاشِعِينَ مِنَ الذُّلِّ يَنْظُرُونَ مِنْ طَرْفٍ خَفِيٍّ .. أَلَا إِنَّ الظَّالِمِينَ فِي عَذَابٍ مُقِيمٍ (۴۵).

و فی سوره الزخرف

(١) وَ لَنْ يَنْفَعَكُمُ الْيَوْمَ إِذْ ظَلَمْتُمْ أَنَّكُمْ فِى الْعَذَابِ مُشْتَرِكُونَ (٣٩).

(٢) فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْ عَذَابِ يَوْمٍ أَلِيمٍ (۶۵).

(٣) إِنَّ الْمُجْرِمِينَ فِى عَذَابِ جَهَنَّمَ خَالِدُونَ (٧۴) لَا يُفَتَّرُ عَنْهُمْ وَ هُمْ فِيهِ مُبْلِسُونَ (٧۵) وَ مَا ظَلَمْنَاهُمْ وَ لَكِنْ كَانُوا هُمُ الظَّالِمِينَ (٧۶).

و فی سوره الدّخان

(١) فَدَعَا رَبَّهُ أَنَّ هَؤُلَاءِ قَوْمٌ مُجْرِمُونَ (٢٢).

(٢) وَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ أَهْلَكْنَاهُمْ إِنَّهُمْ كَانُوا مُجْرِمِينَ (٣٧).

(٣) إِنَّ شَجَرَةَ الزَّقُّومِ (۴٣) طَعَامُ الْأَثِيمِ (۴۴) كَالْمُهْلِ يَغْلِى فِى الْبُطُونِ (۴۵) كَغَلْىِ الْحَمِيمِ (۴۶) خُذُوهُ فَاعْتِلُوهُ إِلَى سَوَاءِ الْجَحِيمِ (۴٧) ثُمَّ صُبُّوا فَوْقَ رَأْسِهِ مِنْ عَذَابِ الْحَمِيمِ (۴٨) ذُقْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْكَرِيمُ (۴٩) إِنَّ هَذَا مَا كُنْتُمْ بِهِ تَمْتَرُونَ (۵٠).

مجموعه مقالات، ص: ۴٣

و فی سوره الجاثيه

(١) وَيْلٌ لِكُلِّ أَفَّاكٍ أَثِيمٍ (٧) يَسْمَعُ آيَاتِ اللَّهِ تُتْلَى عَلَيْهِ ثُمَّ يُصِرُّ مُسْتَكْبِراً كَأَنْ لَمْ يَسْمَعْهَا فَبَشِّرْهُ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ (٨).

(٢) وَ إِنَّ الظَّالِمِينَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَ اللَّهُ وَلِيُّ الْمُتَّقِينَ (١٩).

(٣) أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ اجْتَرَحُوا السَّيِّئَاتِ أَنْ نَجْعَلَهُمْ كَالَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَوَاءً مَحْيَاهُمْ وَ مَمَاتُهُمْ سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ (٢١).

و فی سوره الاحقاف

(١) إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِى الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ (١٠).

(٢) لِيُنْذِرَ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَ بُشْرَى لِلْمُحْسِنِينَ (١٢).

(٣) فَأَصْبَحُوا لَا يُرَى إِلَّا مَسَاكِنُهُمْ كَذَلِكَ نَجْزِى الْقَوْمَ الْمُجْرِمِينَ (٢۵).

(۴) وَ مَنْ لَا يُجِبْ دَاعِىَ اللَّهِ فَلَيْسَ بِمُعْجِزٍ فِى الْأَرْضِ وَ لَيْسَ لَهُ مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءُ أُولَئِكَ فِى ضَلَالٍ مُبِينٍ (٣٢).

(۵) فَهَلْ يُهْلَكُ إِلَّا الْقَوْمُ الْفاسِقُونَ (۳۵).

و فی سوره محمد

(۱) إِنَّ الَّذِينَ ارْتَدُّوا عَلى أَدْبارِهِمْ مِنْ بَعْدِ ما تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَى الشَّيْطانُ

مجموعه مقالات، ص: ۴۴

سَوَّلَ لَهُمْ وَ أَمْلى لَهُمْ (۲۵) ذلِكَ بِأَنَّهُمْ قالُوا لِلَّذِينَ كَرِهُوا ما نَزَّلَ اللَّهُ سَنُطِيعُكُمْ فِي بَعْضِ الْأَمْرِ وَ اللَّهُ يَعْلَمُ إِسْرارَهُمْ (۲۶) فَكَيْفَ إِذا تَوَفَّتْهُمُ الْمَلائِكَةُ يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَ أَدْبارَهُمْ (۲۷) ذلِكَ بِأَنَّهُمُ اتَّبَعُوا ما أَسْخَطَ اللَّهَ وَ كَرِهُوا رِضْوانَهُ فَأَحْبَطَ أَعْمالَهُمْ (۲۸)
(۲) يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ لا تُبْطِلُوا أَعْمالَكُمْ (۳۳).

و فی سوره الفتح

(۱) وَ مَنْ يَتَوَلَّ يُعَذِّبْهُ عَذاباً أَلِيماً (۱۷).

و فی سوره الحجرات

(۱) وَ مَنْ لَمْ يَتُبْ فَأُولئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ (۱۱).

و فی سوره الذاريات

(۲) فَإِنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا ذَنُوباً مِثْلَ ذَنُوبِ أَصْحابِهِمْ فَلا يَسْتَعْجِلُونِ (۵۹).

مجموعه مقالات، ص: ۴۵

و فی سوره الطور

(۱) وَ إِنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا عَذاباً دُونَ ذلِكَ وَ لكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لا يَعْلَمُونَ (۴۷).

و فی سوره النّجم

(۱) وَ قَوْمَ نُوحٍ مِنْ قَبْلُ إِنَّهُمْ كانُوا هُمْ أَظْلَمَ وَ أَطْغى (۵۲).

و فی سوره القمر

(۱) إِنَّ الْمُجْرِمِينَ فِي ضَلالٍ وَ سُعُرٍ (۴۷) يَوْمَ يُسْحَبُونَ فِي النَّارِ عَلى وُجُوهِهِمْ ذُوقُوا مَسَّ سَقَرَ (۴۸).

و فی سوره الرحمن

(۱) يُعْرَفُ الْمُجْرِمُونَ بِسِيمَاهُمْ فَيُؤْخَذُ بِالنَّوَاصِى وَ الْأَقْدَامِ (۴۱).

(۲) هٰذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِى يُكَذِّبُ بِهَا الْمُجْرِمُونَ (۴۳) يَطُوفُونَ بَيْنَهَا وَ بَيْنَ حَمِيمٍ آنٍ (۴۴).

مجموعه مقالات، ص: ۴۶

و فى سوره الحديد

(۱) أَ لَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ وَ مَا نَزَلَ مِنَ الْحَقِّ وَ لَا يَكُونُوا كَالَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلُ فَطَالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَ كَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ (۱۶).

و فى سوره الحشر

(۱) فَكَانَ عَاقِبَتَهُمَا أَنَّهُمَا فِى النَّارِ خَالِدَيْنِ فِيهَا وَ ذٰلِكَ جَزَاءُ الظَّالِمِينَ (۱۷).

و فى سوره الممتحنه

(۱) وَ مَنْ يَتَوَلَّهُمْ فَأُولٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ (۹).

و فى سوره الصف

(۱) وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَ هُوَ يُدْعَى إِلَى الْإِسْلَامِ وَ اللَّهُ لَا يَهْدِى الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ (۷).

مجموعه مقالات، ص: ۴۷

و فى سوره الجمعه

(۱) وَ اللَّهُ لَا يَهْدِى الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ (۵).

(۲) وَ اللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ (۷).

و فى سوره المنافقون

(۱) إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِى الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ (۷).

و فى سوره الطلاق

(۱) وَ مَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ (۱).

(۲) وَ كَأَيِّنْ مِنْ قَرْيَةٍ عَتَتْ عَنْ أَمْرِ رَبِّهَا وَ رُسُلِهِ فَحَاسَبْنَاهَا حِسَاباً شَدِيداً وَ عَذَّبْنَاهَا عَذَاباً نُكْراً فَذَاقَتْ وَبَالَ أَمْرِهَا وَ كَانَ عَاقِبَةُ

أَمْرِهَا خُسْراً (۹).

و فی سوره التحریم

(۱) وَ نَجِّنِی مِنْ فِرْعَوْنَ وَ عَمَلِهِ وَ نَجِّنِی مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِینَ (۱۱).

مجموعه مقالات، ص: ۴۸

و فی سوره القلم

(۱) قَالُوا سُبْحَانَ رَبِّنَا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِینَ (۲۹) فَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ يَتَلَاوَمُونَ (۳۰) قَالُوا يَا وَيْلَنَا إِنَّا كُنَّا طَاغِينَ (۳۱) (۲) إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتِ النَّعِيمِ (۳۴) أَ فَنَجْعَلُ الْمُسْلِمِينَ كَالْمُجْرِمِينَ (۳۵) مَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ (۳۶).

و فی سوره الحاقه

(۱) وَ أَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِشِمَالِهِ فَيَقُولُ يَا لَيْتَنِي لَمْ أُوتَ كِتَابِيَهْ- إلى قوله- فَلَيْسَ لَهُ الْيَوْمَ هَاهُنَا حَمِيمٌ (۲۵- ۳۵) وَ لَا طَعَامٌ إِلَّا مِنْ غِسْلِينٍ (۳۶) لَا يَأْكُلُهُ إِلَّا الْخَاطِؤُنَ (۳۷).

و فی سوره المعارج

(۱) يَوَدُّ الْمُجْرِمُ لَوْ يَفْتَدِي مِنْ عَذَابِ يَوْمِئِذٍ بِبَنِيهِ (۱۱) وَ صَاحِبَتِهِ وَ أَخِيهِ (۱۲).

و فی سوره نوح

(۱) وَ لَا تَزِدِ الظَّالِمِينَ إِلَّا ضَلَالًا (۲۴) مِمَّا خَطِيئَاتِهِمْ أُغْرِقُوا فَأُدْخِلُوا نَاراً

مجموعه مقالات، ص: ۴۹

فَلَمْ يَجِدُوا لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْصَاراً (۲۵).

(۲) وَ لَا تَزِدِ الظَّالِمِينَ إِلَّا تَبَاراً (۲۸).

و فی سوره الجن

(۱) وَ أَمَّا الْقَاسِطُونَ فَكَانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَباً (۱۵) وَ مَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ فَإِنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَداً (۲۳).

و فی سوره المدثر

(۱) كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ (۳۸) إِلَّا أَصْحَابَ الْيَمِينِ (۳۹) فِي جَنَّاتٍ يَتَسَاءَلُونَ (۴۰) «عَنِ الْمُجْرِمِينَ (۴۱)» مَا سَلَكَكُمْ فِي سَقَرَ (۴۲).

و فی سوره الدهر

(۱) وَ الظّالِمِینَ أَعَدَّ لَهُمْ عَذاباً أَلِیماً (۳۱).

و فی سوره المرسلات

(۱) أَ لَمْ نُهْلِكِ الْأَوَّلِینَ (۱۶) ثُمَّ نُتْبِعُهُمُ الْآخِرِینَ (۱۷) كَذلِكَ نَفْعَلُ بِالْمُجْرِمِینَ (۱۸).

مجموعه مقالات، ص: ۵۰

(۲) كُلُوا وَ تَمَتَّعُوا قَلِیلًا إِنَّكُمْ مُجْرِمُونَ (۴۶).

و فی سوره عمّ

(۱) إِنَّ جَهَنَّمَ كانَتْ مِرْصاداً (۲۱) لِلطّاغِینَ مَآباً (۲۲) لابِثِینَ فِیها أَحْقاباً (۲۳).

و فی سوره النازعات

(۱) فَأَمّا مَنْ طَغی (۳۷) وَ آثَرَ الْحَیاةَ الدُّنْیا (۳۸) فَإِنَّ الْجَحِیمَ هِیَ الْمَأْوی (۳۹).

و فی سوره الانفطار

(۱) إِنَّ الْأَبْرارَ لَفِی نَعِیمٍ (۱۳) وَ إِنَّ الْفُجّارَ لَفِی جَحِیمٍ (۱۴).

و فی سوره المطفّفین

(۱) كَلّا إِنَّ كِتابَ الفُجّارِ لَفِی سِجِّینٍ (۷).

(۲) إِنَّ الَّذِینَ أَجْرَمُوا كانُوا مِنَ الَّذِینَ آمَنُوا یَضْحَكُونَ (۲۹) وَ إِذا مَرُّوا بِهِمْ یَتَغامَزُونَ (۳۰).

مجموعه مقالات، ص: ۵۱

و فی سوره الشمس

(۱) قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكّاها (۹) وَ قَدْ خابَ مَنْ دَسّاها (۱۰).

و فی سوره الزلزال

(۱) فَمَنْ یَعْمَلْ مِثْقالَ ذَرَّةٍ خَیْراً یَرَهُ (۷) وَ مَنْ یَعْمَلْ مِثْقالَ ذَرَّةٍ شَرًّا یَرَهُ (۸).

و فی سوره القارعه

(۱) وَ أَمّا مَنْ خَفَّتْ مَوازِينُهُ (۸) فَأُمُّهُ هاوِيَةٌ (۹) وَ ما أَدْراكَ ما هِيَهْ (۱۰) نارٌ حامِيَةٌ (۱۱).

و فی سوره العصر

(۱) وَ الْعَصْرِ (۱) إِنَّ الْإِنْسانَ لَفِی خُسْرٍ (۲).

و فی سوره الهمزه

(۱) وَیْلٌ لِکُلِّ هُمَزَةٍ لُمَزَةٍ (۱) الَّذِی جَمَعَ مالًا وَ عَدَّدَهُ (۲) یَحْسَبُ أَنَّ مالَهُ أَخْلَدَهُ (۳) کَلَّا لَیُنْبَذَنَّ فِی الْحُطَمَةِ (۴).

مجموعه مقالات، ص: ۵۲

إلی غیر ذلک از آیاتی که قریب چهار صد آیه معدود و مضبوط شد از محکمات کتاب باین صریح ظاهر به نصّ یا عموم از جمله شواهد صدق بر مدّعی است، که ظلم و جور و جرم از میان تمام معاصی از مبدأ صغایر تا منتهای کبایر که کفر است اشنع و افضع و اقبح و اسوأ عاقبه و اشدّ عقوبه است.

و امّا از محکمات سنّت

که شاهد صدق بر این مدّعی است، اضعاف مضاعف آن آیات است تعدادا و تأکیدا و تسدیدا ولی اقتصار می کنم به بعضی از کلّی و جزئی از جلّ آن.

مثل ما ورد عن الأمیر (علیه السّلام) فی حدیث: «و أمّا الذّنب الذی لا یغفر فظلم العباد بعضهم لبعض، انّ اللّه اذا برز لخلقه اقسم قسما علی نفسه فقال و عزّتی و جلالی لا یجوزنی ظلم ظالم و لو کفّ بکفّ، و لو مسحه بکفّ، و لو نطحه بین القرناء إلی الجمّاء، فیقتص- اللّه- للعباد بعضهم من بعض حتی لا یبقی لأحد علی احد مظلمه ثمّ یبعثهم للحساب» «۱».

و قال (علیه السّلام): «یأخذ المظلوم من دین الظّالم اکثر ممّا یأخذ الظالم من دنیا المظلوم» «۲».

و قال (علیه السّلام): «إیّاکم و الظلم، فان الظلم ظلمات یوم القیامه» «۳».

و فی تفسیر قوله تعالی فِی یَوْمٍ کانَ مِقْدارُهُ خَمْسِینَ أَلْفَ سَنَةٍ «۴»

---

(۱) المحاسن ۱: ۶۷ ح ۱۸ و بحار الأنوار ۶: ۲۹- ۳۰ ح ۳۵ و ج ۷: ۲۶۴ ح ۲۱ و ج ۷۵: ۳۱۴ ح ۲۹.

(۲) ثواب الاعمال: ۳۲۱ ح ۵، بحار

الأنوار ۷۵: ۳۱۲ ح ۲۱.

(۳) احياء علوم الدين للغزالى ۳: ۳۷۳.

(۴) المعارج: ۴.

ان المواقف فى يوم القيامه خمسون موقفا يحبس المقصّر فى كلّ منها الف سنه «۱» منها موقف مظلمه العباد لا يجوزها من كان فى ذمّته مظلمه احد حتى يستوفى منه تلك المظلمه و لو كانت بقدر كحل عين او طين او لمس ثوب او مثقال ذرّه او قدر خردله كما قال اللّه تعالى فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقالَ ذَرَّةٍ خَيْراً يَرَهُ وَ مَنْ يَعْمَلْ مِثْقالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ «۲» وَ إِنْ كانَ مِثْقالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ أَتَيْنا بِها وَ كَفى بِنا حاسِبِينَ «۳» فيقول اللّه يا معشر العباد انا الحاكم العدل لا يجوزنى اليوم ظالم عنده مظلمه، احد فيا معشر المظلومين خذوا بالظّلمين و انا الحاكم العدل و الشّاهد لكم عليهم فيأخذ كل مظلوم بظالمه و يطالبه بحقه ف يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ وَ أُمِّهِ وَ أَبِيهِ وَ صاحِبَتِهِ وَ بَنِيهِ حذرا من اخذهم و مطالبتهم بالتّبعات و المظالم حتّى «انّ موسى (عليه السّلام) يفرّ من أمّه خشيه ان تطالبه بحقّ قصّر فيه» «۴».

و قال: «أ تدرون من المفلس؟ قالوا: المفلس فينا من لا درهم له و لا مال و لا متاع قال (عليه السّلام) انّ المفلس من أمّتى من اتى يوم القيامه بصلاه و صيام و زكاه و حجّ و يأتى قد شتم- و قذف- هذا و اكل مال هذا و هتك دم هذا و ضرب هذا فيعطى هذا من حسناته و هذا من حسناته فان فنيت حسناته قبل ان يقضى ما عليه اخذ من خطايا المظلوم فطرحت عليه ثم يطرح به فى النّار «۵».

و قيل للسجاد (عليه السّلام): اذا

کان للرجل المؤمن عند الکافر مظلمه ای شی ء

---

(۱) تفسیر الصافی ۲: ۷۴۳، الکافی ۸: ۱۴۳ ح ۱۰۸.

(۲) الزلزله: ۷ و ۸.

(۳) الانبیاء: ۴۷.

(۴) الخصال: ۳۱۸ ذیل ح ۱۰۲ و بحار الأنوار ۷: ۱۰۵ ذیل ح ۲۰.

(۵) بحار الأنوار ۷۲: ۶. لیس فیه و حجّ و فیه سفک بدل هتک و فیه خطایاهم.

یؤخذ من الکافر و هو من أهل النار؟

فقال (علیه السّلام) یضع من سیئات المسلم علی الکافر و یعذّب- الکافر- بها مع عذابه بکفره عذابا بقدر ما للمسلم قبله من مظلمه فقیل له: اذا کانت المظلمه لمسلم عند مسلم کیف یؤخذ مظلمته من المسلم؟ قال (علیه السّلام): یؤخذ للمظلوم من الظالم من حسناته بقدر حقّ المظلوم فیزداد علی حسنات المظلوم، قیل له:

فان لم یکن للظالم حسنات؟ قال (علیه السّلام): یؤخذ من سیّئات المظلوم فیزداد علی سیّئات الظّالم «۱» کما قال [اللّه تعالی] وَ لَیَحْمِلُنَّ أَثْقالَهُمْ وَ أَثْقالًا مَعَ أَثْقالِهِمْ «۲».

و روی انّ رجلا اشتری لحما من قصّاب ثم ردّه علیه فاذا کان یوم القیامه حوسب علی الدسم الذی یبقی فی یده و اخذت من حسناته و اعطی القصّاب.

و حکی انّ عابدا اعتزل الناس و اتّخذ الجبال مسکنا للطاعه عابدا ربّه قائما لیله صائما نهاره فی سنین متکاثره ثمّ رجع البلد لصله الارحام، فبلغ مزرعه و اجتنی منها سنبله و اکل منها سبع حبوب حنطه غفله، ثمّ التفت انّه من غیر اذن صاحبها فندم و استغفر و استدعی من اللّه ان یجعل عنایته فی الدنیا فمسخ ثورا فی الحال فحضر صاحب المزرعه فتملّکها و اثار بها الارض و سقی الحرث سبع سنین ثم ماتت و اکل لحمها السّباع و الکلاب و

بقى عظمها مشرّحه، ثم جاء سارق فرأى حبره حنطه فاراد ان يسرق منها فتكلّم عظم رأس الثّور بقدره اللّه

---

(۱) الكافى ۸: ۱۰۴ ذيل ح ۷۹، بحار الأنوار ۷: ۲۷۰ ذيل ح ۳۵. و فيها يطرح عن المسلم من سيئاته بقدر ما له على الكافر.

(۲) العنكبوت: ۱۳.

تعالى و قال: أيّها السارق انّى اكلت سبع حبوب من هذه الحنطه فابتليت بهذه البليّه و أنت تريد تسرقها.

و عنه انّ رجلا من العلماء عبادا زاهدا قائم الليل صائم النّهار قد حجّ اربعين حجّه و تلا كتاب اللّه حق تلاوته فلمّا مات رآه رجل فى المنام و سأله من حاله، فقال: انّ عباداتى قد حبطت و ساقتنى ملائكه غلاظ شداد إلى بئس المهاد: فقلت: لهم انّى حججت بيت اللّه اربعين مرّه، قيل لى: ضيّعتها بمرورك فى مزرعه النّاس فى الحجّه الاخيره. قلت: بتّ فى المسجد راكعا و ساجدا، قيل لى: قد ابطلتها بضربك باب المسجد مرّه و ايقاظك مؤمنا من نومه، قلت: لم ازل تالى القرآن، قيل لى: ابطلته بمدّ رجلك اليه و هتك حرمته، فخجلت و نكست رأسى ذاهبا إلى النّار انفعالا عن اللّه الواحد القهّار فصدر خطاب عن الربّ الكريم: ان ارجعوه عن الجحيم إلى دار النّعيم فرجعونى فقلت: بما استحققت الرجوع؟ قيل لى: ذلك جزاء مبادرتك فى اعطاء السائل رغيفا لوجه اللّه.

و قال (عليه السّلام): «يؤخذ بدانق فضّته سبعمائه صلاه مقبوله».

و فى خبر: «يؤخذ بدرهم ستّمائه صلاه مقبوله و يعطاها الخصم».

و قال (عليه السّلام): «اشدّ النّاس يوم القيامه ان يقوم اهل الخمس و الزكاه فيتعلّمون باربابها، و يشكون إلى اللّه من غصبها و منعها إيّاهم، فيعوّضهم اللّه حسنات المانعين و الغاصبين حقوقهم».

و

قال (عليه السّلام): و فی تفسیر قوله تعالی وَ قَدِمْنا إِلی ما عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْناهُ هَباءً مَنْثُوراً «۱» هؤلاء قوم یصلّون و یصومون و یقومون و هنّا من

---

(۱) الفرقان: ۲۳.

اللیل، و یاتون یوم القیامه و اعمالهم اشدّ بیاضا من القباطی، و لهم من الحسنات مثل الجبال، فیؤمر بهم إلی النّار لأنهم کانوا اذا عرض علیهم الحرام او شی ء من الدّنیا وثبوا علیه «۱».

و فی حدیث المعراج: مررت علی قوم معلّقین بعراقیبهم بکلالیب من نار، فسألت عن جبرئیل؟ فقال: هؤلاء الّذین اغناهم اللّه بالحلال فیبتغون الحرام.

فقال (علیه السّلام): اذا دخل فی جواف العبد لقمه من حرام، لعنه کل ملک فی السماوات و الارض، و لم یقبل له صلاه و لم یستجب له دعوه، اربعین صباحا، و أیّ عمل یقبل منه و هو ینفق من غیر حلّ، ان حجّ حجّ حراما، و ان تصدّق تصدّق بحرام، و ان تزوج تزوّج بحرام، و ان صام افطر علی حرام، فیا ویحه: اما علم ان اللّه طیّب لا یقبل الّا الطیّب و من الطیّب کما قال وَ لا تَیَمَّمُوا الْخَبِیثَ مِنْهُ تُنْفِقُونَ «۲» و إِنَّما یَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِینَ «۳» «۴» و قال (علیه السّلام) لا یشمّ ریح الجنّه جسد نبت علی الحرام و الجنّه محرّمه علی جسد غذا بالحرام «۵».

و قال (علیه السّلام) لیس من شیعتی من أکل مال المؤمن حراما انّما یعیش صاحب هذا الحال مفتونا و یموت مغرورا و یقول یوم القیامه لمن دخل الجنّه من اهل السعاده هو و أمثاله

---

(۱) تفسیر القمی ۲: ۱۱۲- ۱۱۳، بحار الأنوار ۷: ۱۷۶ ح ۹ و ج ۷۰: ۲۹۳ ح ۳۵.

(۲) البقره: ۲۶۷.

(۳)

المائده: ۲۷.

(۴) مکارم الاخلاق: ۱۵۰، روضه الواعظین: ۴۵۷، بحار الأنوار ۶۶: ۳۱۴ ح ۶ و ۷ و ج ۶۹: ۱۹۶.

(۵) المعجم الکبیر للطبرانی ۱۹: ۱۳۶ ذیل ح ۲۹۸.

أَ لَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ قَالُوا بَلى وَ لكِنَّكُمْ فَتَنْتُمْ أَنْفُسَكُمْ وَ تَرَبَّصْتُمْ وَ ارْتَبْتُمْ وَ غَرَّتْكُمُ الْأَمانِيُّ حَتَّى جاءَ أَمْرُ اللَّهِ وَ غَرَّكُمْ بِاللَّهِ الْغَرُورُ فَالْيَوْمَ لا يُؤْخَذُ مِنْكُمْ فِدْيَةٌ وَ لا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا «۱».

و قال (علیه السّلام): «من غصب شبرا من الارض طوّقه اللّه من محوم سبع ارضین إلی عنان السماء» «۲».

و قال (علیه السّلام): «الحجر المغصوب فی الدار رهن علی خرابها کما قاله اللّه تعالی فَتِلْكَ بُيُوتُهُمْ خاوِيَةً بِما ظَلَمُوا «۳»» «۴».

و قال (علیه السّلام) «من لطم خدّ مسلم او وجهه بدّد اللّه عظامه یوم القیامه و حشره مغلولا حتی یدخل جهنّم إلّا ان یتوب» «۵».

و قال (علیه السّلام) «من نظر إلی مؤمن نظره یخیفه بها اخافه اللّه یوم لا ظلّ الّا ظلّه و حشره بصوره الذر بلحمه و جسمه و بجمیع اعضائه و روحه حتی یورد مورده» «۶»، و من احتقر مؤمنا او فقیرا لفقره فقد حارب اللّه و حقره اللّه و فضحه و شهّره یوم القیامه علی رءوس الخلائق» «۷».

و قال: «من احزن مؤمنا ثمّ اعطاه الدنیا لم یکن ذلک کفّارته و لم یؤجر علیه «۸» حتی قال المسلم من سلم المسلمون من یده و لسانه» «۹».

و قال الامیر: «أ لم تعلم بان الظلم عار جزاء الظلم عند اللّه نار و للمظلوم دار

---

(۱) الحدید: ۱۴ و ۱۵.

(۲) أمالی الصدوق: ۵۱۳ و بحار الأنوار ۷۴: ۱۵۰ ح ۲ بتفاوت.

(۳) النمل: ۵۲.

(۴) نهج البلاغه: ۵۱۰ الکلمات القصار ۲۴۰ و بحار

الأنوار ۱۰۴: ۲۵۸ ح ۱.

(۵) أمالی الصدوق: ۵۱۵، بحار الأنوار ۷۵: ۱۴۸ ح ۵.

(۶) جامع الاخبار: ۴۱۵ ح ۱۱۵۲ و ص ۴۱۶ ح ۱۱۵۴، بحار الأنوار ۷۴: ۱۵۰ ح ۱۳

(۷) ثواب الاعمال: ۲۹۹ و بحار الأنوار ۷۵: ۱۴۶ ذیل ح ۱۵.

(۸) جامع الاخبار: ۴۱۵ ح ۱۱۵۲ و ص ۴۱۶ ح ۱۱۵۴، بحار الأنوار ۷۴: ۱۵۰ ح ۱۳

(۹) احیاء علوم الدین للغزالی ۲: ۲۸۱.

مجموعه مقالات، ص: ۵۸

فی جنان و للظالم فی النیران دار».

و قال: «من السّحت ثمن المیته و ثمن الکلب و ثمن الخمر و مهر الزانیه و الرشوه فی الحکم و اجره الکاهن» «۱».

و قال (علیه السّلام): «فی تفسیر أَکّالُونَ لِلسُّحْتِ «۲» قال (علیه السّلام) هو الرّجل یقضی لأخیه الحاجه ثم یقبل هدیته» «۳».

و قال (علیه السّلام): «الرّاشی و المرتشی و الماشی بینهما ملعون» «۴».

و قال: «إیّاکم و الرشوه فانها محض الکفر و لا یشمّ صاحب الرشوه ریح الجنّه» «۵».

و فی الوسائل باب مبوب من نصوص وجوب هجر الفاسق منها.

قوله (علیه السّلام): العامل بالظلم و المعین له و الراضی به شرکاء کلهم» «۶» و فیه ایضا عن المعصوم (علیه السّلام): «ملعون من ترأس ملعون من هم بها ملعون من حدّث نفسه بها» «۷».

و فیه أیضا عن الصادق (علیه السّلام) «إیّاک و الریاسه إنّ الرّیاسه لا یصلح الّا لأهلها» «۸»

---

(۱) الوسائل ۱۲: ۶۳ ح ۹.

لاری، سید عبد الحسین، مجموعه مقالات، در یک جلد، مؤسسه المعارف الإسلامیه، قم - ایران، اول، ۱۴۱۸ ه ق

مجموعه مقالات؛ ص: ۵۸

(۲) المائده: ۴۲.

(۳) الوسائل ۱۲: ۶۴ ح ۱۱.

(۴) جامع الاخبار: ۴۳۹ ح ۱۲۳۵ و بحار الأنوار ۱۰۴: ۲۷۴ ح ۹.

(۵) جامع الاخبار: ۴۴۰ ح ۱۲۳۷ و بحار الأنوار ۱۰۴:

۲۷۴ ح ۱۲.

(۶) الوسائل ۱۱: ۳۴۴ ح ۱.

(۷) الوسائل ۱۱: ۲۸۰ ح ۶.

(۸) معانی الاخبار: ۱۸۰ ح ۱ و فقه الامام الرضا (علیه السّلام): ۳۸۴ و بحار الأنوار ۷۳: ۱۵۳ و ۱۵۴ ح ۱۱ و ۱۲.

مجموعه مقالات، ص: ۵۹

و فیه أیضا: «إیّاکم و هؤلاء الرؤساء الذین یترأّسون فو اللّه ما خفقت النّعال خلف الرّحل الا هلک و أهلک» «۱».

و فیه ایضا عنه (علیه السّلام): «لا یؤمر احد علی عشره فما فوقهم الا جی ء به یوم القیامه مغلوله یداه ان کان محسنا و ان کان مسیئا یزید غلّا علی غلّه» «۲».

و عنه ایضا: «الا- من تولی عرافه قوم اتی یوم القیامه و یداه مغلولتان إلی عنقه فان قام فیهم بامر اللّه اطلقه اللّه و ان کان ظالما هوی به فی نار جهنّم و بئس المصیر» «۳».

و فیه ایضا عنه (علیه السّلام): «لأحملنّ ذنوب سفهائکم علی علمائکم، إلی ان قال: ما یمنعکم اذا بلغکم عن الرّجل ما تکرهون و ما یدخل علینا من الاذی ان تأتوه و تؤنّبوه و تعذلوه و تقولوا له قولا بلیغا، قلت: جعلت فداک اذن لا یقبلون منّا، قال: اهجروهم و اجتنبوا مجالستهم» «۴».

و فیه ایضا قوله (علیه السّلام) «و لآخذنّ البری ء منکم بذنب السّقیم و لم لا- افعل و أنتم یبلّغکم عن الرجل منکم القبیح فلا تنکرون علیه و لا تهجرونه و لا تؤذونه حتی یترک» «۵».

قال الصدوق فی عقائده «۶» باب الاعتقاد فی الظالمین انّهم ملعونون و البراءه

---

(۱) الوسائل ۱۱: ۲۷۹ ح ۴.

(۲) الوسائل ۱۱: ۲۸۲ ح ۱۳.

(۳) الوسائل ۱۱: ۲۸۲ ح ۱۴.

(۴) الوسائل ۱۱: ۴۱۵ ح ۳.

(۵) الوسائل ۱۱: ۴۱۴ صدر ح ۲ و ص ۴۱۵ ذیل ح

.۴

(۶) الاعتقادات للصدوق: (مصنفات المفيد ۵/ ۱۰۲).

مجموعه مقالات، ص: ۶۰

منهم واجبه لقوله تعالى وَ مٰا لِلظّٰالِمِينَ مِنْ أَنْصٰارٍ* «۱» وَ أَتْبَعْنٰاهُمْ فِي هٰذِهِ الدُّنْيٰا لَعْنَةً وَ يَوْمَ الْقِيٰامَةِ هُمْ مِنَ الْمَقْبُوحِينَ «۲» وَ مَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَأُولٰئِكَ هُمُ الظّٰالِمُونَ «۳» و استدلّ سيد الرياض على حرمه معونه الظلم بعد الكتاب و السنه المستفيضه بل المتواتره و الاجماع بقوله وَ لٰا تَعٰاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَ الْعُدْوٰانِ «۴» وَ لٰا تَرْكَنُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النّٰارُ «۵» و فسّر الرّكون بأدنى الميل إليهم و فى المجمع عنهم (عليه السّلام) انّه المودّه و النّصيحه و الطّاعه لهم و فى الخبر بالّذى يأتى السّلطان فيحبّ بقائه إلى ان يدخل يده فى كيسه فيعطيه «۶» كما يدلّ عليه خبر صفوان الجمال المعروف «۷» إلى ان قال السيّد و يستفاد منه و من كثير من النصوص حرمه اعانه الظالم و لو فى المباحات بل و لو فى الطاعات و فى الصحيح عن اعمالهم قال لا و لا مده بقلم ان احدكم لا يصيب من دنياهم شيئا الا اصابوا من دينه مثله «۸» و اظهر منه الموثق لا تعنهم على بناء مسجد «۹».

و فى القريب من الصّحيح «انّه ربما اصاب الرجل منّا الضّيق او الشده فيدعى إلى البناء يبنيه او النهر يكريه او المسناه يصلحها فما تقول فى ذلك؟ فقال (عليه السّلام):

---

(۱) البقره: ۲۷۰.

(۲) القصص: ۴۲.

(۳) التوبه: ۲۳.

(۴) المائده: ۳.

(۵) هود: ۱۱۳.

(۶) مجمع البحرين ۶: ۲۵۶ مجمع البيان ۳: ۲۰۰.

(۷) الوسائل ۱۲: ۱۷ ح ۱۳۱.

(۸) الوسائل ۱۲: ۱۲۹ ح ۵.

(۹) همان ح ۴.

مجموعه مقالات، ص: ۶۱

«ما احبّ انّی عقدت لهم عقده او وکیت لهم وکاء و انّ لی ما بین

لابتيها لا- و لا- مدّه بقلم، انّ اعوان الظّلمه يوم القيامه فى سرادق من النّار حق يحكم اللّه تعالى بين العباد» «۱» «۲» و عنه (عليه السّلام): «اذا كان يوم القيامه نادى مناد اين الظّلمه و اشباه الظّلمه حتى من برء لهم قلما أو لاق لهم دواه قال: فيجتمعون فى تابوت من حديد ثمّ يرمى بهم فى جهنّم» «۳».

و فى المستفيضه قال (عليه السّلام): «لان اسقط من حالق فانقطع قطعه قطعه احبّ إليّ من ان اتولّى لأحد منهم عملا او أطأ بساط رجل منهم إلا- لتفريج كربه عن مؤمن أو فكّ اسره او قضاء دينه، و اهون ما (يصنع) اللّه بمن تولّى لهم عملا ان يضرب عليه سرادق من نار إلى ان يفرغ من حساب الخلائق فان ولّيت شيئا من اعمالهم فاحسن إلى اخوانك فواحده بواحده» «۴».

و عنه (عليه السّلام): «اذا مدح الفاجر اهتزّ عرش اللّه» «۵».

«و من مدح سلطانا جائرا تخفّف و تضعضع له طمعا فيه كان قرينه فى النّار» «۶».

---

(۱) الوسائل ۱۲: ۱۲۹ ح ۶.

(۲) رياض المسائل ۵: ۳۴- ۳۵.

(۳) الوسائل ۱۲: ۱۳۱ ح ۱۶.

(۴) الوسائل ۱۲: ۱۴۰ ح ۹.

(۵) تحف العقول: ۴۶ و بحار الأنوار ۷۷: ۱۵۲ ح ۸۴.

(۶) أمالى الصدوق: ۵۱۳ ح ۷۰۷ و بحار الأنوار ۷۵: ۳۶۹ ح ۲.

و قال (عليه السّلام): «ملعون ملعون عالم يؤم سلطانا جائرا معينا على جور» «۱».

و قال (عليه السّلام): «من مشى مع ظالم ليعينه و هو يعلم انّه ظالم فقد خرج من الاسلام» «۲».

و قد ورد مستفيضا مضافا إلى ما يستلزم العدل عقلا فى تفسير وَ إِذَا الْوُحُوشُ حُشِرَتْ «۳» من انّ اللّه يحشر الوحوش و البهائم للعدل ليقتصّ من

بعضـها لبعض و يقاد للمنطوحه من النّاطحه و كذلک جميع الحيوانات و كلّ ذى روح حتى الذّباب يحشرها ليعوضها على الالام التى لاقتها فى الدنيا «۴».

و مجلسـى عليه الرحمه تفسـير جمله [اى] از اين آيات و احاديث را نموده انـد در فصل دهم از باب دهم از كتاب حليه المتّقين لازم است بر فرس زبـان در اين بـاب رجوع نمـودن به آن فصـل، از اين جهت روايت نمـوده انـد كه داخـل شـدن در اعمـال پادشاهـان و يـارى ايشـان كردن و سـعى در حوائـج ايشـان نمودن معادل كفر است و عمـدا بسوى ايشان نظر كردن گناه كبيره است «۵».

و هر كه راهنمايى كند ظالمى را بر ظلم در جهنم با هامان وزير فرعون باشد، و هر كه از جانب ظالمى خصومت كند يا ياورى او كند در آن خصومت چون ملک الموت به نزد او آيد گويد بشارت باد ترا به لعنت خدا و آتش جهنّم،

---

(۱) الوسائل ۱۱: ۵۱۹ ح ۷.

(۲) الوسائل ۱۲: ۱۳۱ ح ۱۵.

(۳) تكوير ۵.

(۴) مجمع البيان ۱۰: ۲۷۷ و بحار الأنوار ۷: ۹۲.

(۵) بحار الأنوار ۷۲: ۲۷۴ ح ۲۵.

و هر كه تازيانه در دست گرفته نزد پادشاهان يا حاكم جائرى بايستد حق تعالى آن تازيانه اژدهايى گرداند از آتش درازى آن هفتاد ذراع و مسلّط گرداند او را بر او در جهنم و نهى فرمود از حاضر شدن بر سر سفرهٔ فاسقان «۱».

و در حديث ديگر فرمود كه در زمان حضرت موسى پادشاه ظالمى بود، كه حاجت مؤمنى را به شفاعت بندهٔ صالحى بر آورد، پس آن پادشاه و آن مرد صالح هر دو در يک روز مردند، همگى بر

جنازهٔ آن پادشاه جمع شدند و بازارها بستند، تا سه روز آن مرد صالح در خانهٔ خود ماند تا کرمهای زمین رویش را خوردند، پس حضرت موسی (علیه السّلام) بعد از سه روز مرد صالح را به آن حال مشاهده فرمود، و گفت: پروردگارا آن دشمن تو بود و به آن اعزاز و اکرام بر داشتند، و این دوست تست و با این حال مانده است، حق تعالی وحی نمود به او:

که این دوست من از آن جبّار سؤالی کرد، و او آن را بر آورد مکافات دادم، برای بر آوردن حاجت مؤمن، و کرمهای زمین را مسلّط کردم بر روی آن مؤمن برای سؤالی که از آن جبّار کرد «۲».

و ایضا فرمود: هر که بنا حق سر کردهٔ جماعتی شود و بر ایشان استیلا یابد، حق تعالی او را در کنار جهنّم به ازاء هر روزی هزار سال بدارد، و چون محشور شود دستهایش در گردنش بسته باشد، پس اگر بامر خدا در میان ایشان عمل کرده باشد، خدا او را رها کند، و اگر ظلم بر ایشان کرده باشد او را به جهنّم

---

(۱) بحار الأنوار ۷۲: ۳۶۹ ح ۳.

(۲) بحار الأنوار ۷۵: ۳۷۳ ح ۲۳.

اندازد «۱».

و فرمود که: هر والی که مردم را ممنوع سازد از آن که مردم کارهای خود را به او عرض کنند، حق تعالی در قیامت حاجات او را بر نیاورد، و اگر چیزی برسم هدیه بگیرد چنانست که از غنیمت دزدی کرده است، بدترین دزدیها است، و اگر رشوه بگیرد چنانست که به خدا شرک آورده باشد «۲».

و منقول است که حق تعالی

وحی کرد بسوی پیغمبری: که برو به پادشاه جبّار آن مملکت بگو که من ترا پادشاه نکرده ام که خون مردم بریزی و مالهای ایشان را بگیری، بلکه برای این ترا پادشاه کرده ام که صداهای مظلومان را از من بازگیری، به درستی که ترک مؤاخذه ستمهایی که بر ایشان شود نمی کنم، هر چند کافر باشند «۳».

و ایضا از حضرت امیر (علیه السّلام) منقول است: که ظلم کننده و یاری کنندهٔ او بر ظلم و کسی که راضی بر آن ظلم باشد، هر سه در گناه شریکند «۴».

و هر که ظلم بر کسی بکند، حق تعالی بر انگیزد کسی را که مثل آن ظلم را بر او یا بر فرزندان او بکند «۵»، و هر که حق مؤمنی را حبس کند، حق تعالی در قیامت او را پانصد سال بر پا بدارد، تا آن که از عرقش رود خانه ها جاری شود، و منادی ندا کند که این است ظالمی که حق خدا را حبس کرده، پس چهل روز

---

(۱) بحار الأنوار ۷۵: ۳۴۳ ح ۳۴ امالی الصدوق: ۲۵۹.

(۲) ثواب الاعمال ۳۱۰ باب عقاب وال يحتجب من حوائج الناس.

(۳) بحار الأنوار ۷۵: ۳۳۱ ح ۶۵ الكافی ۲: ۳۳۳ ثواب الاعمال: ۲۴۲.

(۴) بنقل از امام صادق علیه السّلام بحار الأنوار ۷۵: ۳۳۲ ح ۶۷ الكافی ۲: ۳۳۳.

(۵) مضمون حديث بحار الأنوار ۷۵: ۳۲۵ ح ۵۶.

او را سرزنش کنند، پس به جهنّم ببرند.

و حضرت صادق فرمودند: که امید نجات دارم برای هر که اعتقاد به امامت داشته باشد از این امّت، مگر سه کس صاحب استیلائی که ظلم کند به رعیّت خود، و کسی که در

دین بدعت کند، و کسی که علانیه فسق کند «۱».

---

(۱) بحار الأنوار ۷۵: ۳۳۷ ح ۶ خصال ۱: ۵۹.

خاتمه

چنانچه هر یک از این محکمات ثقلین، کتاب و سنّت متواتره حجّت قاطعه بالغه تامّه کامله وافیه کافیه است، بر این که ظلم و جرم و جور اسوأ است عاقبه، و اشدّ است عقوبه از جمیع منکرات و معاصی، از مبدأ صغائر تا منتهای کبائر که کفر است.

هم چنین هر یک از آن محکمات ثقلین، کتاب و سنّت متواتره حجّت قاطعه بالغه تامّه کافیه است، بر حسم و قطع و رفع ماده هر گونه غرور و شبهه و متشابهاتی که دستاویز جهّال و مغرورین و مشتبهین ظلمه و جائرین و فسقه و مجرمین گردیده که از جملهٔ آن شبهات، شبهه توهّم اختصاص نصوص ظلمه و جائرین، به ظلمه و جائرین مخالفین امر دین است.

که حجت بالغه قاطعه رافعه این شبهه اطلاق تمام آن نصوص و فتاوی است، علاوه بر شهادت سیاق تمام آن نصوص، بر اباء و امتناع از تخصیص و تقیید بغیر تقیّه و ضروره و علاوه بر شهادت تمام خطابات شفاهیّه قرآنیّه و نصوص نبویّه بر اباء و امتناع از تخصیص و تقیید بظلم مخالفین در دین، زیرا که در زمان صدور آن خطابات، مخالف در دین نبوده و تخصیص آن

خطابات به کسانی که بعد وجود می آیند بغیر مورد و اخراج مورد تمام آن خطابات از تحت آن عموم و اطلاقات منافی بلاغت و حکمت کلام بلیغ و حکیم است إلی غیر النهایه و علاوه بر صریح جمله از آن نصوص

در خصوص ظلمه امامیّه مثل حدیث اخیر مجلسی از حضرت صادق (علیه السّلام) که فرمود: «امید نجات دارم برای هر که اعتقاد به امامت داشته باشد از این امّت مگر سه کس صاحب استیلائی که ظلم به رعیّت خود کند و کسی که در دین بدعت گذارد و کسی که علانیه فسق کند «۱».

و از جمله آن شبهات: شبهۀ فرق است در معونه ظلمه میان معونه بر محرم پس از حرام است و معونه بر مباح پس مباح است.

و حجّت بالغۀ قاطعۀ رافعۀ این شبهه ایضا اطلاق نصوص و فتاوی است بلکه تصریح جمله از آنهاست، علاوه بر اعتبار عقلی که شاهد است ایضا بر عدم فرق میان مطلق معونه ظلمه حتی در مثل خیاطت ثوب و بناء منزل در رجوع نمودن به اعانه اثم و عدوان منهی است زیرا که اگر چنانچه ترک خیاطت ثوب و بناء منزل ایشان نمایند هر آینه بی ثیاب و بی منزل می مانند و مرتدع و ممتنع از ظلم و اثم و عدوان خواهند شد.

پس هر یک از آن دو قسم معونتین را مدخلیّت و مقدمیّت است در حصول ظلم و اثم و عدوان منهی، ولی بعض از آن معونات اقرب بظلم و عدوان است از بعض دیگر «مثل کتاب دیوان ایشان که اقرب بظلم است» «۲» از

---

(۱) بحار الأنوار ۷۵: ۳۳۷ ح ۶.

(۲) الوسائل ۱۲: ۱۳۰ ح ۹.

خیاطت» ولی این مقدار از فرق فارق نمی شود در تبدیل حرمت معونه اثم و عدوان به اباحه، بلی ممکن است که فارق شود در تبدیل منع محرّم را به منع مکروه باین معنی که نهایت فرق

میـان مقـدّمات و معونـات قریبه و بعیـده اثم و عـدوان منهی، آن است که بعـد بعضـی از آن معونات موجب انصـراف نهی آن معونه است از حرمت بسوی کراهت شدیـده، چنـانچه فتـاوای مشـهوره بر این است در باب معامله با ظلمه اگر چه خلاف ظاهر اطلاقات نصوص منع و نهی از معاونه ظلمه است، حتی در مباحات بلکه در واجبات چنانچه صـریح بعض نصوص متقدمه است مثل روایه صفوان جمال «۱» و غیره که مجلسی در حلیه نقل نموده است.

و چنانچه منقول از بعض اکابر است که خیاطی از او سؤال کرد که: من خیاط بباب سـلطانم آیا باین واسـطه اعوان ظلمه هسـتم فرمود: بلکه داخل اعوان ظلمه است کسی که به تو سوزن و خیاطت می فروشد، و امّا تو از خود ظلمه ای.

علاـوه بر اینهـا همه، اگر تسـلیم وجود منـاص و خلاـص از حرمت معونت ظالم در مباحات از حیث معونه بر ظلمش بشود پس وجود مناص و خلاصـی نیست از تحریمش از جهات عدیدهٔ دیگر مثل جهت اسـتلزامش مر رکون به ظلمه و حبّ بقاء ایشان و مودت لمن حـادّ اللّه و رسوله و مـداهنه بـا اشـرار و ترک نهیهم عن المنکر و أمرهم بالمعروف إلی غیر ذلک از جهات عدیـده محرّمه کما فی باب النّهی عن المنکر، «ما قدست أمّه لم یؤخذ لضعیفها من قویها بحقه غیر

---

(۱) الوسائل ۱۲: ۱۲۹ ح ۵.

متتعع «۱»».

«و أوحی اللّه إلی شعیب النبی انّی معذّب من قومک مـائه الف اربعین الف من شـرارهم و ستین الف من خیارهم فقال یا ربّ هؤلاء الاشرار فما بال الاخیار فاوحی اللّه تعالی داهنوا اهل المعاصی

و لم يغضبوا لغضبى» «۲».

و فى الصّافى فى تفسير قوله تعالى فَتُوبُوا إِلىٰ بارِئِكُمْ فَاقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ «۳» امر الله۴ تعالى غير عابدى العجل من بنى اسرائيل و هم الاثنا عشر ألفا ان يخرجوا على البقيّه السته مائه الف العابدين العجل شاهرين السّيوف و يقتلوهم كفاره عبادتهم العجل فى ايّام معدوده، فاستسلم المقتولون فقال القاتلون: نحن اعظم مصيبه منهم نقتل بأيدينا آبائنا و ابنائنا و اخواننا و قراباتنا و نحن لم نعبد، فقد ساوى بيننا و بينهم فى المصيبه، فاوحى اللّه إلى موسى يا موسى انّى انّما امتحنتهم بذلك لأنهم ما اعتزلوهم لمّا عبدوا العجل و لم يهاجروهم و لم يعادوهم على ذلك «۴».

و فى امالى الصدوق انّ اللّه ليعذب الجعل بحبس المطر اذا كانت فى محلّه الفسّاق «۵» و كان لها طريق إلى الخروج إلى غير ذلك ممّا لا يعدّ و لا يحصى فى باب الامر بالمعروف و النهى عن المنكر و از جملهٔ اشعار حكمت آميز شيخ العارفين بهاء الدين است كه مى فرمايد:

---

(۱) الوسائل ۱۱: ۳۹۵ ح ۹.

(۲) الكافى ۵: ۵۶ و بحار الأنوار ۱۲: ۳۸۶ ح ۱۲.

(۳) البقره: ۵۴.

(۴) تفسير الصافى ۱: ۱۳۳.

(۵) أمالى الصدوق: ۳۸۵ ح ۴۹۳ و بحار الأنوار ۷۳: ۳۷۲ ح ۵.

نان و حلوا چيست دانى اى پسر قرب سلطانست زان قرب الحذر

مى برد هوش از سر و از دل قرار الفرار از قرب سلطان الفرار

قرب سلطان آفت جان تو شد پاى بند راه ايمان تو شد

حيف باشد از تو اى صاحب سلوك كاين همه نازى به تعظيم ملوك

جرعه از بحر قرآن نوش كن آيهٔ لا تركنوا را گوش كن

«۱» و از

جمله متشابهات غرور ظلمه، مرسلهٔ از مجالس عنه صلی اللّه علیه و آله و سلم: «طاعه السّلطان واجبه و من ترک طاعه السلطان فقد ترک طاعه اللّه و دخل فی نهیه وَ لا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَهِ «۲»» «۳» «و السّلطان ظلّ اللّه فی الارض» «۴» و امثال ذلک از نصوص معارضه با محکمات کتاب و سنّت قطعیه که به قواعد نقلیّه و براهین نقلیّه و نصوص علاجیه و اعمال مرجحات سندیّه و دلالیّه باید طرح نمود و بواسطه شذوذش و فرمایش معصوم در آن نصوص علاجیه «خذ بما اشتهر بین اصحابک و اترک الشّاذ النّادر»، یا بواسطه مخالفتش با کتاب و سنّت چنانچه در نصوص علاجیه فرموده اند که: «کل ما وافق کتاب اللّه فخذوه و کل ما خالف کتاب اللّه فذروه فاطرحوه فلم نقله» یا بواسطه ضعف سند یا جمع و تأویل نمودن بحمل بر تقیّه و ضرورت، یا تخصیص و تقیید نمودن سلطان به سلطان عادل که پیغمبر و امام بوده باشد بواسطه صوارف عقلیّه و نقلیّه از عموم و اطلاقش.

---

(۱) دیوان شیخ بهائی.

(۲) البقره: ۱۹۵.

(۳) أمالی الصدوق: ۴۱۸ ح ۵۵۳ و بحار الأنوار ۷۵: ۳۶۸ ح ۱.

(۴) أمالی الطوسی: ۶۳۴ ح ۱۳۰۷ و بحار الأنوار ۷۵: ۳۵۴ ح ۶۹.

و از جمله متشابهات غرور ظلمه و مجرمین ایضا عمومات اولیّه مثل عموم إِنَّ اللّهَ لا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَ يَغْفِرُ ما دُونَ ذلِكَ لِمَنْ يَشاءُ* «۱» و حجّت بالغه قاطعه این اشتباه و غرور تأویل این قسم از متشابه و ظهور و عموم و تعمیم شرک غیر مغتفر است مرد شرک در طاعت و وحدت را زیرا که

هر نحو از مخالف شرک است در طاعت و لو شرک نباشد در وحدت، علاوه بر تخصیص مغفرت به شیعه و مؤمن و مشیّت و سائر مختصات کتاب و سنّت.

و از جمله متشابهات غرور ظلمه و مجرمین و معاذیر غیر مقبوله جائرین عموم قُلْ یا عِبادِیَ الَّذِینَ أَسْرَفُوا عَلیٰ أَنْفُسِهِمْ لا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَهِ اللّهِ إِنَّ اللّهَ یَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِیعاً «۲».

و حجّت بالغه قاطعه این نحو از غرور، تأویل و تخصیص عموم مغفرت است، بغیر ظلمه و جائرین، و غیر حقوق النّاس، بصریح نصوص مخصّصه از محکمات کتاب و سنّت متواتره متقدمه مثل «و عزتی و جلالی لا یجوزنی ظلم ظالم» «۳».

و از جمله متشابهات غرور ظلمه و جائرین و معاذیر غیر مقبوله مجرمین عمومات اجر و جزاء و مثوباتی که مرتب بر توحید و اسلام و ایمان و هر یک [از] عبادات و طاعات ماثوره مثل عموم

---

(۱) النساء: ۴۸.

(۲) الزمر: ۵۳.

(۳) بحار الأنوار ۷: ۱۰۵ ح ۲۰ الخصال: ۳۱۸ ح ۱۰۲.

قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ الَّذِینَ هُمْ فِی صَلاتِهِمْ خاشِعُونَ «۱» و «الصلاه عمود الدین ان قبلت قبل ما سواها و ان ردّت ردّ ما سواها» «۲» و «لکلّ شیء ثمن و ثمن الجنّه الصلاه» خصوصات عمومات فضلیّه صلاه لیل و جمعه و جماعت و صلوات بر پیغمبر و آله و عموم «من به کی او ابکی او تباکی وجبت له الجنه» «۳» و «انّ الصّوم جنّه من النار و الزکاه کذا و الحج کذا و الصدقه کذا» «۴».

ولی حجت بالغه قاطعه این غرور و حسم ماده این بهانه و سرور، این که تمام این عمومات وارد مورد تشریع و اهمال

و اجمال است لوارد و مورد تفصیل حال و استفصال مقال است علاوه بر تخصیص، و تخصیص آن عمومات به حصر محکم إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ «۵» و إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَ إِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَاناً وَ عَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ «۶» و عموم لَا تُبْطِلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَ الْأَذَى «۷» و تفسير وَ قَدِمْنَا إِلَى مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَنْثُوراً «۸» إلی غير ذلک من نصوص محكمات كتاب و سنّت متواتره متقدمه.

---

(۱) المؤمنون: ۱ و ۲.

(۲) جامع احاديث الشيعه ۴: ۴ و ۵.

(۳) الملهوف: ۵ و بحار الأنوار ۴۴: ۲۸۸.

(۴) الكافی ۲: ۱۸ ح ۵ و بحار الأنوار ۶۸: ۳۳۲ ح ۱۰، المحاسن ۱: ۴۵۰ ح ۱۰۳۸ بحار الأنوار ۶۸: ۳۸۶ ح ۳۵ و نوادر ابن عيسى: ۱۳۹ ح ۳۵۹ و بحار الأنوار ۹۹: ۱۳ ح ۴۱.

(۵) المائده: ۲۷.

(۶) الانفال: ۲.

(۷) البقره: ۲۶۴.

(۸) الفرقان: ۲۳.

مجموعه مقالات، ص: ۷۶

و از جمله متشابهات غرور ظلمه و مجرمين و معاذير غير مقبوله جائرين، عمومات اوليّه (حبّ علیّ حسنه لا يضر معه سيّئه) «۱» و عموم (شيعتنا كلّهم فی الجنّه محسنهم و مسيئهم) «۲» و عموم (شيعتنا لو انّ المؤمن خرج من الدنيا و عليه مثل ذنوب اهل الارض لكان الموت كفاره لتلک الذّنوب) «۳» إلی غير ذلک.

ولی حجّت بالغه قاطعه اين غرور و حسم مادّه توهّم اين سرور تخصيص، يا تخصيص مؤمن و شيعه در محكمات نصوص بمثل سلمان و ابو ذر و مقداد و مؤمن آل فرعون و اصحاب كهف و نصوص.

قوله (عليه السّلام): فی جامع الاخبار فی جواب «و ما سيماء الشيعه فقال (عليه السّلام):

عيونهم

عمش من البكاء خمص بطونهم من الطوى يبس شفاهم من الظّماء مطويه ظهورهم من السّجود طيّبه افواههم من الذكر» «۴».

و عنه (علیه السّلام): «اختبروا شیعتی بخصلتین فان کانتا فیهم فهم شیعتی، محافظتهم علی اوقات الصلاه و مواساتهم مع الاخوان فی المال، و ان لم یکونا فیهم فاعزب ثم اعزب ثمّ اعزب» «۵».

و قوله (علیه السّلام): «ما احبّ اللّه من عصاه و تمثّل بهذا: شعر:

تعصی الإله و أنت تظهر حبّه هذا محال فی الفعال بدیع

---

(۱) المناقب ۳: ۱۹۷– ۱۹۸، الفردوس ۲: ۱۴۲ ح ۲۷۲۵ و بحار الأنوار ۳۹: ۲۵۶.

(۲) جامع الاخبار: ۱۰۲ ح ۱۶۸، مشکاه الأنوار: ۹۱.

(۳) جامع الاخبار: ۱۰۰ ح ۱۶۲.

(۴) جامع الاخبار: ۱۰۰ ح ۱۶۱.

(۵) جامع الاخبار: ۱۰۱ ح ۱۶۶.

لو کان حبّک صادقا لأطعته انّ المحبّ لمن یحبّ مطیع»

«۱» و قوله (علیه السّلام):

«و لا تخدعن فللمحبّ دلائل و لدیه من نجوی الحبیب وسائل».

إلی آخر الدلائل الاربعه عشر المسطوره فی دیوانه (علیه السّلام). إلی غیر ذلک من النصوص المخصّصه للمحبّ و الشیعه بمن عرفت، منها حدیث جابر الجعفی فی الوسائل «۲» و مستطرفات السرائر «۳» ذکرناه فی رساله عرفان السلمانی.

و از جمله متشابهات غرور ظلمه و مجرمین و موهمات سرور جاهلین و جائرین عمومات ارحم الراحمین، و اکرم الاکرمین و انّ رحمته وسعت کلّ شی ء و سبقت رحمته غضبه، انّا ارسلناه رحمه للعالمین.

ولی حجّت بالغه قاطعه این غرور و حسم مادهٔ توهم این سرور فرمایش حضرت حجّت است (عج) در دعای افتتاح و اشهد انّک ارحم الراحمین فی موضع العفو و الرحمه و اشدّ المعاقبین فی موضع النکال و النقمه «۴» علاوه بر این که عموم رحمت و

کرم خدا و پیغمبر نسبت بتمام عالمین از شقی و سعید و مسلم و کافر در خصوص دنیا است نه آخرت، چنانچه مساویند جمیع عالمین خصوصا امّت مرحومه در تمام نعم دنیویّه از مبدأ حیات تا اوّل ممات در نعمت وجود و صحّت و برکت و عمر و عزّت و شوکت و دولت و حسن صورت و اعتدال

---

(۱) أمالی الصدوق: ۵۷۸ ح ۷۹۰ و بحار الأنوار ۷۰: ۱۵ ح ۳.

(۲) الوسائل ۱۱: ۱۸۴ ح ۳.

(۳) مستطرفات السرائر: ۱۴۳ ح ۱۰.

(۴) اقبال الاعمال ۱: ۱۳۳.

قامت و املاء و کثرت و امهال در معصیت و مخالفت، و لو لا عموم رحمانیّت و تعمیم آن رحمت هر آینه باید بانواع امتیاز و فارق، ممتاز و مفترق بوده باشند سعید و شقی و مسلم و کافر در دنیا مثل اخرت باشد، وجوه امتیاز و افتراق از حیث سقم و صحّت و بلاء و نعمت و رخا و شدّت و طول عمر و وسعت و حسن و قبح صورت اعتدال و اعوجاج قامت و ستر و فضیحت، بلکه لو لا- آن عموم و تعمیم رحمانیّت و رحمت باید تمام اشقیاء در دنیا مثل آخرت مخاطب به خطاب افتضاح و فضیحت وَ امْتازُوا الْیَوْمَ أَیُّهَا الْمُجْرِمُونَ «۱» جمیعا مسوخات، و مبتلا بانواع بلیّات و معاقب به اشدّ عقوبات مظالم و اسوأ عواقب سوء جرائم، مثل امم سالفه بلکه بدتر از امم سالفه بوده باشند، زیرا چنانچه سعداء این امّت اسعد السعداءاند هم چنین اشقیاء این امّت اشقی الاشقیاءاند، چون که هر چه اسباب سعادت و شرافت بیشتر است و عقوبت و عاقبت شقاوت و شقی بدتر

است چنـانچه حق تعـالی فرموده یٰا نِسٰاءَ النَّبِیِّ مَنْ یَأْتِ مِنْکُنَّ بِفٰاحِشَهٍ مُبَیِّنَهٍ یُضٰاعَفْ لَهَا الْعَذٰابُ ضِعْفَیْنِ «۲» و معصوم فرموده: «المحسن منّا له کفلان من الثّواب و المسی ء منا له ضعفان من العذاب» «۳».

و حـال آن که از عموم رحمـانیّت و تعمیم آن رحمت، تمـام اشـقیاء به شـکل و صورت مسـلمین بلکه صورت انبیاء و مرسـلین مساوی و یکسانند، بلکه همین مقدار از تسویه دنیویّه فضلا از سایر انواع دیگرش کافی و وافی و مغنی است،

---

(۱) یس: ۵۹.

(۲) الأحزاب: ۳۰.

(۳) معانی الأخبار: ۱۰۵- ۱۰۶ ح ۱ و بحار الأنوار ۴۳: ۲۳۰ ح ۲.

بلکه از اتم و اکمـل مراتب رحمت و کرم غیر متنـاهی است، علاـوه بر اینهـا همه اعتقـاد به رحمت و کرم الهی هر گـاه اصل و حقیقت داشـته باشد، باید مزید بر طاعت بوده باشد، نه معصـیت، و مغرور شدن به مخالفت و معصـیت از بی اعتقادی به معاد و وعید است، نه از اعتقاد به رحمت و کرم است، چنانچه اشاره به هر دو جواب این غرور است فرمایش حق تعالی یٰا أَیُّهَا الْإِنْسٰانُ مٰا غَرَّکَ بِرَبِّکَ الْکَرِیمِ الَّذِی خَلَقَکَ فَسَوّٰاکَ فَعَدَلَکَ فِی أَیِّ صُورَهٍ مٰا شٰاءَ رَکَّبَکَ کَلّٰا بَلْ تُکَذِّبُونَ بِالدِّینِ «۱».

و از جمله متشابهات غرور ظلمه و مجرمین، عمومات نصوص شـفاعت در قیامت است، که از برای هر یک از ائمه هدی مقامی است محمود و شـفاعتی است کبری، بلکه از برای علماء بلکه از برای هر یک از مؤمنین و شـیعیان ایشان شفاعتی است در مثل ربیعه و مضر، بلکه از برای هر زمان و مکان از ازمنه و امکنه شریفه، بلکه از برای

هر عملى از اعمال صالحه و تلاوه هر سوره اى از سور قرانيّه شهادتى است و شفاعتى است مقبوله در عرصات قيامت، چنانچه در تفسير لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ مَا تَأَخَّرَ «٢». عن الصّادق «ما كان له ذنب و لا همّ بذنب و لكنّ اللّه حمله ذنوب شيعته و شيعه علىّ ثم غفرها له ما تقدّم من ادم إلى زمانه و ما تاخّر من زمانه إلى يوم القيامه» «٣».

فخطابه «من باب إياك أدعو و اسمعى يا جاره» «۴».

---

(١) الانفطار: ۶- ٩.

(٢) الفتح: ٢.

(٣) تفسير القمى ٢: ٣١۴ و بحار الأنوار ١٧: ٨٩ ح ١٩ و مجمع البيان ٩: ١٨۴- ١٨۵ نحوه.

(۴) أمالى الصدوق: ۵۶ ح ١١ و بحار الأنوار: ٨: ٣۴ ح ۴.

و عنه (عليه السّلام) فى المستفيضه: «انّ شفاعتى لأهل الكبائر من أمّتى فامّا المحسنون فما عليهم من سبيل».

و فى المستفيضه: «لى فضل على النبيّين فما من نبى الّا دعا على قومه بدعوه و انا اخرت دعوتى لأمتى لأشفع لهم يوم القيامه» «١».

و فى المستفيضه: «لا يقبل اللّه الشفاعه يوم القيامه لأحد من الانبياء و الرسل حتى ياذن له فى الشفاعه الا رسول اللّه (عليه السّلام) فانّ اللّه قد اذن له فى الشفاعه من قبل يوم القيامه فالشفاعه له و لأمير المؤمنين و الائمه من ولده ثم بعد ذلك للأنبياء» «٢».

و فى الزياره الجامعه و لكم المقام المحمود و الشفاعه المقبوله «٣».

و المقام المحمود و الموعود به بقوله تعالى أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَاماً مَحْمُوداً «۴» هو مقامهم على باب الجنّه لأجل الشفاعه المقبوله «۵».

و فى تفسير قوله تعالى أَلْقِيَا فِى جَهَنَّمَ كُلَّ كَفَّارٍ عَنِيدٍ «۶» عنه (عليه

السّلام):

«انّه فى يوم القيامه يقال لى و لعلىّ ادخلا الجنّه من شئتما و ادخلا النّار من شئتما» «۷»

---

(۱) أمالى الصدوق: ۲۵۹ ضمن ح ۲۷۹ و بحار الأنوار ۳۷: ۳۷ ذيل ح ۴.

(۲) تفسير القمى ۲: ۲۰۱- ۲۰۲ و بحار الأنوار ۸: ۳۸ ح ۱۶.

(۳) عيون اخبار الرضا (عليه السّلام): ۲: ۲۷۷ ذيل ح ۱ و بحار الأنوار ۱۰۲: ۱۳۲.

(۴) الاسراء: ۷۹.

(۵) مجمع البيان ۶: ۲۸۴، تفسير القمى ۲: ۲۵ و بحار الأنوار ۸: ۳۵ و ۳۶ ح ۷ و ۸.

(۶) ق: ۲۴.

(۷) الفضائل لشاذان: ۱۲۰ و الروضه: ۱۸، بحار الأنوار: ۴۰: ۴۴.

و عنه (عليه السّلام) «انّ لرسول اللّه الشفاعه فى أمّته و لنا الشفاعه فى شيعتنا و لشيعتنا الشفاعه فى أهاليهم» «۱».

و انّه تعالى ليغفر يوم القيامه مغفره ما خطر قط على قلب احد حتى ان ابليس ليطاول لها رجاء ان تصيبه «۲».

و عنه «فى تفسير قوله تعالى يَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِناتِ يَسْعى نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ بِأَيْمانِهِمْ «۳» اذا اراد الفقيه ان يدخل الجنّه نودى قف فتشفّع، و ان الأنوار تسطع من الفقهاء على رأس كلّ واحد منهم تاج بها قد انبثقت تلك الأنوار فى عرصات القيامه و دورها مسيره ثلاثمائه الف سنه، فلا يبقى يتيما قد كفّلوه، و من ظلمه الجهل علّموه، الّا تعلّق بشعبه من أنوارهم فرفعتهم فى العلو، حتى يحاذى بهم فوق الجنان، ثم ينزلهم منازلهم فى جوار اساتيدهم فيدخل فى شفاعته فئام فئام ممّن اتّعظوا بمواعظه و اخذوا بعلومه و نصايحه «۴».

و فى الحديث: «انّ المؤمن ليشفع فى جاره و ماله حسنه فيقول: ربّ جارى كان يكفّ عنّى الاذى، فيشفع فيه و ان ادنى المؤمنين

شفاعه ليشفع لثلاثين «۵». و فى روايه «اقلّ رجل منهم ينجوا بشفاعته من اهل العرصات الف الف» «۶».

---

(۱) تفسير القمى: ۲: ۲۰۲ و بحار الأنوار ۸: ۳۸ ذيل ح ۱۶.

(۲) احياء علوم الدين للغزالى ۴: ۲۲۱- ۲۲۲.

(۳) الحديد: ۱۲.

(۴) تفسير الامام العسكرى (عليه السّلام): ۳۴۴ و ۳۴۵، و بحار الأنوار ۷: ۲۲۵ و ج ۸: ۵۶ ذيل ح ۶۶.

(۵) الكافى ۸: ۱۰۱ ذيل ح ۷۲ و بحار الأنوار ۸: ۵۶ ذيل ح ۷۰.

(۶) تفسير الامام العسكرى (عليه السّلام): ۱۱۰ و بحار الأنوار ۷: ۲۱۰ ضمن ح ۱۰۴.

و عنه (عليه السّلام): «و يشفع كلّ رجل من شيعتى فى سبعين الف من جيرانه و اقربائه» «۱».

و فى روايات اخر فى مثل ربيعه و مضر «۲».

فعند ذلك يقول اهل النّار فما لنا من شافعين و لا صديق حميم إلى غير ذلك «۳».

ممّا ورد فى شفاعتهم لمن احسن إليهم و لو بشربه ماء او لقمه خبز بادامها و لو كانت الشفاعه لغير اهل المذهب «۴».

و عنه (عليه السّلام): «ما من مؤمن دعا للمؤمنين و المؤمنات الا ردّ اللّه عليه مثل الذى دعا لهم من كلّ مؤمن و مؤمنه مضى من اول الدهر او إلى يوم القيامه، و انّ العبد ليؤمر به إلى النّار فيستجيب فيقول المؤمنون و المؤمنات: يا ربّ هذا الذى كان يدعو لنا فشفعنا، فيشفعهم فيه فينجوا» «۵».

و ما ورد من شفاعه الاطفال لآبائهم و أمّهاتهم حتى السّقط «۶».

و ما ورد من شفاعه القرآن لقاريه «۷». و عنه (عليه السّلام): «يقال فى القيامه لمن قرء سوره الرّحمن فى من احببت فيشفع حتى لا يبقى له غايه و لا حدّ» «۸» «و لمن

---

(۱)

الخصال: ۴۰۷ ح ۶ و بحار الأنوار ۸: ۳۹ ذيل ح ۱۹.

(۲) صفات الشيعه: ۸۲ ح ۵ و بحار الأنوار ۸: ۵۹ ذيل ح ۷۹.

(۳) الكافى ۸: ۱۰۱ ذيل ح ۷۲ و بحار الأنوار ۸: ۵۷ ذيل ح ۷۰.

(۴) تفسير الإمام العسكرى (عليه السّلام): ۳۷ ح ۱۳ و بحار الأنوار ۸: ۴۴ ح ۴۴.

(۵) عده الداعى: ۱۷۱ و بحار الأنوار ۹۳: ۳۹۰.

(۶) ذيله فى سنن ابن ماجه ۱: ۵۱۳ ح ۱۶۰۸ و ۱۶۰۹.

(۷) راجع نهج البلاغه: ۲۵۲ الحكمه رقم ۱۷۶ و بحار الأنوار ۹۲: ۲۴.

(۸) ثواب الاعمال: ۱۴۳- ۱۴۴ و بحار الأنوار ۹۲: ۳۰۶ ح ۱.

قرء يس اشفع اشفعك فى جميع ما تشفع و سلنى اعطك جميع ما تسئل فيعطى و يشفع فيشفع» «۱»، إلى غير ذلك ممّا ورد فى شفاعه كل الازمنه و الامكنه الشّريفه لمن اتى بحقها و حرمتها و فى شفاعه كل من الاعمال الصّالحه من ابوابها المتفرّقه.

و لكن مع ذلك كله حجّت بالغه قاطعه اين غرور و موهمات اين شبهه و سرور، تاويل و تخصيص آن عمومات تماما و كمالا بعموم لا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ و لا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضى وَ هُمْ مِنْ خَشْيَتِهِ مُشْفِقُونَ «۲» وَ ما تَشاؤُنَ إِلَّا أَنْ يَشاءَ اللَّهُ «۳» و بصريح تخصيص و تخصيص آن عمومات در جمله اى از محكمات كتاب و سنّت، بخصوص غير ظالم و جائرى كه خارج از محل كلام است، بلكه بخصوص شيعه و مؤمن كه مخصّص و مقيدند يا اهل ورع و تقوى، چنانچه تفصيلش در ما تقدّم گذشت بابلغ وجه، علاوه بر تخصيص معتزله شفاعت را به شفاعت در رفعت درجات نورانيان

اهل جنان نه غفران ذنوب ناریان دوزخیان.

فخلاصه الکلام من البدء إلی الختام این که: تمام اسباب و صلات منقطع، و بهانه های غرور و موهمات سرور مرتفع، و شبهات زور و متشابهات دور از برای ظلم و شرور منقطع، و هیچ وجهی از وجوه و هیچ بابی از ابواب امیدواری عقلا باقی نمانده و نیست، سوای دخول در باب توبهٔ نصوح، و پرداختن

---

(۱) ثواب الاعمال: ۱۳۸ و بحار الأنوار ۹۲: ۲۸۹ ذ ح ۱.

(۲) الانبیاء: ۲۶ و ۲۷.

(۳) الانسان: ۳۰.

مجموعه مقالات، ص: ۸۴

به اصلاح و صلوح و تلافی و تدارک ان قروح و جروح بند امت و مذمّت و انصاف و اعتراف به تقصیر فانه خیر المعاذیر، چنانچه شیوهٔ ائمه و انبیاء و شیمهٔ مرضیّه تمام خلفاء و اولیاء، با وجود عصمت و تنزیه ایشان از تمام مناقص و گناهان، و این شیوه توبه و انابه و انصاف و اعتراف به گناه و تقصیر، بهترین معاذیر، و قریب ترین و صلات به درگاه قاضی الحاجات، و اسباب رحمت و غفران و رجعت از کفر به ایمان، و تبدیل سیّئاتش بحسنات به جنات بعد از اعتراف هر یک هر یک از سیّئات که مضمون و تفسیر آیهٔ إِلَّا مَنْ تابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ عَمَلًا صالِحاً فَأُولئِکَ یُبَدِّلُ اللَّهُ سَیِّئاتِهِمْ حَسَناتٍ «۱» فَقُطِعَ دابِرُ الْقَوْمِ الَّذِینَ ظَلَمُوا وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ «۲».

---

(۱) الفرقان: ۷۰.

(۲) الانعام: ۴۵.

مجموعه مقالات، ص: ۸۷

۲- هدایه الطالبین فی اصول دین

اشاره

مجموعه مقالات، ص: ۸۹

مقدّمه محقّق

کتاب «هدایه الطّالبین فی اصول الدّین» تألیف سیّد جلیل القدر آیه ا ..

العظمی حاج سیّد عبد الحسین لاری (ره) است که به ضمیمه حواشی آن حضرت بر رساله ذخیره العباد میرزا محمّد تقی شیرازی مشهور به میرزای دوّم توسط مرحوم میرزا محمّد علی ملقّب به اشرف الکتاب ارسنجانی در جمادی الاول ۱۳۴۲ ه. ق یعنی حدود پنج ماه قبل از رحلت آن حضرت در چاپخانه محمّدی شیرازی به چاپ رسیده است.

این رساله مشتمل بر پنج مقصد هشت فصل و یک خاتمه است کتاب یک دوره فشردهٔ اصول اعتقادی را به سبکی خاص بیان می نماید، نحوهٔ نگارش بر اساس کتاب نویسی عهد ناصری است که آن را به چند مقصد و فصل و خاتمه تقسیم می نموده اند و از ذکر آدرس آیات، روایات، اشعار، ضرب المثل و مطالب محقّقین دیگر و .. صرف نظر می کرده اند. در این نوشته علاوه بر مسأله فوق وجود برخی جملات مطوّل بدون خبر یا فاعل بدون فعل که خواننده را مقداری سر در گم می سازد، در جای جای نوشته خودنمایی می کند. اما در عوض، نگارش بسیار موجز است و اطناب ممل ندارد.

مجموعه مقالات، ص: ۹۰

نحوه کار تحشیه و شرح چنین بوده که ابتدا تمام مطالب کتاب را بطور کامل مطالعه نموده و در مرتبه دوّم به نگارش حواشی و تصحیح متن پرداخته و در مواردی که نیاز به توضیح و شرح داشته، از منابع معتبر کلامی به شرح و بسط و توضیح مطلب مبادرت شده است. در مواردی که لازم بوده در متن واژه ای افزوده یا فعلی آورده شود در قلاب [] قرار داده شده تا

با متن اصلی اشتباه نشود. کلماتی اندک که به نظر نامناسب می نمود، با کسب اجازه از حضرت آیت اللّه حاج سید عبد العلی آیت اللّهی مدّ ظلّه العالی حذف گردید.

نحوهٔ استفاده از منابع و مآخذ به روش علمی و دانشگاهی بوده، به همین خاطر در ذکر اسامی مؤلّفین و مصنّفین و محقّقین از آوردن القاب و جملاتی که مایهٔ احترام و اکرام است مانند آیت اللّه، حجه الاسلام، دکتر، استاد، پرفسور و ..

پرهیز شده و تنها به نام و شهرت اکتفاء گردیده است.

در تعیین شماره آیات و سور از معجم المفهرس نوشته محمّد فؤاد عبد الباقی استفاده شده و در ترجمه آیات به ترجمه حکیم مهدی الهی قمشه ای اکتفا گردیده است.

اگر در مواردی جسورانه بر خورد شده، آن را به حساب محدودیّت اطلاع و عدم بضاعت علمی این جانب قرار داده و به بزرگواری و مناعت آن بزرگوار خواهید بخشید.

در پایان لازم می دانم از الطاف حضرت آیت الله آیت اللّهی امام جمعه محترم شهرستان لار که با سعه صدر به اشکالات مختلف این جانب پاسخ داده و به غنای نوشته افزودند هم چنین از محبّتهای حضرت حجّه الاسلام و المسلمین

مجموعه مقالات، ص: ۹۱

سیّد حسین آیت اللّهی امام جمعه محترم جهرم که با حوصله به تکمیل برخی مطالب مبادرت فرمودند از صمیم قلب سپاس گزاری و تشکر نمایم.

اگر در مواردی در توضیح و تحشیه خطا شده که طبیعت هر انسان کم بضاعتی است بر عهدهٔ صاحب نظران خبیر است که بر این جانب منّت نهند و با هدایت و ارشاد خویش زنگار غفلت و خطا را از چهرهٔ نوشته مذکور بزدایند.

از خداوند تعالی عزّت

و سر بلندی اسلام و مسلمین و نظام مقدس جمهوری اسلامی و خذلان کفار و منافقین و معاندین و هدایت گمراهان را خواهانم.

و السّلام علیکم و رحمه اللّه و برکاته ابو الحسن مؤیّدی

مجموعه مقالات، ص: ۹۳

مقصد اوّل در اثبات واجب الوجود و دلائل آن

مطلب اوّل در اثبات واجب الوجود است

و ادلّه بر این مطلب بسیار است و لکن اکتفا می شود به چند دلیل که به فهم عوام نزدیکتر باشد.

دلیل اوّل آن که از بدیهیّات عقل است که [ممکن] به خودی خود محال است و ممتنع که موجود شود بلکه لا بد است که غیر ممکنی [۱] او را ایجاد کند و از عدم بوجود آوردن و آن منحصر بواجب الوجود است. پس وجود ممکنات دلیل قاطع است بر وجود صانع واجب الوجود [۲] شعر:

---

[۱] مقصود از غیر ممکن همان واجب است.

[۲] این دلیل بر آیه (۳۵ طور) که می فرماید «أَمْ خُلِقُوا مِنْ غَيْرِ شَيْ ءٍ أَمْ هُمُ الْخالِقُونَ» استوار است.

آیا این خلق (بدون خالق) از نیستی صرف بوجود آمدند، یا خویشتن را خود خلق کردند؟

علّامه طباطبایی در تفسیر آیهٔ فوق از قول مفسّرین چند نظر را ذکر می کند، از جمله می نویسد:

«آیا این مکذّبین بدون خالقی خلق شده اند؟ و بدون مقدّری این چنین تقدیر بدیع و محیّر العقول به خود گرفته اند؟. آیا اینان بدون علّت و پدید آورنده ای و بدون غرض و هدفی و ثواب و عقابی خلق شده اند .. یا این که خودشان، خود را آفریده اند و در نتیجه مخلوق خدای سبحان نیستند» [سیّد محمد حسین طباطبایی المیزان فی تفسیر القرآن ترجمه سیّد محمّد باقر موسوی همدانی ۱۳۶۰ کانون انتشارات محمّدی تهران- ج ۳۷- ص ۳۹- ۴۰].

صاحب تفسیر المبین در ذیل آیهٔ فوق می نویسد:

«اما ان یکون وجودهم

بمحض الصدفه و اما لأنفسهم و کل من الفرضین هراء و حماقه» [محمد جواد مغنیه التفسیر المبین بنیاد بعثت بی تا ص ۶۰۰]

مجموعه مقالات، ص: ۹۴

و فی کلّ شی ء له آیه تدلّ علی انّه واحد [۱] هر گیاهی که از زمین روید وحده لا شریک له گوید

دلیل دوّم آن است که هر گاه [انسان] تأمل کند موجودات را از آفتاب و ماه و ستار [گان] و آسمانها و زمینها و کوهها و دریاها و چشمه ها و نهرها و [بارش] باران و حیوانات و وحوش و طیور و شب و روز و جنّ و انس و غیر اینها با آن چه در آنهاست از صنایع عجیبه و بدایع غریبه و حکم و مصالح کثیره که عقول عقلا از ادراک آن عاجز و افهام ازکیا از احاطه آنها قاصر [است]، قطع می کند به این که اینها خود به خود از عدم بوجود نیامده اند بلکه لا بد است از برای آنها از صانع مدبّر حکیمی. سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ [۲] بلکه هر که تأمّل کند در کیفیّت خلقت خود و ملاحظه حکم و مصالح مخلوقه در خود نماید قطع باین مطلب از برای او حاصل می شود. «من عرف نفسه فقد عرف ربه» [۳] بلکه تأمّل و تفکّر در اضعف مخلوقات مثل پشه و مگس عسل [زنبور عسل] کافی در این مطلب است.

از حضرت رضا علیه السّلام سؤال شد چه دلیل بر حدوث عالم، فرمودند نبودی بعد شدی و دانستی که تو موجود نکردی نفس خود را و موجود هم نکرده تو را

وجود آنها یا تصادف محض است

و یا خودشان آفرینندهٔ خودشان می باشند که هر دو فرض خطا و حماقت است.

[۱] در هر چیزی نشانه ای است که بر وحدانیّت خداوند دلالت می نماید.

شعر از ابو العتاهیّه کوفی (۲۱۱- ۱۳۰ ه. ق) می باشد.

[۲] فصلت: ۵۳ ما آیات قدرت و حکمت خود را در آفاق جهان و نفوس بندگان کاملا هویدا و روشن می گردانیم تا ظاهر و آشکار شود که خدا بر حق است.

[۳] کسی که خود را شناخت مسلما خدای خویش را خواهد شناخت. رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلم.

مجموعه مقالات، ص: ۹۵

مثل تو [۱].

و از حضرت امیر علیه السّلام سؤال نمودند که:

بما عرفت اللّه فرمود «عرفت اللّه بفسخ العزائم» «۱» یعنی خدا را شناختم به فسخ عزیمت و شکست همّت چون همّت بستم حایل شد میان من و همت و عزم کردم مانع شد قضا و قدر میان من و عزمم، دانستم که مدبّر غیر من است و از حضرت صادق سؤال شد که چه دلیل است بر وجود صانع فرمود سوار کشتی گاهی شده ای عرض کرد بلی فرمود کشتی شکسته که دیگر نجات دهنده نداشته باشد گفت بلی فرمود که آیا در دل تو بوده [که] کسی هست که بتواند تو را نجات دهد گفت بلی فرمود همان خدای تست که قادر بر نجات تست در وقتی

---

[۱] متن روایت چنین است عن الحسین بن خالد عن ابی الحسن علیّ بن موسی الرّضا علیه السّلام انّه دخل علیه رجل فقال له یا بن رسول اللّه ما الدّلیل علی حدث العالم قال أنت لم تکن ثمّ کنت و قد علمت انّک لم تکوّن نفسک و لا کوّنک من هو

مثلک.

توحید صدوق باب ۴۲ اثبات حدوث العالم ص ۲۹۲، منشورات جماعه المدرسین، قم، بی تا.

دلیل دوّم مجموعه ای است از سه برهان حسّی که متکلّمین و حکما در اثبات وجود خداوند ارائه می نمایند.

۱- برهان نظم یا تشکیلاتی که در نظام عالم بکار رفته است.

۲- برهان هدایت و راه یابی موجودات آفرینش (هدایت عامّه) ۳- برهان حدوث و پیدایش عالم.

تأمّل در چگونگی مخلوقات، دقّت در صنایع عجیبه و بدایع غریبه و حکم و مصالح اشاره به برهان نظم و هدایت و راه یابی و کلام حضرت علی بن موسی الرّضا علیه السّلام اشاره به برهان حدوث و پیدایش عالم دارد.

برای اطلاع کامل از براهین بالا نگاه کنید به پاورقی های شهید مطهّری برج ۵ اصول فلسفه و روش رئالیسم علّامه طباطبایی ص ۵۶- ۶۹، الهیّات و معارف اسلامی جعفر سبحانی ص ۳۹- ۷۷.

---

(۱) نهج البلاغه (قصار الحکم شماره ۲۵۰).

مجموعه مقالات، ص: ۹۶

که نجات دهنده نیست غیر او و فریاد رسی نیست مگر او «۱».

چه خوش گفت عجوز چرخ ریس اعرابیّه در جواب حضرت معصوم که از او پرسید به چه خدای خود شناختی، دست از چرخ خود بر داشت و گفت البعره تدلّ علی البعیر و اثر القدم یدلّ علی المسیر أ فسماء ذات أبراج و ارض ذات فجاج لا تدلّان علی الخبیر البصیر. [۲].

دلیل سیّم آن است که هر که تأمّل و تفکّر نماید در معجزات و کرامات و خوارق عادات صادره از انبیاء و اولیاء و اوصیاء و نزول عذاب بر کسانی که اطاعت آنها را نکردند و تکذیب آنها را نمودند مثل حضرت نوح علیه السّلام و هود علیه السّلام و صالح علیه السّلام

و ثمود علیه السّلام و لوط علیه السّلام و ابراهیم علیه السّلام و شعیب علیه السّلام و موسی علیه السّلام و عیسی علیه السّلام و غیر آنها از انبیاء سابقین و جناب محمد بن عبد اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلم و عترت طاهره آن جناب و به دیدهٔ بصیرت نظر کند که این امور در قوّه بشر نیست و از تحت قدرت ممکنات خارجست، قطع می کند بوجود واجب و به صدق انبیاء در [اثبات] وجود واجب [۳].

دلیل چهارم مستجاب شدن دعای اولیاء و صلحا و مؤمنین است زیرا که

---

[۲] پشکل دلیل بر وجود شتر و جای پا دلیل بر وجود راه است. پس آیا آسمان با برجهایش و زمین با راههای وسیعش دلیل بر آفرینندهٔ بینا و تیز بین نمی باشد. این مطلب به شکل دیگری هم طرح شده و می گویند در پاسخ امام علی علیه السّلام بیان شده است؟

نظامی می گوید:

از آن چرخی که گرداند زن پیر قیاس چرخ گردنده همی گیر

[۳] مقصود این است که معجزات و کرامات و خوارق عادات دلیل ارتباط انبیاء، اولیاء و اوصیاء به عالم دیگر است و چون این اعمال فی حدّ ذاته از توان ممکنات خارج است دلیل بر وجود واجب می باشد.

---

(۱) نور الثّقلین ج ۱، ص ۱۳ و علم الیقین ج ۱ ص ۲۱.

مجموعه مقالات، ص: ۹۷

از خواندن خدا و مناجات با ربّ الارباب و بر آمدن حاجات یقین حاصل می شود بوجود خدا [۱].

دلیل پنجم اتّفاق ارباب جمیع عقول کامله است بر وجود صانع پس باید که صانع عالم موجود باشد زیرا که محال است جمیع عقلا عالم متّفق شوند در خطا

و همه اشتباه کنند.

مطلب ثانی در صفات.

[فصل اول صفات] ثبوتیّه [۲] است

و آن هشت است

---

[۱] دلیل سوّم و چهارم از یک مقوله است و تفاوت ماهوی ندارد. مگر این که بگوییم در انبیاء و اوصیاء عصمت شرط است اما در مؤمنین و صلحا شرط نیست.

[۲] در صفات خداوند:

دومین مطلبی که حضرت ایشان طرح می نماید پیرامون صفات خداوند است.

بطور کلی صفات الیه به دو دسته ثبوتی و سلبی و صفات ثبوتی به سه دسته ثبوتی حقیقی محض- حقیقی مضاف و اضافی محض تقسیم می شود.

۱) صفت ثبوتی حقیقی محض، صفاتی است که نسبت به چیز دیگر ملاحظه نشود و در خارج نیز هیچ متعلّقاتی نداشته باشد مانند زنده بودن و پایبند بودن خداوند ۲) صفت حقیقی مضاف: صفاتی است که از خداوند منفک نمی شود و همیشه باقی و ثابتند و تغییر و تبدیل در آنها نیست مانند علم و قدرت و سمع و بصر و ..

این دو دسته را اصطلاحا صفت ذات گویند.

۳) صفت اضافی محض که صفت فعل هم می گویند صفاتی است که مؤخّر از ذات بوده و از ذات حق، انفکاک پذیر و از افعال الهی انتزاع شده باشد مانند رازقیّت، ربوبیّت و خالقیّت. طبیعی است پیش از این که خداوند به کسی روزی دهد یا خلق نماید یا پرورش دهد، رازق و خالق و ربّ به او تعالی اطلاق نمی گردد.

در چگونگی صفات ذات مجموعا سه نظریه وجود دارد:

۱- نظریه معتزله: اینها معتقدند که چون خداوند بسیط از تمام جهات است هیچ گونه صفتی برای او متصوّر نیست زیرا داشتن صفت مستلزم تکثّر و ترکیب است. از سوی دیگر چون در آیات قرآن و روایات پیامبر اکرم صلی اللّه علیه و

آله و سلم از صفات بحث شده است برای حل این مشکل به نیابت

مجموعه مقالات، ص: ۹۸

صفت از ذات معتقد شده اند و می گویند: «هر چند ذات حق از هر گونه صفتی مبرّاست ولی نوع فعل ذات حق شبیه فعل ذاتی است که دارای صفاتی از قبیل: علم، قدرت و حیات و .. می باشد و ذات عاری از صفات او کار ذات واجد الصّفات را انجام می دهد. (شهید مطهّری- شرح منظومه- ج ۲ ص ۱۵۶).

۲- نظریه اشاعره: نظر اینان عکس نظریه معتزله است و معتقدند که ذات حق موصوف به صفات می باشد و چون صفت و موصوف مغایر هم می باشند پس صفات واجب الوجود زائد بر ذات بوده اما بخاطر این که ذات قدیم است صفات هم قدیم است و به جای یک قدیم معتقد به ۸ قدیمند (قدمای ثمانیه) و می دانیم که اعتقاد به تعدّد قدما که از سخن آنان لازم می آید، شرک است.

حاجی می گوید

و الاشعری بازدیاد قائله و قال بالنّیابه المعتزله

۳- نظریه شیعه که صفات ذات را عین ذات می داند و توضیح آن خواهد آمد.

تفاوت صفت ذات و فعل: از مفید نقل شده که «فرق میان صفات ذات و صفات افعال آن است که در صفات ذات نمی توان صاحب آنها را به ضد آنها توصیف کرد و نه او را از داشتن خود آن صفات خالی شمرد، در صورتی که در صفات افعال وصف کردن کسانی که شایسته آنها هستند به ضد آنها یا تهی بودن آنها از خود آن صفات درست است. آیا نمی بینی که خدا را نمی توان بدان وصف کرد که میرنده و ناتوان و نادان است، و نیز وصف

کردن او به این که از زنـده و دانا و توانا بودن بیرون است درست نیست؟ ولی او را می توان بـدین گونه وصف کرد که امروز آفریننـده و روزی دهنـده به زید و میرانندهٔ عمرو آغاز کنندهٔ فلان چیز خاص یا بازگردانندهٔ آن به زندگی نیست. و او را عزّ و جل بدان وصف کرد که روزی دهنده و بازدارنده و زنده کننده و میراننده و آغاز کننده و باز گرداننده و هستی بخش و نابود کننده است» نگاه کنید به مارتین مکدرموت، اندیشه های کلامی شیخ مفید ترجمه احمد آرام انتشارات دانشگاه تهران ۱۳۷۲ ص ۲- ۹۳).

نظر صـدوق نیز همین است و اصل قول از کلینی است اما این مطلب خالی از اشکال نیست و در همه صـفات فعل صـدق نمی کند مثلا عدالت در عین صفت فعل بودن چگونه می توان آفریننده را به ضد آن توصیف کرد؟

صاحب علم کلام ضـمن نقض نظر بالا می نویسد «فارق بین صـفت ذات و صـفت فعل این است که هر صـفتی که در انتزاع و اعتبـار آن و اتّصـاف ذات حق بـدان، خود ذات کـافی باشـد آن صـفت، صـفت ذات و قـدیم و عین ذات استماننـد دانائی و توانایی و حیات. هر صـفتی که در انتزاع و اتّصاف ذات بدان، وجود فعلی از افعال خدا لازم است، آن صفت، صفت فعل است چه اتّصاف

مجموعه مقالات، ص: ۹۹

ذات به ضد آن ممکن باشد مانند رحمت و غضب و چه نباشد، مانند صفت عدل.» (نگاه کنید به سیّد احمد صفائی، علم کلام ج ۱ ص ۲۳۷).

گفتیم امامیّه صفات ذات را عین ذات می دانند مثلا خداوند قادر بالذّات است نه به

قـدرت زائد و عالـم بالذات است نه به غیر و چنین اسـتدلال کرده اند که «قدیم بیش از یکی نیست و آن از ازل بجز خدا نبوده است و مـا ورای او ممکناتنـد، و هر ممکنی حادث است. در صورتی که اگر فرض شود صـفات خـدا غیر ذات اوست یا قـدیم است یا حادث بنا بر این که صـفات نیز قـدیم باشـند، تعـدّد قـدما لازم می آید و بنا بر دومی، لازم می آید که خداوند در ازل بدون علم، حیات و قدرت، موجود بوده و در عرض او، و مقارن او چیزی نبوده است، زیرا که فرض بر این شد که صفات پس از او حـادث شـده انـد. چون هر دوی اینهـا باطـل و محال است پس بطور قطع صـفات خـدا عین ذات و عین حقیقت اوست نه چیزی زائد و قائم بر ذات» (نگاه کنید به محمد جواد مغنیه، خطوط برجسته ای از فلسفه و کلام اسلامی ص ۱۲۲).

صفات ذات عین ذات است یعنی چه؟

برای روشن شـدن مطلب ابتـدا تفـاوت ذات و صـفات در ممکن الوجـود مورد بررسـی قرار می دهیم سـپس به ذات و صـفات واجب می پردازیم.

در موجودات ممکن صـفت قائم به غیر است و عارض بر ذات مثلا در جمله علی عالم است علی اسم ذات و عالم صـفت است که بر اسم عارض شـده است و علم به علی قائم است و به وسـیله علم چیزی برای علی کشف می شود، پس علم چیزی است و ذاتیات افراد چیزی دیگر. در این صورت صـفت زائد بر ذات است. همین که امیر المؤمنین علی علیه السّـلام در خطبه اوّل نهج البلاغه می فرماید:

لشهاده کلّ صفه أنّها غیر الموصوف و

شهاده کلّ موصوف انّه غیر الصفه فمن وصف اللّه سبحانه فقد قرنه و من قرنه فقد ثناه و من ثناه فقد جزّأه و من جزّأه فقد جهله و ..

هر صـفتی گواهی می دهد که غیر از موصوف است و هر موصوفی شهادت می دهد که غیر از صفت است پس کسی که خدا را بـدین ترتیب متّصف به صـفاتی کنـد برای او قرین ساخته است و کسـی که همراه و قرین برای خـدا بسازد او را دو تا فرض کرده و کسی که او را دو تا فرض کند جزء جزء نموده و کسی که جزء جزء نماید او را نشناخته است ..

امّا صـفت ذات عین ذات خداونـد است نه زائـد بر ذات بدین معنی است که: ذات واجب ذاتی است نامتناهی و اوصاف جمال الهی به کمال نامتناهی بر می گردد و ذات بی نهایت مسـتلزم وجود کمالات بی نهایت است و نامحدود و بی نهایت تعدّد نمی پذیرد به نحوی که مثلا وجود بی نهایت

مجموعه مقالات، ص: ۱۰۰

بعنوان ذات، علم بی نهایت و قـدرت بی نهایت بعنوان دو مصـداق داشـته باشـد، بلکه ذات واحـد منشأ انتزاع مفاهیم کثیره می باشـد بدین معنی که هر چند علم و قدرت مفهوما متفاوتند ولی علم خدا غیر قدرت خدا نیست و این که فرموده اند یسـمع بما یبصـر و یبصـر بما یسـمع (خـدا با همان که می بینید می شـنود و با همان که می شـنود می بیند) اشاره به همین مطلب است. به عبارت ساده تر مفهوم قادر یعنی کسـی که در انجام یا عدم انجام مختار باشد با مفهوم (اللّه) که مسـتجمع صـفات کمال اسـت متفاوت است ولی مصداقا قادر همان خداوند است نه چیزی دیگر. طبیعی

است که اگر صفات را عین ذات ندانیم باید زائد بر ذات قلمداد کنیم بدین معنی که ذات حق چیزی و صفت او چیزی دیگر باشد در این صورت در وجود، ترکیب ایجاد کرده ایم و شی ء مرکّب نیازمند اجزاء خویش است و شی ء نیازمند واجب الوجود نخواهد بود.

شیخ صدوق از علیّ بن موسی الرضا علیه السّلام در باب صفات ذات و افعال روایتی نقل نموده که مؤیّد سخن بالاست.

حدثنا علی بن احمد .. عن الحسین بن الخالد قال: سمعت الرّضا علیّ بن موسی علیه السّلام یقول لم یزل اللّه تبارک و تعالی علیما قادرا حیّا قدیما سمیعا بصیرا، فقلت له: یا ابن رسول اللّه انّ قوما یقولون انّه عز و جل لم یزل عالما بعلم و قادرا بقدره و حیا بحیاه و قدیما بقدم و سمیعا بسمع و بصیرا ببصر فقال علیه السّلام من قال ذلک و دان به فقد اتّخذ مع اللّه اخری و لیس من ولایتنا علی شی ء، ثم قال علیه السّلام لم یزل اللّه عز و جل علیما قادرا حیا سمیعا بصیرا لذاته، تعالی عما یقول المشرکون و المشبهون علوا کبیرا. (توحید صدوق ص ۱۳۹- ۱۴۰ حدیث) حسین بن خالد می گوید از علی بن موسی الرّضا شنیدم که می فرمود: خداوند بطور ازلی عالم و قادر و حی و قدیم و شنوا و بیناست. عرض کردم ای فرزند رسول خدا گروهی می گویند که خداوند با علم عالم است و با قدرت قادر است و با حیات زنده است و با قدم قدیم است و با گوش شنوا و با چشم بیناست.

امام علیه السّلام فرمودند اگر کسی چنین بیاندیشد و بدان دینداری کند شرک

آورده و با خدای یگانه دیگری را پذیرفته است و چیزی از ولایت ما را ندارند. سپس فرمود خداوند همیشه عالم و قادر و حی و قدیم و سمیع و بصیر بالذّات است و منزّه است از این شریک ها و شبیه و مانندها که برای آن بلند مرتبه فرض شود.

صفات سلبیه: صفاتی است که ذات مقدس الهی از آنها مبراست و در ساحت قدس حق راه ندارد.

از دیدگاه اهل عرفان همین طور که به صفات ثبوتی صفت جمال می گویند، به صفات سلبی خطاب جلال می کنند. بدین معنی که خدای تعالی اجل از آن است که چنین صفاتی را دارا باشد

مجموعه مقالات، ص: ۱۰۱

اوّل آن که خداوند عالم قادر مختار است در افعال خود بهر چیز توانایی و قدرت دارد و عاجز از هیچ نیست و دلیل بر این مطلب چند چیز است:

(الف) آن که هر که تأمّل کند در موجودات از آسمانها و ماه و آفتاب و غیر آنها از مخلوقات عظیمه با آن چه در [هر] یک از آنهاست از مصالح و بدایع و غرائب، قطع می کند به قادر بودن خداوند عالم بر هر چیزی [۱].

(ب) اتّفاق جمیع انبیاست [۲].

(ج) آن که قدرت صفت کمال است و عجز صفت نقص است و عجز بر خدا روا نیست.

مانند مرکب بودن- جسمانی بودن- فناپذیری- همانندی و ..

نکته قابل ذکر این که کلیه صفات ثبوتی به کمال و کلیه صفات سلبی به نقص منتهی می شود پس می توان نتیجه گرفت که خداوند مستجمع جمیع کمالات بوده و از هر گونه نقصی مبراست.

علّامه طباطبایی در تقسیم صفات از صفت فعل، ذکری به میان نمی آورد و صفات را به

سه دسته ذاتی و ثبوتی مانند قدرت، سلبی مانند فقر و نسبی مانند خلقت زمان، تقسیم می کند و در توضیح صفت نسبی از صفات آفریده گار- کردگار- روزی دهنده- زنده کننده و .. نام می برد.

پس ایشان صفت نسبی را همان می داند که دیگران آن را صفت فعل می نامند.

(ر. ک به اصول فلسفه و روش رئالیسم ج ۵ ص ۱۳۶) قدما مجموع صفات ذات و فعل را در این دو بیت خلاصه می کردند.

عالم و قادر و حیّ است و مرید و مدرک هم قدیم و ازلی هم متکلّم صادق

نه مرکّب بود و جسم نه مرئی نه محل بی شریک است و معانی و غنی دان خالق

و برای اطلاع از اجزای شعر بالا ر. ک به جعفر سبحانی الهیات ص ۱۶۹- ۱۷۵

[۱] دلیل الف مخلوقات را آیینه قدرت خداوند دانسته و از طریق حکمتهای و عجایب مخلوقات اثبات قدرت الهی می نماید.

[۲] دلیل ب برای کسانی قابل قبول است که انبیاء را به عنوان انسانهای صدّیق و وارسته پذیرفته اند نه برای عموم انسانها.

مجموعه مقالات، ص: ۱۰۲

دویّم آن که خداوند عالم است به همه اشیاء و هیچ چیز از او مخفی نیست و دلیل بر این مطلب علاوه بر ادلّه که در ثبوت قدرت ذکر شد اشتمال مصنوعات و مخلوقات خداوند عالم است بر حکمتها و مصلحتهای لا تعدّ و لا تحصی و این بدون علم ممکن نیست و دیگر آن که ثابت شد قدرت خداوند عالم و این مستلزم علم است زیرا که قادر آن است که افعال او از روی قصد و شعور باشد و این بدون علم به مقصود متصوّر نیست [۱] أَ لَا

يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَ هُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ [۲]

---

[۱] علم خداوند به اشیاء علم حضوری است ملا صدرا علم الهی بما سوی را علم اجمالی در عین کشف تفصیلی می داند که فاضل تونی با یک مثال مطلب را روشن نموده است. او می گوید «اگر کسی بخواهد حروف تهجّی را بیان کند تمام حرفها در ذهنش حاضر است و لازم نیست که به هر یک فکر کند و اگر می توانست یک مرتبه بگوید دفعه واحده می گفت ولی چون ممکنش نیست حروف را یک یک ادا می کند پس ذات علم اجمالی است به اجمالی که عین تفصیل است.

(الهیّات محمد حسین فاضل تونی ص ۶۸) برای اطلاع بیشتر نگاه کنید به مکارم شیرازی پیام قرآن ج ۴ ص ۶۲- ۹۹ و الهی قمشه ای حکمت الهی ج ۱ ص ۲۵۳- ۲۶۲.

[۲] ملک ۱۴- آیا خداوند به کسی که آفریده است علم ندارد با آن که خداوند لطیف (باریک بین) و خبیر است. صاحب راه سعادت در ذیل آیه فوق می نویسد «حکما به دو دلیل بر علم واجب الوجود استدلال کرده اند: یکی آن که واجب الوجود علّت هر چیزی است و علّت به معلول خود علم دارد خواجه طوسی در شرح اشارات گوید: قیام ممکنات به واجب و ارتباط آنها به وی سخت تر از قیام صورت ذهنیّه ما است به ما چون احتیاج معلول به علت بیش از احتیاج صورت ذهنیّه به ذهن است، چه آن احتیاج به فاعل است و این احتیاج به قابل، به هر حال چون خداوند آفریده گار است علم دارد به آفریده گان خود و این دلیل از «من خلق» استفاده می شود.

دلیل دوّم آن که چون در موجودات

به دقّت می نگریم می بینیم در خلقت هر یک مصالح بسیار بکار رفته است چه بزرگ مانند انسان و چه در موجودات خرد و کوچک مانند پشه و مگس که چشم و گوش و معده و آلات نسل و غیر آنها برای هر یک آفریده، پس فاعل آن از روی قصد و به علم و عنایت آنها را آفریده است و لطیف در صنعت استاد ریز کار و آگاه را گویند که چون در صنعت او نگاه کنی ببینی مصلحت مصنوع خود را مراعات کرده است، مثلا در اتومبیل وسایل حرکت و

سیّم آن که خداوند عالم حیّ است و فانی نیست و دلیل این مطلب علاوه بر اتّفاق انبیاء آن است که ثابت شد که خداوند عالم قادر و عالم است به جمیع اشیاء و علم و قدرت بدون حیات ممکن نیست و علاوه بر این فنا و زوال نقص و از صفات ممکنات است و ثابت شد که خداوند عالم واجب الوجود است پس فنا و زوال بر او روا نیست.

چهارم آن که خداوند عالم قدیم و ازلی و ابدی است [۱] یعنی همیشه بوده و همیشه خواهد بود و دلیل بر این علاوه بر اتّفاق جمیع انبیاء این است که فنا و زوال از صفات ممکنات است پس بر خدا روا نیست زیرا که ثابت شد که خداوند عالم واجب الوجود است.

پنجم آن که خداوند عالم متکلّم [۲] است یعنی قادر است بر خلق کلام و

راحت مسافر را درست کرده است هر چه بیشتر دقّت کرده باشد در ریزه کاری آگاهی او بیشتر است و این که خداوند تعالی

گفت «هُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ»* به آن اشارت كرده است (ميرزا ابو الحسن شعرانى، راه سعادت ص ٨٩) خبير به معنى كسى است كه با خبر از اسرار نهان است پس دو واژه لطيف و خبير از علم گسترده خداوند پرده برمى دارد.

[١] ازلى و ابدى چيست؟ ازلى بودن يعنى وجودى دائمى و هميشگى داشتن و باصطلاح حضرت مؤلّف قديم بودن زيرا اگر وجود حق متعال ازلى نباشد حادث خواهد بود و هر حادثى نيازمند علّت است و هيچ نيازمندى واجب الوجود نخواهد بود هر گاه ازليّت حق را پذيرفتيم بايد ابديّت او را نيز به پذيريم زيرا وجود ازلى حتما نامحدود است و وجود نامحدود ابدى خواهد بود. از دو صفت فوق گاهى به (وجود سرمدى) تعبير مى شود. بعضى از مفسرين در تفسير آيه ٣ حديد «هُوَ الْأَوَّلُ وَ الْآخِرُ وَ الظّاهِرُ وَ الْباطِنُ وَ هُوَ بِكُلِّ شَيْ ءٍ عَلِيمٌ» مى گويند اوّل و آخر همان ازلى و ابدى است (براى اطّلاع بيشتر نگاه كنيد به پيام قرآن ناصر مكارم ج ۴ ص ١٨٧- ١٩٧.

[٢] صفت متكلّم ز صفات فعل خداوند است اين صفت از صفات حادث بوده كه بغير قائم است.

امّا حنابله كه به قديم بودن كلام معتقدند قرآن را بعنوان كلام خدا، قديم مى دانند.

فلاسفه مى گويند «تكلّم خدا عبارت است از اظهار كمال نهايى خود، خواه به وسيله ايجاد اصوات

كلام را خلق نموده است و دليل بر اين مطلب علاوه بر اتّفاق جميع انبياء اين است كه ثابت شد كه خداوند عالم قادر بر هر چيز است پس قادر بر خلق كلام نيز خواهد بود.

ششم و هفتم آن است كه خداوند عالم سميع

و بصیر است [۱] می شنود و می بیند هر چیز را و دلیل بر این مطلب علاوه بر اتّفاق جمع انبیاء این است که شنیدن و دیدن نوعی است از علم و ثابت شد که خداوند، عالم به جمیع اشیاء است.

و حروف تدوینی باشد یا به وسیله ایجاد کلمات تکوینی» با توضیح فوق تکلّم خداوند دو گونه است.

۱- تکلّم به کلام لفظی ۲- تکلّم به کلام تکوینی که به لفظ احتیاجی نیست یعنی خداوند کمالات نهایی خود را به ابداع و اختراع و تکوین نقضهای عالم وجود اظهار می فرماید مانند یک نقّاش که با عمل خویش تکلّم خود را نشان می دهد. (برای اطّلاع بیشتر نگاه کنید به علم کلام سیّد احمد صفائی ج ۲ ص ۲۴۰- ۲۴۷- الهیّات فاضل تونی ص ۷۲- ۷۳.

[۱] سمیع و بصیر: این دو صفت در آیات متعدّد قرآن بکار رفته است از جمله «شوری ۱۱» که می فرماید «لَیْسَ کَمِثْلِهِ شَیْ ءٌ وَ هُوَ السَّمِیعُ الْبَصِیرُ» همانند او چیزی نیست و او شنوا و بیناست.

این دو واژه وقتی در مورد مخلوقات بکار می رود به معنی آلات و ابزار شنوایی و بینایی است اما وقتی در مورد خداوند استعمال می شود به معنی علم و آگاهی او نسبت به اصوات و مبصرات است.

به عبارت دیگر وقتی می گوییم خداوند سمیع و بصیر است یعنی خداوند به دیدنی ها و شنیدنی ها علم حضوری دارد. پس این دو صفت، به صفت ذاتی علم بر می گردد و باید دانست که همین طور که خداوند به دیدنی ها و شنیدنی ها عالم است به چشیدنیها و بوییدنیها نیز عالم است امّا بخاطر این که صفات چشائی و بویایی بیشتر در مورد مخلوقات

بکـار می رود و برای عموم مردم مشـکل ترکیب بـا ذات را به دنبـال می آورد از بیـان آنها صـرف نظر می گردد. «برای اطلاع بیشتر نگاه کنید به پیام قرآن مکارم شیرازی ج ۴ ص ۱۰۳- ۱۲۳ و الهیّات فاضل تونی ص ۷۲

مجموعه مقالات، ص: ۱۰۵

هشـتم آن است که خداوند عالم مرید [۱] است یعنی آن چه را که می کنـد به اراده و قصـد می کنـد و دلیـل بر این علاوه بر اتّفاق جمیع انبیاء این است که اراده کمال است و عـدم آن نقص پس لازم است که خداوند عالم مرید باشد. زیرا که نقص بر خـدا روا نیست و مخفی نمانـاد که صـفات ثبوتیّه منحصـر در این هشت چیز نیست بلکه بیشتر از آنهـاست هم چنانکه از کتاب اللّه و اخبار ائمّه معصومین مسـتفاد می شود که اسماء الحسنی غیر متناهی است عدّا و معنا، لکن متعارف ما بین علما اختصاص به این هشت چیز است و شاید که این از جهت

---

[۱] مریـد: اراده در مخلوقـات حـالتی است که پس از تصوّر منافع یا مصالـح برای فاعل حاصل می شود. برای تحقّق اراده باید فاعل بتواند (الف) فعل را تصوّر نماید. (ب) منافع و مصالح آن را تصدیق کند. (ج) شوق تحقّق در فاعل ایجاد شود.

جـدائی شوق از اراده احتمال دارد ولی انفکاک فعل از اراده ممکن نیست. معنی فوق الـذّکر از اراده که برای بشـر قابل تصور می باشـد برای خداوند متصوّر نیست. به همین خاطر ضـمن تقسـیم اراده برای خدا، به تعریف آن می پردازند. بعضـی اراده را بدو قسم اراده اجمالی و تفصیلی تقسیم می کنند و می گویند اراده اجمالی که نظر به کلّ موجودات دارد

و اراده تفصیلی به جزء جزء موجودات نظر دارد اراده در تقسیم اوّل از صفت ذات و در تقسیم دوّم از صفت فعل محسوب می شود.

به همین خاطر بعضی اراده الهی را به دو دسته اراده ذاتی و فعلی تقسیم کرده اند و در تعریف اراده ذاتی گویند «اراده ذاتی خداوند همان علم به نظام اصلح در جهان آفرینش و خیر و صلاح بندگان در احکام و قوانین شرع است.» و اراده فعلی او عین ایجاد است و جزء صفات فعل محسوب کرده اند. مثلا اراده او بر خلقت آسمان و زمین و وجوب نماز و تحریم دروغ از نوع اراده فعلی است.

این که در بعضی روایات است که اراده خداوند به معنی ایجاد است، نه اندیشه می کند و نه تصمیم می گیرد و نه فکر می کند، ناظر به اراده فعلی خداوند است.

در بعضی از کتابها از اراده ذاتی به اراده تکوینی و از اراده فعلی به اراده تشریعی تعبیر شده است.

(برای اطّلاع بیشتر نگاه کنید به پیام قرآن ناصر مکارم ج ۴ ص ۱۴۲- ۱۵۷ و الهیّات فاضل تونی ص ۶۲- ۶۴ و علم کلام ج ۱ سیّد احمد صفائی ص ۸- ۲۳۹.

مجموعه مقالات، ص: ۱۰۶

وضوح و ظهور آنهاست.

بعد از اعتقاد باین هشت چیز، صفات ثبوتیّه بر دو قسم است صفات ذاتیّه یعنی صفاتی که عین ذات واجب الوجود است مثل علم و قدرت و صفات فعلیّه یعنی صفاتی که فعل واجب الوجود است و عین ذات واجب نیست مثل خالقیّت و رازقیّت و صفات ذاتیّه آن است که ثابت است از برای واجب الوجود بذاته یعنی [عین] ذات الهی است مثل علم زیرا که ثبوت آن

کمال است و سلب آن نقص است و صفات فعلیّه آن است که سلب آنها نقص نیست [۱] و جایز باشد سلب آنها در بعض اوقات مثل خالقیت. زیرا که سلب آنها در بعض اوقات صحیح است.

فصل ثانی در صفات سلبیّه است

و آن هفت چیز است.

اوّل و دویّم و سیّم و چهارم و پنجم و ششم و هفتم [۲] این است که خدا جسم نیست و جوهر نیست و عرض نیست و محلّ حوادث و عوارض نیست و حلول در چیزی نکرده است [۳] و دلیل بر نفی این صفات علاوه بر اتّفاق جمع

---

[۱] به توضیحاتی که قبلا پیرامون تفاوت صفات فعل و ذات داده شد مراجعه فرمائید.

[۲] مؤلّف محترم از هفت صفت سلبیه در این قسمت به نام بردن ۵ صفت اکتفاء فرموده و صفت ترکیب در مباحث قبلی مورد بررسی قرار دادند امّا از غیر قابل رؤیت بودن خداوند بحثی نمی کنند که صفت هفتمین نیز همین است.

[۳] برای هر یک از صفات سلبیّه در کتب کلامی دلایلی ذکر شده که به اختصار آورده می شود.

۱) خداوند جسم نیست: قول جسم نبودن خداوند، قول اتّفاقی همه فرق اسلامی بجز مجسّمه می باشد و دلیل جسم نبودن او این است که:

الف) جسم، مرکّب از ماده و صورت است و شی ء مرکّب نیازمند می باشد و شی ء نیازمند واجب الوجود نخواهد بود.

ب) جسم محتاج مکان است و خداوند از مکان داشتن مبرّا است.

انبیاء این است که این امور از صفات ممکنات است و خداوند عالم منزّه از صفات ممکنات است و جمیع آنها نقایص است و (خداوند) و متّصف به صفات

---

۲) خداوند جوهر نیست: در تعریف جوهر

گوینـد، چیزی است که اگر در خـارج یافت شود نیازمنـد به موضوع نباشـد در گـذشت ثابت کردیم که برای خداونـد ماهیّت متصوّر نیست پس خداوند جوهر نیست.

۳) خداونـد عرض نیست: در تعریف عرض گوینـد مـاهیّتی است که در هستی محتاج به موضوع باشـد و چون مسـلم است که واجب الوجود ماهیّت نیست و نیازمند هم نمی باشد پس عرض نیست.

۴) خداوند محل حوادث و عوارض نیست:

حادث شـدن امری بر خداوند و تغییر پذیرفتن او از دو حال بیرون نیست یا آن تغییر موجب کمال الهی می شود یا سـبب نقص که هر دو باطـل است زیرا اگر تغییری موجب کمـال الهی گردد معنیش این است که قبلا خداونـد فاقـد آن کمال بوده است و اگر موجب نقص گردد که دلیـل بر محـدودیّت است و خـدای تعـالی از هر دو حـالت مبراست. از سوی دیگر هر چیز حـادث ممکن است و هر چیز ممکن معلول و محتاج به علت می باشد و شی ء محتاج واجب الوجود نیست.

شایـد برخی ایراد بگیرنـد که برای خداونـد خشم و غضب و خشـنودی و رضـایت و .. متصور است که همه اینهـا بایـد با تغییر حالات هماهنگ باشد در پاسخ این مورد به روایتی اکتفاء می کنیم.

امام صادق علیه السّلام در پاسخ هشام بن حکم که می پرسـد آیا برای خدا خشـنودی خشم است می فرماید آری امّا نه مانند خشـنودی و خشم مخلوق سپس فرمود خشنودی خداوند پاداش و خشمش کیفر می باشد بدون این که بر ذاتش حالتی عارض شود.

[۵] خداوند در چیزی حلول نکرده است.

حلول کردن چیزی در چیزی یعنی متّحد شدن یک شی ء در شی ء دیگر که برای خداوند محال است.

زیرا حلول خواه حلول

عرض در معروض باشد مانند حلول سیاهی یا سفیدی در چیزی و یا حلول صورت در مادّه باشد و خواه حلول نفس در بدن هر سه نیازمند حال و محل می باشند که نیازمندی برای واجب الوجود متصوّر نیست.

نظریه حلول به بعضی از بت پرستان و مسیحیان و متصوّفه و حلولیّه نسبت داده می شود.

(برای اطلاع کامل نگاه کنید به علم کلام سیّد احمد صفاتی ج ۲ ص ۲۴۷- ۳۱۱)

مجموعه مقالات، ص: ۱۰۸

کمالیّه و جمالیّه است. [۱] پس جایز نیست اتّصاف خداوند عالم به این امور و مخفی نماناد که صفات سلبیّه نیز منحصر به این هفت چیز نیست بلکه جمیع صفاتی که نقص می باشد و از صفات مخلوقین است خداوند عالم منزّه از آنهاست چنانچه اشاره شد.

اثبات یگانگی خداوند

[۲] اوّل آن است که واجب الوجود واحد است و شریکی از برای او نیست و دلیل بر این بسیار است اوّل اتّفاق جمیع انبیاست بر این مطلب و محال است اتّفاق همه بر خطا.

دویم آن است که خداوند عالم خبر داده است به وحدانیّت خود و این که غیر از او خدایی نیست و کذب بر خدا روا نیست [۳].

سیّم آن که اگر خدایی دیگر باشد باید که از برای او رسولی و پیغمبری نیز باشد که از جانب او خبر بدهد خصوصا در صورتی که آن دیگری نفی او نماید

---

[۱] این جمله اندکی مشوّش به نظر می رسد امّا با کمی دقّت مقصود حضرت مؤلّف روشن می شود. اصل مطلب چنین است [که این امور از صفات ممکنات است و جمیع آنها نقایص است و خداوند عالم منزّه از صفات ممکنات است و متّصف به صفات کمالیّه

و جمالیّه است] پس ..

[۲] مبحث اثبات یگانگی خداوند در چاپ اول تحت عنوان «فعل ثانی در صفات سلبیّه» نوشته شده و مبحث صفات سلبیّه در چند صفحه بعد نگارش یافته که به احتمال قریب به یقین اشتباه چاپی است. به همین خاطر در چاپ جدید اصلاح گردید.

[۳] در مباحث گذشته پیرامون صفات ثبوتیّه و سلبیّه مطالبی بیان گردید که بازگشت صفات ثبوتی، به کمال، و سلبی به نقص است و دروغ یکی از مصادیق صفات سلبی است که از خداوند مبراست این دلیل برای خداشناسان اثبات وحدت می نماید و برای کسانی که خدا را قبول ندارند فایده بخش نخواهد بود.

مجموعه مقالات، ص: ۱۰۹

چون رسول و پیغمبری نفرستاده است پس موجود نخواهد بود [۱].

چهارم آن است که هر کس تأمّل کند در عالم آفاق و انفس می بیند آنها را مرتبط به یک دیگر به نحوی که به هیچ قسم خلل و نقصان و قصوری و افسادی در آنها نمی بیند و از این قطع حاصل می شود به این که اینها صادر از شخص واحد شده اند کما قال اللّه تعالی لَوْ كانَ فِيهِما آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتا «۱» و بدان که برای

---

[۱] دلیل سوّم در کلمات امیر المؤمنین علی علیه السّلام خطاب به فرزندش امام مجتبی علیه السّلام وجود دارد و در کتب کلامی تحت عنوان برهان هدایت و فیض تشریعی مورد بررسی قرار می دهند. متن کلام امام چنین است «و اعلم یا بنیّ انّه لو کان لربّک شریک لأتتک رسله و لرأیت آثار ملکه و سلطانه، و لعرفت أفعاله و صفاته و لکنّه اله واحد کما وصف نفسه، لا یضاده فی ملکه احد و

لا یزول ابدا و لم یزل.

پسرم: بدان اگر پروردگار تو شریکی داشت رسولان او نیز بسوی تو می آمدند، آثار ملک و قدرتش را می دیدی و افعال و صفاتش را می شناختی، امّا او خداوندی است یکتا، همان گونه که خویش را توصیف کرده است.

هیچ کس در ملک و مملکتش قادر به ضدیت با او نیست، هر گز از بین نخواهد رفت و همواره بوده است.

نهج البلاغه نامه شماره ۳۱ در این جملات امام علیه السّلام دو برهان را ذکر می فرمایند:

برهان اوّل همان است که حضرت مؤلّف نیز ذکر فرموده و آن ارسال رسولان از ناحیه خدای دیگر است. امّا برهان دوم از جملهٔ «آثار ملک و قدرتش را می دیدی» برمی آید که فلاسفه از آن به تعدد تدبیر دلیل بر تعدّد ذات است تعبیر می نمایند، که جناب مؤلّف در دلیل چهارم اشاره فرموده است. زیرا وحدت نقش دلیل بر وحدت نقاش و وحدت ذات دلیل بر وحدت تدبیر است.

در نهایت به آیه «لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا» اشاره می فرماید که نزد فلاسفه به برهان تمانع اشتهار دارد.

(برای اطّلاع از براهین نامبرده، ر. ک به اصول فلسفه و روش رئالیسم نوشته علامه طباطبایی با پاورقی های شهید مطهّری ج ۵ ص ۱۱۱- ۱۲۰

---

(۱) انبیاء آیه ۲۲.

مجموعه مقالات، ص: ۱۱۰

توحید کامل مراتب بسیار است.

مراتب و درجات توحید

[۱] اوّل توحید واجب است یعنی واجب نیست بجز خدا و لوازم وجوب وجود برای غیر او نیست.

دویم توحید اله عالم است یعنی آن چه در عالم موجود می باشد یا موجود می شود همه مستند به ذات اقدس الهی می باشد.

سیّم توحید معبود است یعنی غیر خدا احدی مستحق معبودیّت نیست.

چهارم توحید در صفات کمالیّه

وجوبیّه است یعنی برای خدا شریکی در صفات کمالیّه نیست.

پنجم توحید در افعال است یعنی افعال خدا شباهتی با افعال غیر او ندارد.

ششم توحید در خلق و رزق است یعنی خدا شریکی در این دو مرتبه نیز ندارد و احدی غیر از خدا خالق و رازق نیست.

هفتم توحید در قدم است یعنی قدیم منحصر به ذات اقدس الهی است.

هشتم توحید در مقام محبّت است و راجع می شود به این مقام حبّ فی

---

[۱] مراتب و درجات توحید: معمولاً در کتابهای امروزی توحید را به دو دسته نظری و عملی تقسیم می نمایند، توحید نظری را به نام توحید ذات، صفات و افعال و توحید عملی را به نام توحید عبادی و توحید اطاعتی و ولایتی یا سیاسی می خوانند. امّا حضرت ایشان توحید را ده مرتبه می دانند که برخی از آنها بازگشت به مراتب نظری و بعضی عملی دارد و بعضی نیز در تقسیم فوق نمی گنجد. مثلا توحید در خالقیّت و رازقیّت در توحید افعالی و توحید معبود در توحید عبادی و توحید محبت در توحید اطاعتی و ولایتی جای می گیرد امّا توحید در قضا و قدر خوف و رجاء و توکّل در تقسیم فوق جائی ندارد. تذکر این نکته ضروری است که تقسیم توحید نظری به ۳ شاخه و عملی به دو شاخه یک تقسیم قراردادی است که بر اساس حصر عقلی صورت نگرفته است.

مجموعه مقالات، ص: ۱۱۱

اللّه و بغض فی اللّه.

نهم توحید در مقام قضا و قدر است.

دهم توحید در مقام توکّل و رجاء و خوف است به این معنی که توکّل باید بسوی خدا باشد و منقطع باشد عبد از غیر خدا و

امیـد او بفضل و رحمت او باشد و از غیر خدا نترسد و بداند که مبدأ و مرجع همه خداوند عالم است و اوست اله هر مألوهی و هیـچ چیز در عـالم واقع نمی شود مگر به مشیّت و اراده و قضـا و قـدر و اذن خداونـد «مـا شاء اللّه کان و ما لم یشأ لم یکن» و شریک از برای او در این مراتب نیست و موت و حیات و نشـر واقع نمی شود مگر به امر الهی «و لا حول و لا قوّه الا باللّه العلی العظیم».

یـازدهم آن که خداونـد، عالم یگانه است در لوازم وجوب وجود و احـدی شـریک و شبیه به او در آن نمی باشـد و خـدا منزّه است از لوازم امکان و ممکن بالذّات و واجب بالذّات به هیچ وجه من الوجوه مشارکتی و مشابهتی با هم ندارند هُوَ کُلُّ شَیْ ءٍ هَالِکٌ إِلّا وَجْهَهُ «۱» و بـدان که وحـدت الهیّه از قبیل وحدت نوعیّه و جنسه و شخصیّه و عددیّه [۲] نیست بلکه توحیـد خدا به معنی نفی

---

[۲] اقسام وحـدت ۱- وحـدت نوعی: این نوع وحـدت بیشتر جنبه مفهومی دارد مثلاـ می گوییم حسن- حسـین- تقی- فاطمه- زینب- زهرا و .. انسانند. که همه اینها در مفهوم انسان وحدت دارند.

۲- وحـدت جنسـی: این نوع وحـدت نیز مانند وحدت نوعی است تفاوت در گستردگی دامنه آن است بدین معنی که وحدت جنسـی گسترش زیـادتری از وحـدت نوعی دارد مثلاـ می گوییم حسن- اسب- شتر- مـاهی- مـار حیواننـد. که همه در مفهوم حیوانیت وحدت دارند.

۳- وحدت شخصیّه: یعنی این که خدای تعالی شخص بالذّات منحصر به فرد در وجود است و تمام موجودات عالم ماده

که ممکن الوجودند همگی خیالات همان واجب می باشند مانند آب دریا

---

(۱) قصص ۸۸.

شریک است و وحدت او مجهول الکنه [۱] است و مرکّب نیست.

بدان که مرکّب بر چند قسم است و واجب الوجود از همه آنها منزّه است.

اوّل ترکیب ذهنی است و آن، آن است که در ذهن منحلّ شود به اجزاء مختلفه.

دویّم ترکیب خارجی است.

سیّم ترکیب عقلی است و آن، آن است که در عقل منحلّ به اجزاء

که دارای موجهای بزرگ و کوچک و بلند و پست و .. است. که در واقع موجها خیال است و حقیقت همان آب دریاست.

۴- وحدت عددیّه: وحدت عددی وحدتی است که فرض تکرّر در آن ممکن باشد مثل این که بگوییم یک خودکار دو دفتر یا یک مداد ملاحظه می شود که هر چهار نوع وحدت در بارهٔ وجود الهی باطل و شرک است زیرا وحدات یاد شده مستلزم محدودیّت معلولیّت قلّت و سایر لوازم ماهیّت است.

به همین خاطر فلاسفه به وحدت بسیطه یا وحدت حقّه حقیقیّه قائلند که هیچ گونه محدودیتی در آن متصوّر نیست به تعبیر مؤلّف معظّم می توان گفت وحدت الهی وحدت مجهول الکنه است که توضیح آن خواهد آمد. (برای اطلاع کامل از اقسام وحدات مراجعه فرمائید به رساله وحدت از دیدگاه حکیم و عارف حسن حسن زاده آملی ص ۳۷- ۴۰ و سیری در نهج البلاغه شهید مطهری ص ۶۰- ۶۳).

[۱] وحدت مجهول الکنه چیست؟ به عنوان مقدّمه می گوییم: شناخت هر چیزی مستلزم تصوّر آن است که پس از تصوّر، تصدیق دست می دهد به عبارت دیگر تصدیق فرع بر تصوّر است. حال گوییم وجود خدا و مفاهیم اسماء

و صفات الهی را می توان تصوّر کرد پس به تصدیق هم می توان نایل شد. امّا تصوّر ذات حق محال است زیرا تصوّر وقتی محقّق می شود که بتوان بر آن تسلّط یافت چون واجب الوجود صرف وجود است و محدودیتی برای او متصور نیست محال است که بتوان به وسیله ادراکات انسانی که داغ محدودیت بر پیشانی آن زده شده است، به آن رسیده. و همین است معنی مجهول الکنه بودن ذات حق.

به عبارت ساده تر می توان گفت چون وحدت عین ذات است و ذات حق مجهول الکنه می باشد پس وحدت نیز همین حکم را دارد. (برای اطلاع بیشتر نگاه کنید به حکمت الهی، مهدی الهی قمشه ای ج ۱ ص ۲۳۳).

مجموعه مقالات، ص: ۱۱۳

عقلیّه شود [۱].

چهارم آن است که به حسب مفهوم و به اعتبار، اجزائی بر آن متصوّر شود.

پنجم ترکیب از جنس و فصل است و بدان که هر مرکبی محتاج است و واجب الوجود غنی بالذّات است پس ممتنع است این که واجب الوجود مرکّب باشد و بدان که خدا مرکّب از وجود و ماهیّت نیست [۲] بلکه ذات خدا ماهیّت ندارد و وجود محض است و نیز مرکّب از ذات و صفت نیست بلکه خدا صفت زائده ندارد و صفات کمالیّه عین ذات او می باشد به این معنی که ذات و صفت او وحدت حقیقیّه می باشد. و به هیچ وجه من الوجوه کثرت و تعدّدی نه عقلا و نه

---

[۱] می دانیم که واجب الوجود بودن مستلزم وحدت است و نمی تواند مرکّب باشد زیرا شی ء مرکّب نیازمند اجزاء خویش است و شی ء نیازمند محتاج به علّت است و محتاج، واجب الوجود نمی باشد. امّا در

مورد اقسام مركّب به نظر می رسد كه سعی حضرت ايشان بر اين بوده كه احتمالات مصداقی تركيب را از هر گونه انديشه ای نفی كند زيرا تركيب عقلی، ذهنی، مفهومی و جنس و فصل تفاوت ماهوی ندارد و بطور كلی می توان شـی ء مركّب را به دو قسمت مركّب خارجی و عقلی تقسيم كرد.

[۲] بحث در اين است كه آيا ذات واجب مانند ممكنات دو حيثيّتی است و متشكّل از وجود (هستی) و ماهيّت (چيستی) است يا در واجب الوجود، ماهيّت متصوّر نيست.

وقتی ماهيّت حدّ وجود قلمداد می شود، واضح است كه برای واجب الوجود ماهيتی متصوّر نيست. زيرا او وجود صرف و هستی محض است و از هر گونه محدوديتی مبرّاست پس چيستی او عين هستی اوست. حكما می گويند اگر ذات حق تعالی دو حيثيّتی باشد لازم می آيد كه وجود عارض بر ماهيّت باشد و لازمه عارض شدن وجود بر ماهيت، معلوليّت وجود است و معلوليّت وجود واجب محال است.

حاجی سبزواری می گويد

و الحق ماهيّته إنيّيته إذ مقتضی العروض معلوليّه

ماهيّت حق عين وجود است زيرا مقتضای عروض (عارض شدن وجود بر ماهيت) معلوليّت وجود است. (برای اطّلاع بيشتر نگاه كنيد به شرح منظومه شهيد مطهّری ج ۱ ص ۴۳- ۴۵ و شرح منظومه سبزواری غرر ۵ و ..

مجموعه مقالات، ص: ۱۱۴

اعتبارا متصوّر نيست پس معنی اين كه خدا عالم است آن است كه جاهل نيست و معنای قدرت نفی عجز است حاصل اين كه بعضی از علماء می گويند صفات كماليّه خدا عين ذات اوست و بعضی تعبير به نفی نقايص كرده اند و اختلاف علماء در مسأله از حيثيت تعبير و لفظ می باشد و در معنی اختلافی

نیست [۱].

---

[۱] برای اطلاع بیشتر به بحث صفات که قبلا توضیح داده شد مراجعه نمایید.

مجموعه مقالات، ص: ۱۱۵

مقصد دوم در نبوّت

اشاره

و در آن چهار فصل است.

فصل اوّل در این است که لازم و واجب است بر خداوند عالم که پیغمبری از جانب خود بر مخلوقین نصب کند و بفرستد

و دلیل بر این مطلب بسیار است اوّل آن است که نصب نبی لطف است و بر خداوند عالم لطف واجب است [۱].

---

[۱] این که نبوّت لطف الهی است در حق بندگان قولی است که جمله متکلّمین عدلیّه متقدّم و متأخّر بر آن توافق نظر دارند و شیعه از این برهان برای اثبات نبوّت و امامت بهره می برد.

هر چند شیخ الطّائفه قاعده لطف را در کتاب (تمهید الاصول) به تفصیل بیان فرموده امّا ریشه قاعده لطف به زمان ائمّه برمی گردد و مناظره هشام بن حکم یکی از شاگردان مکتب امام صادق (ع) با عمرو بن عبید معتزلی و مرد شامی نمونه بارز آن است.

(ر- ك به کلینی، اصول کافی ج ۱ حدیث ۳ ص ۲۳۸- ۲۴۰ و حدیث ۸ ص ۲۲۱ و صفائی هشام بن حکم مدافع حریم ولایت ص ۹۷- ۱۰۱ و ص ۱۰۱- ۱۰۵).

همین طور که در بالا یادآوری شد اصل جریان لطف از اعتقادات عدلیّه است و شیعه و معتزله قائل به وجوب لطف بر خداوند بوده اند امّا اشاعره وجوب آن را بر خداوند انکار کرده اند.

لطف به چه معنی است و مقصود متکلّمان از لطف چیست؟

می دانیم که خداوند دو گونه لطف به بندگان خود دارد لطف تکوینی که به کل جهان هستی و نحوهٔ تربیت و پرورش آن برمی گردد و لطف تشریعی که به شرع و تکلیف مربوط می شود و مقصود متکلّمان از لطف، احسان در عالم تشریع است لذا در تعریف آن گویند «اللطف ما یقرّب العبد إلی الطّاعه و یبعّده عن المعصیه».

لطف چیزی است که مکلّف را با (حفظ اختیار و آزادیش) به طاعت

نزدیک و از معصیت دور

مجموعه مقالات، ص: ۱۱۶

دویّم آن است که نصب نبی اصلح به حال عباد است زیرا که مشتمل است بر منافع لا تحصی و صدور اصلح بر خدا لازم است زیرا که ترک آن مرجوح است و ترجیح مرجوح بر راجح قبیح است [۱].

سازد.

یا لطف چیزی است که مکلّف بدون تکلّف به انجام تکلیف مبادرت نماید. در لطف نه جبر و زور کارساز است و نه قدرت و تمکین دخالت دارد. بلکه لطف برای روشنگری و هدایت انسانها در مسیر صحیح و بیداری آنان در جریان باطل است. علّامه شعرانی در قاعده لطف گوید «.. پس اگر خداوند ببیند کسی مردم را گمراه می کند و راضی به عمل او نباشد بطلان او را آشکار سازد یا خود او را هلاک کند تا مردم گمراه نشوند چه اگر او را به حال خود گذارد و رسوا نکند دلیل رضای اوست بعمل وی» سپس می افزاید که شنیدم در زمان مرحوم نراقی یکی از دانشمندان مسیحی اعتراض کرده بود که این قاعده لطف درست نیست زیرا مدّعیان باطل مانند بود او زردشت مردم را گمراه کردند و خداوند آنها را منع نفرمود نراقی پاسخ داد از کجا دانستی که آنها باطل بودند مسیحی گفت بطلان مذهب آنها واضح است نراقی جواب داد اگر بطلان مذهب آنها آن قدر واضح است که توهم فهمیدی همه فهمیدند و بر خداوند واجب نبود که برهانی جدید بر بطلان آنها بفرستند زیرا دفع باطل به قاعده لطف در جایی است که باطل واضح نباشد و مردم گمراه شوند و خداوند برای رفع گمراهی آنان او را رسوا سازد».

لطف

دارای سه مرحله است: توفیق (فراهم آوردن وسایل و امکانات لازم) ارشاد و راهنمایی (ارائه طریق) و رهبری در عمل (ایصال به مطلوب).

با توجه به رأفت و رحمت بی پایان الهی، برای انسانی که از طریق وحی تکلیف را تشخیص داده ایجاب می کند که خداوند لطفش را شامل گرداند و این لطف با نبوت خاتمه نمی پذیرد بلکه در امامت و حتی ولایت ادامه می یابد.

(برای اطلاع کامل ر- ک سیّد احمد صفائی علم کلام ج ۲ ص ۲۶، معارف اسلامی ج ۲ ص ۱۹۸ ابو الحسن شعرانی، راه سعادت تهران انتشارات صدوق ۱۳۵۹ ص ۹۵)

[۱] خواجه طوسی در آغاز مقصد چهارم تجرید پیرامون فوائد بعثت انبیاء می نویسد:

البعثه حسنه لاشتمالها علی فوائد کمعاضده العقل فیما یدل علیه و استفاده الحکم فیما لا یدلّ و ازاله الخوف و استفاده الحسن و القبح و المنافع و المضار و حفظ النّوع الانسانیّ و تکمیل اشخاصه بحسب استعداداتهم المختلفه و تعلیمهم التّضایع الخلفیّه و الاخلاق و السّیاسات و الاخبار بالعقاب و الثّواب فیحصل اللطف للمکلّف

مجموعه مقالات، ص: ۱۱۷

نیکی بعثت انبیاء یک مسأله روشنی است که غالب ارباب ملل و فلاسفه و الهیّون به آن معتقدند بت پرستان و براهمه آن را انکار می نمایند خواجه فوائد بعثت را به نحو موجز ذکر نموده که با توضیح مختصر بیان می شود ۱- عقل گاهی در قضاوت استقلال دارد و گاهی غیر مستقل است. در این که آفریننده ای وجود دارد و آفریننده دارای علم و قدرت است عقل مستقلا حکم می نماید امّا در احکام فرعی مانند این که روزه در رمضان واجب است و در عید فطر حرام، عقل از خود استقلالی ندارد در مورد

اوّل فایده بعثت تأیید حکم عقل و در مورد دوّم استفاده کامل از بیان پیامبر است.

۲- انسان وقتی خود را بنده خدا حس می کند در انجام برخی اعمال خود مردّد می ماند و نمی داند که آیا عملی که انجام داده موجب رضای معبود است یا عامل خشم او. بعثت وسیله ای است که اعمالی که رضای خداوند را تحقق می بخشد یا خشم حضرت حق را می آفریند بیان می دارد و این است معنی جمله (و ازاله الخوف) ۳- افعال بعضی زشت است و بعضی زیبا که عقل در شناخت همه زشتی ها و زیباییها استقلال ندارد انبیاء وسیله ای برای شناخت آنها هستند.

۴- در مورد خوراکی ها نیز بعضی نافع و برخی زیان آور است که عقل همه آنها را درک نمی کند مگر به وسیله تجربه های بسیار که آن هم برای انسان به نحو کامل میسر نیست، با بعثت انبیاء سود و زیان اشیاء نیز مشخص می شود. مانند نحوۀ تقسیم ارث یا حرام بودن ماهی بدون پولک و ..

شاید فایده سوّم و چهارم به یک منشأ برگردد و بگوئیم اولی معنوی و دوّمی مادّی است.

۵- چون انسان نیازمند به زندگی اجتماعی است محتاج قانون است و چون بشر بخاطر عدم تسلّط کامل به نیازهای مادّی و معنوی خویش نمی تواند قانونی همه جانبه را برای خویش تدوین کند ناچار باید این قانون از طرف شخصیّت ممتازی که امتیازش بر سایر افراد مسلم باشد وضع شود و برای تسلیم شدن سایر انسانها باید این امتیاز الهی باشد و از طریق معجزه به اثبات برسد و چنین شخصیّتی جز پیامبر کسی دیگر نمی تواند باشد.

۶- چون بشر از نظر درک کمالات و تحصیل معارف مختلفند

و هر یک باید به حسب استعدادات تربیت شده و پرورش یابند بعثت پیامبران ضرورت می یابد.

۷- فنون مختلف صنعت عاملی است برای رفع نیاز بشر و بر اساس مدارک تاریخی بنیانگذار برخی صنایع حسّاس و دقیق انبیاء بوده اند. پس یکی از فوائد بعثت انبیاء تعلیم صنایع و فنونی بوده که بر بشر پوشیده بوده است.

۸- فضایل اخلاقی و تأدیب انسانها وسیله تعالی نوع بشر است که این مهم با بعثت پیامبران

مجموعه مقالات، ص: ۱۱۸

سیّم آن است که شکّی و شبهه ای نیست که خداوند عالم مخلوقین [مخلوقات] را عبث و بی فایده خلق نکرده است بلکه از جهت مصلحتی خلق کرده و از جهت فایده [ای] آفریده است که آن فایده عاید به مخلوقین است و آن فایده نعمت تکلیف است پس لا بدّ است از نصب کسی که تکالیف را به عباد برساند و راه خیر و شرّ و مصالح و مفاسد را به ایشان بنماید و چنین کسی پیغمبر است از جانب خدا و بدان که اتمام حجّت بر خدا لازم و واجب است به دلیل عقل و نقل و آن موقوف بر نصب حجّت می باشد زیرا که بدون آن وعده و وعیدی که مقتضای لطف است مستحسن نمی شود. [۱]

تحقّق می یابد.

۹- آگاهی انسانها به پاداش و کیفر اعمال وسیله کمال انسان و وصول به صراط مستقیم است و چون انبیاء به پاداش و کیفر اعمال آگاهند پس بعثت آنان وسیله رسیدن انسانها به کمال حقیقی است که لطف خداوند برای بندگان محسوب می شود. هر چند همه موارد بالا لطف الهی است.

(برای اطلاع کامل ر. ک به علم کلام تألیف سیّد احمد صفائی ج ۲

ص ۳۲- ۴۷ و شرح تجرید ص ۸۱- ۴۸۵)

[۱] توضیح این که وجود رسول یا امام حجّت خدایند و بدون آنها تکلیف و مؤاخذه و عقاب غیر حکیمانه است قرآن کریم می فرماید: «مَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولًا» (۱۵- اسراء) ما هر گز مؤاخذه و عقاب بر نافرمانی از تکلیف نمی کنیم مگر آن که قبلا رسولی فرستاده باشیم. از این آیه و آیات دیگر در قرآن برمی آید که عقل و حس به تنهایی وسیله هدایت نیستند زیرا اگر آنها وسیله هدایت بودند لزومی نداشت که خداوند با ارسال رسل و انزال کتب حجّت را تمام نماید و بهانه را از دست انسانها بگیرد. قرآن کریم در علل برانگیختگی پیامبران می فرماید «لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ» (۱۶۵ نساء) تا مردم پس از رسولان بر خدا حجّت و عذر و بهانه ای نداشته باشند.

علّامه طباطبایی در توضیح آیه فوق ضمن بیان مطالب بالا می نویسد که از این آیه می توان عصمت انبیاء نیز ثابت نمود.

(محمد حسین طباطبایی المیزان فی تفسیر القرآن ترجمه محمد تقی مصباح یزدی ج ۳ ص ۱۹۹)

مجموعه مقالات، ص: ۱۱۹

فصل دویّم در وجوب اتّصاف انبیاست به صفات کمالیّه

مثل عصمت [۱]

---

[۱] عصمت چیست: عصمت «ملکه ای» است که با وجود آن پیامبر از هر گونه گناه و اشتباه مصون است اگر چه قدرت بر انجام معصیت دارد. بعضی می گویند وقتی خداوند ملکه عفت که مانع از گناه است تحت اختیار پیامبر قرار می دهد و علم به معایب گناه و مناقب طاعت و تأیید این علم به وسیله وحی و تنبیه و عقاب در صورت صدور گناه به واسطه سهو و فراموشی به رسول خویش ارزانی می دارد، حقیقت عصمت حاصل می شود. (سیّد

احمد صفائی علم کلام ج ۲ ص ۱۱۵) این که پیامبر باید معصوم باشد میان فرق اسلامی اتّفاق است امّا در مراحل عصمت اختلاف نظر وجود دارد که مراحل آن به نقل صاحب علم کلام عبارت است از:

۱- عصمت اعتقادی و فکری، اگر ازارقه خوارج که پیروان نافع بن ازرق حنفی هستند استثناء نماییم همه فرق اسلامی معتقدند که پیامبر باید از هر گونه انحراف فکری و اعتقادی مصون باشد. و هیچ کفر و ضلالتی بر پیامبر در طول زندگی جایز نیست.

۲- عصمت در تبلیغ: همه فرق اسلامی معتقدند که پیامبر در مقام تبلیغ باید از هر گونه تحریف و دروغ عمدا یا سهوا مصون باشد زیرا ارسال پیامبری که مصون از تحریف نباشد نقض غرض است و نقض غرض برای خدای حکیم محال است. علامه طباطبایی در المیزان ذیل آیه ۲۱۳ بقره بحثی استدلالی پیرامون عصمت انبیاء ارائه می دهند و دلائل تازه ای از آیات قرآن بیان می نمایند (برای اطلاع کامل رجوع کنید به ترجمه تفسیر المیزان ج ۳ ص ۱۹۲- ۲۰۱) نویسنده اسلام آئین برگزیده در این فراز می نویسد که پیامبر در تبلیغ باید از هر گونه اشتباه و خطا و فراموشی مصون باشد.

۳- عصمت فتوائی: در این مرحله نیز اتّفاق فرق اسلامی بر لزوم عصمت پیامبر است و خطای در فتوی را عمدا یا سهوا جایز نمی دانند.

۴- عصمت اعمالی و اخلاقی: در این مرحله عقاید و نظریّه ها مختلف است.

الف) عقیده و نظر امامیّه: امامیّه بروز هر نوع گناه اعم از صغیره یا کبیره عمدا یا سهوا چه به عنوان خطا در تأویل چه به عنوان اسهاء از جانب خداوند جایز نمی دانند.

ب) نظر اکثر

معتزله: اکثریّت معتزله معتقدند که پیامبران نباید گناهان کبیره مرتکب شوند ولی گناهان صغیره که کاشف از دناءت و پستی نباشد و باعث نفرت نگردد مانعی ندارد. امّا ابو علی جبائی معتقد است ارتکاب گناه اعم از کبیره یا صغیره عمدا جایز نیست ولی سهوا جایز است.

ج) نظر بسیاری از اهل حدیث و حشویّه از معتزله: اینان هر گونه گناه را به هر جهتی برای پیامبران جایز می دانند.

در این که پیامبر از چه هنگام معصوم است نیز در بین فرق اسلامی اتّفاق نظر وجود ندارد زیرا

مجموعه مقالات، ص: ۱۲۰

از خطا و سهو و نسیان پس شرط است در رسول این که معصوم باشد از خطا چه در شرعیّات و احکام و چه در عقلیّات و چه در عادیّات و باید در نماز [۱] شک نکند و اشتباه از او صادر نشود به جهت آن که قول و فعل رسول حجّت و صدق می باشد و تأسّی بر رسول واجب است و اطاعت او بر کافّهٔ رعیّت متحتّم

امامیّه معتقدند که عصمت از بدو پیدایش تا لحظه مرگ است امّا اکثر معتزله لزوم عصمت را از آغاز بلوغ دانسته و معتقدند قبل از بعثت گناه کبیره و کفر بر انبیاء جایز نیست و اکثر اشاعره عصمت را از زمان بعثت لازم می دانند و ابو علی جبائی و ابو الهذیل علّاف از معتزله نیز پیرو همین نظریه اند.

دلیل متکلّمان امامیّه: فرستادن پیامبری که خود تا چندی قبل از بعثت مرتکب خلاف شود و اعمال زشت از او صادر گردد نقض غرض است که از خدای حکیم سر نمی زند خدائی که بر اساس برهان لطف برای اصلاح بندگان و

ایجاد کمال حقیقی آنان و وصول به هدایت از ارسال رسل و انزال کتب دریغ نمی فرماید چگونه با ارسال پیامبرانی که در اثر گناه و انحراف اخلاق فسادانگیزی می کنند هدف حقیقی خویش را فاسد می سازد این عمل از یک موجود عاقل سر نمی زند چه رسد به خدای حکیم و علیم.

طبیعی است که انحرافات قبل از بعثت موجب تنفّر و سلب اعتماد و اطمینان مردم است زیرا به شخص گناه کار اعتماد نیست یا کمتر اعتماد می شود تا شخصی که مرتکب گناه نمی شود و چون اعتماد مردم به انبیاء منوط به عصمت آنهاست باید پیامبران از بدو پیدایش معصوم بوده و از هر گونه اشتباه و خطا و گناه مصون باشند و چون انتخاب شخص معصوم از سوی خداوند ممکن است، عدم انتخاب معصوم خلاف لطف و نقض غرض است که محال می باشد.

[۱] در این که پیامبر و امام در نماز دچار شک نمی شود نظر غالب متکلّمین شیعه است امّا شیخ صدوق با نظر غالب مخالف است و شیخ مفید با لحنی خاص نظر صدوق را مردود می داند علّامه حلّی سهو در نماز را برای پیامبر جایز ندانسته و آن را زشت ترین و سبکترین مطلب می داند که به پیامبر نسبت می دهند. حقیقت هم همین است که سهو در نماز هم نباید داشته باشد زیرا همین مسأله باعث سلب اعتماد می گردد.

ر- ك به اندیشه های کلامی شیخ مفید مارتین مکدرموت ترجمه آرام ص ۲- ۴۷۳ و نهج الحقّ و کشف الصّدق علّامه حلّی ص ۶- ۱۴۷

می باشد [۱] و این مطلب بدون عصمت کامله معقول نیست و بدان که از اجماع و نصوص و ادعیه

مستفاد می شود که چهارده معصوم، بوده اند [و] مکروه و ترک اولی [۲] از آنها صادره نشده است و از بعضی از انبیاء سابقین مثل حضرت آدم علیه السّلام ترک اولی صادر نشده است و مؤوّل باختلاف مراتب اشرفیّت و افضلیّت است و الّا در اصل ریاست و عصمت و رتبت و خلافت الهیّه شریک و مساوی و یکسانند و بدان که باید اوصیاء نیز معصوم باشند از گناه و از خطا و بدان که باید [۳]

---

[۱] جمله اطاعت او بر کافّه رعیّت متحتّم می باشد که به معنی اطاعت مطلقه مردم از رسول محسوب می شود از آیه أَطِيعُوا اللّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ قابل استنباط است. زیرا واژه (اطیعوا) در آیه فوق مقیّد به هیچ قیدی نیست و هیچ آیه ای در قرآن نداریم که آیه فوق را مقیّد نماید پس دستور وجوب اطاعت از رسول به نحو مطلق خواسته شده و اطاعت مطلقه رسول مستلزم عصمت است همین است که می فرماید این مطلب بدون عصمت کامله معقول نیست.

[۲] عدم صدور مکروه و ترک اولی از انبیاء و اوصیاء اجماعی نیست امّا می توان گفت معمولا ترک اولی هم از آنان سر نمی زند.

[۳] صفات انبیاء به طور کلی به دو دسته تقسیم می شود:

الف) صفات اختصاصی انبیاء مانند عصمت، اعجاز و علم لدنّی ب) صفات غیر اختصاصی که مخصوص انبیاء نیست بلکه انبیاء باید آن صفات را دارا باشند به عبارت دیگر آن دسته از صفاتی که ویژه انبیاء و اولیاست و دیگران فاقد آنند صفت اختصاصی می نامند و آن دسته از صفات که دیگران نیز فاقد نیستند ولی اگر انبیاء فاقد آن باشند پیامبر نخواهند

بود صفات غیر اختصاصی گویند مانند عقل- ذکاوت- قوّت رأی- نداشتن عیب جسمانی- عدم بیماری تنفرآور- سخت دلی- قساوت- خشونت- ضعف شخصیت- اخلاص- تحمّل سختی ها- ظلم ستیزی- عدالت پروری و ..

بدیهی است تمام صفات بالا را می توان از این مطلب که انبیاء باید به صفات کمالیّه مجهّز باشند استنباط نمود. صاحب نهج الحقّ در این باره می نویسد پیامبر باید از هر گونه پستی و رذایل که موجب استهزاء و مسخره و خندیدن به او باشد منزّه و مبرّا باشد زیرا در این صورت محلّی در قلبها ندارد و مردم از اطاعت او متنفّر می شوند.

ر- ك به علّامه حلّی- نهج الحقّ ص ۱۵۹- ۱۶۰ انتشارات هجرت قم- چاپ چهارم- ۱۴۱۴ ه. ق

مجموعه مقالات، ص: ۱۲۲

انبیاء متّصف باشند به صفات کمال مثل علم و تواضع و صبر و توکّل و زهد در دنیا و افضلیّت از رعیّت و امثال آنها و دلیل بر این مطلب علاوه بر اخبار آن است که اتّصاف انبیاء به جمیع صفات کمالیّه لطف است زیرا که اتّصاف نبی به صفات رذیله موجب نفرت خلق و دوری از طاعت می شود و مراد به لطف چیزی است که مقرّب به طاعت و مبعد از معصیت باشد و لطف بر خدا واجب است چنانچه ذکر شد.

در طریق معرفت نبی

فصل سیّم در طریق شناختن نبیّ است

بدان که نبیّ شناخته می شود به ثبوت عصمت و به معجزه و به نصّ نبیّ دیگر زیرا که عصمت مانع است از کذب و خطا پس هر گاه شخص معصوم اخبار نبوّت بکند البته صادق است و لکن اطّلاع بر عصمت بدون اخبار خداوند عالم یا معصوم متعذّر یا متعسّر است پس منحصر است طریق

شناختن نبیّ به معجزه یا اخبار معصوم. دلالت معجزه بر صدق مدّعی واضح است از جهت آن که قبیح است اظهار معجزه برید کـاذب به جهت آن که موجب اغراء به جهل و نقض و غرض و تکالیف ما لا یطاق و انتفاء فایـده در تکلیف می شود [۱] و به جهت آن که معجزه فعل مخلوق نیست [۲] و فعل

---

[۱] تحقّق هر یـک از سه طریقی که حضـرت ایشان به عنوان راههای شـناخت پیامبران معرفی می نماینـد برای اثبات نبوّت نبیّ کافی است. امّا دائر مـدار شـناخت انبیاء معجزه است به نحوی که اگر پیامبری با معجزه اعلام نماید که فلان شـخص پیامبر می باشد سخن او مورد تأیید است و به معجزه پیامبر بعدی نیازی نیست.

همین طور که توضیح فرموده بودنـد شـناخت معصوم توسـط افراد عـادی غیر ممکن است و لـذا معصوم بایـد از طریق معصوم معرفی گردد.

[۲] اغراء به جهل به معنی فریفته به جهل و امیدوار نمودن به باطل است و نقض غرض به معنی

خالق است و اجراء آن بر یـد کاذب قبیـح است زیرا که دلالت بر صـدق دعوی آن می کند و چون تصدیق دعوی کاذب قبیح است لهـذا تصـدیق مـذکور دلیل بر صـدق نبیّ می باشـد بلکه معجزه تصدیق است و تصدیق کاذب معقول نیست بلکه تناقض است علاـوه بر این که معجزه امری است خـارق عادت بشـر پس دلالت می کنـد که آن فعل اللّه و مشـیّت اللّه است که جاری نموده است آن را بر ید نبیّ پس باید که صادق باشد و فرق میان معجزه و سحر آن است که سحر مستند به اسباب خفیّه است

بخلاف معجزه زیرا که معجزه مستند است به مشیّت اللّه و ایضا در سحر تعلیم و تعلّم ممکن است و در معجزه ممکن نیست و ایضا صاحب معجزه متمکّن است از جمیع خوارق عاداتی که از او مطالبه شود از جهت صدق

ابطال هدف است. تکلیف ما لا یطاق، تکلیف غیر قابل تحمّل است و انتفاء فایده دور شدن از فایده و هدف را گویند.

اساس کلام مؤلّف معظّم این است که چون معجزه وسیله ای است برای شناخت نبیّ صادق از متنبی کاذب و تحقّق آن دلیل بر صدق مدّعی نبوّت است اگر این عمل توسّط یک فرد کاذب صورت گیرد، جامعه را فریفته جهل می کند. در نتیجه هدف الهی که هدایت جامعه بشری است باطل می گردد و تشخیص چنین حالتی تکلیف ما لا یطاق است و این گونه تکلیف از حکیم قبیح است (ر- ك به سیّد ابو القاسم خوئی، البیان فی تفسیر القرآن، ناشر انوار الهدی ۱۳۷۲ ص ۳۵- ۳۶).

۲) این که معجزه فعل مخلوق نیست، با توضیح زیر بهتر دانسته می شود.

اساسا فاعل معجزه بطور مستقیم یا خداوند است یا پیامبر: در صورت دوّم پیامبر با اذن الهی به انجام معجزه مبادرت می فرماید مثلا ید بیضاء و عصای موسی، شفای کور مادر زاد و زنده کردن مردگان توسط حضرت عیسی (علیهما السلام) معجزه ای است که پیامبران نامبرده به اذن الهی تحقق داده اند. امّا قرآن معجزه ای است که بطور مستقیم از ناحیه خداوند تحقّق یافته است. در کتب کلامی امروز تقسیم فوق را بیان می کنند. حال اگر اذن الهی را عنوان فاعل غیر مباشر و اعجاز مستقیم الهی را عنوان فاعل مباشر بدهیم می توان گفت

هر دو فعل خداوند است.

مجموعه مقالات، ص: ۱۲۴

ادّعای او به خلاف ساحر و ایضا معجزه در آسمان تأثیر می کند مثل شقّ القمر [۱] و غیره و سحر در آسمان تأثیر نمی کند و اتیان معجزه [۲] در قوّه طاقت بشر نیست و سحر در قوّه بشر هست و ایضا فاعل سحر نفوس شریره خبیثه است و فاعل معجزه بعکس صادر نمی شود مگر از نفوس صالحه قدسیّه و روحانیّه و ایضا فاعل سحر حتما شخصی خواهد آمد که او را ابطال کند و فساد دعوی او بر انام [۳] واضح کند که حجّت بر خلائق مشتبه نشود به خلاف معجزه که صاحب آن روز به روز بلکه ساعت به ساعت دعوی صدق [ش] واضحتر می شود چنانکه خدا می فرماید فَلِلّٰهِ الْحُجَّةُ الْبٰالِغَةُ [۴].

فصل چهارم در اثبات نبوّت محمّد بن عبد اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلم [۵] است

و دلیل بر

---

[۱] برای اطلاع از شقّ القمر و شبهات و پاسخهای آن ر- ک به راه سعادت میرزا ابو الحسن شعرانی ص ۱۳۰- ۱۴۱ انتشارات صدوق ۱۳۵۹ تهران

[۲] اتیان معجزه معجزه کردن

[۳] انام آفریده گان- مخلوقات- خلق

[۴] انعام ۱۴۹ .. برای خدا حجّت بالغه است.

[۵] مؤلّف در فصل چهارم پس از ذکر نبوّت عامه و دلائل آن به بررسی نبوّت خاصه می پردازد و از میان پیامبران نبوّت خاصه پیامبر اکرم حضرت خاتم النبیین صلّی اللّه علیه و آله و سلم را مورد بررسی قرار می دهد و برای ایشان دو نوع معجزه قائل می شود:

۱- قرآن به عنوان معجزه جاوید پیامبر اکرم که تا ابد باقی است و خود دلیل بر جاودانگی اسلام است و در این قسمت اعجاز قرآن در ابعاد مختلف را مورد مداقه قرار داده و اعجاز لفظی قرآن (فصاحت- بلاغت- غرابت

نظم ..) اعجاز علمی قرآن- اعجاز از نظر اخبار غیب- اعجاز از نظر انسجام و هماهنگی و عدم اختلاف در آن را بر می شمرد و در پایان این مقال با کلام موجز کلام ا .. مخلوق به مشیّت و ارادهٔ الهی است به حادث بودن قرآن می پردازد و نظر اشاعره در قدیم بودن قرآن را مردود می داند.

۲- نوع دوم معجزات غیر جاوید که این دسته معجزات با معجزات سایر اشیاء یکسان می باشد، مانند شقّ القمر.

مجموعه مقالات، ص: ۱۲۵

این مطلب بسیار است.

اوّل آن که شکّی و شبهه ای نیست که آن جناب ادعای نبوّت کرد و مقترن نمود ادعای خود را به معجزه پس باید نبیّ باشد زیرا که معلوم شد که اظهار معجزه بر ید کاذب محال است و معجزات آن جناب دو قسم است.

یکی آن است که در نزد خلق موجود است و همه خلق بر او مطلع می باشند و آن قرآن مجید است و معجزه بودن آن از وجوه متعدّده است مثل بودنش در اعلا- مرتبه فصاحت و بلاغت و غرابت نظم و مخالفت اسلوبش با کلام فصحا و بلغای عرب به نحوی که شبیه کلام بشر نیست و هیچ کلامی به این نحو نبوده است و باین اسلوب نیامده و آن چه سعی کردند فصحا و بلغا که مثل قرآن بیاورند در مدّت مدیده نتوانستند و الّا اختیار جدال و قتال با آن جناب نمی کردند و خود را به کشتن نمی دادند و مثل اشتمالش بر علوم شریفه و بر قصص و حکایات انبیاء سابقین به نحوی که منطبق بر سایر کتب سماویّه مثل تورات و انجیل و بر اخبار مغیبات واقعه در

زمان خود آن حضرت از احوال منافقين و غيرها و هم چنين از امور آينده مثل عدم ايمان ابى لهب و جمعى ديگر مثل مذهب تا روز قيامت [۱] چنانچه دلالت مى كند آيه كريمه إِذْ قٰالَ اللّٰهُ يٰا عِيسىٰ إِنِّى مُتَوَفِّيكَ وَ رٰافِعُكَ إِلَيَّ وَ مُطَهِّرُكَ مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ جٰاعِلُ الَّذِينَ اتَّبَعُوكَ فَوْقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلىٰ يَوْمِ الْقِيٰامَةِ

براى اطلاع كامل از فقره آخر ر- ك به مارتين مكدرموت، انديشه هاى كلامى شيخ مفيد ترجمه احمد آرام، انتشارات دانشگاه تهران ۱۳۷۲ ص ۱۱۷- ۱۲۵.

[۱] عبارت در اينجا سقط شده و محتمل است مراد مؤلف اين باشد كه يكى ديگر از اخبار مغيبات ابقاء مذهب مسيحيت تا روز قيامت است.

[۱] و قول خداى تعالى لَتَدْخُلُنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرٰامَ إِنْ شٰاءَ اللّٰهُ آمِنِينَ [۲] مثل فتح بلاد و مثل انقطاع نسل بنى اميه و امثال اين امور [۳] با امّى بودن آن حضرت و تعليم نگرفتن علم از احدى هم چنان كه از احوال آن جناب معلوم است و مثل آن كه در قرآن مى بينيم كه به هيچ قسم اختلافى در او نيست نه از جهت حكم و مضمون و نه از جهت فصاحت و بلاغت اگر از غير خدا بود خالى از اختلافى نبود وَ لَوْ كٰانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللّٰهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلاٰفاً كَثِيراً [۴] علاوه بر تأثيرش در نفوس و در مطالب

---

[۱] (آل عمران- ۵۵).

[۲] فتح ۲۷- آيه اشاره به صلح حديبيه دارد كه قرآن از آن به فتح المبين تعبير مى فرمايد و مقدّمه فتح مكه بود اين پيشگويى در سال ۶ هجرى صورت گرفت و دو سال بعد فتح مكه

تحقق یافت.

فتح بلاد اشاره به فتح ایران و روم و یمن و عراق و شام و .. است.

برای اطلاع بیشتر ر- ك به ابو الحسن شعرانی- راه سعادت ص ۳۸- ۷۶.

[۳] با این بیان ظاهرا از پیشگوئی های قرآن صحبت به میان می آوردند که در آیه اوّل نحوهٔ تحویل گرفتن کامل عیسی علیه السّلام و رفعت او و صعودش به آسمان چهارم و .. با توجه به این که همه یهودیان در به صلیب کشیدن عیسی (ع) متّفقند و همه اناجیل در مصلوب کردن و مقتول نمودن آن حضرت و بالاخره جان سپردنش بالای دار و دفن کردن، صحبت می کنند قرآن در آیه ۱۵۷ نساء با صراحت اعلام می نماید که مسیح را نه کشتند و نه مصلوب ساختند بلکه امر بر آنها مشتبه شد و خداوند او را به سوی خود بالا برد مفسران برای تطبیق جمله «وَ لٰكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ» مطالبی را ذکر کرده اند که علاقمندان را به کتاب پرتوی از قرآن سیّد محمود طالقانی ج ۳ تفسیر سوره آل عمران ص ۱۵۶ ارجاع می دهیم.

لاری، سید عبد الحسین، مجموعه مقالات، در یک جلد، مؤسسه المعارف الإسلامیه، قم - ایران، اول، ۱۴۱۸ ه ق

مجموعه مقالات؛ ص: ۱۲۶

[۴] نساء ۸۲- أ فلا یتدبّرون القرآن و لو كان من عند غیر اللّه لوجدوا فیه اختلافا كثیرا. چرا در قرآن تدبّر نمی نمایند که اگر از ناحیه غیر خدا بود در آن اختلاف زیادی مشاهده می کردند. ریشه اختلاف در این است که اگر از ناحیه بشر بود بخاطر این که تکامل بشر با گذشت زمان است محتوای قرآن از نظر فصاحت و بلاغت وحدت و انسجام، علوّ معنی و

محتوا .. یکسان نبود در صورتی که وحدت و اتقان صنع قرآن این نکته را مردود می داند اگر قرآن از ناحیه بشر بود فراز و نشیبهای زندگی در موضع گیریهای او تأثیر داشت و محتوای

مجموعه مقالات، ص: ۱۲۷

هم چنان که مشاهد و مجرّب است و حاصل کلام این که از ملاحظه این امور با امّی بودن آن جناب قطع حاصل می شود به این که قرآن معجزه است و این که از جنس کلام بشر نیست بلکه کلام اللّه است و مخلوق به مشیّت و اراده الهی است قسم دویّم معجزاتی است که در زمان آن جناب و قبل از بعثت [۱] آن حضرت روی داده و به ظهور رسیده و از برای ما نقل شده و این از هزار متجاوز است و شکی و شبهه ای نیست که بسیاری از آن معجزات متواتر است و بر فرض عدم تواتر می گوییم از نقل این همه معجزات علم حاصل می شود بصدور معجزه از آن جناب اگر چه هر یک از آنها بخصوصه قطعی نباشد و هر گاه ضمّ شود به این معجزات منقوله از آن جناب معجزاتی که از هر یک از ائمّه نقل شده است و بظهور رسیده بلکه معجزاتی که از قبور مطهره ایشان به ظهور رسیده [۲]

آن را تغییر می داد در صورتی که موضع گیریهای قرآن در تمام زمانها از یک انسجام خاص برخوردار است.

[۱] هر چند زمان معجزه برای رسالت انبیاء تفاوت نمی کند و تحقّق معجزه توسط آنان خواه قبل از بعثت و خواه بعد از آن باشد دلیل بر صدق نبوّت نبیّ است ولی در اصطلاح اهل کلام معجزه قبل از بعثت را

(ارهاص) نامند. مثلا در تاریخ ثبت است که با تولد پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلم کنگره کاخ کسرا فرو ریخت و آتشکده آذرگشسب خاموش شد و دریاچه ساوه خشکیده که هر سه معجزه قبل از بعثت پیامبر اسلام است یا تکلم عیسی بن مریم علیه السّلام در گهواره و ..

[۲] در اصطلاح اهل کلام اعمال خارق العاده انبیاء و اولیاء یکسان نیست. اعمال خارق العاده ای که از اولیاء سر می زند هر چند که عین اعمال انبیاء باشد کرامات گویند.

به عنوان نمونه ابن شهرآشوب مازندرانی از عبد الواحد بن زید روایتی را نقل می کند که دختر بچّه ای در مکّه برای خواهرش با او صاف کامل به علیّ بن ابی طالب علیه السّلام سوگند یاد می کرد.

تعجّب کردم و از او پرسش نمودم که تو علی علیه السّلام را می شناسی او در پاسخ گفت: چگونه نشناسم در حالی که پدرم در جنگ صفّین در رکاب آن حضرت به شهادت رسید و روزی آن حضرت به خانه ما آمد و حال ما و مادرم را پرسش نمود در آن زمان آبله چشم مرا نابینا ساخته بود چون آن حضرت نگاهش به من افتاد آهی کشید و دست مبارکش را بر چهره من کشید و از آن زمان به

بلکه از بعض خواص ایشان ظاهر گردیده مثل سلمان رضی اللّه عنه دیگر شبهه از برای هیچ کس باقی نمی ماند زیرا که معجزات هر یک از آنها دلیل واضح است بر حقیقت آن جناب پس انکار یهود و نصاری نبوّت آن جناب را نیست مگر از جهت عناد و عصبیّت و لجاجت و تقصیر

در امر دین و بـا وجود این اگر انکـار نبوّت حضـرت خاتم ممکن می بود انکار هر یک از نبوّت سایر انبیاء تا آدم علیه السّلام بالأولویه القطعیه ممکن می بود زیرا که اثبات نبوّت هیچ یک از انبیاء سـلف به قدر اثبات نبوّت حضرت خاتم صلی اللّه علیه و آله و سلم نیست.

دویّم این که در کتب سـماویّه مثل تورات و انجیل و زبور اخبار به ورود آن جناب شـده و اوصاف آن حضـرت خاتم مـذکور گردیده هم چنان که بعضـی از علما بسیاری از عبارات تورات و انجیل را که مشتمل است بر اوصاف آن جناب نقل نموده اند [۱] کما قال اللّه تعالی:

بر کت توجّه آن حضـرت چشم من سـلامت کامـل خود را بـاز یافته است. (منتهی الآمال ج ۱ ص ۱۵۷ نقـل از امامت و ولایت درس مشترک مرکز تربیت معلّم) این جریان شـباهت کاملی به شـفای کور مادر زاد توسط عیسی بن مریم علیه السّلام دارد امّا به کار علی علیه السّلام معجزه نمی گوینـد شاید همین طور که نظر مرحوم شـعرانی نیز همین است بخاطر این باشد که معجزه باید با تحدّی و مبارزه طلبی توأم باشد و کرامات ائمّه چنین نیست.

برخی معتقدنـد کار خارق العاده پیامبر با امام یکی است و امام هم معجزه می کند از جمله میرزای قمی در رساله (اصول دین) می نویسد:

«امـام شـناخته می شود به معجزه که هر که دعوی امـامت کنـد و بر طبق آن معجزه ظـاهر کنـد، دلالـت می کنـد بر حقیقت او چنانچه در نبوّت گذشت.

(برای اطلاع بیشتر ر- ک به پاورقی شهید قاضی طباطبایی بر انیس الموحدین مولی محمّد مهدی نراقی ص ۱۰۲).

ملاحظه می شود که نظر مؤلّف محترم

با نظر مرحوم قاضی و میرزای قمی یکی است.

[۱] در انجیل یوحنّا از محمد صلّی اللّه علیه و آله و سلم به «فارقلیط» تعبیر کرده که صاحب نظران لغت فوق را یونانی

مجموعه مقالات، ص: ۱۲۹

الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ* «۱» یعنی اهل کتاب آن جناب را می شناسند به جهت اطلاع آنها بر اوصاف آن حضرت در تورات و انجیل هم چنان که پسران خود را می شناسند و معلوم است که اگر اوصاف آن جناب در تورات و انجیل نبود هر آینه اهل کتاب در مقام اظهار کذب آن جناب بر می آمدند به سبب شدّت حسد و عنادی که با آن جناب داشتند علاوه بر این که هیچ عاقلی ادّعا نمی کند امری را و در مقام اثبات آن امر باشد و خود کذب خود را ظاهر نماید پس اگر اوصاف آن جناب در تورات و انجیل مذکور نبود چگونه آن جناب با آن که اعقل عقلا بودند می فرمودند که اوصاف من در تورات و انجیل مذکور است و اوصاف آن جناب مذکور نباشد.

سیّم [۲] آن که هر که تأمّل کند احکام صادره از آن جناب را و امور متعلّقه باین شریعت مقدّسه را از اعتقادات و اخلاق و عبادات و معاملات و سیاسات و آداب و سنن با آن چه در آنهاست از حکم و مصالح دقیقه متعلّقه به معاش و معاد و

دانسته که در اصل پرکلیتوس (به کسر پای فارسی وراء) به معنی کسی که همه او را ستایش می کنند می باشد که (احمد) هم همین است.

برای اطلاع از جملات انجیل پیرامون پیامبر اسلام ر- ک به راه سعادت نوشته میرزا

ابو الحسن شعرانی ص ۲۴۱- ۲۵۱.

[۲] دلیل سوّم در برخی از کتب کلامی به عنوان قرینه صحّت پیامبری آن حضرت قلمداد نموده اند.

ملخص کلام ایشان این است که گستردگی بی حدّ و تعمّق مطالب و تنوّع موضوعات قرآنی که خود یک دائره المعارف جهانی بی پایان است از یک شخص درس ناخوانده و امّی، دلیل بر اتّصال به عالم غیب و انتصاب از ناحیه خداوند است. اگر نوشته علما و دانشمندان مورد نظر قرار گیرد مشاهده می شود که پس از مدتی از ارزش آن کاسته می شود و باید در مطالب آن تجدید نظر نمود. امّا این معجزه عظیم پیامبر همیشه ثابت و محکم غیر قابل تغییر است.

---

(۱) بقره ۱۴۶

مجموعه مقالات، ص: ۱۳۰

ملاحظه نماید امّی بودن آن جناب را و این که از احدی تعلیم احکام نگرفته و در پیش کسی درس نخوانده یقین می کند به این که این احکام نمی باشد مگر بوضع الهیّ و وحی سماویّ.

چهارم [۱] آن که هر که ملاحظه نماید احوال آن جناب را از اتّصاف به اخلاق حسنه و صفات کمالیّه و اطوار مرضیّه از امور متعلّقه به دین و دنیا از کمال علم و عمل و حکمت و قناعت و زهد و خوف و معرفت و صبر و توکّل و تفویض و شکر و محبت و انس به خدا و اعراض از ما سوی اللّه و خواندن خلق را به خدا و امر آنها به معروف و نهی آنها از منکر یقین می کند که آن جناب صادق است در ادّعای خود و بالجمله طریقه آن جناب طریقه انبیاء سابقین بوده است و متصف به صفات کمالیّه آنها بر وجه اکمل بوده

است پس هیچ عاقلی تشکیک نمی کند که شخص با این اوصاف بنای امرش بر کذب و تدلیس و ریاست باطله نبوده و این که آن جناب با کمال عقل و فطانت در چنین امر خطیری اشتباه و خطا نکرده [است].

پنجم [۲] آن که آن ماه مکّه و منی با قلّت اعوان و انصار و اموال ادّعای نبوّت کرد در حالتی که کفر و ضلالت عالم را فرو گرفته و شجاعان قریش و رؤسای قوم از هر مذهب و ملّت متّفق بر دفع و اذیّت و هلاکت آن جناب شدند با نهایت تعصّب و قوّت و استعداد و دولت و مع ذلک خداوند عالم آن جناب را

---

[۱] دلیل چهارم نیز قرینه ای بر صحّت پیامبری آن حضرت است زیرا اغلب این صفات در مؤمنین واقعی و علمای ربّانی میسّر است هر چند مراتب آن یکسان نخواهد بود.

[۲] دلیل پنجم نیز مانند دلیل چهارم از قرائن نبوّت است.

مسلّط بر آنها نمود به نحوی که جمیع، مطیع و منقاد شدند یا آن که به شمشیر آب دار آن جناب کشته شدند و عقل قاطع است که این نمی شود مگر به تأیید ربّانی و توفیق سبحانی.

ششم آن که در زمان آن جناب کفر و ضلالت عالم را فرو گرفته بعضی عبادات اصنام می کردند و طایفه [ای] آفتاب را می پرستیدند و جمعی آتش پرست بودند و برخی گاو را عبادت می کردند و دانستی که لازم است بر خداوند بعث نبیّ از جهت هدایت خلق و قطعی است که در آن زمان کسی نبود که صلاحیّت این امر عظیم داشته باشد و در مرتبه آن جناب باشد و

متّصف به صفات انبیاء باشد غیر از آن جناب پس باید آن جناب پیغمبر باشد.

هفتم این که آن جناب ادعای نبوّت کرد و آورد شریعت تازه ای که ناسخ شرایع سابقه بود و مردم اطاعت [از] آن جناب نمودند و اخذ به طریقه و منهاج آن جناب نمودند از زمان بعثت آن جناب تا زمان ما بلکه قطعی است که این طریقه و این آئین بعد از این نیز باقی خواهد بود.

پس اگر آن جناب حق نبود بر خدا لازم بود ردع [۱] آن زیرا که مقصود خدا هدایت خلق است نه ضلالت آنها پس همین که ردع نکرد بلکه روز به روز در قوّت است. یقین حاصل می شود به این که آن جناب بر حق است.

هشتم آن که جمیع اهل اسلام از فرق مختلفه و مذاهب متباینه متّفقند

---

[۱] ردع: منع کردن

نبوّت آن جناب و محال است عادتا که جمیع آنها متّفق بر خطا باشند. خصوصا بعد از ملاحظه آن که در جمله متفقین اشخاصی هستند صاحبان کرامت و مقامات عالیه و معجزات باهره و بیّنات ظاهره مثل اولاد طاهرهٔ آن جناب علیهم السّلام و بالجمله بعد از تأمّل و تفکّر امر نبوّت آن جناب اوضح است از آفتاب.

مقصد سوّم در امامت

[فصل] اوّل بدان که امامت ریاستی است عامّه در امور دین و دنیا بطریق خلافت

از پیغمبر [۱] چنانچه معنی پیغمبری همان ریاست و سلطنت الهیّه عامّه است در

---

[۱] امامت از جمله مسائل مهم کلامی در اسلام می باشد که هم زمان با رحلت پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلم مورد بحث مسلمانان بوده است.

جریان امامت یکی از مطالب اتفاقی فرق اسلامی از سویی و اختلافی از سوی دیگر است. جهت

اتّفاق این که اصل مسأله امامت در اسلام ثابت است و جهت اختلاف در جایگاه آن است که شیعه امامت را در کنار نبوّت و استمرار خط پیامبر و به عنوان یکی از اصول اعتقادی خود مطرح می نماید و سایر فرق اسلامی امامت را در فروع طرح می نمایند.

اصرار شیعه بر کلامی کردن بحث امامت به معنی نفی طرح امامت در مباحث فرعی و فقهی نبوده است زیرا در مباحث سیاسی و حقوقی مانند جهاد و مبارزه با اهل بغی (متجاوزین داخلی) و .. از امامت بحث می شود با توضیح بالا امامت در شیعه از گسترد گی و در سایر فرق اسلامی از محدودیّت برخوردار است که در برخی موارد بین این دو دسته اختلاف فاحش است.

وقتی امامت دنباله نبوّت و استمرار آن قلمداد می شود شرایط ویژه ای را می طلبد که همین شرایط نقطه مهم اختلافی بین فرق اسلامی است بدین معنی که شیعه عصمت و علم را از شرایط اصلی امامت می داند در صورتی که اهل سنّت عصمت را فقط برای پیامبر قائل هستند.

۱) تعریفی که حضرت ایشان از امامت ارائه داده اند از تفتازانی است که بیشتر بعد سیاسی و حکومتی امامت را مطرح می نماید.

(ر- ک به قوشچی شرح تجرید ص ۴۷۲، و داود رسائی حکومت اسلامی از نظر ابن خلدون ص ۹۱) عبد الجبّار معتزلی در تعریف امامت می گوید: ولایت، تصرّف در امور امّت است به نحوی که

امر دین و دنیا از جانب حق تعالی پس تفاوت و فرقی نیست میان پیغمبر و امام در مرتبه و رتبه و منزلت بلی تفاوت و فرق ایشان در ترتیب و ترتّب و شرافت است

نه رتبه و مرتبه و منزلت.

مذهب شیعه آن است که بر خدا لازم است نصب امام هم چنان که لازم است [۱] نصب نبی و مذهب سنّیان آن است که بر خدا لازم نیست نصب امام بلکه

دستی بالاتر از آن نیست. که این نظر جنبه ولایت تصرف که بعدی از ابعاد دینی ولایت است مورد بررسی قرار می دهد.

امّا تعریفی که مفید «در اوائل المقالات» ارائه می دهد ابعاد مختلف امامت را در آن طرح می نماید ایشان می نویسد: «امامان جانشینان پیامبرند در تبلیغ احکام و بر پا داشتن حدود الهی و پاسداری از دین خدا و تربیت کردن نوع بشر» (ر- ک شیخ مفید- اوائل المقالات ص ۳۵ و مارتین مکدرموت، اندیشه های کلامی شیخ مفید ترجمه احمد آرام ص ۱۴۱).

نویسنده اندیشه های کلامی شیخ مفید می نویسد: «این تعریف ریشه آموزه ها و اعتقادات دیگری نیز هست که باید مورد مطالعه واقع شود. معصوم بودن از گناه، ضرورت وجود امام در همه زمانها، و راهی که از آن راه امام باید تعیین شود. (مارتین مکدرموت همان کتاب و همان صفحه)

[۱] بطور کلی بعثت نبی و انتصاب امام از ضروریات حیات بشری است و چون «اللّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ» انعام- ۱۲۴ ضرورت این دو به خدا برمی گردد. از سوی دیگر هدف از آفرینش موجودات از جمله انسانها رساندن آنان به کمال نهایی خویش است و تحقق این کمال متوقف بر وجود تعلیمات صحیح، مربّی نمونه و قوانین سعادت بخش می باشد که این سه با بعثت انبیاء به منصه ظهور می رسد پس لازمه رسیدن انسان به کمال حقیقی مسأله بعثت است. طبعا چون امامت استمرار نبوت است لازمه تداوم خط

انبیاء وجود اولیاء می باشد.

قرآن ضرورت برانگیختگی پیامبران را عدم کفایت حس و عقل در هدایت انسانها می داند و می فرماید «رُسُلًا مُبَشِّرِینَ وَ مُنْذِرِینَ لِئَلّا یَکُونَ لِلنّاسِ عَلَی اللّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ وَ کانَ اللّهُ عَزِیزاً حَکِیماً (نساء ۱۶۵) فرستاد رسولانی را که بشارت دهنده و ترساننده بودند تا مردم پس از رسولان بر خدا حجّت و عذر و بهانه ای نداشته باشند.»

از سوی دیگر در مورد امام روایت داریم که «انّ الحجّه لا تقوم للّه علی خلقه الّا بإمام حتّی یعرف» حجّت بر مردم استوار نمی ماند مگر به وسیله امام آن گاه که شناخته شود.

مجموعه مقالات، ص: ۱۳۵

بر رعیّت لازم است نصب امام [۱] و تعیین خلیفه پس هر کس که رعیّت نصب کنند او امام و حجّت خدا بر خلق خواهد بود در نزد ایشان.

و دلیل ما بر این که نصب امام بر خدا لازم است وجوه بسیار است از عقل و نقل و از جمله ادلّه عقلیّه آن است که شبهه ای نیست که مردم محتاجند در امر دنیا و آخرت به رئیسی که ارشاد کند آنها را به راه حق و راهنمایی کند ایشان را به نفع و ضرر و مصلحت و مفسده و خیر و شرّ آنها و هدایت کند ایشان را به چیزی که مقرّب به درگاه الهی است و این شخص یا نبیّ است یا وصیّ نبیّ [۲] پس هم چنانکه لازم است بر خدا بعث پیغمبر هم چنین لازم است بر خدا بعد از پیغمبر خصوصا خاتم النبیّین صلی اللّه علیه و آله و سلم نصب امامی که حافظ شریعت پیغمبر و مبیّن حلال و حرام و مصالح و مفاسد

باشد و هادی خلق باشد به طریق نجات

پس رسول و امـام حجت خداینـد و بـدون آنهـا پاداش و کیفر غیر حکیمانه است در نتیجه آفرینش بی هـدف و زنـد گی عبث خواهـد بود. و چون می دانیم که نظام آفرینش نظام حکیمانه ای است و در جهان هیـچ چیز بی هـدف خلق نشده برای هدایت بشر و رسیدن او به کمال واقعی خویش بر اساس حکمت الهی، ضرورت دارد که پیامبر مبعوث و امام منصوب شود.

[۱] سـخن در این است که شـیعه بخـاطر اعتقاد به دو صـفت عصـمت و علم برای امام، امامت را منصبی الهی می دانـد که می بایست انتصاب او از سوی خدا و بواسـطه پیامبر صورت پذیرد زیرا امّت امکان شناخت معصوم ندارد و معصوم یا از سوی خدا و یـا از سوی معصوم دیگر (پیـامبر و امـام) بایـد نصب شود. امّـا در مـذهب عامّه، عصـمت شـرط نیست و اعلميّت هم اجماعی مذاهب عامّه نمی باشد.

[۲] شبیه این سخن بر اساس روایتی از حضرت امام رضا علیه السّلام نقل شده که می فرماید:

انّـا لاـ تجـد فرقه من الفرق و لاـ ملّه من الملـل بقوا و عـاشورا الّا بقیّم و رئیس .. (ر. ك صـدوق، علل الشـرائع ج ۱ ص ۱۸۳ و معارف اسلامی ج ۲ ص ۲۰۳).

بـدیهی است این روایت کلی است و اصـل اجتناب ناپـذیری امامت و رهبری عادل و آگاه در اسـلام را مورد بررسـی قرار می دهد.

مجموعه مقالات، ص: ۱۳۶

و سبیـل ثواب زیرا که علّت احتیـاج در هر دو یکی است و احتمـال این که بعـد از پیغمبر قرآن کفایت می کنـد واضـح الفساد است [۱] زیرا که مشتمل است قرآن غالبا به احکام اجمالیّه و بر

ناسخ و منسوخ و عام و خاص و مطلق و مقیّد و مجمل و مبین و محکم و متشابه پس لا بدّ است از برای او از مؤول و مفسِّر و مبیّنی که معصوم از خطا باشد و آن نیست مگر امام.

و دیگر آن که نصب امام لطف [۲] است و لطف بر خدا لازم است چنانچه ظاهر شد و دیگر [۳] نصب امام اصلح به حال خلق است

---

[۱] این قسمت پاسخ سخن کسانی است که می خواستند با اشعار «حسبنا کتاب اللّه» مفسرین حقیقی قرآن را از صحنه خارج نمایند. عدم کفایت قرآن از واضحات است. زیرا آیات قرآن شامل ناسخ و منسوخ و عام و خاصّ و مقیّد و مطلق و .. است که در متن از آنها نام برده شده و احاطه بر همه آنها برای افراد عادی میسر نیست و «ظهور انواع فرقه ها در تاریخ اسلام هم چون اشاعره- معتزله- مجسّمه- معطله و .. و پدید آمدن انحرافات مختلف در برداشت از آیات قرآنی خود نتیجه عملی اعتقاد به کفایت قرآن بوده است.»

از سوی دیگر خود قرآن کریم که برخی به کفایت آن رأی می دهند می فرماید «إِنَّهُ لَقُرْآنٌ کَرِیمٌ فِی کِتَابٍ مَکْنُونٍ لَا یَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ» واقعه ۷۹ «آن قرآنی است محترم که در کتابی نهفته است کتابی که جز افراد مطهّر کسی آن را لمس نتواند کرد.»

بدون شک مطهّرین به حقیقت قرآنی که در لوح محفوظ است واقفند و شکّ و تردید در اندیشه آنان راه ندارد و اینان همانهایی هستند که خداوند در آیه تطهیر از آنها یاد می کند که «إِنَّمَا یُرِیدُ اللّهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ وَ

يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً» احزاب ۳۳ به علاوه درست است که تمام معارف مورد نیاز انسان در قرآن است امّا قرآن جز اصول و کلیات معارف و احکام را بیان نفرموده و به جزئیات نپرداخته و وجود پیامبر و امام برای تفسیر معارف و احکام از ضروریّات است و چون پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلم در مدّت ۲۳ سال با آن همه مشکلات، امکان بیان تمام معارف و احکام برایش میسّر نبود پس از رسالت حضرت ختمی مرتبت وجود امام برای تداوم و استمرار خطّ نبوّت از ضروریات است.

[۲] در مورد قائده و برهان لطف به مبحث نبوّت مراجعه فرمائید.

[۳] دلیل دیگر بر انتصابی بودن امام که مؤلّف محترم مطرح نموده این است که نصب امام اصلح به

مجموعه مقالات، ص: ۱۳۷

و اتیان [۱] خلق به اصلح بر خدا واجب است چنانچه مشخّص شد و ایضا بر رعیّت خطا جایز است پس ممکن است که کسی را که تعیین کنند از برای امام قابل نباشد و مع ذلک چگونه بر رعیّت لازم می شود تعیین امام و چگونه بعد از تعیین آن شخص واجب الاطاعه می شود.

و از جمله ادلّه نقلیه آیه [۲] شریفه است که می فرماید وَ قالُوا لَوْ لا نُزِّلَ هذَا الْقُرْآنُ عَلى رَجُلٍ مِنَ الْقَرْيَتَيْنِ عَظِيمٍ أَ هُمْ يَقْسِمُونَ رَحْمَتَ رَبِّكَ نَحْنُ قَسَمْنا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ فِي الْحَياةِ الدُّنْيا

حال خلق است و شایسته مخلوقات می باشد دلیلی که جناب ایشان بیان فرموده چنین است که:

انسان جایز الخطاست، در صورت انتخاب امام توسط مخلوقات احتمال خطا در گزینش و انتخاب وجود دارد. از سوی دیگر امام واجب الاطاعه است و تحقّق دستورات و اوامر او بر

امّت ضروری است. حال، چگونه جایز الخطایی که توسط جایز الخطاها تعیین می شود، واجب الاطاعه می گردد. پس راهی جز این نیست که نصب امام از ناحیه خداوند صورت پذیرد.

[۱] اتیان روی آوردن.

[۲] حضرت ایشان پس از ذکر دلائل عقلی به بررسی ادلّه نقلی مبادرت نموده و آیاتی چند از جمله آیات ۳۲- ۳۰ سوره زخرف که از اظهار نظر مشرکین پیرامون نفی پیامبری حضرت ختمی مرتبت صحبت به میان می آورد و پاسخ خدای تعالی به مشرکین به عنوان اثبات انتصابی بودن امامت مطرح می فرماید.

و در پایان دلائل نقلی به آیه ۶۸ سوره قصص اشاره می نماید که محدّث قمی برای انتصابی بودن امام از ناحیه خداوند در تفسیر خویش بحث کرده است. (سیّد محمّد حسین طباطبایی المیزان ترجمه سیّد محمد باقر موسوی همدانی ج ۳۱ ص ۱۱۷ به نقل از تفسیر قمی) صاحب فروغ هدایت از غایه المرام از حافظ محمّد مؤمن شیرازی از یکی از بزرگان اهل سنت از قول انس بن مالك روایت می کند که گفت از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلم تفسیر آیه را پرسیدم فرمود خداوند آدم را از گل خلق کرد و مرا و اهل بیتم از میان تمام مردم برگزید سپس مرا پیغمبر گردانید و علی بن ابی طالب علیه السّلام جانشین من نمود. سپس فرمود (ما کان لهم الخیره) یعنی انتخاب سفرای خود را واگذار به بندگان ننمودم بلکه خودم انتخاب کردم. از این رو من و اهل بیت من برگزیده خدا و انتخاب شده او در میان بندگانش هستیم. (سیّد علی بهبهانی فروغ هدایت ترجمه علی دوانی- چاپ دوّم تهران کتابخانه صدر ۱۳۴۹ ص ۱۸۰

مجموعه

- إلی قوله تعالی- وَ رَحْمَتُ رَبِّكَ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ «۱» و مضمون آیه وافی هدایت، آن است که کفّار گفتند چرا نازل نشد این قرآن بر مرد بزرگ از اهل مکّه و طایف یعنی صاحب مرتبه نبوّت باید مرد بزرگی باشد از اهل مکّه یا طایف، خداوند عالم در ردّ ایشان می فرماید که آیا ایشان رحمت خدا را قسمت می کنند و به هر کس می خواهند می دهند و حال این که رحمت خدا بزرگتر و بهتر است از مال و معیشت دنیا و ما اختیار آن را به ایشان نگذاشتیم بلکه خود تقسیم نمودیم و به هر کس آن چه خواستیم مقرر داشتیم پس چگونه رحمت خدا که بزرگتر است به ایشان واگذاریم پس نبوّت که اعظم نعمای الهی و اکبر رحمتهای سبحانی است به اختیار ایشان باشد؟ و دلالت آیه بر مدعا این است که امامت نیز اعظم رحمتهای الهی است بعد از نبوّت بلکه به منزله نبوّت است پس آیه دلالت دارد بر این که تعیین آن با خداست نه با خلق و آیه دیگر قوله تعالی يَقُولُونَ هَلْ لَنا مِنَ الْأَمْرِ مِنْ شَيْءٍ قُلْ إِنَّ الْأَمْرَ كُلَّهُ لِلَّهِ «۲» یعنی کفار گفتند آیا ما را در کنار نبوّت و امامت اختیاری باشد و بهره ای رسد بگو به ایشان که تمام کار با خداست و شما را هیچ اختیاری نیست هر که را خواهد نبیّ و هر که را خواهد امام می گرداند و هیچ کار را بر [ای] شما نگذارد.

و دلالت این آیه نیز بر مدّعا ظاهر است و آیه دیگر آیه شریفه است که

---

(۱) زخرف- ۳۰- ۳۲.

(۲) آل

عمران- ۱۵۴

مجموعه مقالات، ص: ۱۳۹

می فرماید لَیْسَ لَکَ مِنَ الْأَمْرِ شَیْ ءٌ «۱» یعنی اختیار هیچ امر که از آن جمله امامت با آن جناب نباشد، با رعیّت بطریق اولی نخواهد بود و دیگر آن که می فرماید وَ رَبُّکَ یَخْلُقُ ما یَشاءُ وَ یَخْتارُ ما کانَ لَهُمُ الْخِیَرَهُ «۲» یعنی خداوند عالم خلق می کند هر چیز را که می خواهد و اختیار می کند هر چیز را که می خواهد و از برای ایشان اختیاری نیست یا آن که معنی این است که خدای تعالی اختیار می کند از برای ایشان چیزی را که خیر و مصلحت است و با ایشان نیست و در هر صورت دلالت آیه بر مدّعا ظاهر است.

فصل ثانی در شرایط امام است

بدان که شرط است در امام عصمت [۳] و افضلیّت به دلیلی که در وجوب عصمت نبیّ و اتّصاف به صفات کمالیّه ذکر شد علاوه بر آیه شریفه که می فرماید لا یَنالُ عَهْدِی الظّالِمِینَ [۴] یعنی مرتبه

---

[۳] در این فصل مؤلّف محترم به شرایط امامت می پردازد و عصمت را به عنوان یکی از شرایط امامت مطرح نموده و افضلیت را از آن استخراج می کند.

لازم به ذکر است که اهل سنت برای رهبری سه شرط عدالت، علم و بیعت قایلند ولی شیعه بیعت را شرط امامت نمی داند بلکه شرط تحقق و انعقاد امامت امام تلقّی می کند به عبارت دیگر اگر مردم از امام تبعیت نکردند و آن امام نتوانست در جامعه حاکمیت نماید و مبسوط الید باشد، از امام سلب امامت نمی شود و اگر مردم با دیگری بیعت کردند امّا شرایط امامت از دیدگاه شیعه (عصمت- علم) را نداشت امامت فرد دیگر تحقّق نمی یابد در مورد دو شرط

علم و عدالت، شیعه معتقد است چون امامت استمرار نبوّت است، و امام باید به جای پیامبر گام نهد، ضرورت دارد که او اعلم ناس بوده و از هر گونه نسیان و گناه مصون باشد و این دو با عصمت و اعلمیّت تحقّق می یابد. ملاحظه می شود که شیعه چیزی از شرایط را کم نکرده بلکه به جای علم به اعلمیت و به جای عدل به عصمت معتقد است که شرایطی کاملتر است.

[۴] آیه لا یَنالُ عَهْدِی الظّالِمِینَ: فقره انتهایی آیه ۱۲۴ بقره است که تمام آیه چنین است:

وَ إِذِ ابْتَلی إِبْراهِیمَ رَبُّهُ بِکَلِماتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قالَ إِنِّی جاعِلُکَ لِلنّاسِ إِماماً قالَ وَ مِنْ ذُرِّیَّتِی قالَ لا یَنالُ عَهْدِی

---

(۱) آل عمران ۱۲۸

(۲) قصص ۶۸

امامت به ظالم نمی رسد و معلوم است که ظالم غیر معصوم است پس مستحق امامت نیست و در جایی دیگر می فرماید کُونُوا مَعَ الصّادِقِینَ [۱] و واضح

الظّالِمِینَ.

و چون خدای ابراهیم او را به کلماتی آزمایش نمود و او آزمایشها را به انجام رساند به وی گفت من تو را امام خواهم کرد ابراهیم گفت از ذریه ام نیز کسانی را به امامت برسان فرمود عهد ما به ستمگران نمی رسد.

پیرامون فقره اخیر مرحوم علامه طباطبایی می فرماید: «شخصی از یکی از اساتید ما پرسید: به چه بیانی این آیه دلالت به عصمت امام دارد؟ او در جواب فرمود: مردم به حکم عقل از یکی از چهار قسم بیرون نیستند و قسم پنجمی هم برای این تقسیم نیست. یا در تمامی عمر ظالمند و یا در تمامی عمر ظالم نیستند یا در اوّل عمر ظالم و در آخر توبه کارند و یا بالعکس

در اوّل صالح و در آخر ظالمند و ابراهیم علیه السّلام شأنش اجلّ از این است که از خدای تعالی در خواست کند که مقام امامت را به دسته اوّل و چهارم از ذریّه اش بدهد، پس بطور قطع دعای ابراهیم شامل حال این دو دسته نیست باقی می ماند دوّم و سوّم یعنی آن کسی که در تمام عمرش ظلم نمی کند و آن کسی که اگر در اوّل عمر ظلم کرده در آخر توبه کرده است از این دو قسم، قسم دوّم را خدا نفی کرده باقی می ماند یک قسم و آن کسی است که در تمامی عمرش هیچ ظلمی مرتکب نشده .. و در تمامی عمر معصوم باشد. (سیّد محمد حسین طباطبایی تفسیر المیزان ترجمه سیّد محمد باقر موسوی همدانی ج ۱ ص ۱۰۷).

[۱] یا أیّها الذین آمنوا اتّقوا اللّه و کونوا مع الصّادقین (۱۱۹ توبه) ای ایمان دارها از خدا بترسید و با راست گویان باشید.

این آیه بنا به روایاتی که از شیعه و اهل سنت نقل شده در شأن علی علیه السّلام است.

حاکم حسکانی در شواهد التّنزیل از طریق متعدد از جمله ابن عباس- امام صادق و امام باقر (علیهما السّلام) و عبد اللّه عمر می آورد که آیه در بارهٔ علی علیه السّلام به صورت اختصاصی یا در شأن علی و یاران او یا در بارهٔ رسول خدا و اهل بیت او نازل شده است. (حاکم حسکانی شواهد التّنزیل، سازمان چاپ و انتشارات وزارت ارشاد تحقیق شیخ محمد باقر محمودی چاپ اول ۱۴۱۱ ه. ق ج ۱ ص ۴۱- ۳۴۵.

شبیه همین روایات را ابی نعیم اصفهانی نیز آورده است. (حافظ ابی نعیم اصفهانی

النّور المشتعل من كتاب ما نزل انتشارات وزارت ارشاد اسلامی تحقیق شیخ محمد باقر محمودی طبع اوّل ۱۴۰۶ ه. ق ص ۱۰۲ – ۱۰۵) و ابن عساکر در شرح حال امام علی بن ابی طالب ذکر کرده است (ابن عساکر ترجمه الامام علی بن ابی طالب علیه السّلام مؤسسه المحمودی للطّباعه و النّشر بیروت الطّبعه الثّانیه

مجموعه مقالات، ص: ۱۴۱

است که غیر معصوم صادق نیست پس قابلیّت امامت ندارد پس این دو آیه دلالت می کند به شرط بودن عصمت در امام و عصمت مستلزم افضلیت [است] زیرا که معصوم افضل از غیر معصوم است بالضّروره و شرط دیگر آن که امام باید از بنی هاشم باشد و دلیل عقل بر این مطلب قائم نیست بلکه از احادیث و اخبار معلوم می شود و عامّه هیچ یک از این سه شرط را قائل نیستند و می گویند که ممکن است که امام غیر معصوم و مفضول و غیر هاشمی باشد و بطلان این قول از آن چه گفتیم ظاهر شد.

فصل [سوم امامت خاصّه] [1]

اشاره

در تعیین امام بعد از پیغمبر و آن به مذهب

۱۴۰۰ ه- ق ج ۲ ص ۱- ۴۲۲) صاحب المیزان در بحث روائی آیه فوق از تفسیر برهان و درّ المنثور همین نکات را بیان می نماید (المیزان ج ۱۸ ص ۳۵۵) نویسنده فروغ هدایت از کلینی از قول امام باقر علیه السّلام روایت کرده که آیه مذکور ما را قصد کرده است و از حضرت رضا علیه السّلام آورده که (الصّادقون هم الائمّه الصّدیقون بطاعتهم) یعنی راست گویان در این آیه امامان هستند که در اطاعت خدا سخت راست گو می باشند. نویسنده پس از ذکر دلائل نقلی می افزاید که:

«اگر مقصود از صدق» و راست گویی صدق و راست گویی بطور مطلق بود که شامل هر مرتبه آن باشد و از هر شخص با ایمانی انتظار برود و منظور از «صادقین» هم معنی عام آن بود که یکی از مراتب راست گویی را دارا باشد، لازم بود که در آیه شریفه به جای لفظ (مع) کلمه (من) بکار رود. زیرا هر مؤمنی باید از دروغ اجتناب ورزد و از راست گویان باشد پس این که به جای (من) در آیه شریفه (مع) بکار رفته است می رساند که منظور مرتبه مخصوصی از راستی است و راست گویان افراد معیّنی هستند .. و این مرتبه چیزی جز عصمت و طهارت که با داشتن آن دروغ در گفتار و کردار راه پیدا نمی کند، نیست .. و اینان نیز به نصّ آیه تطهیر و اتّفاق تمام مسلمانان اهل بیت پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله و سلم می باشند. (فروغ هدایت ص ۹۵)

[۱] در فصل جدید وارد بحث امامت خاصّه شده و آن را در دو مطلب بیان فرموده است.

۱- دلائل امامت خاصّه امیر المؤمنین علی علیه السّلام ۲- دلائل امامت سایر ائمّه اثنی عشریّه نکته ای که لازم است پیرامون دلائل فوق الذکر دانسته شود این است که دلائل عقلی در بارهٔ اشخاص

و مصادیق معیّن اقامه نمی شود و امکان اقامه دلائل عقلی برای اشخاص میسر نیست زیرا اشخاص زوال پذیرند و جزئی در صورتی که مقدّمات براهین عقلی کلّی- دائمی ضروری و ذاتی می باشد (برای اطلاع دقیقتر ر. ک به عبد اللّه جوادی آملی، پیرامون وحی و رهبری تهران انتشارات الزّهراء چاپ اوّل ۱۳۶۸ ص

۱۳۵) به همین خاطر برای امامت خاصّه تنها باید به دلائل نقلی اکتفاء کرد این دلائل از سه صورت خارج نیستند یا مسائل تاریخی و مسلّم بین امّتها است که مورد پذیرش عمومی است یا سیره پیامبر و روایات مسلّم و قطعی الدّلاله از معصوم است و یا آیات قرآنی است که قطعی الصّدور از ناحیه حق متعال می باشد هر چند ظنی الدّلاله باشد. پیرامون سیره نبیّ اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلم و این که آن حضرت در مورد جریان هدایت جامعه و موفّقیت مکتب و جذب ملل مختلف به اسلام بیش از پیش حساسیّت نشان می داده و تمام همّ و غمّ خود را مصروف تحقّق اهداف عالیه مکتب کرده است.

بر هیچ انسان آگاه و مورّخ بصیر و جامعه شناس خبیر پوشیده نیست.

در تاریخ از پیامبر به عنوان شخصیّتی تیزبین و آینده نگر یاد می شود و به همین خاطر برخی مستشرقین به اشتباه آن حضرت را نابغه، دانشمند و .. دانسته اند، فعالیّت تشکیلاتی رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلم در اجتماع خویش و سازماندهی غزوات و تعیین فرماندهان و .. نشان دهنده تیزبینی و دل سوزی آن حضرت نسبت به اسلام و پیشرفت مکتب بوده است. گذشت آن حضرت در مسائل شخصی و قاطعیتشان در مسائل مکتبی و اصولی پرده از این مهمّ برمی دارد که حتی اگر عصمت و انتصاب شرط امامت نبود پیامبر برای تداوم رسالتی که آن همه رنج متحمّل شده و برای تحقّق آن بطور متوسط هر سه ماه یک بار به یک سریّه یا غزوه پرداخته، بی رهبر و مسئول رها نمی ساخت چگونه می توان پذیرفت که رسول

خدا برای یک یا دو روز بیرون رفتن از مدینه امام جماعت و رهبر اجتماعی و .. تعیین کند امّا برای رفتن به سفر آخرت که هیچ گونه امیدی به برگشت خویش ندارد اقدامی انجام ندهد. به راستی اگر چنین تصور کنیم آیا به عقل رسول خدا که عقل کل و ختم رسل است خدشه وارد نساخته ایم. (اعاذنا اللّه من هذه الرّویّه).

از سوی دیگر پیامبری که می فرماید «من مات و لم یعرف امام زمانه مات میته جاهلیّه» کسی که امام زمان خویش را نشناسد به مرگ جاهلی از دنیا رفته است چگونه با عدم انتصاب امام، خود مقدمات بازگشت به جاهلیّت را فراهم می سازد و نقض غرض می نماید، یک انسان حکیم به خود اجازه بطلان هدف نمی دهد چگونه از حضرت ختمی مرتبت چنین نقض غرضی سر زند پس رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلم بطور قطع برای تحقّق اهداف و اغراض عالیه اسلام پس از رحلت خویش شخصی را برگزیده است. پیرامون این روایت بحثی دیگر مطرح خواهیم نمود.

مجموعه مقالات، ص: ۱۴۳

شیعه اثنی عشری جناب امیر المؤمنین صلوات اللّه و سلامه علیه و بعد از آن یازده نفر از اولاد اطهار آن جناب حضرت امام حسن علیه السّلام و امام حسین علیه السّلام و علیّ بن الحسین علیه السّلام و محمّد بن علی علیه السّلام و جعفر بن محمد علیه السّلام و موسی بن جعفر علیه السّلام و علیّ بن موسی الرضا علیه السّلام و محمّد بن علی التقی علیه السّلام و علی بن محمّد النّقی علیه السّلام و امام حسن عسکری علیه السّلام و حضرت قائم عجّل اللّه فرجه صلوات

اللّه علیهم اجمعین پس در اینجا دو مطلب است.

مطلب اوّل در امامت جناب امیر المؤمنین است

اشاره

و این که آن جناب خلیفه بلا فصل پیغمبر است و دلیل بر این مطلب از هزار متجاوز است و این مختصر گنجایش آنها را ندارد و لکن اکتفا می شود به چند دلیل که کافی باشد از برای کسی که دیده بصیرت داشته باشد و کسی که دیده بصیرت نداشته باشد و ظلمت قلب او را فرو [فرا] گرفته باشد هزار دلیل نیز از برای او ثمر ندارد.

در میان فرق مختلف اسلامی هیچ یک جز شیعه مدّعی انتصاب شخص معیّن از سوی پیامبر نشده اند و تنها شیعه است که ضمن اعتقاد به عصمت معتقد به خلافت بلا فصل برای علی علیه السّلام می باشد و با توجه به آیات و روایات به استدلال آن می پردازد.

مؤلّف محترم برای استدلال سخن بالا به پنج قسم دلیل استناد نموده است:

۱- اثبات امامت از طریق عصمت ۲- اثبات امامت از طریق افضلیّت ۳- روایات متواتره از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلم ۴- آیات قرآن ۵- تحقّق اعمال خارق العاده از آن حضرت و فرزندانش در مرگ و زندگی علّت این که عصمت و افضلیّت را در آغاز مطرح فرموده شاید بخاطر فطری بودن مطلب باشد زیرا تبعیّت از معصوم و افضل با فطرت بشر سازگار می باشد و فطرت در نهاد همه انسانها بطور یکسان به ودیعت نهاده شده است و این دو راه انسان را به سرشت اولیه اش بازگشت می دهد. امّا آیات و روایات برای کسی مورد پذیرش است که به پیامبر و قرآن معتقد باشد.

مجموعه مقالات، ص: ۱۴۴

دلیل اوّل

آن که دانستی که امام باید معصوم باشد و به اتفاق جمیع مسلمین بعد از پیغمبر

هیچ کس غیر از آن جناب و سیّده نساء و حسنین علیه السّلام معصوم نبودند و قطعی است که در آن زمان حضرت فاطمه علیه السّلام و حسنین علیه السّلام مدّعی امامت [نبوده اند] و این که آن جناب افضل از آنها بود پس امامت در آن زمان منحصر است در آن جناب و هو المدّعی.

دلیل دوّم

آن که مشخّص شد که امام باید افضل باشد و افضلیّت جناب امیر المؤمنین از خلفای ثلاثه از قطعیّات است و متفق علیه بین الشّیعه و اکثر معتزله زیرا که جهات فضیلت از علم و عمل و زهد و تقوی و ورع و سبقت به اسلام و قناعت و شجاعت و سخاوت و فصاحت و سایر کمالات نفسیه در آن جناب بیشتر بود [۱] و هیچ کس به مرتبه آن جناب نبود هم چنان که از تتبع قصص

---

[۱] نویسنده محترم مواردی از جهات فضیلت را به عنوان نمونه نام برده است که به طور قطع و یقین فضائل امام علیه السّلام محدود به این جهات نیست. امّا این نوشته نیز بیش از همان محدوده نمی تواند ذکر نمونه کند.

الف علم: خدای تعالی در آیه آخر سوره رعد می فرماید:

قُلْ كَفىٰ بِاللّٰهِ شَهِيداً بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتٰابِ ای پیامبر بگو کافی است که گواه میان من و شما خداوند و کسی باشد که علم کتاب نزد اوست بنا به گفته کلینی در کافی و صفّار در بصائر الدّرجات که از امام باقر علیه السّلام روایت کرده اند، جملهٔ «مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتٰابِ» به اهل بیت پیغمبر بر می گردد که بهترین آنان علی علیه السّلام است. (ر. ک سیّد علی

بهبهانی، فروغ هدایت ترجمه علی دوانی ص ۲۷) صاحب فروغ هدایت از علی بن ابراهیم قمی، طبرسی، فیض کاشانی و صاحب المیزان از عیّاشی و بحرانی نقل کرده اند که کسی که علم الکتاب نزد اوست، علی بن ابی طالب است. (ر. ك سیّد علی بهبهانی همان کتاب ص ۲۸- ۲۹ و المیزان ج ۲۲ ص ۳۱۳). بعلاوه بحرانی در تفسیر خویش از کتب اهل سنّت نیز نقل کرده که ابن مغازلی شافعی به یک طریق و ثعلبی به دو طریق روایت

مجموعه مقالات، ص: ۱۴۵

نموده اند که منظور از کسی که علم الکتاب نزد اوست علی بن ابی طالب است. حاکم حسکانی از ابی سعید خدری، سعید بن جبیر، ابن حنفیّه و ابو صالح در روایات مختلف آورده که (من عنده علم الکتاب) علی بن ابی طالب علیه السّلام است. (حاکم حسکانی حنفی، شواهد التنزیل طبعه الاولی و زارت الثقافه و الارشاد الاسلامی تهران ج ۱ ص ۴۰۰- ۴۰۵) ابی نعیم اصفهانی مطلب فوق را از قول محمّد بن حنفیّه نقل کرده است (ر. ك به النّور المشتعل من کتاب ما نزل ابی نعیم تهران وزارت الارشاد الاسلامی ص ۱۲۵) مصحّح کتاب فوق الذکر در هامش آیه فوق می نویسد قرطبی در تفسیرش ج ۹ ص ۳۳۶ مطلب را همان طور که در پاورقی کتاب مناقب وجود دارد، نقل می نماید.

این که علم الکتاب چیست؟ آیا دانستن اسم اعظم است یا علم قرآن است هر چه باشد مهم این است که تمام علم الکتاب نزد ائمّه است برای دانستن اهمیّت علم الکتاب به روایت زیر توجه فرمائید.

از سدیر صیرفی نقل شده که امام صادق علیه السّلام خطاب به

او فرمود آیا در قرآن مجید این آیه را خوانده ای که «آن کسی که بعضی از علم الکتاب نزد او بود به سلیمان گفت من تخت بلقیس را قبل از چشم به هم زدن برای شما می آورم» سدیر عرض کرد آری حضرت فرمود آیا آن مرد را شناختی و دانستی که او چقدر از کتاب الهی را می دانست؟ سدیر گفت شما بیان فرمائید. امام فرمود به اندازه یک قطره نسبت به اقیانوس، به این مقدار آصف بن برخیا از کتاب الهی آگاه بود گفت فدایت شویم این مقدار چقدر کم است حضرت فرمود چقدر زیاد است این علم که خداوند آن را علم و دانش خوانده است. سپس فرمود آیا این آیه را خوانده ای که «ای پیامبر به کفار قریش بگو بهترین و کافی ترین گواه بین من و شما خداست و آن کسی که تمام علم کتاب را دارد» سدیر گفت خوانده ام، حضرت فرمود آیا آن کس که تمام علم کتاب را دارد دانشمندتر است یا کسی که بخشی از کتاب را بداند گفت البته آن کس که تمام کتاب را بداند آن گاه فرمود به خدا سوگند تمام علم کتاب نزد ماست (طبرسی- مجمع البیان ج ۳ ص ۳۰۱) با توجه به مطالب بالا و کلام رسول خدا که فرمود «انا مدینه العلم و علی بابها» گستردگی و عمق علوم نزد علی علیه السّلام دانسته می شود. ابن ابی الحدید علی علیه السّلام را سر چشمه همه علوم و معارف اسلامی می شمارد و می گوید:

۱- «تو می دانی که اشرف همه علوم علم الهی است زیرا شرف هر علمی به شرف موضوع آن علم است و موضوع علم

الهی اشرف همه موجودات یعنی ذات باری تعالی است و علم الهی همه از سخنان علی اقتباس شده و از او آغاز شده و بدو منتهی گشته زیرا معتزله که اهل توحید و عدل و ارباب نظرند و دیگران این علم را از آنها آموخته اند از اصحاب و شاگردان علی هستند. چه

مجموعه مقالات، ص: ۱۴۶

پیشوای معتزله و اصل بن عطاء شاگرد ابو هاشم عبد اللّه بن محمّد بن الحنفیّه بود و ابو هاشم شاگرد پدرش محمّد حنفیّه و محمّد دست پرورده پدرش علی بن ابی طالب. امّا اشعریان پیروان ابو الحسن اشعری هستند و ابو الحسن اشعری شاگرد ابو علی جبائی بود و ابو علی خود یکی از مشایخ معتزله بود و دیدیم که معتزله شاگردان علی علیه السّلام بودند. امّا امامیّه و زیدیّه انتسابشان به علی علیه السّلام روشن است و نیاز به توجیه ندارد» (ابن ابی الحدید شرح نهج البلاغه به تحقیق محمّد ابو الفضل ابراهیم- چاپ دوّم دار الاحیاء الکتب العربیه ۱۳۸۵ ه ق ج ۱ ص ۱۷- ۲۰ و یادنامه علامه امینی مقاله یازدهم) سپس پیرامون علم فقه و منشأ آن بحث می کند و فقه همه فقهای چهار گانه اهل نسبت را به علی علیه السّلام بر می گرداند و بعد در رابطه با تفسیر قرآن می نویسد «سرچشمه این علم نیز علی علیه السّلام است چون به کتب تفسیر نظر کنیم می بینیم همه مفسران از او و ابن عبّاس روایت کنند و دانستیم که ابن عباس شاگرد او بود. چنانکه روزی از ابن عبّاس پرسیدند که نسبت علم تو به علم پسر عمّت علی علیه السّلام چگونه است؟ گفت علم من

چون قطره ای است و علم علی علیه السّلام چون دریای محیط.» (ابن ابی الحدید همان مدرك و همان صفحه) بعد پیرامون اهل طریقت و علمای علم نحو مطالبی را می نگارد و منشأ این علوم نیز به علی علیه السلام برمی گرداند. و می افزاید «این تقسیم بندی (کلمه سه قسم است اسم- فعل- حرف) با این دقت از قدرت هیچ آفریده ای ساخته نیست و به معجزه شباهت دارد. (یادنامه علامه امینی ص ۲۵۳) ۲- در زهد علی علیه السلام به راستی پیشوای زاهدان بود پوشش او از دو پیراهن کرباس و کفشی که از لیف خرما می بافتند تجاوز نمی کرد نان خورشش سرکه یا نمک بود و اگر فراتر می رفت اندکی سبزی می افزود یا قدری شیر شتر، گوشت اندك می خورد و می فرمود شکمهای خود را گور حیوانات نسازید.

در نامه ای که آن حضرت به عثمان بن حنیف می نویسد خود از زهد و قناعت خویش پرده برمی دارد و می فرماید:

«پیشوای شما منم که از دنیا به دو پیراهن و دو قرص نان جو اکتفا کرده ام در حالی که اگر بخواهم می توانم از عسل تصفیه شده و مغز گندم برای خود غذا بسازم و از ابریشم خالص لباس تهیّه کنم ولی هیهات که هوای نفس بر من چیره شود و میل به طعام بکشاندم با این که شاید در حجاز و یمامه کسی گرسنه باشد و به غذای خوب دسترسی نداشته باشد. (نهج البلاغه نامه شماره ۴۵ شرح فشرده نهج البلاغه ج ۳ ص ۱۱۱- ۱۱۲) ۳- در عبادت و پرهیزکاری امام المتّقین بود همین طور که ابن ابی الحدید می نویسد «علی عابدترین

مجموعه مقالات، ص: ۱۴۷

مردم بود بیش از همه نماز

می خوانـد و روزه می گرفت دیگران نمـاز شب و ملازمت او راد و نوافل را از او آموختنـد. چه می پنـداری در بارهٔ مردی که در «لیله الهریر» سجّاده خود را در میـان تیرهای دشـمن انـداخت .. چون دعاها و مناجاتهایش بنگری آگاه گردی که خوف و تعظیم پروردگـار در دل او به چه پایه بود ..» (یادنامه ص ۲۵۷ با تصرّف) ۴- امیر المؤمنین در سبقت در اسلام نیز پیشاهنگ و امام بود برای روشن شـدن این موضوع کافی است که سـخن ابو الفتوح رازی را ذیل آیه «السّابِقُونَ السّابِقُونَ» یاد آور شویم او می نویسد:

«چون نیـک انـدیشه کنی آن کسـی که جـامع بود سبق را در این همه خصال جز امیر المؤمنین علی علیه السـلام نبود امّا سـبق اسـلام اتّفاق است که اوّل کسی از زنان خـدیجه علیها سـلام بود و از مردان امیر مردان علی علیه السـلام و .. حـدیث ابو ذر که گفت: از رسول خـدا صـلّی اللّه علیه و آله و سـلم شـنیدم که می گفت «یـا علی أنت اوّل من آمن بی و اوّل من یصـافحنی یوم القیـامه و أنت الصـدیق الاـکبر و الفـاروق الاعظم تفرّق بین الحقّ و الباطل و أنت یعسوب المؤمنین و المال یعسوب الظلمه» «ای علی تو نخستین کسی هستی که به من ایمان آوردی و اولین کسی خواهی بود که با من در روز قیامت مصافحه خواهد کرد تو صـدیق اکبر و فـاروق اعظم هستی که میان حق و باطل جـدائی افکنی تو شاخص ترین فرد در میان مؤمنین هستی در حالی که مال بر جسته ترین شاخص ستم کاران است» ..

یک روز حدیث امیر المؤمنین علی علیه السلام را

پرسیدند از عبد اللّه بن عبّاس گفت .. به خدا سوگند از دو گران سنگ یکی اوست (قرآن و عترت) بر شهادتین (توحید و نبوت) سبقت برد، و به دو قبله با رسول نماز کرد. بیت المقدس و کعبه و دو بیعت با رسول خدا بیست. بیعت العقبه و بیعت الشجره او را دو بسطت داد یک بسطت علم و یکی جسم و او پدر حسن و حسین است و آفتاب برای او دو بار باز آوردند پس از آن که فرو شده بود از هر دو قبله و دو بار تیغ برآهیخت یکی برای تنزیل و یکی برای تأویل (در زمان رسول خدا و در جریان جنگهای زمان حکومت خویش) او خداوند دو کره است و مراد به دو کرّه دو رجعت است: یعنی دو بار بر امامت او اقرار کردند: یک بار روز غدیر خم و یک بار روز بیعت پس از قتل عثمان. مثل او مثل ذو القرنین است و او مولای من امیر المؤمنین علی بن ابی طالب است» (سیّد محمّد باقر حجّتی تفسیر سوره واقعه، مرکز انتشارات علمی و فرهنگی چاپ اول ۱۳۶۱ ص ۳۳ - ۳۶) ۵- قناعت: علی علیه السلام نمونه بارز قناعت کنندگان زمان خود بود زندگی خویش را در سطح زندگی محرومان جامعه قرار داده بود و به نان جوین اکتفا می نمود در صورتی که اگر می خواست می توانست از عسل تصفیه شده برای خود غذا بسازد و از ابریشم خالص لباس تهیه کند. (و لو

شئت لاهتدیت الطریق إلی مصفّی هذا العسل و لباب هذا القمح و نسائج هذا القز و لکن هیهات ان

یغلبنی هوای و یقودنی جشعی إلی تخیر الاطعمه).

نامه ۴۵ نهج البلاغه صبحی صالح ص ۴۱۸ زندگی کردن به دو قرص نان و دو پیراهن تنها شیوهٔ اوست و دیگران تحمل چنین سختی را ندارند.

۶- شجاعت: ابن ابی الحدید می گوید «علی پهلوانی بود که هر گز از آوردگاه نگریخت و از خصم نهراسید و با کسی پنجه در نیفکند جز آن که بر او پیروز شد و هر گز ضربه ای نزد که نیاز به دیگر ضربه داشته باشد و در حدیث آمده که ضربتهای او طاق بود.

چون معاویه را به مبارزه طلبید تا با کشته شدن یکی از آن دو نبرد پایان یابد و عمرو عاص گفت:

انصاف همین است، معاویه در پاسخ گفت: هر گز در مشورت با من غدر نکرده بودی جز امروز، آیا مرا به جنگ ابو الحسن می فرستی و تو خود می دانی که او پهلوانی بی همتاست، گویا پس از من طمع در حکومت شام کرده ای .. خلاصه آن که در سراسر دنیا، هر جا، دلیری به او منتهی شود و از مشرق تا مغرب نام او را بر زبان آرند ..» (عبد المحمّد آیتی ابن ابی الحدید مقاله یازدهم یاد نامه علّامه امینی ص ۲۵۴) میخائیل نعیمه می گوید: «قهرمانیهای امام علی فقط منحصر به میدانهای کارزار نیست، بلکه او در روشن اندیشی، پاکی وجدان، سحر بیان، عمق و کمال انسانیت، شور و حرارت ایمان، بلندی همت و فکر، یاوری و هواداری از رنج دیده ها در قبال جفاکاران و فروتنی در مقابل حق، هر کجا که تجلّی کند نیز قهرمان بود. (رجب علی مظلومی، منظر اندیشه های علی علیه السلام از نظر دیگران، تهران، بنیاد

بعثت ۱۳۶۰ ص ۴) ۷- سخاوت: در سخاوت علی علیه السلام همین بس که هر چه داشت در راه خدا انفاق می کرد آیه «یُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلیٰ حُبِّهِ مِسْکِیناً وَ یَتِیماً وَ أَسِیراً» در شأن اوست. ابن ابی الحدید می نویسد «مفسران گویند که او تنها چهار درهم داشت یکی را در شب بخشید و یکی را در ورز و یکی را پنهان و یکی را به آشکار، و سپس این آیه در شأن او نازل شد: (الّذین ینفقون أموالهم باللّیل و النّهار سرّا و علانیه ..» تا آنجا که دشمن او معاویه که همواره در صدد عیبجویی از او بود، وقتی که از محقن بن ابی محقن ضبّی پرسید: از کجا می آیی، و او گفت از نزد بخیل ترین مردم و مقصودش علی بود و جوابش گفت: وای بر تو، چگونه چنین می گویی و حال آن که اگر علی خانه ای از زر و خانه ای از کاه داشته باشد، نخست آن خانه زر را در راه خدا انفاق خواهد کرد.» (عبد المحمّد آیتی ص ۲۵۵) ۸- فصاحت: شهید مطهری می نویسد: «کلمات امیر المؤمنین با دو امتیاز شناخته می شده است: یکی

مجموعه مقالات، ص: ۱۴۹

فصاحت و بلاغت و دیگر چند جانبه بودن و باصطلاح امروز چند بعدی بودن هر یک از این دو امتیاز به تنهایی کافی است که به کلمات علی علیه السّلام ارزش فراوان بدهد، ولی توأم شدن این دو با یکدیگر .. سخن علی علیه السّلام را قریب به حدّ اعجاز قرار داده است و به همین جهت سخن علی در حدّ وسط کلام مخلوق و کلام خالق قرار گرفته است و در باره اش گفته اند: «فوق

کلام المخلوق و دون کلام الخالق» (مرتضی مطهری، سیری در نهج البلاغه، تهران چاپخانه سپهر، چاپ دوم ۱۳۵۴ ص ۷) ابن ابی الحدید می نویسد: «خطبا و کتاب، سخنوری و نویسندگی از او آموختند. عبد الحمید بن یحیی گفت: هفتاد خطبه از خطب علی علیه السّلام را از بر کردم و فیض آن هر روز بر من روز افزون شد و ابن نباته گفت: از خطابه گنجی به دستم افتاد که هر چه از آن می بخشم افزون می شود، زیرا صد فصل از مواعظ و حکم علی بن ابی طالب را از حفظ کرده ام» به راستی انسان نمی داند در بارهٔ این عصاره عالم وجود و واسطه وجوب و امکان چه بنویسد از کدام فضیلت او سخن بگوید که او پیشاهنگ اسوه کامل فضائل انسانی است به کدام مظلومیّت او متمسّک شود که او در مظلومیّت نیز از دیگران گوی سبقت ربوده است.

علی علیه السّلام در آزاد اندیشی و آزادی عقیده تا جائی که به فساد و تباهی منجر نشود، پایبند و معتقد بود.

نمونه آن که خبر دادند که جمعی برای قتل او همدست شده اند، باید دفع کرد.

فرمود: دشمن نیز از آزادی محروم نیست تا کاری نکنند علیه آنها اقدام نخواهم نمود.

جمعی از اهل حجاز و عراق را که به همدستی دشمن وی (معاویه) می شتافتند، پیشگیر نبود و فقط نصیحت کرد.

کیفیت رفتار امام با خوارج هم نمونه دیگری است که بهره آنان را از غنیمت جنگی به اندازه دیگران می پرداخت، اجازه می داد که به هر جا خواهند بروند و از کشتن آنها منع می کرد وی گفت:

خوارج را با معاویه و امثال او فرق بگذارید که ندانسته با حق

می ستیزند.

«حبیب بن مسلم فهری» امام را روبرو تهدید کرد ولی هر گز آزادی وی قطع نشد» (رجب علی مظلومی همان کتاب ص ۱۹)
این مقال را با کلام خصم به پایان می بریم.

روزی احنف بن قیس بر سفره معاویه در ماه رمضان به افطار نشسته بود، انواع زیاد غذا او را متحیّر ساخته، اشکش روان شد، معاویه علّت پرسید گفت: به یاد افطاری افتادم که در خانه علی علیه السّلام دعوت بودم که چه ساده بود.

مجموعه مقالات، ص: ۱۵۰

و حکایات و اخبار و روایات متواتره بالمعنی ظاهر و مشخّص می شود بلکه دوست و دشمن منکر فضایل و کمالات آن جناب نبودند و کفایت می کند در فضل آن جناب آن که خلفای بنی امیّه مثل معاویه با کمال عداوت و نهایت تسلّط کمال سعی و اهتمام نمودند در کتمان فضایل و کمالات و اطفاء انوار مقدّسه آن جناب حتّی آن که در سالها بسیار امر نمودند به سبّ و لعن آن جناب در مجالس و محافل و منابر و بنا گذاشتند بر اذیت و قتل شیعیان آن حضرت تا آن که دشمنان از حسد و عداوت و دوستان از خوف و تقیّه اظهار فضایل آن جناب نمی کردند و مع ذلک بحمد اللّه فضایل و کمالات آن جناب عالم را مملوّ نموده به نحوی که در هیچ کتاب نمی گنجد [۱] بلکه اگر جمیع آبهای دریا مرکّب شود و

معاویه گفت: از او مگوی که او را مانند نیست. (رجب علی مظلومی همان کتاب ص ۱۹).

[۱] خلیل بن احمد فراهیدی می گوید: چه بگویم در بارۀ کسی که دوستانش از بیمی که داشتند و دشمنانش از حسدی که در

دل می پروراندند فضائل او را پنهان کردند و مع ذلک شهرت فضیلتش شرق و غرب عالم را فرا گرفت. (رجب علی مظلومی همان کتاب ص ۳) ابن ابی الحدید می گوید: چه بگویم در حقّ مردی که دشمنانش نتوانستند به انکار فضائل و مناقب او بپردازند و همه به برتری شخصیّت او اعتراف نمودند.

تو خود می دانی که بنی امیّه زمامداری اسلام را در شرق و غرب روی زمین به دست آوردند و با هر نوع حیله گری در خاموش ساختن نور او کوشیدند و هر گونه لعن و افترا را برای علی در روی منابر ترویج نمودند، هر کس که او را مدح و توصیف می کرد مورد تهدید قرار می گرفت بلکه آنها را حبس می کردند و می کشتند هر روایتی که متضمن فضیلت علی باشد یا نام او را بلند آوازه کند ممنوع ساختند حتی از نامگذاری به نام علی جلوگیری کردند با این همه جز عظمت و جلالت علی نتیجه ای نداد و این مانند مشک بود که هر چه به پوشانی بویش منتشر می شود و هر چه کتمان نمائی بیشتر پراکنده می گردد و یا مانند پوشاندن آفتاب با کف دست بود و مانند روشنایی روز که اگر از یک چشم محجوب گردد چشمان زیادی او را درک کنند.

من چه بگویم در بارۀ مردی که همه فضائل به او نسبت داده می شود و هر فرقه ای خود را به او منتهی می نماید آری اوست رئیس و سرچشمه همه فضائل و ..» (ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج

مجموعه مقالات، ص: ۱۵۱

جمیع درختان عالم قلم شود و صفحه آسمان و زمین کاغذ شوند و جمیع ملائکه و جن و

انس نویسنده شوند، احصای فضایل آن جناب را نمی توانند نمود. شعر:

کتاب فضل ترا آب بحر کافی نیست که تر کنند سر انگشت و صفحه بشمارند

و ایضا در فضل آن جناب همین قدر کفایت می کند که تردید و تشکیک در خدائیش نموده اند بلکه جمعی قائل به خدائیش شده اند و نعم ما قال:

کفی فی فضل مولانا علیّ وقوع الشّکّ فیه انّه اللّه

و مات الشّافعی و لیس یدری علی ربّه ام ربّه اللّه [۱] گر نگویم من خدایت یا امیر المؤمنین پس چه گویم در ثنایت یا امیر المؤمنین

و آیا هیچ عاقل تشکیک می کند در این که خلیفه پیغمبر چنین شخصی است که جامع جمیع صفات کمالیه است یا کسی که به اعتراف خودش زنان پس پرده افقهند از او. بالجمله با اتصاف آن جناب به جمیع فضایل و کمالات و افضلیت او از غیر، عقل تجویز نمی کند که خدا او را امام و رئیس خلق نگرداند بلکه کسی را تعیین کند که بهرهٔ از علم و فضل نداشته باشد و نسبت به فضایل و کمالات آن جناب چون قطره و دریا باشد بلکه عقل حکم قطعی می کند به این که

- ۱ ص ۱۷- ۱۶)

[۱] در فضیلت مولای ما علی علیه السّلام همین کفایت می کند که در خدائی او تردید نمودند. شافعی مرد و ندانست علی پروردگار اوست یا خدای علی پروردگار اوست. (شعر فوق به شافعی منسوب است)

مجموعه مقالات، ص: ۱۵۲

آن جناب باید امام و خلیفه باشد.

دلیل سیّم نصوص متواتره است

که از پیغمبر به ما رسیده در این که بعد از آن جناب علی بن ابی طالب خلیفه و جانشین است و از جمله آنها

حدیث منزلت [۱] است که فرمود «یا علی أنت منّی بمنزله هارون من موسی الّا انّه لا نبیّ بعدی» یعنی تو نسبت به من به منزله هارونی نسبت به موسی و از جمله آنها حدیث غدیر [۲] است که متفق علیه بین الفریقین است و در آنجا می فرماید

---

[۱] حدیث منزلت:

یکی از احادیثی که فریقین در فضیلت علی علیه السّلام نقل نموده و وسیله ای برای استدلال امامت علی علیه السّلام است، حدیث منزلت می باشد که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلم مقام علی علیه السّلام نسبت به خویشتن را به منزله مقام هارون نسبت به موسی دانستند و فرمودند «اما ترضی ان تکون منّی بمنزله هارون من موسی الّا انه لا نبیّ بعدی» آیا نمی پسندی که منزلت و مقام تو نسبت به من به منزله هارون نسبت به موسی باشد مگر این که پس از من پیامبری نمی آید. که با استفاده از آیات قرآن (فرقان ۳۵ وَ جَعَلْنا مَعَهُ أَخاهُ هارُونَ وَزِيراً) طه ۲۹- ۳۱ وَ اجْعَلْ لِي وَزِيراً مِنْ أَهْلِي هارُونَ أَخِي اشْدُدْ بِهِ أَزْرِي اعراف ۱۴۲ و «قالَ مُوسى لِأَخِيهِ هارُونَ اخْلُفْنِي فِي قَوْمِي» ..)

موقعیّت هارون نسبت به موسی علیه السّلام مشخص است و با استثنائی که رسول خدا ذکر می فرماید بجز مقام رسالت سایر مقامها یعنی وزارت- معاونت- جانشینی و خلافت برای امیر المؤمنین علیه السّلام ثابت می باشد.

(برای اطلاع از مدارک و اسناد حدیث فوق رجوع کنید به احقاق الحق ج ۴ و ۱۶ آیه ا .. مرعشی نجفی نهج الحق و کشف الصّدق علامه حلی ص ۲۱۶ المعیار و الموازنه ابی جعفر اسکافی معتزلی ص ۲۱۹)

[۲] حدیث غدیر این

حدیث نیز از احادیث متواتر بین فریقین است که علمای اهل سنّت از زید بن ارقم- ابی الطّفیل- عبد الرّحمن بن ابی لیلی- عمیر بن سعد براء بن عازب- سعید بن وقاص- طلحه- عبد اللّه مسعود- جابر بن عبد اللّه انصاری و .. نقل کرده اند که رسول خدا فرمود «من کنت مولاه فعلی مولاه اللّهمّ وال من والاه و عاد من عاداه» برخی دانسته یا ندانسته در واژه (مولاه) که به معنی اولی به تصرف است یا دوست دار، خدشه کرده اند که به دلائل زیر خدشهٔ وارده باطل می باشد.

۱- وجود اشعار فصحا و بلغای عرب در روز واقعه که اثبات می نماید از کلمه (مولی) امام و

مجموعه مقالات، ص: ۱۵۳

«من کنت مولاه فهذا علیّ مولاه» یعنی هر کس من سیّد و مولای اویم علی مولای اوست و از جمله است حدیث ثقلین [۱] متواتر بین فریقین که در حین

هادی و رهبر فهمیده اند. به عنوان نمونه حسّان بن ثابت می گوید.

فقال له قم یا علی فإنّنی رضیتک من بعدی إماما و هادیا

۲- تبریک گروه بی شماری از صحابه به علی علیه السّلام از جمله خلفای اول و دوم که پس از اتمام خطابه گفتند «هنیئا لک یا علیّ بن ابی طالب اصبحت و أمسیت مولای و مولی کلّ مؤمن و مؤمنه» ۳- گواهی گرفتن رسول خدا در ابتدای خطبه از سه اصل اعتقادی (توحید- نبوت- معاد) برای آماده نمودن اذهان در پذیرش مسأله ولایت.

۴- بر کسی پوشیده نیست که علی علیه السّلام یکی از پرهیزکاران و برجسته ترین مسلمانان زمان خود بوده و دوست داشتن هر مؤمن برای مؤمنین و مسلمین از ضروریّات است و لزومی ندارد

که رسول خدا آن هم با آن جمعیت و در آن هوای گرم و آن وضعیت اجتماعی بیان فرماید.

با توجه به توضیحات فوق مشخّص است که جریان غدیر جز تحقّق مسأله رهبری و امامت و هدایت هیچ چیز دیگری نبوده است.

[۱] حدیث ثقلین:

این حدیث نیز از احادیث مشهور بین فریقین است و قابل قبول برای همه که رسول خدا بارها در اواخر عمر گرانبهای خویش فرمود «انّی تارک فیکم الثّقلین کتاب اللّه و عترتی اهل بیتی ما ان تمسّکتم بهما لن تضلّوا ابدا و إنّهما لن یفترقا حتّی یردا علیّ الحوض».

من شما را ترک می گویم در حالی که دو میراث گرانبها در میان شما می گذارم کتاب خدا و عترتم (اهل بیتم) که شما تا به این دو چنگ زنید هر گز گمراه نشوید و آن دو هیچ گاه از یکدیگر جدا نمی شوند تا در قیامت به من برسند.

«یکی از محقّقین شیعه به نام میر حامد حسین در کتاب عقبات الأنوار این حدیث را از حدود ۲۰۰ نفر از علمای اهل تسنّن نقل کرده و چندی پیش دار التقریب بین المذاهب الاسلامیّه رساله ای پیرامون متن و سند این حدیث منتشر نمود.» (معارف اسلامی انتشارات سمت ص ۲۱۸- برای اطلاع بیشتر رجوع کنید به نهج الحقّ و کشف الصدق علامه حلّی- منشورات دار الهجره ایران- قم ص ۲۲۵ و خاندان وحی در احادیث اهل سنّت نوشته دکتر عبد المعطی امین قلعجی ترجمه صادق آیینه وند انتشارات امیر کبیر ص ۱۲- ۱۳) هم طراز قرار دادن عترت با قرآن دلیل بر عصمت عترت است زیرا قرآن از هر گونه خطا و اشتباهی مصون است پس عترت که هم عدل

اوست از هر گونه خطا و اشتباهی مصون است و عصمت نیز همین است.

مجموعه مقالات، ص: ۱۵۴

وفاتش حضرت پیغمبر صلی اللّه علیه و آله و سلم به آن وصیت فرمود: «انّی تارک فیکم الثّقلین کتاب اللّه و عترتی ما ان تمسّکتم بهما لن تضلّوا ابدا» و فرمود «مثل اهل بیتی کسفینه نوح من رکبها نجا و من تخلّف عنها غرق» [۱].

دلیل چهارم

آیات قرآنیّه مثل آیه زکاه و آیه تطهیر و آیه مباهله و امثال آنها.

دلیل پنجم

معجزات صادره از آن جناب است و آن از حدّ و حصر افزون است و فوق مرتبه تواتر است بلکه معجزات صادره بعد از وفات آن جناب بی نهایت است و حقیر کتابی دیدم که تمام آن کتاب در معجزات آن جناب بعد از

---

[۱] حدیث سفینه:

این نیز از احادیث اتفاقی بین فریقین است که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلم اهل بیت خویش را به کشتی که وسیله نجات از گردابها و غرقابهاست تشبیه فرموده است. و کشتی نوح وسیله نجات در خطرناکترین طوفانها بود و کسی که بر آن سوار نشد جز هلاکت و نابودی سرانجامی نداشت لذا است که تعبیر رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلم از اهل بیت و این تأکید که «من رکبها نجا و من تخلف عنها غرق» نشان می دهد که تنها راه هدایت در این دریای طوفانی حیات بشری راه ائمه اهل بیت است.

این حدیث نیز بنا بر تحقیق مؤلّف «عبقات الأنوار» توسط نود نفر از دانشمندان اسلامی که همگی از مشاهیر علمای اهل سنّت هستند نقل شده است و در کتاب احقاق الحق موارد دیگری نیز بر آنها افزوده شده است. (معارف اسلامی ص ۲۱۹) گزینش چهار حدیث منزلت- غدیر- ثقلین و سفینه که اتفاقی فریقین می باشد پرده از یک راز برمی دارد که با وجود این احادیث معتبر آیا صحیح است در غیاب پیامبر هارون امّت را کنار بگذارند و برای رهبری دیگر بیندیشند آیا صحیح است که امت اسلامی، عترت معصوم و هم سنگ قرآن را عقب

بزند و در احکام و حلال و حرام و اصول و فروع به واصل بن عطاء معتزلی، ابو الحسن اشعری و ابو حنیفه و شافعی و مالك و احمد حنبل مراجعه نماید (جعفر سبحانی الهیّات ص ۶- ۴۰۷) آیا تمرد از دستور پیامبر و رهایی از کشتی نجات جز غرق شدن در طوفان بلا نتیجه ای به دنبال دارد.

مجموعه مقالات، ص: ۱۵۵

وفات آن جناب بود و هر گاه ضمّ شود به معجزات آن جناب معجزات و کرامات [۱] صادره از اولاد و اتباع آن جناب حیّا و میّتا اتّفاق جمیع در امامت آن

---

[۱] کرامات و اخبار غیبی آن حضرت بسیار است که بعضی صاحب منتهی الآمال و بعضی ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه و اندکی شارح تجرید و دیگران نقل کرده اند از جمله بینا نمودن دختری که به وسیله آبله نابینا شده بود، سخن گفتن با مار در منبر کوفه که گویند از حکّام جنّ بوده است- کندن در خیبر که هفتاد نفر از باز گرداندن آن عاجز بودند و ..

فقراتی از اخبار غیبی آن حضرت در نهج البلاغه بیان شده و ابن ابی الحدید در جلد دوم شرح نهج البلاغه تحت عنوان «اخبار وارده از شناخت علی علیه السّلام به امور غیبی» مباحثی را طرح نموده و صفحاتی به این مطلب اختصاص داده است از جمله اخبار غیبی امیر المؤمنین در بارهٔ حبیب بن حمار- حجّاج- عمرو بن حمق- جویریه میثم تمّار و .. (برای اطلاع بیشتر ر. ك به ابن ابی الحدید- شرح نهج البلاغه به تحقیق محمّد ابو الفضل ابراهیم ج ۲ ص ۲۸۶- ۲۹۷ و علّامه حلّی- شرح

تجرید الاعتقاد ترجمه ابو الحسن شعرانی ص ۵۲۰) ۲) گزینش سه آیه زکات (آیه ولایت)، تطهیر و مباهله از میان آیات بسیار زیادی که در شأن علی علیه السّلام نازل شده نشانگر دقّت خاص مؤلّف معظّم است زیرا در آیه اوّل با صراحت تمام به اثبات ولایت می پردازد و در آیه دوّم هر گونه پلیدی از اهل بیت دور می نماید و عصمت آن بزرگواران را که علی علیه السّلام در میان آنان است به اثبات می رساند و در آیه سوم علی علیه السّلام را عین وجود پیغمبر می داند.

نکته دیگر این که این سه آیه از جمله آیاتی است که اکثر علمای اهل سنّت در شأن علی علیه السّلام ذکر کرده اند.

صاحب المیزان در بحث روائی پس از ذکر منابع شیعه منابع اهل سنّت را ذکر نموده و توضیحات کامل می دهد از جمله از ابن مغازلی شافعی در مناقب، حافظ ابی نعیم اصفهانی از زبیر، موسی بن قیس حضرمی از سلمه بن کهیل و .. (برای اطلاع بیشتر ر. ک به سید محمّد حسین طباطبایی المیزان فی تفسیر القرآن- ترجمه سیّد محمّد باقر موسوی همدانی ج ۱۱ ص ۱۱-۴۳) آیه ولایت یا آیه زکات آیه ۵۵ سوره مائده است که می فرماید:

«إِنَّما وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكاةَ وَ هُمْ راكِعُونَ».

منحصرا ولی شما خدا و رسول اوست کسانی که ایمان آورده اقامه نماز می نمایند و زکات می پردازند در حالی که در رکوع می باشند.

شأن نزول آیه بر اساس آن چه مفسّران و محدّثان ذکر کرده اند این است: سائلی وارد مسجد شد و در خواست مساعدت نمود کسی به او کمکی نکرد

علی علیه السّلام در حالی که مشغول رکوع بود با

اشاره فقیر را بسوی خود جلب نمود تـا انگشتری را از دست او در آورد وسائل چنین کرد و به دنبال کار خویش رفت. خبر به پیامبر رسـید، رسول خدا از خدا درخواست فرمود که همین طور که برای موسـی از خاندان خودش وزیری معیّن فرمودی برای من نیز از اهل بیتم وزیری معیّن فرما، ناگاه فرشـته وحی نازل و آیه یاد شده را برای رسول خدا آورد. (برای اطّلاع بیشتر ر. ك به جعفر سبحانی الهیّات ص ۳۹۴) حاکم حسـکانی در شواهد التّنزیل از ابن عبّاس- انس- محمّد بن حنفیّه- عطاء بن السّائب- ابن جریح- عمّار یاسـر- جابر بن عبد اللّه انصاری- مقداد- ابو ذر غفاری بطرق مختلف روایت کرده که آیه در شأن علی علیه السّلام است و مجموع روایات حدود ۳۰ صـفحه کتاب را به خود اختصاص داده است. (حاکم حسـکانی- شواهد التّنزیل ج ۱ ص ۲۰۹- ۲۴۵) زمخشری در کشاف ذیل آیه فوق می نویسد:

این آیه در بـارۀ علی علیه السّلام نـازل شـده در حـالی که در رکـوع بوده و انگشـترش را به سائـل داده است و اگر گفته شود چگونه در شأن علی است در حالی که لفظ جمع است پاسـخ می دهیم که این نمونه ها می آیـد تا عاملی برای ترغیب دیگران به این عمـل ارزشـمند شـده و انسانهـا را به نیکی و احسـان و تفقّـد به فقرا ترغیب نمایـد. (محمود بن عمر زمخشـری- کشّاف مکتب الاعلام و الاسـلامی قم- چاپ اوّل ۱۴۱۴ ج ۱ ص ۶۴۹) صاحب مراجعات پیرامون آیه فوق الـذّکر در ۵ نامه مطالب را به

تحلیل می کشد که بخاطر اطاله کلام از آوردن آن صرف نظر شد علاقمندان را به نامه چهل تا چهل و چهارم مراجعات ارجاع می دهیم.

۲- آیه تطهیر (إِنَّما یُرِیدُ اللَّهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ وَ یُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیراً) احزاب ۳۳ خداوند اراده فرموده که از شما اهل بیت (هر گونه) رجس و پلیدی را بزداید و به طهارت واقعی برساند. این آیه بنا به روایات رسیده از سنّی و شیعه پیرامون پنج تن از معصومین «رسول خدا- علی علیه السّلام- فاطمه سلام اللّه علیها حسن و حسین علیهما السلام» نازل شده است. علامه طهرانی می نویسد «حنفی و مالکی و شافعی و حنبلی این آیه را راجع به اصحاب کساء می دانند» سپس می افزاید روایاتی که در «غایه المرام» در این مسأله نقل شده است، مجموعا ۷۵ روایت است. چهل و یک روایت آن از طریق عامّه است و منتهی می شود به ام سلمه- عایشه- ابو سعید خدری و سعد وقّاص و ..» (سیّد محمّد حسین طهرانی- امام شناسی تهران انتشارات حکمت- چاپ اول ۱۴۰۴ ج ۳ ص ۱- ۱۴۲)

مجموعه مقالات، ص: ۱۵۷

جناب دیگر شبهه و تشکیکی از برای هیچ کس باقی نمی ماند و السّلام علی من اتّبع الهدی.

مطلب دویّم [1] در امامت باقی ائمه است

و ادلّه بر امامت ایشان همان

از مفسرین عامّه سیوطی در الدر المنثور، طبری در تفسیر، واحدی در اسباب النّزول و ثعلبی آن را ذکر کرده اند. (همان مدرک ص ۱۴۳) جالب این است که پیرامون این آیه هم شیعه و هم علمای اهل سنّت از علی علیه السّلام امام حسن و دیگر ائمّه روایت کرده اند و ائمه نیز در جاهای مختلف به آیه مذکور استشهاد فرموده اند (ر. ک

همان مدرک ص ۱۵۹– ۱۹۴) حدیث کساء که شیعه از فاطمه زهرا سلام اللّه علیها نقل نموده شرح جریان نزول آیه است.

۳- آیه مباهله «فَمَنْ حَاجَّکَ فِیهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَکَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ أَبْنَاءَکُمْ وَ نِسَاءَنَا وَ نِسَاءَکُمْ وَ أَنْفُسَنَا وَ أَنْفُسَکُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللّهِ عَلَى الْکَاذِبِینَ» آل عمران آیه ۶۱ بیایید از پسران ما و پسران شما، زنان ما و زنان شما، خود ما و خود شما (مردان ما و شما) دعوت کرده آن گاه مباهله کنیم و قرار گذاریم که لعنت و طرد از رحمت خدا بهره دروغ گویان گردد.

داستان و آمدن مسیحیان نجران نزد پیامبر و پذیرفتن رسالت آن حضرت و جزیه دادن و .. در کتابهای مختلف نوشته شده است در این آیه واژه ابناء به حسن و حسن علیهما السّلام و نساء به فاطمه زهرا سلام اللّه علیها برمی گردد در واژه انفس بر اساس روایات مختلف و با توجّه به این که جز ۵ نفر (اهل کساء) کسی حضور نداشته به رسول خدا و امیر المؤمنین علیه السّلام بر می گردد یعنی علی علیه السّلام نفس و وجود پیامبر است.

توئی که نفس رسولی هم از کلام خدای چنانکه هست در این آیه مباهله دال در پاورقی کتاب نهج الحقّ اسناد مختلف این آیه از علمای اهل سنّت که به اهل بیت برمی گردد ذکر شده است.

ضمنا زمخشری در کشّاف نیز جریان را به نحو بالا ذکر می کند. (ر. ک به علّامه حلّی، نهج الحقّ ص ۸– ۱۷۷، و کشّاف ج ۱ ص ۸– ۳۶۹)

[۱] در امامت سایر ائمه علیهم السّلام می باید مسأله را از دو جهت

مورد بررسی قرار داد.

الف) در اثبات امامان دوازده گانه از طریق احادیث اسلامی ب) افضلیّت و عصمت ائمّه بر حکّام و رهبران جامعه اسلامی الف: در این که پیامبر خلفای خود را دوازده نفر معرّفی فرموده مورد اتّفاق فرق اسلامی است و اختلاف در مصداق آنان می باشد که محدّثان اهل سنّت مسأله را به حکام بنی امیّه و بنی عبّاس

مجموعه مقالات، ص: ۱۵۸

ادلّه ای است که در امامت جناب امیر المؤمنین ذکر شد از قاعدۀ عصمت و افضلیّت و نصّ بر امامت و صدور معجزات، بدان که فضایل و کمالات ائمّه از حدّ و حصر افزون است بلکه ایشان معدن و اصل هر کمالی و فضلی می باشند و سایر کمالات که در دیگران است کالعدم است و قطره می باشد از بحر فضائل و کمالات ایشان هم چنان که مسلّم ما بین شیعه است بلکه اعتقاد ما این است که افضل از جمیع ملائکه مقرّبین و انبیاء سابقینند و بالجمله اعتقاد ما این است که ایشان فوق مرتبه مخلوق و دون مرتبه خالقند و بعضی در حقّ ائمّه غلوّ کرده اند و قائل به خدایی جناب امیر المؤمنین علیه السّلام یا بعضی دیگران از ایشان شده اند و این محض کفر و زندقه است و بعضی دیگر امر خلق و رزق و حیات را مفوّض به

برمی گردانند هر چند که آنان نیز از ۱۲ نفر متجاوزند اما شیعه فرزندان و فرزندزادگان فاطمه زهرا سلام اللّه علیها مصداق خلفای پیامبر می دانند.

در روایاتی که اهل سنّت از جابر و ابن مسعود نقل کرده اند تعداد پیشوایان دینی را ۱۲ نفر می دانند.

۱- عن جابر بن سمره قال سمعت رسول اللّه، یقول: یکون

اثنا عشر أميرا فقال کلمه لم استمعها، فقال ابی انه قال کلّهم من قریش جابر می گوید با پدرم بر پیامبر وارد شدیم شنیدم می گوید این امر به پایان نمی رسد تا ۱۲ خلیفه در میان آنان بسر ببرد، سپس سخنی دیگر گفت که من نشنیدم به پدرم گفتم چه گفت؟ گفت فرمود همگی از قریش خواهند بود.

۲- عن ابن مسعود انه سئل کم یملك هذه الامّه من خلیفه؟ فقال سألنا عنها رسول اللّه فقال اثنا عشر کعده نقباء بنی اسرائیل.

از ابن مسعود پرسیده شد که زمام این امّت را چند نفر به دست می گیرند گفت ما از پیامبر سؤال کردیم وی فرمود ۱۲ نفر، به تعداد نقیبان بنی اسرائیل (جعفر سبحانی، الهیات ص ۱- ۲۴۳) در مورد افضلیّت و عصمت، هر چند علمای اهل سنّت غیر از عصمت پیامبر به عصمت هیچ امام و خلیفه ای معتقد نیستند اما غالبا در افضلیّت ائمّه از نظر اعلمیّت و اعدلیّت اعتراف دارند.

به همین خاطر از بررسی این مورد صرف نظر می نماییم.

مجموعه مقالات، ص: ۱۵۹

ائمّه می دانند یعنی ایشان خالق و رازق و حیات دهنده و ممات دهنده اند و اعتقاد باین بنحو اطلاق و اصالت و استقلال و تفویض صرف باین نحو علّت فاعلیّه یا مادیّه یا صوریّه محل خلاف است و اما به نحو وساطت و نیابت و تبعیّت و علّیت غائیّه باین معنی که علت غائیه خلق تمام مخلوقاتند و واسطه افاضهٔ تمام فیوضاتند از جانب مبدأ فیّاض صحیح و لازم و محلّ اتّفاق است [۱].

---

[۱] چکیده مطلب چنین است که اگر ائمّه را واسطه فیض حق قرار دهیم و بگوئیم که این بزرگواران به اذن الهی تدبیر

خلقت و حتی موت و حیات و روزی و .. سایر موجودات به عهده دارند، اشکالی نیست و مسأله درست است زیرا بر اساس قاعده امکان اشرف در زبان فلاسفه و با توجه به تشکیکی بودن وجود و عین ربط بودن معلول نسبت به علّت، هر وجودی که به واجب الوجود نزدیکتر باشد از حیث شدّت وجودی قویتر و در دریافت فیض هستی مقدّم تر است و بعد به وساطت ایشان فیض هستی به دیگران می رسد. لذا اینان حکم واسطه وجوب و امکان را دارند.

به اعتقاد شیعه ائمّه اطهار از عالیترین درجه دریافت فیض و رحمت الهی برخوردارند که این مرز عالم وجوب و امکان است و لازمه پدید آمدن سایر موجودات، وساطت چنین مقامی در جریان فیض هستی است. روایاتی که از طریق شیعه و سنّی مبنی بر مقام نورانیّت پیامبر و ائمّه نقل شده که اول چیزی که خداوند خلق نمود نور پیامبر اکرم و ائمّه اطهار بود. (شبیه این مطلب از قول محی الدین عربی نقل نموده اند). یا امام صادق می فرماید «انّ اللّه خلقنا من نور عظمته» (خداوند ما را از نور عظمت خویش آفرید. اصول کافی ج ۲ ص ۳- ۲۳۲) مؤیّد مطلب بالاست اما اگر مقصود مرگ و حیات و روزی دادن و .. بالاستقلال، باشد صحیح نیست زیرا استقلال در افعال با استقلال در ذات میسّر است و هیچ موجودی نه در ذات نه در صفات و نه در افعال استقلال بالاصاله ندارد. بلکه تمام فاعلیّت ها بالتّبع است.

مجموعه مقالات، ص: ۱۶۰

مقصد چهارم [1]: در عدالت

باین معنی که صادر نمی شود از خدا افعال قبیحه از ظلم و غیره و آن چه از خدا

صادر می شود از تکوینیّات و تکلیفیّات تماما همه جمیل و حسن و معلّل

---

[۱] مقصد چهارم (عدل الهی) می دانیم که عدل یکی از صفات فعل الهی است و بهتر بود در بحث صفات الهی مورد بررسی قرار می گرفت. هر چند که متأخّرین از متکلّمین صفت عدل را جدای از مباحث صفات امام در مبحث توحید مورد بررسی قرار می دهند ولی متقدّمین معمولاً پس از بررسی سه اصل توحید و نبوّت و معاد یا پس از توحید و نبوّت و امامت می آورند که حضرت ایشان روش سوّم را برگزیده است.

به هر نحو علّت این که بحث عدل بطور تفصیل در کتب کلامی مورد بررسی قرار می گیرد بخاطر اختلاف فکری بین عدلیه (شیعه و معتزله) و اشاعره یا مجبّره است و ریشه مطلب هم در حسن و قبح عقلی و اعتباری می باشد به این تفصیل که شیعه و معتزله معتقدند عقل در تشخیص حسن و قبح افعال صلاحیت دارد خواه پیرامون آن فعل چیزی از شرع رسیده باشد یا نرسیده باشد. امّا عدّه ای عقل را در تشخیص خوبیها و بدیها غیر صالح قلمداد کرده و گفتند آن چه شرع آن را نیک بداند نیک است و آن چه شرع آن را بد بداند بد است. کار خداوند میزان عدل است نه کارهای خداوند بر اساس عدل صورت می گیرد.

در این صورت توصیف خداوند به عادل لزومی ندارد هر کاری خداوند انجام دهد عدل است خواه از نظر ما عدل باشد یا ظلم این اندیشه که به اشاعره نسبت داده می شود. وسیله ای شد تا دو گروه معتزله و شیعه اصل عدل را به عنوان یکی از صفات الهی بر

اساس حسن و قبح عقلی و ذاتی مورد بررسی قرار دهند.

حضرت ایشان در اثبات عدل الهی از این جمله استفاده فرموده اند که «دلیل بر این از عقل و شرع واضح است زیرا که ظلم و فعل قبیح از صفات ممکنات است ..» در این مطلب همان توضیحات بالا را بیان فرموده اند که بر اساس حسن و قبح عقلی ثابت است که ظلم عقلا قبیح و عدل عقلا نیکو است و شرع هم عدل را نیکو شمرده و به آن دستور داده و از ظلم نهی فرموده بعلاوه منشاء ظلم یا ناتوانی و احتیاج ظالم و یا نقص و جهل او می باشد که خداوند از همه اینها مبرّاست.

برای اطلاع بیشتر از بحث عدل الهی علاقمندان را به کتاب عدل الهی شهید مطهّری ارجاع می دهیم.

مجموعه مقالات، ص: ۱۶۱

به اغراض و حکم و مصالح عایده به خود عباد، نه معبود و به خود و مکلّف نه مکلّف است و دلیل بر این از عقل و شرع واضح است زیرا که ظلم و فعل قبیح از صفات ممکنات است و صادر نمی شود الّا از عاجز و محتاج و ناقص تعالی اللّه عن ذلک علوّا کبیرا پس محال است صدور فعل قبیح و ترجیح مرجوح از واجب الوجود کامل و قادر علی الاطلاق و ترک راجح نمی کند البته.

مجموعه مقالات، ص: ۱۶۲

مقصد پنجم [۱]: در معاد است

---

[۱] مقصد پنجم (معاد) مسأله معاد یا حیات پس از مرگ از اصول مسلّم همه ادیان الهی بلکه از اصول تفکّر بعضی انسانهای غیر الهی نیز می باشد به احتمال قریب به یقین تاریخچه معاد در ملل جهان با تاریخ پیدایش بشر، هم زمان بوده است. کتب مورّخین، جامعه

شناسان و دین شناسان سرشار از نکات مختلف معاد شناسی و اعتقاد به آن است. اعتقاد به معاد دنباله اعتقاد به مبدأ آفرینش بوده و هر دو از یک جریان فطری سرچشمه می گیرد. برخی از متکلّمین اعتقاد به معاد را نتیجه اعتقاد به نبوّت دانسته اند.

هر چند فطری بودن معاد از طریق میل به خلو و بقای ابدی نیز قابل اثبات است، اما اصرار انبیاء بر مسأله معاد و مشترک بودن این اصل در میان ادیان از صحّت و اهمیّت آن پرده برمی دارد.

با تورّق در کتب تاریخ ادیان می توان نتیجه گرفت که معاد در میان اقوام قبل از تاریخ و بعد از آن، رواج داشته و یک مسأله بدیهی شمرده می شده و انگیزه منکرین از آغاز تا کنون نه بر اساس شبهات علمی که بر مبنای شهوات عملی استوار بوده است.

بطور مسلّم اعتقاد به حیات پس از مرگ با گذشت زمان و تکامل اندیشه بشری، متکامل شده و استدلالی تر گردیده است لذا این مسأله را در سه برهه ذکر می کنیم.

۱- معاد در میان اقوام قبل از تاریخ که از طریق حفریّات باستان شناسی بدست آمده است زیرا در آن زمان از خط و نوشته در جهان اثری نبوده است. در این دوره پیکرهای مردگان با توجّه خاص و مراسم ویژه ای به خاک سپرده می شد و بسیاری از وسایل خانه با آنها دفن می گردید.

۲- معاد در میان اقوام بعد از تاریخ مدارک تاریخی نشان می دهد که اقوام مختلف به زندگی پس از مرگ اعتقاد داشته اند هر چند اعتقاد بعضی از آنها با خرافه توأم بوده است. مانند اعتقاد مصریان که احتمالا اولین مردمی بودند که حدود ۴۶۰۰

سال قبل به عالم پس از مرگ معتقد بوده اند.

بابلیها حدود ۱۰ قرن پس از مصریها به عالم پس از مرگ و ثواب و عقاب آن معتقد بوده اند سومریها از اقوام متمدن باستانی و هندوها و بالاخره چینی ها، یونانیها و رومی ها نیز به معاد معتقد بوده اند. زردشت معاد را به نحو بسیار جالب توجّه طرح نموده و نکات بسیار نزدیکی با معاد در اسلام دارد.

۳- عقیده به معاد در ادیان آسمانی عقیده به معاد در تورات، انجیل و قرآن وجود دارد مطالب تورات پیرامون معاد مختصر و در

مجموعه مقالات، ص: ۱۶۳

یعنی زنده شدن مردم بعد از مردن در روز قیامت از جهت جزاء اعمال از ثواب و عقاب.

و دلیل بر ثبوت معاد این است که دانستی که خداوند عالم انسان را عبث خلق نکرده است بلکه از جهت تکالیف عقلیّه و شرعیّه خلق کرده و به ازای آن

انجیل مفصّل تر و روشن تر به مسأله معاد پرداخته شده است در انجیل از عالم برزخ، پاداش، کیفر، بهشت، جهنّم، آمرزش گناهان و .. بحث شده است.

اما از آیات قرآن بر می آید که مسأله معاد از زمان حضرت آدم علیه السّلام مطرح بوده است. از کلام ابلیس بعد از رانده شدن از درگاه الهی دانسته می شود که این مسأله از آغاز آفرینش مطرح بوده و شیطان هم به آن یقین داشته است که می گوید قال أنظرنی إلی یوم یبعثون (اعراف ۱۴) شیطان گفت مرا تا روزی که به رستاخیر درآیند مهلت ده.

پس از بررسی اجمالی تاریخچه معاد به راههای اثبات معاد پرداخته می شود. حضرت ایشان با جملات «دانستی که خداوند عالم، انسان را عبث خلق نکرده است» و

«وعـده و وعیـد به جزا فرموده» و «دنیـا دار جزا نیست». سه برهان حکمت، عـدل و محـدودیّت در اثبات معاد بیان فرموده انـد. صـورت برهـان اوّل چنین است آفرینش عبث و بیهوده خلق نشـده و حکمت الهی ایجـاب می کنـد که این خلقت به سـر منزل مقصود برسـد و عبور از منزل به منزل در عالم مادّه هـدف اصـلی نیست و مانـدن در عالم مادّه و مردن بدون مسأله معاد کاری بیهوده و بی ارزش است. پس وجود معاد برای جلوگیری از بی هدفی آفرینش ضرورت دارد. و صورت برهان دوم چنین است که در مبحث توحیـد اثبات می شود که خداوند عادل است، از خدای عادل هیچ گونه سـتمی سـر نمی زند. از سوی دیگر و با توجّه به برهـان سوّم خواهیم دانست که اجرای عـدالت و انجام وعـده و وعیـد در عالم مادّه میسّـِر نیست. اگر عالمی سوای این عالم نباشد خلاف عدالت است. پس مسلما پس از این عالم، عالم دیگر خواهد بود.

امّا برهان سوّم به محدودیت عالم مادّه می پردازد که امکان جزا و کیفر کامل در این عالم میسـر نیست زیرا این عالم اسـباب و وسایل جزا و کیفر را ندارد. به عنوان نمونه اگر فردی سی نفر را به قتل برساند و سپس دستگیر گردد، قاضی برای قاتل ۳۰ نفر چه حکمی را صادر می نمایـد. آیا می توانـد ۳۰ بار او را بکشـد و هر بار زنـده سازد یا بعکس کسـی که با درایت و کاردانی خویش جمعی را از گمراهی نجـات داده در این عـالم چه پاداشـی برای او در نظر گرفته شود. به همین خاطر علی علیه السّـلام می فرماید «انّ اللّه تعالی لم یرضها ثوابا

لأولیائه و لا عقابا لأعدائه» خدای تعالی راضی نشده است که دنیا جایگاهی برای پاداش دوستانش و کیفر دشمنانش باشد.

مجموعه مقالات، ص: ۱۶۴

تکالیف وعده و وعید به جزا فرمود و وفا به وعده بالضّروره ضرر است و معلوم است که دنیا دار جزا نیست البته زمانی دیگر و عالمی دیگر جدا باید باشد از برای وفاء به جزا [همان] و مراد از معاد همین زمان و [همان] عالم است و دلیل دیگر آیات قرآنیّه است و اخبار متواتره صادره از نبیّ و ائمّه بلکه متفق علیه ما بین جمیع انبیاست پس شبه [ای] در آن نیست و مقتضای آیات و اخبار، ثبوت معاد [۱] روحانی و جسمانی است پس انکار معاد جسمانی کفر محض است [و] هم چنین شبهه ای نیست در سؤال قبر و عذاب قبر و صراط و میزان و حساب و جنّت و نار و سایر چیزهایی که از شریعت مقدّسه رسیده است زیرا که اینها از

---

[۱] در این که اصولا معاد جسمانی است یا روحانی اقوال مختلفی وجود دارد.

بعضی معتقدند که معادی که با عقل می شود اثبات کرد معاد روحانی است و معاد جسمانی قابل اثبات عقلی نیست. نه این که محال بدانند بلکه معتقدند اثبات نمی توان کردم. این مطلب از ابو علی سینا و فلاسفه مشّاء نقل شده است محدّثین معتقدند معاد، جسمانی است البتّه جسمانی به قول آنان نه به قول صدر المتألّهین زیرا آنان در جسمانی بودن معاد تفاوتی بین عالم ماده و قیامت نمی بینند و معتقدند تمام وضعیت همان طور است و تفاوت فقط در دفعه دوم بودن است. پس از نظر محدثین معاد صد در

صد مادی است.

گروهی از حکما و عرفا و متکلّمین و شخصیتهایی از علمای امامیه معتقد به هر دو معاد جسمانی و روحانی هستند که اینها به دو گروه تقسیم می شوند.

الف) روح به بدن طبیعی و عنصری که دارای فعل و انفعال طبیعی و شیمیایی است باز می گردد که آیات قرآن از این نظریه پشتیبانی می کند.

ب) روح به بدن مثالی و برزخی که لطیف است و جرم و مادّه ندارد امّا از مقدار و شکل برخوردار است، تعلّق می گیرد و این بدن لطیف عین بدن دنیوی است تفاوت در عدم فعل و انفعالات شیمیایی و فیزیکی و عدم جرم و مادّه است. این نظریّه به سهروردی منسوب است و نظریّه معاد جسمانی ملّا صدرا نیز قریب به همین است. جعفر سبحانی، الهیات و معارف اسلامی ص ۴۹۱ برای اطلاع بیشتر ر. ك به جعفر سبحانی معاد شناسی، ترجمه علی شیروانی ص ۱۲۷– ۱۴۰، شهید مطهّری، مجموعه آثار ص ۷۸۸– ۸۰۲ ج ۴)

مجموعه مقالات، ص: ۱۶۵

پیغمبر و ائمّه معصومین صادر شده است بطریق یقین پس اعتقاد به آنها لازم است [۱] و بدان که مشهور ما بین علما آن است که این عقاید خمسه که ذکر شد بعضی از آنها اصول دین و بعضی از آنها اصول مذهب است باین معنی که توحید و نبوّت و معاد از اصول دین است و منکر چیزی از آنها کافر است و عدل و امامت از اصول مذهب است.

و بعضی امامت را نیز از اصول دین گرفته اند و تحقیق این مطلب در علم فقه است و معرفت این که این عقاید کدام از اصول دین است یا اصول مذهب

لازم نیست به این معنی که شرط اسلام و ایمان دانستن این مسأله نیست.

---

[۱] مباحث عذاب قبر و صراط و میزان و حساب و جنّت و نار و .. همین طور که مؤلّف معظّم اشاره فرموده اند از شریعت مقدّسه و پیامبر و ائمّه معصومین علیهم السّلام صادر شده و هیچ یک از اینها با عقل استدلال نمی شود آن چه که عقلا قابل استدلال است اصل مسأله معاد برای اجرای عدالت و پاداش و کیفر است نه جزئیّات آن.

مجموعه مقالات، ص: ۱۶۶

خاتمه

بدان که دلیل جامع مانع کلّی از جوامع کلم حضرت نبویّ صلی اللّه علیه و آله و سلم بر تشخیص مشخّص فرقه ناجیه از سایر فرق هالکه در حدیث متواتر بین فریقین «ستفترق أمّتی علی نیف و سبعین فرقه فرقه ناجیه و الباقی هالکه» [۱] با اغماض از سایر ادلّه متفرقه وجوه لا یحصی منها ضابط کلّی مستفاد از حدیث متواتر «مثل اهل بیتی کسفینه نوح من رکبها نجا و من تخلّف عنها غرق» [۲] و منها عموم «من مات و لم یعرف امام زمانه مات میته جاهلیّه» [۳] نظر

---

[۱] این روایت را غالب فرق اسلامی نقل نموده و هر یک خود را فرقه ناجیه می داند. (برای اطلاع بیشتر ر. ک به مقدمه کتاب ص

[۲] این حدیث در گذشته توضیح داده شده ر. ک به ص

[۳] روایت «من مات و لم یعرف امام زمانه مات میته جاهلیّه» را به اختصار توضیح می دهیم.

مسلم است منظور از شناخت امام زمان تنها شناخت اسمی و خانوادگی نیست بلکه بیشتر شناخت فکری و به اصطلاح امروز خطّی است که امّت فکر و اندیشه و روح عمل

کرد امام و پیامبر را بشناسد تا بتواند راه هدایت را تشخیص داده و از گمراهی و ضلالت اجتناب کند.

توضیح این که فرض کنیم یک روز بعد از رحلت پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلم یک مسلمان متدیّن از دنیا برود و فرض بر این باشد که پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلم شخصی را بعنوان امام و رهبر منصوب نکرده باشد آیا مردن او و مردن جاهلی است یا خیر؟ با توجه به این که پیامبر در حیات نیست و به فرض این که آن حضرت کسی را منصوب نکرده باشد، مردن او جاهلی خواهد بود و آن شخص به جهنم خواهد رفت. آیا تقصیر این عمل به عهده کیست؟ شخص مسلمان متدیّنی که نتوانسته امام را بشناسد یا العیاذ باللّه وجود مقدّس پیامبر اکرم صلی اللّه علیه و آله و سلم که کسی را معرفی نکرده است؟ مسلّما شخص مذکور گناه کار نیست پس با فرض مزبور باید رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلم که معصوم از هر گناه و اشتباهی است مقصر دانست که آن هم محال است پس راه سوّمی نمی ماند جز این که بگوئیم رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلم

مجموعه مقالات، ص: ۱۶۷

بسوی عدم صحّت و قابلیّت و لیاقت غیر امام امامیّه از برای امامت زمین و زمان [دارد] خصوصا به قرینه اضافه بزمانه خارج می شود امامت قرآن در هر زمان که تأویل عامّه است و منها قوله تعالی إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ و إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ و إِنَّ اللّهَ لا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ* «۱» الایات.

نظر به این که

هر فرقه از فرق مختلفه هالکه از بدء آدم إلی خاتم صلی اللّه علیه و آله و سلّم دعوی شرک و مشرک در توحید یا سایر صفات کمالیّه ورزیده به هر تعبیر و لفظ مختلف که در معنی متّحد و راجع به شرک واحد الکفر کلّه ملّه واحده مثل تعبیر ابلیس علیه اللّعنه از آن شرک «به أنا خیر و فرعون به أنا ربّکم و نمرود به أنا احیی و أمیت» [۲] و نصاری به اقانیم ثلاثه «و الْمَسِیحُ ابْنُ اللّهِ» و

امام بعد از خود را منصوب فرموده و جلو هر گونه گمراهی را مسدود ساخته است و از عقل کلّ و ختم رسل که چنین فرمان می دهند که «کسی که امام زمان خود را نشناخته بمیرد، به مرگ جاهلی مرده است» نقض غرض سر نمی زند به عبارت دیگر پیامبری که مردن بدون شناخت امام را مردن جاهلی می داند باید امام را منصوب کرده به دیگران معرفی نماید تا هدایت انسانها تحقّق یابد اگر چنین عملی انجام نشود، هدف او که شناخت امام و در نتیجه هدایت مردم است باطل می گردد و بطلان هدف از یک انسان عاقل بعید است چه رسد به پیامبر اکرم صلی اللّه علیه و آله و سلم.

ضمنا این نکته که برخی امام را قرآن دانسته اند همین طور که حضرت مؤلّف بیان فرموده اند با قرینه اضافه امام به زمانه قرآن از امام بودن خارج می شود زیرا قرآن برای همه زمانهاست و ربطی به زمان خاصّی ندارد

[۲] قال انا خیر منه خلقتنی من نار و خلقته من طین ص ۷۶ شیطان گفت من از او برترم مرا از آتش (نورانی) و

او را از خـاک (تیره) خلق کرده ای فقال (انا ربّکم الاعلی) نازعات ۲۴ گفت منم خدای بزرگ شـما (اذ قال ابراهیم ربّی الّذی یحیی و یمیت قـال انا احیی و أمیت) بقره ۲۵۸ چون ابراهیم گفت خـدای من آن است که زنـده می کند و می میراند (نمرود) گفت من هم زنده می کنم و می میرانم.

---

(۱) توبه ۲۸، لقمان ۱۳، نساء ۴۸

مجموعه مقالات، ص: ۱۶۸

یهود به «عُزَیْرٌ ابْنُ اللّهِ» [۱] و مشرکین باللّات و العزّی و الازلام و بابیّه به باب [۲] و

---

[۱] واژه اقـانیم جمع اقنوم است این واژه معرّب کلمه آرامی «قنومـا» می باشـد و در لغت به معنی شـخص، اصـل چیزی، سـبب اشیاء بکار رفته است و در اصطلاح به (اب و ابن و روح القدس) گفته می شود.

(محمّد معین- فرهنگ فارسی ج ۱ ص ۳۲۶) (وَ قالَتِ الْیَهُودُ عُزَیْرٌ ابْنُ اللّهِ وَ قالَتِ النَّصاری الْمَسِیحُ ابْنُ اللّهِ ..) توبه ۳۰ و یهود گفتند عزیز و نصاری گفتند مسیح پسر خدا است.

[۲] بابیّه: سیّد علی محمّد شیرازی در ۱۲۳۵ ه. ق در شیراز متولد شد. پدر وی سیّد محمّد رضای بزّاز نام داشت که در کودکی فرزنـد وفات کرد و او تحت سـرپرستی دائی خود حاج سـیّد علی به شـغل پـدر مشـغول شـد. ولی چون به مسائل مذهبی علاقه داشت سفری به کربلا رفت و پس از زیارت چند بار در درس سیّد کاظم رشتی حاضر شد و مورد توجّه سیّد قرار گرفت. پس از فوت سـیّد مورد توجّه برخی شـاگردان او واقع شـد. در سن ۲۵ سالگی (۱۲۶۰ ه ق) تحوّلی در فکر او ایجاد شـد و نخسـت دعوی «بابیّت» سپس «مهدویّت» کرد و

در اندک مدّتی ۱۸ تن به او گرویدند که آنان به حروف (حی) موسومند.

وجه تسمیه «باب» که در عربی به معنی «در» است به این سبب نبوده که او در آغاز ادّعا می نماید که من «باب» امام زمانم و برای پی بردن به اسرار و حقایق بزرگ و مقدّس ازلی و ابدی باید از «در» بگذرند و به حقیقت برسند پس باید به من ایمان بیاورند تا به کمک من به اسرار نهانی دست یابند.

بعدها دعوت او بالا گرفت و سبب شورشهای پیاپی در مازندران- زنجان و تبریز گردید. به دستور میرزا تقی خان امیر کبیر و موافقت ناصر الدین شاه در تبریز مجلس مباحثه ای بین علما و باب با حضور ولیعهد تشکیل شد (۱۲۶۳ ه ق) و علما حکم به قتل او دادند و او را در تبریز تیر باران کردند. (۱۲۶۶ ه ق) از آثار اوست بیان به فارسی و عربی- دلائل السّبعه و احسن القصص. راجع به کتاب بیان که حضرت مؤلّف هم به آن اشاره ای فرموده اند یکی از کتابهای باب است که او مدّعی نازل شدنش از ناحیه خداست و می گوید این که خداوند در قرآن می فرماید «عَلَّمَهُ الْبَیانَ» اشاره به او دارد کتاب بیان تألیفی است از جملات عربی مسجّع مغلوط و فارسی (محمّد معین فرهنگ فارسی ج ۵ ص ۲- ۲۲۳ و علی اکبر دهخدا لغت نامه ج ۳ ص ۳۲۴۹ برای اطّلاع بیشتر ر. ک به همین مدرک ص ۳۲۴۹- ۳۲۷۷ انتشارات دانشگاه تهران)

مجموعه مقالات، ص: ۱۶۹

مظهر ذات و بهاء و صبح ازل [۱] و اهل باطن و إلی غیر ذلک از الفاظ مختلفه راجعه به معنی

واحد و شرک متّحد در توحید و صفات کمالیّه حق تعالی که فرمود وَ لِلّهِ الْأَسْماءُ الْحُسْنی [۲] و الامثال العلیا وَ لا یُشْرِکُ فِی حُکْمِهِ أَحَداً [۳].

فَلا یُظْهِرُ عَلی غَیْبِهِ أَحَداً إِلّا مَنِ ارْتَضی مِنْ رَسُولٍ [۴] و إِنْ یَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ إِلّا إِناثاً وَ إِنْ یَدْعُونَ إِلّا شَیْطاناً مَرِیداً [۵] چنانچه حضرت صادق علیه السّلام استدلال به همین آیه شریفه فرموده در مزار وسائل [۶] به این که هیچ کس دعوی نکرده امارت حقّه را مثل دعوی اولی الامریّه یا مرشدیّه یا نائبیّت یا

---

[۱] بهاء و صبح ازل: دو برادر که فرزندان میرزا عباس اهل نور مازندران بودند دو شاخه بابیّه را تشکیل دادند میرزا یحیی ملقّب به صبح ازل متولّد ۱۲۴۶ یا ۱۲۴۷ قمری مؤسّس فرقه ازلیان و میرزا حسین علی ملقب به بهاء اللّه متولّد ۱۲۳۲ قمری مؤسّس فرقه بهائیان می باشند. ازلیان از حیث عدد کمترند و بهائیان قسمت عمده بابیّه را تشکیل می دهند.

(برای اطلاع کامل ر. ک به علی اکبر دهخدا، لغت نامه ج ۹ ص ۱۳۰۹۲- ۱۳۰۸۹ انتشارات دانشگاه تهران).

[۲] اعراف ۱۸۰ .. خدا راست نامهای نیکو به آنها خدا را بخوانید

[۳] کهف ۲۶ .. و کسی را در فرمان خود انباز نگیرد.

[۴] جن ۲۶- او دانای غیب عالم است و هیچ کس بر عالم غیب او آگاه نیست مگر آن کس از رسولان برگزیده است که ..

[۵] نساء ۱۱۷- مشرکان غیر خدای عالم هر چه را بخوانند یا جمادی است (مانند بتهای لات- منات- عزّی) یا شیطانی سرکش و (فریبنده) است.

[۶] در حدیث به اختصاص داشتن صفت امیر المؤمنین به علی بن ابی طالب علیه السّلام اشاره شده

که آن حضرت از ناحیه خدای تعالی متصف به این صفت گشته و احدی جز آن حضرت سزاوار این توصیف نیست و امام صادق علیه السّلام به آیه ۱۱۷ نساء استناد فرموده است. (برای اطلاع کامل ر. ک حر عاملی، وسائل الشیعه، کتاب الحج، ابواب المزار و ما يناسبه ج ۱۰ ص ۴۶۹ باب ۱۰۶ حدیث ۱۹۹۰۰، بیروت دار احیاء التراث العربی الطبعه الخامسه ۱۴۰۶ ه ق)

مجموعه مقالات، ص: ۱۷۰

رکن رابعیّت یا امثال آن از دعاوی هر یک از فرق نیف [۱] و سبعین مگر این که مبتلا شد به رنج و مشقت و ننگ و خواری. فکفی بذلک لهم عارا و شنارا و نارا و خسارا و میزانا و معیارا و عبره و اعتبارا و للّه الحجّه البالغه و الحجّه القاطعه گذشته از همه بعد از این که هر کس مدّعی ریاست حقّه شد از بدء ابلیس علیه اللّعنه إلی من بعد کافر و مرحوم و مطرود گشته و هر کس هم طالب و مستدعی شد جواب مقرون به صواب از کتاب شنید مثل ملائکه که قالوا نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَ نُقَدِّسُ لَكَ جواب آمد إِنِّی أَعْلَمُ ما لا تَعْلَمُونَ [۲] و أَ لَمْ أَقُلْ لَکُمْ إِنِّی أَعْلَمُ مِنَ اللّهِ ما لا تَعْلَمُونَ [۳] و حضرت خلیل علیه السّلام لمّا قیل له إِنِّی جاعِلُکَ لِلنّاسِ إِماماً [۴] قالَ وَ مِنْ ذُرِّیَّتِی قالَ لا یَنالُ عَهْدِی الظّالِمِینَ و دیگران گفت لَنْ نُؤْمِنَ حَتّی نُؤْتی مِثْلَ ما أُوتِیَ رُسُلُ اللّهِ .. جواب [شنیدند که] اللّهُ أَعْلَمُ حَیْثُ یَجْعَلُ رِسالَتَهُ [۵] با وجود این چگونه طمع و مجال برای جهّال و اهل ضلال در دعوی شرک

با ذی الجلال در اوصاف جلال و

---

[۱] نیف: فزونی و زیادتی گویند آن چه بر یکانهای دهگان افزوده شود تا به دهگان دوم برسد مثلا نیف و سبعین یعنی هفتاد و اندی.

[۲] بقره ۳۰- حال آن که ما خود تو را تسبیح و تقدیس می کنیم ..

من چیزی (از اسرار خلقت بشر) می دانم که شما نمی دانید.

[۳] یوسف ۹۶- به شما نگفتم که من از لطف خدا به چیزی (از اسرار غیب) آگاهم که شما آگاه نیستید.

[۴] بقره ۱۲۴- خداوند بدو گفت من تو را به پیشوایی خلق برگزیدم ابراهیم عرض کرد این پیشوایی به فرزندان من نیز عطا خواهی فرمود (آری اگر شایسته آن باشند) که عهد من هر گز به ستم کاران نخواهد رسید.

[۵] انعام ۱۲۴- گفتند ما ایمان نیاوریم تا مانند آن که بر رسولان نازل شده بر ما نیز نازل شود. خدا بهتر می داند که در کجا رسالت خود را مقرر دارد (و که را این مقام بلند بخشد).

مجموعه مقالات، ص: ۱۷۱

کما [باقی می ماند] با وجودی که ممتنع و محال این گونه قیل و قال و دعوی و مقال بوده ما اجرهم علی اللّه و علی انتهاک حرمات اللّه تَکادُ السَّماواتُ یَتَفَطَّرْنَ مِنْهُ وَ تَنْشَقُّ الْأَرْضُ وَ تَخِرُّ الْجِبالُ هَدًّا أَنْ دَعَوْا لِلرَّحْمنِ وَلَداً وَ ما یَنْبَغِی لِلرَّحْمنِ أَنْ یَتَّخِذَ وَلَداً [۱] با وجودی که مقصودشان از ولدیّت ولد کرامت نه ولادت بوده و مثل پیغمبر اولو العزم، مسیح علیه السّلام می باشد نه غیر معصوم.

تمّت الرساله بعون اللّه و توفیقه.

---

[۱] مریم ۹۳- ۹۰- نزدیک است از این گفتار زشت (و پندار باطل) آسمانها از هم فرو ریزد و زمین بشکافد و

کوهها متلاشی شوند. چرا برای خدای مهربان فرزندی دعوی کردید؟ در صورتی که هر گز خدا (که منزه از مثل و مانند است) به فرزند داشتند سزاوار نخواهد بود.

مجموعه مقالات، ص: ۱۷۸

۳- قانون مشروطهٔ مشروعه

اشاره

مجموعه مقالات، ص: ۱۸۱

[مقدمه ناشر]

بسم اللّه الرحمن الرحیم دو رساله «قانون مشروطهٔ مشروعه» و «قانون در اتحاد دولت و ملت» در سال ۱۳۲۵ و ۱۳۲۶ هجری قمری در زمان حیات مؤلف چاپ سنگی شده اند، سالها بعد (۱۳۷۴) نیز در مجموعه «رسائل مشروطیت» که به همت جناب دکتر غلامحسین زرگری نژاد گردآوری شده است چاپ گردیده است. اینك ضمن قدردانی از زحمات ایشان همان را در این مجموعه با حروف چینی مجدد و اصلاح برخی اغلاط می گنجانیم.

هیئت علمی کنگره

مجموعه مقالات، ص: ۱۸۳

مقدّمه [مصحح]

رسالهٔ قانون مشروطه مشروعه، اثر مرحوم حاج سید عبد الحسین موسوی لاری دزفولی الاصل، یکی دیگر از رسائلی است که در دفاع از مشروطیت تألیف شده است. متأسفانه زمان تألیف رساله، دقیقا معلوم نیست.

فقط همین اندازه می دانیم که قانون مشروطهٔ مشروعه، در سال ۱۳۲۵ در مطبعهٔ محمدی شیراز طبع شده است. با عنایت به همین تاریخ می توانیم بگوئیم که رسالهٔ مورد بحث از جمله رسائلی است که قبل از انحلال مجلس و تعطیل مشروطیت نوشته شده است. به همین دلیل نیز در لابلای مباحث آن توجهی به انتقادات مطروحه از سوی رسائل مشروعه خواهان که عمدتا پس از استبداد صغیر تألیف شده اند، موجود نیست. علی رغم این که رسالهٔ مشروطه مشروعه، به دلیل دفاع از کلیت مشروطیت، در شمار رسائل مدافع مشروطه محسوب می شود، امّا مشخصات و ویژگیهائی که مرحوم لاری برای مشروطیت مشروع و مورد تأیید خویش می شمارد، این رساله را از بنیاد با دیگر رسائلی که در دفاع از مشروطیت نوشته اند، متفاوت می سازد. سیری در اهم مباحث این رساله، این معنی را بیشتر روشن می کند.

مجموعه مقالات، ص: ۱۸۴

مرحوم لاری در اولین عباراتی که،

قبل از بیان مقدمهٔ رساله اش، در بارهٔ شورای ملی و اهمیت آن آورده است، می نویسد:

«شورای ملّی و مصالح کلّی حکیم لقمانی در عهد همایونی فتوحات سلطانی از عالم پنهانی و عالم ربّانی و معلم روحانی روح القدس آسمانی تجلّی به آفاق ظلمانی و ارکان این عبد فانی یافته.» و پس از این تحلیل از شالوده شورای ملی، در مقدمه سخن، صحت آراء و اتفاق نظر صواب دید شورا را با اشاره به آن چه در این باب در قانون اساسی آمده است، مشروط به صحت عقیده، عدم تظاهر اعضای شورا به فسق و فجور، موقوف و مصروف بر حسن فطرت و رشاد و بصیرت و نیز اعتقاد و پای بندی به مضمون آیات زیر می داند:

«این را بدانید که پیروزی و نصرت جز از جانب خداوند نازل نمی شود» آل (عمران/ ۱۲۶).

«شما نمی خواهید مگر آن که خدا بخواهد» (انسان/ ۳۰) «هر گز مصیبتی بر ما وارد نمی شود، جز آن مصیبتی که خداوند بر پیشانی ما نوشته باشد» (توبه/ ۵۱).

«به هیچ کس زیان و بلایی وارد نمی کردند، جز با رخصت خداوند جهان که مشیت او را به کار بندد» (بقره/ ۱۰۱).

«چه کسی بهتر از خدا داوری خواهد کرد» (مائده/ ۵۰).

«کیست که قول او از قول خدای صادق تر باشد» (نساء/ ۱۲۲).

«کیست که بهتر از خدا تعمید دهد» (بقره/ ۱۳۸).

مجموعه مقالات، ص: ۱۸۵

مرحوم لاری پس از آن که شرط عضویت مجلس شورای ملی را داشتن خصایص شخصیتی فوق الذکر و باور به مضمون آیات بالا معرفی می کند، می نویسد که بنا بر این باید دانست که در دایرهٔ هستی هیچ اثر و آثاری، قدرت و اقتداری، هیچ والد و

مولودی و خلاصه هیچ موجودی پا به عرصه هستی نخواهد گذاشت، مگر به افاضه و عنایت باری تعالی و فیّاض واجب الوجود. از نظر لاری، معنای توحید کلی و نفی شرک جلی و خفی و اعتقاد به خلافت عامه و ریاست و سلطنت مطلقه و ولایت مطلقه همین است و جز این نیست.

نویسنده پس از تکیه و تأکید به ضرورت باور بر این عقیده توحیدی، تصریح می کند که از نظر مذهب عدلیه یا شیعه، همه دلایل و براهین عقلی و نقلی و نیز محکمات کتاب خدا و نیز سنت پیامبر، حاکی از این هستند که افعال الهی و احکام خداوندی عبث و بیهوده نیست و هر کدام متوجه مقصود و غرض خاصی است. جبریه، صوفیه، و بابیه و اشاعره که منکر حسن و قبح عقلی هستند، ظلم و عدول از عدالت را بر خداوند جایز شمرده و معتقدند که آن چه خدا انجام دهد، عدل است.

به عقیدهٔ مرحوم لاری با عنایت به عقاید کلامی شیعه، که در بالا اشاره شد و از جمله آنها این بود که افعال خداوند ناظر و به اغراض معین هستند و احکام الهی برای روشن کردن مصالح و مفاسد بندگان بیان شده اند، می توان نتیجه گرفت که:

– هیچ نظر و شورایی و هیچ تدبیر و آرایی، از هیچ عقل و عقلایی و هیچ ذی شعور و دانایی محل اعتبار نخواهد بود، مگر آن که مستند به نظر و سخن

مجموعه مقالات، ص: ۱۸۶

انبیاء عظام، علماء اعلام و نواب حضرت خیر الانام و عقل عقیل مستقل امام و قواعد شرع اسلام باشد.

– انسان، کامل ترین مخلوق الهی است، هم در کیفیت و

هم در کمیت محاسن خلقت. مثل انسان، مانند مثل قرآن است که اگر انس و جن جمع شوند، مانند آن را نتوانند آورد. به همین گونه آفریدن موجودی چون انسان نیز از سوی غیر خدا ممکن نیست. حکمت خلقت انسان به گونه ای است که هر گاه عضوی از اعضای انسانی، وظیفه ای غیر از آن چه دارد و آن گونه که باید، انجام دهد، مانند عقب عقب راه رفتن، باعث بروز خطر و قبح منظر و ضرر خواهد شد. وقتی انحراف از هر جزئی از تدابیر خداوند، موجب قبح منظر و نقصان و اختلال و نسیان می شود. چگونه می توان گفت که با تدبیر سقیم و رأی شیطان رجیم و تخلف از قرآن و شریعت اسلامی می توان نظم هفت اقلیم را داد؟

– از روزگار حضرت آدم تا زمان پیامبری حضرت خاتم صلی اللّه علیه و آله و سلم و از صدر اسلام تا روز قیامت، همهٔ بی اعتدالی ها و اختلال نظم و زوال نعمت ها، به واسطهٔ مخالفت حکم و شورای ملّت و کفران نعمت اسلام بوده است. چنانچه از صدر اسلام تا کنون، کسی به ریاست و نعمت سلطنت و خلافت نرسیده، مگر به واسطهٔ مصاحبت یا مجاورت و سرایت متابعت و حمایت از صورت و سیرت اسلام. استیلاء خارق العاده بر مشرق و مغرب زمین به دلیل همین تمسک و توسل و اتکای آنان به اسلام و مشورت با والی ملت و امام امت بود.

انقراض دولت و زوال سلطنت اسلام نیز از زمانی آغاز شد که مسلمین با

مجموعه مقالات، ص: ۱۸۷

جفا امام را مجبور به غیبت کردند و باعث اطفاء نور هدایت به دلیل

طولانی کردن هجرت و غیبت حضرت حجت علیه السّلام و بی بهره شدن از شوریٰ و مشورت با امام شدند.

– دوام سلطنت صفویه از برکات پیوند آنان با علماء دین و ترویج مذهب امامیه بود. این دولت ما دام که به اعمال سوء روی نیاورده بود، در نهایت اقتدار قرار داشت. ولی وقتی تغییر حال داد و به اعمال سوء روی آورد، تحت تسلط افاغنۀ گمراه قرار گرفت. علت تسلط روسها بر ایران نیز به دلیل مخالفت با آیت الله سید محمد مجاهد و رفتار کوفیانه با ایشان بود. منشاء دوام سلطنت ناصر الدین شاه نیز حسن عقیده او به اهل شریعت و نشر عدالت خصوصا در اوایل سلطنتش بود که در تمام مملکت به قلع و قمع بابیه و دفع شیخیه و لغو رژی مبادرت کرد. سلطنت هندوستان و حبشه نیز با آن قدمت و اقتدار، دچار ضعف و شکست نشد، مگر به واسطۀ مداخلۀ کفار و کنار گذاشتن دین. به عکس، افاغنه کابل و قندهار به دلیل پرهیز از مداخله دادن کفار در کشور خود، تا کنون زیر بار ننگ تسلط بیگانه نرفته اند.

– دولت فرانسه که دولتی نیرومند بود، پس از آن که به وضع قانون مزخرف فنون پرداخت، منکوب و اسیر شد. سلطان عبد العزیز پادشاه عثمانی نیز چون به اجرای همان قانون فنون پرداخت، از روسها شکست خورد. ولی سلطان عبد الحمید به واسطۀ رأی سدید و تلافی شدید اکید در حمایت اسلام و علماء اعلام، با کمال اقتدار و فتوحات بسیار تدارک و انحناء و کسر و انکسار نموده.

مجموعه مقالات، ص: ۱۸۸

– غلبۀ ژاپن بر روسیه، بر خوارق عادیّه،

در این ازمنه حالیه نیز ناشی از باطن شریعت و بواسطه استجابت دعاء یکی از خدام علماء بود. چنانچه سبب حدوث طاعون و وبا و نزول سختی و آفت و بلاـ در میان دشمنان کافر، که از ده سال قبل تا به این زمان حادث شده، به دلیل نفرین یکی از خدام اهل دین بود.

مرحوم لاری پس از بیان سخنان بالا، و تصریح به این که همه وقایع و اتفاقات بی واسطه و با واسطه از خداوند عالم نشأت می گیرد و هیچ فعلی و عملی خارج از دایره ارادهٔ الهی نیست، تأکید می کند که باید سایر احوال مردم را نیز بر همین مبنا قیاس کرد. مجموعهٔ تأکیدات نویسندهٔ رسالهٔ مشروطه مشروعه، بر این مبنای مذهبی، بدون تردید پای بندی و شدت حساسیت او را به تنظیم همه امور، از جمله ارکان مشروطیت، بر شالوده های الهی و مذهب شیعه نشان می دهد. این همه تأکید بر ضرورت تنظیم همه امور فردی، اجتماعی و سیاسی را بر پایه های شریعت اسلامی در رسائل دیگر این دوران بسیار کمتر می بینیم. مرحوم لاری، به خوبی متوجه است که، ممکن است برخی این شبهه را مطرح نمایند که اگر هیچ رشد و تعالی و ترقی و استقامت بدون یاری الهی و برخورداری از ظاهر و باطن شریعت میسر نیست، پس دوام و استقامت قدرتهای باطل و فرقه های گمراه را چگونه باید تفسیر کرد؟ پاسخ لاری به این شبهه حاوی دو قسمت است. او در باب اصل شبهه و پاسخهای آن چنین نوشته است:

اگر بگویی، مشهود و معهود است استقامت سلطنت دول و نحل باطله،

مجموعه مقالات، ص: ۱۸۹

مخالفت تمام اهل شرع و

ملـل بـدون ملل و علل، بلا فتور و زلل و بلا اختلال و خلل، پاسـخ گویم که: .. أولا: اجمالا به این که شـبهه، مصادم ضـرورت نمی شود قطعـا. چرا که حکمت حکیم جبـار در رفع الجاء از فاعل مختار، مقتضـی همین است که در مقابل هر عقلی، جهلی و هر ضرورتی، شبهه ای و هر حقی، باطلی .. [قرار دهد] ..

و ثانیا: نقضا به این که تمام فنون فساد و مفاسـد و افساد و اذیت عباد و خرابی بلاد ناشـی و منتهی به نفوس خبیثـۀ شـریرۀ مرده ابالیس بنی جان است.

و بـا وجود این استیلاـ و سـلطنت ایشان از آدم تا آخر عالم بر تمام نفوس و اموال و ناموس امم بر وجه اتم و اعم و ادوم و اقوم از سلاطین عالم یجری فیهم مجری الدّم فی العروق اقتدار و انتمار از هر جهت.

مرحوم لاری، پس از دفع شـبهه فوق الذکر از طریق پاسـخهایی که فشرده آنها را آوردیم، به سراغ بحث دیگری می رود و در قالب مباحث عدیده و با عنوان و سر سخن قانون ملی، انتظارات خود را از مجلس شورای ملی و نظام مشروطیت بیان می دارد. به همین جهت می توان گفت که رسالـۀ مشـروطه مشـروعه، رساله ای است در دفاع از مشـروطیت مورد نظر مرحوم لاری و نه نظامی که در چهار چوب قانون اساسـی و متمم آن تبلور یافته است. لاری در قالب این قسـمت از رساله خویش، خصایصی را برای قانون ملی و وظایفی را برای نمایندگان مجلس و زمام داران حکومت مشروطه مطرح می کند که در صورت تحقق آنها، آن نظام، مشروطۀ مشروعه خواهد بود

مجموعه مقالات، ص: ۱۹۰

دیدیم

که نخستین پایه مشروطه مشروعه لاری، شورایی مبتنی بر شریعت و برای اجرای احکام الهی است. در این تفکر مشروطه خواهی، باید همگی جدا بر این باور باشند که تمام اعمال بشری زاییده ارادهٔ الهی است و از دایرهٔ مقدرات باری تعالی خارج نیست. گفتیم که مرحوم لاری پس از آن که هر نظر و شورایی را برای اعتبار و اعتناء، راجع یا مبتنی بر شورای انبیاء، علمای اعلام و نواب حضرت خیر الانام و عقل عقیل مستقل امام والا مقام و قوانین شریعت معرفی می کند، انتظارات خویش را از مشروطه در قالب توصیف قانون ملی بیان می کند. این انتظارات را، که می توان پایه های دیگری از مشروطه مشروعه نویسنده دانست، می توان به شرح زیر تلخیص و دسته بندی کرد:

۱- قانون ملی باید ناظر به تحقیق تبری از شوم مشئوم همراهی و مشابهت، همانندی، همگونی و پوشیدن لباسهای غیر مسلمین باشد و کاری کند که مسلمین به لباسهای اسلامیه که سبب شرافت آنهاست و دارای شعائر و علائم اسلامی است، ملبّس شوند «۱».

۲- قانون ملی باید در جهت از میان برداشتن بدعت تذکره مروری و قرنطینه عبوری عابری سبیل زوار و حاجیان بیت اللّه الحرام، وضع و تنظیم گردد، چرا که از زمان وضع بدعت تذکره ستمهای زیادی بر زائران خانهٔ خدا

---

(۱) مرحوم لاری در ادامه و انتهای این بحث و سخن خود، نقش شعار و نشان سر و سینه، نقش سکهٔ مبارکهٔ اسلام نقش شمشیر و سیف و نقش تاج را نیز ترسیم کرده است، که عکس آنها را در پایان رساله آورده ایم.

رفته است: به خصوص کسانی که توانایی پرداخت

پول تذکره و قرنطینه را نداشته اند، بیشتر مورد ستم قرار گرفته و در حرم امن خدا به محبس انفرادی افتاده اند.

۳- قانون ملی باید در جهت کوتاه کردن دست اطبای خبیث خارجی وضع شود.

۴- قانون ملی باید به اجرای احکام الهی در بارهٔ اهل ذمّه و کفار اهل کتاب پرداخته و مقررات شرعی را در این باره کما و کیفا به مرحلهٔ اجراء گذارد.

۵- قانون ملی باید ناظر به پرهیز از استفاده از البسهٔ بیگانگان و تشبّه به مجوس باشد و مسلمانان را به پوشیدن البسهٔ اسلامی تحریص نماید.

۶- قانون ملی باید سنّت شوم ابالسهٔ کفره را در زدن طبل و ناقوس و انداختن توپ، که از ملاهی منکرهٔ ابالسه است، بر اندازد و در عوض مسلمانان را به رفعت اذان و تعظیم شعائر الهی وادارد.

۷- قانون ملی باید عمّال و ضابطه های حکومتی را به عدالت و اجرای اصول شرع وادارد و اجحاف و گرفتن قلّق، جریمه و سرانه، تذکره و قرنطینه را به هر اسم و عنوان بر اندازد.

۸- قانون ملی باید مردم مسلمان را از تفرقه و پراکندگی دور بدارد و همهٔ مسلمین را اعم از مرد و زن، پیر و جوان و شیعه و سنی در صف واحد جهاد در مقابل دشمنان خارجی متشکل نموده و آمادهٔ جهاد کند. باید دانست که اس و اساس اسلام به جهاد وابسته است. فتوحات تمام دوره های اسلامی از همین

جهاد حاصل شده است اقتدار تمام دولتها از جهاد حاصل شده است، چنانچه اقتدار کنونی سلطان عبد الحمید خان عثمانی به سه طایفه متکی است که عبارتند از: جندیّه، ملکیّه و عدلیّه. این

سه طایفه نیز به هیچ وجه به حوزهٔ وظایف هم تجاوز نمی کنند.

۹- قانون ملی، باید ناظر به چشم پوشی از خصوص مالیات قصابی به ضمیمه اضافات فروع زاید بر اصل باشد، چه این مالیات و اضافات آن موجب زیان کلی قصاب و موجب مفسدهٔ او می شود.

۱۰- قانون ملی باید در جهت قطع ید فساد و مفسدهٔ کفّار خارجه از همه امور، خصوصا اختیار گمرکات اقدام کند. قرار داشتن اختیار گمرکات در دست خارجیان موجب ورشکستگی تجار و فرار آنان به دیار کفار گشته است.

۱۱- قانون ملّی، باید به حسب تکلیف شرعی و ملی اسلامی، موجب عهد و میثاق و اتحاد بین هر دو دولت اسلام [ایران و عثمانی] و منشأ تقویت و عقد اخوت گردد. دو دولت باید عقود اکیده و شدیده بر این مودّت و اتحاد جاری کنند. لازمه این اتحاد کلی و وداد نوعی، رفع ما به الانفراد جزئی است از اسباب مفسده خلف از جمله مواد اتحاد باید رفع تفتیش و تفحص در گمرکات و بندرات از کتب علمیه باشد. دو دولت نباید به کتب فرقه های اسلامی سخت گیری کنند. آنان وظیفه دارند به اصلاح میان مسلمین بپردازند.

۱۲- قانون ملی باید در جهت بطلان هر فعل و عملی که از روی،

مجموعه مقالات، ص: ۱۹۳

سهو و نسیان، خطاء و اغراء و نادانی انجام گیرد، اقدام کند، زیرا خطاء و افراد در حق خود خطا کار بی مبنا و بی بنیاد است، تا چه رسد در حق دیگر مسلمانان خصوصا سلطان، آن افعال از هر کس، حتی اگر از امین السلطان هم صادر شود، باید باطل گردد. بنا بر این هر قرارداد و معامله

و معاهده که بر آن بنیادها بسته شود، باطل و عاطل است و غیر مقبول. از جمله این افعال باطل، واگذاری بندر عدن به خارجه و تمکین خارجه از مملکت مصر ورود نیل است.

۱۳- قانون ملی با حکم جبلی و لطف خفی خداوند و با توسل به باطن شریعت و اشارهٔ حضرت حجت علیه السّلام به دلیل آن که بر آن حضرت لطف تقریب به قدرت و دور شدن از معصیت و اظهار قدرت و اتمام حجت واجب است، با نصب قانون شورا و مشورت و مشروطه مشروعه، به گونه ای که خرق عادت و اظهار کرامت بود ریشهٔ استبداد را به قدرت کامله الهی و حجت بالغه از بیخ و بن برکند. مردم باید به شکرانه این لطف الهی و موهبت کبری با طوع و رغبت، با جان و مال، نه با حرف بدون عمل به تأیید انجمن ملی محترم اسلام بپردازند. انجمنی که در قرآن و حدیث از مانند آن حمایت شده است. نصوص صحیحه و صریحه [که مؤلف در متن آنها را نقل می کند] بر فوائد کلیه و مصالح نوعیه ای که ناشی و منتهی به حضرت حجت و صاحب شریعت است دلالت دارند، از جملهٔ آنها، اقامه این انجمن و دخول در این چمن گلشن است. اهل این انجمن به دلیل قیام و اقدام به مصالح امام و لوازم اسلام و تحصیل خشنودی امام والا مقام افضل مهاجرین و انصار و افضل حواریین، اشراقین و مشائیین

مجموعه مقالات، ص: ۱۹۴

و مرابطین در حفظ ثغور اسلام در بسط عدل و قوانین شرع و حاملین تابوت و سکنیه و بقیّه ما ترک آل موسی

و لیله القدر و نزول ملائکه و روح .. هستند.

اهل انجمن هم چنین لسان صدق و نطق گویان امام زمان و کاشف قطعی از حکم شرعی و مستلزم عادی از حکم واقعی و از رأی رضای معصوم می باشند.

مخالفت مخالفان با رأی صواب دید اهل ملت، محکوم به حکم قول به فصل و خرق اجماع امت است و اجتهاد در مقابل نص شمرده می شود و عاطل و باطل محسوب می شود استعفاء و تخلّف و عذر و معذرت از خدمت و اطاعت انجمن بدون عذر شرعی، محکوم به حکم فرار از یورش به دشمن و عدول از جهاد است.

تمام این مراتب لیاقت و قابلیت که برای اعضای مجلس و انجمن شمردیم، مشروط و منوط به اجتماع شروط قابلیت و تحصیل لیاقت و جامعیت و دیانت و کفایت و حسن فطرت و عدالت و محاسن اخلاق سیرت و صورت است.

شرط اول تبری از لوث سرایت بدی اغیار و قبح مجالست و مجاورت اشرار و کفار مستبد و مفسد است که چون شیطان خود را داخل انجمن می کنند.

باید این شیطان را از ورود به انجمن ها مانع شد.

شرط دوم تحلّی و تجلی اهل انجمن اقدس است به انوار و آثار وقار و محاسن سیرت و صورت اسلام خصوصا عدالت و التزام به محکمات قرآن و اعتقاد به بهشت و عمل به ارکان است.

مجموعه مقالات، ص: ۱۹۵

شرط سوم این که باید دخول در کعبهٔ انجمن به قصد خلوص، محرم به احرام مخصوص و به اندیشه خدمت خالصانه در خدمت به مردم و با پیراستگی از پلیدیهای ظاهری و باطنی باشد. کسانی که وارد انجمن می شوند، باید در طلب علایق شخصی

و نفسانی نبوده و در طلب کمال، مجاهده و جهاد و استمداد از خداوند باشند و آن را کعبهٔ خدمت به مردم انگارند. چنانکه خداوند در باب ورود به خانه خدا فرموده است ادْخُلُوهَا بِسَلَامٍ آمِنِينَ و در باب ورود به خانهٔ پیامبر خدا گفته است که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ إِلَّا أَنْ يُؤْذَنَ لَكُمْ. مراد از خانه، خانهٔ اسلام و دیانت است، نه خانه های سنگی و گلی. کسب اذن باید بنا به سیره و روش مجاهدین باشد که به هنگام جهاد با کافران از پیامبر اجازه می گرفتند. در این زمان نیز با توجه غیبت امام زمان علیه السّلام، بنا به ظاهر اخبار، مردم باید در حلال و حرام، هم چنان که سیره روات در کسب اجازه در روایت کردن احادیث است، از نواب عام اجازه بگیرند.

۱۴- قانون ملی باید هر سال برای هر یک از عمّال اعلانی صادر کند مبنی بر این که به موجب فرمان انجمن محترم ملی و فرامین مؤکده، مسابقهٔ دولتی، مالیات راهداری، قصابی، خبازی و سرانه، به هر اسم و رسم که باشد، از مسلمین گرفته نشود و این مالیات از اقبح قبایح و افحش فواحش و هتک اسلام شمرده شود و گیرنده و مباشر آن و حلال شمارنده آن خارج از ربقهٔ اسلام تلقی گردد و تحت سیاست و حدود شرعیه قرار گیرد.

۱۵- قانون ملی باید موجب الزام و التزام تمام مردم، خصوصا عمّال

مجموعه مقالات، ص: ۱۹۶

و ضابطین و حکام، به حدود شرعیه و سیاسات ملیّه گردد و انجمن محترم، این امور را تحت نظارت قرار دهد.

مرحوم لاری با بیان چهاردهمین انتظار خویش

از مجلس و اعضای انجمن ها، رساله خویش را خاتمه می دهد. چنانکه دیدیم لاری در سراسر رساله خویش بر ضرورت پای بندی مجلس و مشروطه طلبان بر حدود شرعیه و استعانت از علماء و مراجع و فقها تأکید می کند.

مجموعه مقالات، ص: ۱۹۷

[مقدمه مؤلف]

هو اللّه بسم اللّه الرحمن الرحیم و به نستعین شورای ملّی و مصالح کلّی حکیم لقمانی در عهد همایونی فتوحات سلطانی از عالم پنهانی و عالم ربانی و معلم روحانی، روح القدس آسمانی تجلّی به آفاق ظلمانی و ارکان این عبد فانی یافته، و من باب کثره الأعوان دلیل عظمت السلطان لا جبران النّقصان به نصّ وَ شاوِرْهُمْ فِی الْأَمْرِ «۱»، وَ أَمْرُهُمْ شُوری بَیْنَهُمْ «۲».

مقدّمه [قانون]

صحه آراء و اتفاق نظر صواب دید شوری، چنانچه در نظامنامه «۳» اشارهٔ به صحت عقیده و عدم تظاهر به فسق و فجور نموده، موقوف و مصروف بر حسن فطرت و رشاد و بصیرت و اعتقاد به مضمون آیات محکمات [زیر است]:

---

(۱) آل عمران/ ۱۵۹.

(۲) شوری/ ۳۸.

(۳) اشاره است به قسمتهایی از مواد سوم، چهارم و پنجم قانون اساسی در شرایط انتخاب کنندگان و انتخاب شوندگان رفع تهمت.

مجموعه مقالات، ص: ۱۹۸

وَ مَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ* «۱» وَ ما تَشاؤُنَ إِلَّا أَنْ یَشاءَ اللَّهُ* «۲» «و لا اله الّا اللّه و لا حول و لا قوّه الا باللّه» لَنْ یُصِیبَنا إِلَّا ما کَتَبَ اللَّهُ «۳» وَ ما هُمْ بِضارِّینَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ «۴» وَ مَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُکْماً «۵» وَ مَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ حَدِیثاً «۶» وَ مَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ قِیلًا «۷» وَ مَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً «۸».

فعلی هذا: هیچ اثر و آثاری و قدرت و اقتداری از فیض وجود و عقول و قصود و غیاب و شهود و والد و مولود و هستی و قدرت و عمر عزّت و دولت و سلطنت دنیا و آخرت من البدایه إلی النّهایه، از

علل محدثه و مبقیه «۹» بأسرها «۱۰» و جمیعها نبوده و نخواهد بود مگر به افاضه و عنایت حضرت معبود و وسایط فیض مبدأ فیاض واجب الوجود. چنانچه همین است معنی توحید کلّی و نفی شرک جلی و خفی و خلافت عامه و ریاست و سلطنت کلیهٔ تامه

---

(۱) آل عمران/ ۱۲۶، انفال/ ۱۰- این را بدانید که پیروزی و نصرت جز از جانب خداوند نازل نمی شود.

(۲) انسان/ ۳۰- و شما نمی خواهید، مگر آن که خدا بخواهد.

(۳) توبه/ ۵۱- هر گز مصیبتی بر ما وارد نمی شود، جز آن مصیبتی که خداوند بر پیشانی ما نوشته باشد.

(۴) بقره/ ۱۰۲- به هیچ کس زیان و بلایی وارد نمی کردند، جز با رخصت خداوند جهان که مشیت او را به کار بندد.

(۵) مائده/ ۵۰- چه کسی بهتر از خداوند داوری خواهد کرد.

(۶) نساء/ ۸۷- کیست که سخن او از سخن خدا درست تر باشد؟

(۷) نساء/ ۱۲۲- کیست که قول او از قول خدا صادق تر باشد؟

(۸) بقره/ ۱۳۸- کیست که رنگ او بهتر از خداوند است.

(۹) علل پدید آورنده و بقاء دهنده.

(۱۰) اسر: همگی، تمامی.

و ولایت مطلقه اولی الامریه أَوْلى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ «۱» و أموالهم و مضامین براهین عقلیّه و نقلیه و محکمات کتاب و سنت مذهب عدلیه به این که افعال اللّه معلّل به اغراض است و احکام اللّه تابع مصالح و مفاسد نفس الامریه عایدهٔ به خود عباد است نه مستند به عبث و لغو و ظلم و تصویب و تفویض، مگر بقول جبریّه و صوفیه و شیخیه و بابیه و اشاعرهٔ منکرهٔ قبح و حسن عقلی «۲».

فعلی هذا: هر نظر و شورایی و

خیال و آرائی که مخالف قواعد و قوانین شرایع و دین اسلام و مسلمین است، از مزخرفات وحی شیاطین و منشاء تمام مفاسد دنیا و دین و خلل و اختلال نظم حال و اعتدال آسمان و زمین و مخرج از ربقهٔ اسلام و مسلمین است.

فعلی هذا: بدیهی است که هیچ نظر و شورایی و هیچ تدبیر و آرایی از هیچ عقل و عقلایی و هیچ ذی شعور و دانایی محل اعتبار و اعتنایی نبوده و نخواهد بود، مگر راجع بنظر صواب دید آراء و شورای انبیاء عظام و علماء اعلام و نوّاب حضرت خیر الانام و عقل عقیل مستقل امام علیه السّلام و الا مقام و قواعد و قوانین شرع اسلام.

چنانچه هیچ اسمی رسمی و هیچ حکمتی و حکمی و هیچ نظر و فهمی

---

(۱) احزاب/ ۶- پیامبر از خود مؤمنان، به مؤمنان سزاوارتر است که برای آنان تصمیم بگیرد و اعمال ولایت و سرپرستی کند.

(۲) مقصود این است که افعال الهی دارای جهت و غرض خاصی است و احکام خداوندی نیز تابع مصالح و مفاسدی است که از خود بندگان ناشی می شود. چنین است که مطابق عقیده برخی از فرق دیگر، چون اشاعره افعال الهی متکی به حسن و قبح عقلی نباشد و فی المثل خداوند بر خلاف قبح عقلی ظلم، ظالمی را پاداش دهد و بر عکس، فرد مصیبی را مجازات کند.

مجموعه مقالات، ص: ۲۰۰

و هیچ تدبیر و نظمی اصلح و احکم و افهم و اعلم و انفع و اتم و اسلم و اعم و انظم و اقدم و اعظم نبوده و نخواهد بود، از تدبیر مدبّر عوالم امکان و حکم حکیم

حضرت علام، لقوله تعالی إِنَّ الدِّینَ عِنْدَ اللّهِ الْإِسْلَامُ «۱» و ما سواء زخاریف الاوهام و اراجیف الاصنام و اضغاث احلام بِئْسَ لِلظّالِمِینَ بَدَلًا «۲» قُلْ هَلْ نُنَبِّئُکُمْ بِالْأَخْسَرِینَ أَعْمَالًا الَّذِینَ ضَلَّ سَعْیُهُمْ فِی الْحَیَاهِ الدُّنْیَا وَ هُمْ یَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ یُحْسِنُونَ صُنْعاً «۳» أَ فَمَنْ کَانَ عَلَی بَیِّنَهٍ مِنْ رَبِّهِ کَمَنْ زُیِّنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ وَ اتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ «۴» قُلْ لَا یَسْتَوِی الْخَبِیثُ وَ الطَّیِّبُ وَ لَوْ أَعْجَبَکَ کَثْرَهُ الْخَبِیثِ «۵» قُلْ هَلْ یَسْتَوِی الْأَعْمَی وَ الْبَصِیرُ أَمْ هَلْ تَسْتَوِی الظُّلُمَاتُ وَ النُّورُ «۶» وَ مَا یَسْتَوِی الْأَعْمَی وَ الْبَصِیرُ وَ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَ لَا الْمُسِیءُ قَلِیلًا مَا تَتَذَکَّرُونَ «۷»

---

(۱) آل عمران/ ۱۹- در پیشگاه خداوند، دین همان اسلام است.

(۲) کهف/ ۵۰- شیطان برای سیه کاران و ظالمان بدترین مولای بدلی است.

(۳) کهف/ ۱۰۳، ۱۰۴- بگو ای مردم مایلید اعلام کنم، چه کسی در پاداش عمل از دیگران خسارت بیشتری خواهد برد؟ آنان که ثمرهٔ تلاش و فعالیت آنان در زندگی دنیا گم شد و می پندارند که در ساختار جامعه نیک اندیشی می نمایند.

(۴) محمد/ ۱۴- آیا کسی که از پیشگاه پروردگارش گواه روشنی دارد با آن کسی همپایه است که دستاورد ناصوابش در نظر آراسته و زیبا می نماید؟ اینان کافر شده اند و دنبال هوسهای خود رفته اند.

(۵) مائده/ ۱۰۰- بگو پاک و ناپاک برابر نمی شوند. گر چه ناپاکها چندان وافر و موفور باشند که تو را به شگفت آورند.

(۶) رعد/ ۱۶- بگو آیا خدای کور با خدای بینا برابر است، آیا چند سیاهی با روشنایی برابر است؟

(۷) غافر/ ۵۸- آن کسانی که می دانند، با آن کسانی که نمی دانند، برابر نمی شوند. مردم نابینا و

مردم بینا یکسان نخواهند بود و آن کسانی که ایمان آورده اند و اعمال شایسته دارند، با کافران بدکاره برابر نخواهند بود. شما این نکته ها را کمتر به خاطر می سپارید.

مجموعه مقالات، ص: ۲۰۱

وَ لَا الظُّلُمَاتُ وَ لَا النُّورُ وَ لَا الظِّلُّ وَ لَا الْحَرُورُ وَ مَا يَسْتَوِی الْأَحْيَاءُ وَ لَا الْأَمْوَاتُ «۱» أَ فَمَنْ كَانَ مُؤْمِناً كَمَنْ كَانَ فَاسِقاً لَا يَسْتَوُونَ «۲» مَثَلُ الْفَرِيقَيْنِ كَالْأَعْمَى وَ الْأَصَمِّ وَ الْبَصِيرِ وَ السَّمِيعِ هَلْ يَسْتَوِيَانِ مَثَلًا أَ فَلَا تَذَكَّرُونَ «۳» و المعلوم بالبداهه و حسن الفطره این که انسان که یکی از بدایع صنع حکیم مطلق و مخبر صادق مصدّق فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ «۴» است، در کیفیت و کمیّت محاسن خلقت و تشکیل هیئت و بدایع صنعت و حکمت غیر متناهی حکیم مطلق جلّت عظمته و حکمته مثلش مثل اعجاز قرآن که در محاسن بدیع و فصاحت و بلاغت و جوامع کلم که لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَ الْجِنُّ عَلَى أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَ لَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيراً «۵». پس چنانچه تمام فصحاء و بلغا عالم، عاجز و ناتوان از زبان و بیان یک حرف، یا یک وصف قرآن، در محاسن ترتیب و بدایع ترکیب، مگر آن که از منقصه لسان زیاده و نقصان آن، خجل و منفعل و حیران و سرگردان. و هم چنین حکمت خلقت انسان. هر عضوی از اعضاء آن که وضع در غیر موضع وضع حکیم یا اعمال در غیر محل مستقیم مثل اکل از قفا و مشی

---

(۱) فاطر/ ۲۲- ۱۹- و سیاهی و نور با هم برابر نیستند، نه سایه و نه آفتاب با هم

برابرند. زندگان و مردگان هم برابر نخواهند بود.

(۲) سجده/ ۱۸- آیا کسانی که مؤمن بوده اند، همپایهٔ آن کسانی می شوند که متمرد و فاسق بوده اند.

(۳) هود/ ۲۴- حکایت این دو گروه، حکایت کوران و کران است با مردمان بینا و شنوا. آیا دو گروه با هم برابرند؟ آیا یادآور نمی شوید؟

(۴) مؤمنون/ ۱۴- جاوید باد خداوند رحمان، بهترین آفرینندگان.

(۵) الاسراء/ ۸۸- بگو به حق سوگند اگر آدمی و پری گرد هم آیند که با تبادل فرهنگ و ادب مانند این قرآن، قرآنی بیاورند، هر گز نتوانند مانند این قرآن، قرآنی بیاورند. گر چه با کمال حمیت هنر و ابداع خود را روی هم بریزند و سالهای سال یار و هم کار هم باشند.

مجموعه مقالات، ص: ۲۰۲

قهقری موجب خطر و قبح منظر و اضرار و ضرر، کعمی البصر «۱»، پس انحراف از هر جزئی از تدابیر حکیم و انصراف از هر قدری از تقادیر قادر عظیم، در هر یک از هفت عضو، هفت شبر «۲» طول و عرض انسان و ترکیب سبع المثانی قرآن که موجب این همه قبح منظر و نقصان و اختلال نظم و نسیان می شود.

پس چگونه به تدبیر سقیم و رأی شیطان رجیم و تخلّف از صراط مستقیم و لقمان حکیم و قرآن و شارع عظیم می توان داد نظم هفت اقلیم به تحکّم و تحکیم؟ هیهات، هیهات، محال است و ممتنع است تمام مفاسد عالم و بی اعتدالی امم و اختلال نظم و حکم و زوال نعم به نقم «۳» و وجود به عدم از بداء آدم تا خاتم و از صدر اسلام تا یوم القیام نبوده و نخواهد بود مگر به واسطهٔ مخالفت حکم و

شورای ملّت و کفران نعمت.

چنانچه از صدر اسلام تا کنون کسی مغتنم به غنیمت ریاست و نعمت سلطنت و خلافت نشده، مگر به واسطهٔ برکت مصاحبت یا مجاورت و سرایت با متابعت و اطاعت و یا حمایت و محافظت صورت یا سیرت ظاهر الاسلام والا مقام. و لو در بعض اعوام و قدیم الایام، و کسی محروم و معدوم از این مقام معلوم و غنم مغنوم نشده و نمی شود، مگر به واسطهٔ شوم مشئوم «۴» و ستم مسموم کفران این نعمت و مخالفت ملّت و قدر ندانی سعادت و شرافت و برکات فیوضات

---

(۱) کعمی البصر، مانند کسی که چشمانش کور است.

(۲) شبر: وجب.

(۳) نقم: جمیع نقمت: عذاب، رنج و سختی، پاداش بد.

(۴) اصل: می شوم در سراسر رساله نیز همین می شوم به غلط به جای مشئوم آمده است. چنانکه قبلا گفته ایم.

مجموعه مقالات، ص: ۲۰۳

غیر متناهیه صورت و سیرت اهل اسلام والا مقام و اکسیر اتمّ باطن شریعت خیر الانام، علیه الصلاه و السلام، چنانچه استیلا اعراب علی خرق العاده و العجائب بر تمام مشارق و مغارب و ملوك اکاسره و جبابره در مدّت ششصد سال بعد از هجرت نشد و نمی شد مگر به واسطهٔ باطن شریعت و مدد و امداد شوریٰ و مشورت با والی ملّت و امام امّت علیه السّلام. چنانچه انقراض دولت و زوال سلطنت بعد از آن نشد و نمی شود، از ایشان تا کنون مگر بعد از جفاء امّت در اخفاء امامت و اطفاء نور هدایت به طول هجرت و غیبت حضرت حجت علیه السلام و شوریٰ و مشورت خواجه نصیر ملّت.

و هم چنین دوام سلطنت صفویّه از برکات علماء ملیّه

و ترویج مـذهب عـدلیّه امامیه در مـدت مدیـد پانصـد سال، در نهایت اقتدار و اعتدال و عدم عروض زوال و انتقام مگر بعد از تغییر کلی حال و احوال به سوء الفعال و تسلیط عمّال جهّال و افاغنه ضلال بر حال و مال مسلمانان.

چنانچه تسلّط روسیّین بر اطراف ثغور مسلمین به واسطهٔ مخالفت سید المجاهدین «۱» و اقتدار به جفای کوفیّین.

چنانچه دوام مـدت سـلطنت شاه شـهید نبود مگر از حسن عقیدت به اهل شـریعت، خصوصا در اوایل سـلطنت به نشـر صـندوق عدالت در تمام مملکت و قمع بابیّه و دفع شیخیّه و رفع دخانیّه و منع کفّار از مداخلهٔ در کار.

---

(۱) اشاره است به آیت اللّه سـید محمد مجاهد که در آسـتانه جنگهای دوره دوم ایران و روس، فتوای جهاد علیه روسـها داد و خود نیز در جبهه هـا حضور یـافت. مؤلف محترم تلویحا شـکست ایران در جنگهای مـذکور را به دلیل مخالفت با مرحوم آیت اللّه مجاهد دانسته و عدم یاری او را به جفای کوفیان نسبت به امام حسین علیه السّلام تشبیه می کند.

مجموعه مقالات، ص: ۲۰۴

و چنانچه سـلطنت هندوسـتان و حبشه و زنگبار با دوام اسـتمرار و قدم و استقرار و کمال اقتدار اسیر و گرفتار و صغار و انکسار نشـد و نمی شـد، مگر به واسـطهٔ مداخلـهٔ کفـار در کـار و دیار به سوء کردار و رفتار و رفع آثار ملّت و شـعار، بر عکس افاغنهٔ کابل و قنـدهار که به واسـطهٔ حذر «۱» و حـذار از مـداخله دادن کفّار تا کنون نرفته انـد، زیر بار این عار و شـعار و باقی انـد بر اقتدار و اختیار.

و هم چنین دولت فرانسه با کمال شهنشاهی و

منافسه «۲» به محض احداث قانون مزخرف فنون مغلول «۳» و منکوب و اسیر و دستگیر شد. هم چنین سلطان عبد العزیز عثمانی به محض شوم اجراء همین قانون مشئوم معزول و معدوم و گرفتار محاربهٔ کفّار روسیه شد، ولی برادر رشید سلطان عبد الحمید به واسطهٔ رأی سدید و تلافی شدید اکید در حکایت اسلام و علماء اعلام با کمال اقتدار و فتوحات بسیار تدارک و انجبار و کسر و انکسار «۴» نموده.

هم چنین غلبه ژاپن بر روسیّه، بر خوارق عادیّه در این ازمنه حالیّه، از باطن شریعت غرّاء و ملّت و استجابت دعاء یکی از خدّام علماء.

چنانچه سبب حدوث طاعون و وباء و تنزّل و عناء «۵» و آفت و بلاء در کفره اعداء «۶» از تاریخ ده سال قبل از این تا کنون، به واسطهٔ نفرین یکی از خدام اهل

---

(۱) حذر: پرهیز کردن، دوری جستن.

(۲) منافسه: رقابت.

(۳) مغلول: اسیر، کسی که به غل و زنجیر افتاده است.

(۴) کسر و انکسار: شکستن و شکسته شدن

(۵) عناء: رنج و سختی.

(۶) کفرهٔ اعداء: دشمنان کافر.

دین. و علی هذا القیاس، احوال سایر الناس من حیث الصحّه و الالتباس و الغناء و الافلاس و الترقّی و الانعکاس فاعتبر، بهذا المقیاس و الاقتباس احوال سائر الاناس فانّه خیر مقیاس و اساس فی الفراسه و الافتراس «۱» پس از مشاهدهٔ این اخبار و آثار، و تجربه و اختبار و عبرت و اعتبار، معلوم است به حسن الفطره و البداهه چنانچه خالق و رازق و مدبّر و مسخّر عالم نیست، مگر خلّاق عالم و مصوّر بنی آدم.

هم چنین به هیچ تدبیر و تسخیر و نظم

و تنظیم و حکمت و تحکیم و علم و تعلیم و فهم و تفهیم و دین و تدوین و حسن و تحسین در عالم نیست، مگر شورای ملی و آراء کلّی و توحید «لا فتی الّا علی لا سیف الّا ذو الفقار» و ما عداه نار و عار و ذلّ و صغار و شعبده السحره و مسخره الکفره «۲».

فان قلت «۳»: مشهود و معهود است استقامت سلطنت دول و نحل باطله، مخالفت تمام اهل شرع و ملل بدون ملل و علل بلا فتور و زلل و بلا اختلال و خلل «۴».

قلت «۵» در جواب مقرون به صواب أولا ـ اجمالا به این که شبهه مصادم «۶» ضرورت نمی شود، قطعا. و عذر و معذرت خطاء نیست، عقلا، چرا که حکمت

---

(۱) پس در نظر آور بر همین مقیاس، احوال سایر مردم را، چه این بهترین مقیاس و اساس در فهم و دریافت است.

(۲) و جز آن هر چه هست آتش، ننگ، ذلت و خواری و نیرنگ ساحران و ریشخند کافران است.

(۳) فان قلت پس اگر [اشکال کنی] و به گویی.

(۴) خلل: و هن، فساد، تباهی.

(۵) قلت: گویم.

(۶) مصادم: صدمه زننده.

حکیم جبّار در رفع الجاء «۱» و اجبار از فاعل مختار، مقتضی همین است که در مقابل هر عقلی، جهلی و هر ضرورتی شبهه ای و هر حقّی باطلی و هر حکمتی جهالتی و هر صلاحی فسادی و هر خیری شرّی و هر محکمی متشابهی و هر پیغمبری شیطانی. چنانچه فرموده وَ مٰا أَرْسَلْنٰا مِنْ قَبْلِکَ مِنْ رَسُولٍ وَ لٰا نَبِیٍّ إِلّٰا إِذٰا تَمَنّٰی أَلْقَی الشَّیْطٰانُ فِی أُمْنِیَّتِهِ «۲» وَ کَذٰلِکَ جَعَلْنٰا لِکُلِّ نَبِیٍّ عَدُوًّا

شَیاطِینَ الْإِنْسِ وَ الْجِنِّ یُوحِی بَعْضُهُمْ إِلی بَعْضٍ زُخْرُفَ الْقَوْلِ غُرُوراً «۳» وَ إِنَّ الشَّیاطِینَ لَیُوحُونَ إِلی أَوْلِیائِهِمْ لِیُجادِلُوکُمْ «۴» به این که چیزی را که خدا کشد بهتر از کشتن دیگر است. در مقابل وَ لا تَأْکُلُوا مِمّا لَمْ یُذْکَرِ اسْمُ اللّهِ عَلَیْهِ وَ إِنَّهُ لَفِسْقٌ «۵». الآیه.

و ثانیا نقضا به این که تمام فنون فساد و مفاسد و افساد و اذیت عباد و خرابی بلاد ناشی و منتهی به نفوس خبیثه شریره مردهٔ ابالیس بنی جانّ است و با وجود این استیلا و سلطنت ایشان از آدم تا آخر عالم بر تمام نفوس و اموال و ناموس

---

(۱) الجاء: ناچار ساختن و واداشتن به کاری

(۲) حج/ ۵۲- ما پیش از تو رسولی نفرستادیم و نه پیامبری، که آیات ما را بر مردم تلاوت کنند جز آن که هر گاه آیات خدا را زیر لب زمزمه کردند، شیطان در زمزمه آنان و لوله افکند و باطلی را به صورت آیات حق به جلوه در آورد.

(۳) انعام/ ۱۱۲- به همین صورت که شاهد آنید ما برای هر پیامبری، دشمنی از بدخواهان آدمی و پری برانگیخته ایم تا با نیرنگ و فریب سخن شبهه ساز خود را به دیگری تلقین نماید و راه ایمان را مسدود سازد.

(۴) انعام/ ۱۲۱- شما باید این را بدانید که شیاطین ناپیدا به دوستان مشرک خود وحی و اشارت می کنند، تا با این بافته های خرافی با شما به بحث و جدل بنشینند.

(۵) انعام/ ۱۲۱- شما نباید از گوشت آن دامی تناول کنید که به هنگام سر بریدنش نام خدا بر آن یاد نشود. این را بدانید که تناول از گوشت آن دامی

که عمدا نام خدا بر آن یاد نگردد، فسق است.

مجموعه مقالات، ص: ۲۰۷

امم بر وجه اتمّ و اعم و ادوم و اقوم از سلاطین عالم یجری فیهم مجری الدّم فی العروق «۱» اقتدار و انتمار «۲» از هر جهت.

و اما حلّا فی أحد الوجوه علی سبیل منع الخلوّ.

منها: این که اقتدار و استمرار و سلطنت کفار نیست مگر بر خصوص کفار و اشرار خبیث بی صاحب و بی ملّت امثال خود ازابل نه بر اخیار ابرار مسلمین صاحب دار مثل پروردگار عزیز جبّار و والی دار مثل ائمهٔ اطهار و صاحب کار چنانچه فرموده إِنَّ عِبادِی لَیْسَ لَکَ عَلَیْهِمْ سُلْطانٌ* «۳» إِنَّما سُلْطانُهُ عَلَی الَّذِینَ یَتَوَلَّوْنَهُ وَ الَّذِینَ هُمْ بِهِ مُشْرِکُونَ «۴» أَنّا أَرْسَلْنَا الشَّیاطِینَ عَلَی الْکافِرِینَ تَؤُزُّهُمْ أَزًّا «۵» و من المعلوم این که کشتن هزار کلب هراش «۶» و عقور «۷» بی صاحب هیچ نقلی نیست و مورد مؤاخذه کسی نیست، به خلاف کشتن یک کلب معلم و یک سگ پاسبان که مورد هزار مؤاخذه و دیه سلطان است.

و منها این که اقتدار و استمرار سلطنت باطلهٔ کفار از باب امهال «۸» و انظار «۹»

---

(۱) هم چون خون در رگها، از ایشان جریان می یابد.

(۲) انتمار: پلنگی کردن.

(۳) حجر/ ۴۲- بی شک بندگان من از قریب تو مفتون نمی شوند و تو را بر آنان سلطه نخواهد بود.

(۴) نحل/ ۱۰۰- نفوذ شیطان بر سر آن کسانی است که او را مولای خود گرفته اند و از او فرمان می برند و بر سر آن کسانی است که به اطاعت و پرستش شیطان مشرک شده اند.

(۵) مریم/ ۸۳- ما شیطانها را بر سر کافران فرستاده ایم تا دلهایشان را

از کینه به جوش آورند.

(۶) هراش: هار.

(۷) عقور: گاز گیرنده، هار.

(۸) امهال: مهلت دادن.

(۹) انظار: مهلت دادن.

مجموعه مقالات، ص: ۲۰۸

خاص به کفار است. چنانچه فرموده فَمَهِّلِ الْكافِرِينَ أَمْهِلْهُمْ رُوَيْداً «۱» یا از باب استدراج و املاء است چنانچه فرموده سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لا يَعْلَمُونَ وَ أُمْلِي لَهُمْ إِنَّ كَيْدِي مَتِينٌ* «۲» وَ لا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّما نُمْلِي لَهُمْ خَيْرٌ لِأَنْفُسِهِمْ إِنَّما نُمْلِي لَهُمْ لِيَزْدادُوا إِثْماً وَ لَهُمْ عَذابٌ مُهِينٌ «۳» چنانچه داد شدّاد و قوم عاد إِرَمَ ذاتِ الْعِمادِ الَّتِي لَمْ يُخْلَقْ مِثْلُها فِي الْبِلادِ «۴» یا از باب ایفاء «۵» جزاء حسنات ایشان است در دنیا، که حظّی نداشته باشند در آخرت چنانچه فرموده يُرِيدُ اللَّهُ أَلَّا يَجْعَلَ لَهُمْ حَظًّا فِي الْآخِرَةِ «۶» و یا از باب تبعیّت و سرایت حسنات اسلاف ماضین و اعقاب آتین «۷» یا به جهت مجاورت و صحابهٔ مؤمنین و رحمه للعالمین چنانچه فرموده وَ ما كانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَ أَنْتَ فِيهِمْ «۸» لَوْ تَزَيَّلُوا لَعَذَّبْنَا الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذاباً أَلِيماً «۹»

---

(۱) الطارق/ ۱۷- اینک کافران را وا بگذار با فرصتی اندک تا به کمین برسند.

(۲) اعراف/ ۱۸۲ و ۱۸۳، القلم ۴۴ و ۴۵- از آنجا که ندانند، تدریجا آنان را به سوی هلاکت می کشانیم. آنان را مدد می رسانیم تا بر کفر و طغیان خود بیفزایند و پیمانه آنان پر شود.

(۳) آل عمران/ ۱۷۸- آن کسانی که با دو رویی و دو رنگی کافر شدند، تصور نکنند که این عمر طولانی و رفاه زندگی را به خاطر خوشبختی به آنان عطا کردیم. ما بدین منظور بر عمر و رفاه آنان افزوده ایم تا بر زور گویی و طغیان

خود بیفزایند و از آمرزش حق محروم شوند. اینان یاران دوزخند و برای آنان عذاب خوار کننده ای مهیا است.

(۴) فجر/ ۸- ۷- همان بانیان شهر ارم که با طاقها و ستونهای بلند، شهری که مانند آن را در میان شهرها پدید نیاورده اند.

(۵) ایفاء: وفا کردن.

(۶) آل عمران/ ۱۷۶- خداوند جهان که آنان را مهلت و رخصت می دهد می خواهد با تاخت و تازشان در کفر و ضلالت، از رحمت آخرت محروم شوند.

(۷) آتین: آیندگان.

(۸) انفال/ ۳۲- اما خداوند رحمان مردمان را با این گونه عذابها هلاک نخواهد کرد ما دام که تو در میان آنان باشی.

(۹) فتح/ ۲۵- اگر آن مردان و زنان مؤمن از شهر مکه خارج می شدند و از جمع کافران جدا می گشتند بی شک کافران مکه را با عذاب دردناکی عذاب می کردیم.

مجموعه مقالات، ص: ۲۰۹

وَ لَوْ لا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ* «۱» ای یدافع من الاشرار ببرّ الاخیار.

چنانچه انظار ابلیس، جزاء چندین سال عبادات سابقه اش بوده و صحبتش با انبیاء و مدارات و سلوکش با عباد اللّه و انظار فرعون، جزاء حق التربیه حضرت کلیم و مجاورت مؤمن آل فرعون و آسیهٔ مؤمنه زوجه اش بوده.

چنانچه انظار منافقین از مهاجرین جزاء حق المهاجره را و انصار جزاء حق الانتظار و از اغیار وجود آثار و اخبار رحمه للعالمین، از مثل قرآن و امام زمان.

و چنانچه از برکات فیوضات علمی و عملی علماء ملّی و شورای حکمت آراء عقلی، آثار انتصار کلّی و اقتدار ولی سلاطین صفوی دار السّلطنه اصفهان تا کنون مأمون به امنیت و امان و مشحون به حکمت لقمان و ترقیات شأن فوق شأن و دوام ملک و سلطان إلی آخر

زمان، بر خلاف سایر بلدان مملوّ از حدثان نقصان و حرمان.

[۱- نفی تشبه به کفار از هر جهت]

قانون ملّی و فواید کلّی غیر متناهی اوّلی اوّل، تبرّی و تخلّی از شوم مشئوم مشاکله «۲» و مشابهه «۳» و مجانسه «۴» و ملابسه «۵» مسوخ «۶» ابالسهٔ

---

(۱) بقره/ ۲۵۱- و اگر سنت الهی بر این جاری نبود که شر نابکاران را به وسیلهٔ دیگران دفع کند ..

(۲) مشاکله: با یکدیگر موافقت و همراهی کردن، همانند و مشابه شدن.

(۳) مشابهه: همانند بودن، شباهت داشتن.

(۴) مجانسه: هم جنس بودن، همگونی.

(۵) ملابسه: در هم آمیختن، مشتبه ساختن، پوشیدن.

(۶) مسوخ: مسخ شدگان.

خارجه است و تجلی «۱» و تجلّی به حلیه و زینت ما به الامتیازات و ممیزات، شرافات اسلامیه است از هر جهت در صورت و سیرت و نشانه و سکّه و علامت و هیاکل و حمایل و علائم و قوائم و مظاهر و شعائر و ملابس و نفایس و محاسن و قرائن و تیجان «۲» و ارکان مطرّز و ممیز به علامت و نشان فوق شأن اسلام و اسلامیان، چرا که در تحلّی به حلیه طراز و امتیاز شعار و شعائر اسلام والامقام، منظور نظر انور حضرت علّام و ملائکه کرام و ائمه انام و علماء اعلام [است و،] از فوائد کلیه غیر متناهیه، رفعت مقام و اکرام و اعظام و مراتب حرمت و احترام و شکوه سلطنت و سلطان و یمین میمنت و امان و هیمنت بر عدوان و تفرق و تفوّق بر اضداد و نفرت از انداد و تعشق و رغبت در اتّحاد و دخول در مواد و عداد.

چنانچه مشاهد و محسوس این که میل نفوس و انس

مأنوس به سنخیت و جنسیّت و نفرت از بینونیّت است بالطبیعه، چنانچه در حدیث الجنس یمیل إلی الجنس الا تری الفیل یألف الفیلان «۳».

[۲- مرز قائل نشدن برای دولت اسلامی]

قانون ملّی و عوائد کلّی غیر متناهی اوّلی عملی تخلیه و تخلی از شوم مشئوم، بدعت تذکره مروری و قرنطینه عبوری عابری سبیل زوّار و حاجّ بیت اللّه الحرام. چرا که از تاریخ حدوث این بدعت شوم مشئوم نقص و نقصان و کسر و خسران در ارکان و بنیان عاملان و بانیان این ظلم و عدوان به عیان و برهان، به نص قرآن و فرقان، واضح و هویداست، از هر جهت.

---

(۱) تحلّی: آراسته شدن.

(۲) تیجان: تاجها، دیهیم ها.

(۳) هر جنسی به جنس خود می گراید، آیا نمی بینی که فیل با فیلان الفت می گیرد؟

مجموعه مقالات، ص: ۲۱۱

چرا که به عوض تعظیم و تکریم غریبان مهمان پناه آوران مستجیران ضیف اللّه و زوّار بیت اللّه که تعظیمشان تعظیم شعائر اللّه و من تعظیم حرمات اللّه ایشان را در هر بند و معبر باشد، ذل و انکسار و خواری و صغار به اضعاف جزیهٔ کفّار پول تذکره و قرنطینه گرفته و فقیر غیر قادر را حبس در بیت القاذور «۱» تبرعا کرده تا دیگران جزیهٔ او را تبرّعا بدهند.

و اقبح و افحش و افضح از این ننگ و عار و شنار و خزی اهل ملّت و دولت این که تمام حاجّ ضیف اللّه و زوّار بیت اللّه الحرام از رجال و نسوان و صبیان اقلا یک عشره حبس قرنطینه جهنّم قرینهٔ آتش مکینه «۲» عریان کرده و دود خورده، گرفتار اکفر کفّار لا یشعر، خمّار دیوانه شعار مستی وار، امّا ابرار اخیار زوّار به قطار قطار

فی العشیّ و الابکار «۳» برای تعداد و شمار باشد ذل و صغار کفّار زنگبار این مست دیوانه به محض بهانهٔ بیگانه به امر غلامانه خذوا فلان و فلانه از مرد و زنانه در مریض خانه زنده به گور اهل کفور و فجور. دیگر کسی را خبر نمی دهند از کشتن و سوختن آن مسلمان مهمان زوّار بیت اللّه وَ مَنْ دَخَلَهُ کانَ آمِناً «۴» سِیرُوا فِیهٰا لَیٰالِیَ وَ أَیّٰاماً آمِنِینَ «۵» لبّیک علی الاسلام من کان باکیا فقد ضیّعت احکامه و استحلت.

---

(۱) بیت القاذور: اینجا به معنی: مجلس انفرادی است.

(۲) آتش مکینه: آتش جایگاه.

(۳) عشی و ابکار: شب و صبح اشاره است به آیه ۴۱ آل عمران که می فرماید: و اذکر ربک کثیرا بالعشی و الابکار: پروردگارت را فراوان یاد کن و در شامگاه و بامداد خدا را تسبیح کن.

(۴) آل عمران/ ۹۷- هر کس به حریم کعبه وارد شود، ایمن خواهد بود.

(۵) سبا/ ۱۸- اینک بی زاد سفر چند شب و روز در نهایت امن و امان راه برگیرید.

مجموعه مقالات، ص: ۲۱۲

[۳- عدم دخالت کفار در شئون مملکت اسلامی]

قانون ملی و فواید کلّی لازمهٔ غیر متناهی تخلیه و تخلّی از نجاست کثافت اخبثین طبابت و حکمت و تحکّم و حکومت کفرهٔ خارجه است از هر چیز و هر جهت.

چرا که صفت حکمت و حکم حکومت از اجلّ صفات جلالیّه، خاصه حکیم و حکم احکم الحاکمین است که لٰا یُشْرِکُ فِی حُکْمِهِ أَحَداً «۱» فَلٰا یُظْهِرُ عَلیٰ غَیْبِهِ أَحَداً إِلّٰا مَنِ ارْتَضیٰ مِنْ رَسُولٍ «۲» پس کسی که در پستی ضدیّت و بت پرستی مشرکیت و نجاست و خباثت کفریه به مثابه صحّت سلب انسانیت به مصداق صُمٌّ بُکْمٌ عُمْیٌ

فَهُمْ لَا يَعْقِلُونَ «۳» إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا «۴» محال و ممتنع است، قابلیت و لیاقت مظهریه چنین صفت و وراثت، چنین فهم و رفعت لاستحاله القبیح و اجتماع الضدّین علی العادل الحکیم چنانچه فرموده لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ «۵» و الْخَبِيثَاتُ لِلْخَبِيثِينَ و الطَّيِّبَاتُ لِلطَّيِّبِينَ «۶».

---

(۱) کهف/ ۲۶- و در فرمان خود کسی را شرکت نمی دهد.

(۲) جن/ ۲۷- ۲۶- و بر غیب خویش کسی را آگاه نسازد جز کسی را که به عنوان رسول خود پسندیده باشد.

(۳) بقره/ ۱۷۱- گویا این مردم همگان کر و لال و کورند که از کلمات و اشارات قرآن چیزی نمی فهمند از این رو عقل و اندیشه بکار نمی بندند.

(۴) فرقان/ ۴۴- اینان فقط مانند بهائم در فکر خوراک و زفافند، بلکه گمراه تر که خوراک لایق و زفاف مناسب خود را هم نمی شناسند.

(۵) بقره/ ۱۲۴- عهد و فرمان من به سیه کاران دودمانت نخواهد رسید.

(۶) اشاره به آیه ۲۶ سورۀ نور است که می فرماید «الْخَبِيثَاتُ لِلْخَبِيثِينَ وَ الْخَبِيثُونَ لِلْخَبِيثَاتِ وَ الطَّيِّبَاتُ لِلطَّيِّبِينَ وَ الطَّيِّبُونَ لِلطَّيِّبَاتِ ..» زنان ناپاک مال مردان ناپاکند و مردان ناپاک مال زنان ناپاک. زنان پاک مال مردان پاکند و مردان پاک مال زنان پاک.

مجموعه مقالات، ص: ۲۱۳

پس چنین مفسدین و ابالیس مرده «۱» و اخوان قرده «۲» و عبدۀ اصنام و اولاد حرام به مفاسد اوهام و اضغاث احلام «۳» إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ و با مستی خمور و پستی فجور چگونه قابل و نایل حکمت و حکیم و حاکم و تحکیم و ذوق سلیم و فهم مستقیم و فَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ عَلِيمٌ می شود. حاشا و کلّا ابی اللّه ان

يجعل قوت الانبياء للاشـقياء «۴» علاوه بر آيـات محكمات لَا تَتَّخِذُوا بِطَانَةً مِنْ دُونِكَمْ لَا يَأْلُونَكَمْ خَبَالًا «۵» وَ لَا تُمْسِكُوا بِعِصَمِ الْكَوَافِرِ «۶» و لَا تَتَوَلَّوْا قَوْماً غَضِبَ اللّهُ عَلَيْهِمْ «۷» «و من يتولهم فَلَيْسَ مِنَ اللّهِ فِي شَيْ ءٍ» و الفاسـد لا يصدر منه إلّا المفاسد، بل المعتقد و المعتمد على الفاسد افسد منه، و على السّفيه اسفه منه، و على الضّال أضلّ منه.

[۴- نفى تشبه به كفار در لباس]

قـانون ملّى و مصـلحت كلّى مقتضـى تحلّى و تجلّى به حليه و حلى و زيـور شـرع انور، عقـد ذمّه و ضـرب جزيه بر كفّـار و اهل كتاب بر وجه مقرّر شـرعى [است،] كما و كيفا و اخذا و صـرفا و مصـرفه مصارف بيت المال المعد لمصالح المسـلمين، لكن به نظر و صواب ديد اهل ملّت و شـريعت كه بر وفق حكمت و مصـلحت كلّى اهل ملّت و شـريعت كه بر وفق حكمت و مصلحت كلّى

---

(۱) مرده: جمع مارد: سركش، متكبر.

(۲) قرده: بوزينه ماده.

(۳) اضغاث احلام: خوابهاى آشفته.

(۴) خداوند امتناع دارد از اين كه قوت انبياء را براى اشقياء قرار دهد.

(۵) آل عمران/ ۱۱۸- غير از هم كيشان خود كسـى را به دوستى و همرازى خود اختيار مكنيد كه ديگران شـما همراز و همدم نمى شوند. بلكه از جنگ روانى با شما كوتاهى نمى نمايند.

(۶) ممتحنه/ ۱۰- شما مؤمنان حق نداريد به بازوى زنان كافر خود بچسبيد و آنان را هم سر خود بدانيد.

(۷) ممتحنه/ ۱۳- با امت يهود هم كه خدا بر آنان غضب آورده است، دست دوستى مدهيد.

شرعى طرفين مجرى از هر جهت شود، نه به اختيار عمّال بد اعمال خونه «۱» ملّت و دولت كه بر خلاف

شریعت و نقض حکمت و مزید علّت جزیه را بر عمله خمر و خماره می گیرند که در عوض و مقابل آن جزیه اضعاف مضاعف نجاست بول و غایط خودشان به خورد مسلمانان داده و پول از مسلمانان گرفته.

و امّا فواید کلیّه و مصالح نوعیّه و احکام ملیّه اهل جزیه این است که هر کدام مخالفت شرایط مقرّره ذمّه نمودند، خون و مال او حلال و داخل بیت المال.

و امّیا فواید کلی و مصالح نوعی عملی شرعی این است که اگر به این منوال و حکم عدل و اعتدال مقدر به حکمت ذی الجلال با کفّار معامله و اعمال [می شد]، هر آینه تمام کفره بالطّوع و الرّغبه در چند سال مشرف به شرف اسلام می شدند و تا کنون یک کافر در عالم باقی بر کفر نبوده. به واسطه حکمت حکم حضرت حکیم متعال، ولی به واسطۀ مخالفت حکمت حکیم و لطف کریم نتیجه بر عکس، شفاء سقیم، داء «۲» عظیم و عظام را رمیم «۳» نموده و تا کنون چندین کرور به مرور دهور به واسطۀ شدّت ظلم و زور از دار القرار فرار [و] به دیار کفّار با تبعۀ خارجه یا زیر علم کفره رفته و می روند، از مسلمانان.

این است حکمت فرمایش معصوم که «عدل ساعه خیر من عباده سبعین سنه» «۴» و این که، سلطان عادل شریک است در عبادت خلایق، چنانچه سلطان

---

(۱) خونه: خائنین.

(۲) داء: بیماری، مرض.

(۳) رمیم: پوسیده.

(۴) یک ساعت عدالت، بهتر از هفتاد سال عبادت است.

انوشیروان، مخبر صادق خبر داده که به واسطۀ کفر در جهنم است ولی به واسطۀ عدل غیر معذّب است. و هم

چنین عمر بن عبد العزیز مروانی در تمام ایّام سلطنت کسی تفاحه «۱» به رسم هدیه برایش آورد، قبول نکرد، عرض کردند «انّها هدیه و النبیّ کان یقبل الهدیه» جواب داد «انّها فی زمن النّبی هدیه و فی زماننا هذا رشوه» یعنی کسی غرض و مرض طمع به پیغمبر ندارد که رشوه بدهد، به خلاف من، که غیر از این رشوه غرضی و مرضی نیست و روز اوّل جلوس مسند سلطنت، پیغام به زوجه اش دختر عمویش عبد الملک مروانی [داد] که قلّادهٔ مروارید که پدر به تو داده در شب زفاف، از بیت المال مسلمین است. یا آن را اختیار کن و مرا معاف دار یا مرا اختیار کن و آن را برگردان به بیت المال. و زوجه او را اختیار کرد، و آن را برگردانید، إلی غیر ذلک از عدالت مداری ملوک و ملوک زادگان سلف که فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ «۲» الایه.

[۵- نفی تشبه به کفار در تراشیدن ریش]

لاری، سید عبد الحسین، مجموعه مقالات، در یک جلد، مؤسسه المعارف الإسلامیه، قم - ایران، اول، ۱۴۱۸ ه ق

مجموعه مقالات؛ ص: ۲۱۵

قانون ملّی و فواید کلّی و فواید کلّی عملی، تخلی از شوم مشئوم البسه ابالسهٔ مسوخ و تشبّه به مجوس در تغییر و صورت و سیرت که خود ابلیس گفته:

وَ لَآمُرَنَّهُمْ فَلَيُغَيِّرُنَّ خَلْقَ اللَّهِ «۳» چنانچه از مسوخ امم سالفه جری «۴» و مار

---

(۱) تفاحه: سیب.

(۲) الاعراف/ ۱۶۹، مریم/ ۵۹- پس از پی آنها باقی ماندگان بودند.

(۳) نساء/ ۱۱۹- فرمانشان می دهم که فطرت الهی را دگرگون سازند تا از دائرهٔ فطرت خارج شوند.

(۴) جری: نوعی ماهی که به فارسی مار ماهی و در السنهٔ دیگر با نامهای گوناگون

آمده است این ماهی عظیم الجثه است و در دریای سرخ وجود دارد. سیاه رنگ بدون فلس با استخوان کم و شارب است و هم چون مار باریک و دراز و دارای سری طویل است.

مجموعه مقالات، ص: ۲۱۶

ماهی است که به واسطهٔ حلق لحاء «۱» و فتل شوارب «۲» مسخ شده اند چنانچه منصوص در نصوص مستفیضه است و در حدیث قدسی «قل لعبادی لا تلبسوا ملابس اعدائی و لا تطعموا مطاعم اعدائی و لا تشبهوا بأعدائی فتکونوا اعدائی کما هم اعدائی» «۳» و تحلّی به حلیه و زینت و حسن محاسن نورانیت اسلام و اسلامیان زِینَةَ اللّهِ الَّتِی أَخْرَجَ لِعِبادِهِ «۴» و لِباسُ التَّقْوی ذلِکَ خَیْرٌ «۵» و فِطْرَتَ اللّهِ الَّتِی فَطَرَ النّاسَ عَلَیْها «۶» و صِبْغَةَ اللّهِ وَ مَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللّهِ صِبْغَةً «۷».

[۶- وضع اذان در اوقات شرعیه به جای طبل و مزیقه و ناقوس و توپ زدن]

قانون ملی و فواید کلی تخلیه و تخلی از شوم مشئوم ابالسهٔ کفره در اوقات طلوع و غروب به زدن طبل و مزیقه و ناقوس و توپ که از ملاهی «۸» منکرهٔ ابالسه است در عوض و مقابل تحلّی و تجلّی به رفعت اذان و اعلام و اعلان به شکوه اسلام والا مقام که تمام خوارق عادات از غزوات و فتوحات اسلام مزید و مسدد همین قیام و اقدام و همّت و اهتمام و لزوم و التزام به اذان و اعلام و سایر

---

(۱) لحی: فکّ، استخوان آرواره، حلق لحاء: گلوی استخوانی.

(۲) فتل شوارب: تاباندن شارب.

(۳) ای پیامبر به بندگان من بگو که لباس های دشمنان مرا نپوشند، خوراکیهای دشمنان مرا نخورند و خود را به دشمنان من شبیه نسازند که در این صورت دشمن من خواهند بود، چنانکه آنان

دشمن من هستند.

(۴) اعراف/ ۳۲- زینت های طبیعی را که خداوند برای آراستن بندگان خود به عمل آورده.

(۵) اعراف/ ۲۶- لباس تقوی که زشتی و پلیدی را به وجود شما راه ندهد، بهتر از جامه ستر است که زشتی را نهان می سازد.

(۶) روم/ ۳۰- سرشت خدا را دنبال کن، همان سرشتی که جان مردم را بر آن بسرشت.

(۷) بقره/ ۱۳۸- ایمان بی تعصب و اخلاص همان تعمید الهی است و کیست که بهتر از خدا تعمید دهد.

(۸) ملاهی: جمع ملهی: آلت لهو.

مجموعه مقالات، ص: ۲۱۷

شعائر اسلام که محلّ نظر ملک علّام و ملائکه کرام [است] وَ مَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ «۱».

[۷- اجرای قسط و عدل]

قانون ملّی و فواید کلّی غیر متناهی اولی کلّی فعلی عدلی و مصالح کلیّ و سلطنت اسلامی عدل و اعتدالی بموجب وَ إِذا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ «۲» و جواب الزام و التزام از عمّال و ضباط و حکّام بر وجه ضمانت و غرامت و سیاست شرعی بر مخالفت عدل و تعدیل بین رعیت در گفتار و کردار و رفتار بحقّ و صدق و عدل و نصح و اعتدال در حال و احوال و ترک عادات سیّئه شوم مشئوم بی اعتدالی از اجحاف به هر اسم و رسم و بهانه و قلّق «۳» و جریمه و سرانه و تذکره و قرنطینه و جزای نقدینه و سایر حرکات وحشیانه با هر آشنا و بیگانه از فنون ظلم و عدوان و فریه «۴» و بهتان بر خصوص مسلمانان و بندگان بی پناه و بی گناه [است] اگر در خانه کسی است همین بس است که از تاریخ هشتاد سال تا کنون که در

عبره و اعتبار و سیاحت و تجربه و اختیار که خاطر داریم و به چشم بصیرت و حسن فطرت تعقل کرده ایم قریب ده کرور مسلمانان داخله فرار به خارجه نموده اند و به این واسطه بلاد محروسهٔ ایران در تنزّل و خرابی و بلاد خارجه در ترقی و آبادی [شده]، در خصوص یک عراق عرب از بغداد إلی کوفه و بصره پنج کرور ایرانی از هر صنف مشغول تعمیر و آبادی و رعیّتی و تجارت و فلاحت و زراعت از هر جهت و از عرب در تمام ایران ده نفر

---

(۱) آل عمران/ ۱۲۶، انفال ۱۰- پیروزی و نصرت جز از جانب خدا نازل نمی شود.

(۲) نساء/ ۵۸- چون در میان مردم به داوری بنشینید، به عدل و داد، داوری نمایید.

(۳) قلق: واژهٔ ترکی است به معنی: رشوه.

(۴) فریه: افتراء.

مجموعه مقالات، ص: ۲۱۸

نه تاجر نه زارع نه محصّل نه تبعه به هیچ وجه نیست. عاقل را کافی است که جهت و سبب چیست و نیست مگر حرمان و نقصان سلطنت قاهره به واسطهٔ انفراد از فواید کلیّه اتحاد و استمداد به جهاد و جدّ و اجتهاد حمایت و معیّت شورای ملی و ملیّین.

[۸- وحدت ملی]

قانون ملّی و فواید کلّی و مصالح نوعی غیر متناهی شرعی ملتی و دولتی و حکیم لقمانی و نصوص قرآنی، تخلّی و تبرّی از وحشت شتات «۱» و انفراد و تحلی و تجلّی بقوّت و عزّت عدد و اتّحاد و استمداد مدد ربّ العباد در مجاهده و جهاد بر جمیع افراد و آحاد اهل بوادی و بلاد از قریب و بعید و داخله و خارجه مسلمین از ملّیین از مخالف و مؤالف از

خاصّه و عامّه و سنّی [و] شیعه حتی بر نسوان و صبیان در خصوص دفاع اعداء دین از مال و جان «۲» و نفوس و ناموس اسلام و مسلمین [است] از هر جهت و از هر بابت.

چنانچه فرموده إِنَّ اللّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًّا كَأَنَّهُمْ بُنْيَانٌ مَرْصُوصٌ «۳» و إِنْ تَنْصُرُوا اللّهَ يَنْصُرْكُمْ وَ يُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ «۴» و قال علیه السّلام: «ان الجهاد باب من ابواب الجنه هو لباس التقوی و درع اللّه الحصینه و جنته الوثیقه فمن ترکه رغبه البسه اللّه ثوب الذلّ و شمله البلاء و دیث بالصّغار

---

(۱) شتات: پراکندگی.

(۲) اصل: حال.

(۳) صف/ ۴- خداوند جهان کسانی را دوست دارد که در راه او صف زده، پیکار می نمایند و چنان پایدارند که گویا دیواری از سنگ و سرب بر آورده اند.

(۴) محمد/ ۷- اگر شما خداوند را یاری نمایید، او نیز شما را یاری خواهد کرد و قدمهای شما را در معرکهٔ نبرد استوار خواهد ساخت.

و القماءه ..» «۱».

چنانچه سلطنت داود و امارت طالوت به قتل جالوت و سلطنت جمیع انبیاء و رسل خصوصا فتوحات اسلام از صدر تا کنون خلفا عن سلف به همین مدد و استمداد به جهاد ربّ العباد بوده و اسّ اساس دین و آئین و رکن رکین و حصن حصین و عون و معین اقتدار و نصرت و انتصار سلطنت و عزّت و دوام ملک و دولت مبنی و مبتنی بر جهاد و اتّحاد با اهل ملّت و سداد و وداد و تخلّی از انفراد و وحدت آحاد [است].

چنانچه اقتدار حالی سلطان عبد الحمید خان عثمانی با وجودی که دولت قاهره است

و امور مملکت و دولت را منوط و مربوط به سه طایفه نموده، جندیّه و ملکیّه و عدلیّه بلکه جندیه که عسکریّه باشند غیر از معد و مستعد حرب و محاربه، به هیچ وجه اختیار ملکی و ملکی به ایشان نمی دهند و ملکیه که حضرات ولات و نایب مناب «۲» ولاتند، به هم چنین به هیچ وجه اختیار ولایت و حکومت نمی دهند، مگر استیفاء مالیات و رفع رجوع فساد ملکی محلّی و تمام امور کلیّه مکرّمه و ولایت از سیاسیّات و مرافعات و فصل خصومات

---

(۱) در متن رساله، خطبهٔ بالا افتادگی ها و اغلاطی داشت که با مراجعه به نهج البلاغه خطبه ۲۷ تصحیح شد. ترجمه عبارات خطبهٔ جهاد در ترجمه استاد دکتر سید جعفر شهیدی چنین است:

«جهاد دری است از درهای بهشت که خدا به روی گزیدهٔ دوستان خود گشوده است و جامهٔ تقوی است که بر تن آنها پوشیده است. زرهٔ استوار الهی که آسیب نبیند و سپر محکم اوست- که تیر در آن ننشیند- هر که جهاد را واگذار و ناخوشایند داند، خدا جامه خواری بر تن او پوشاند و فوج بلا بر سرش کشاند و در زبونی و فرومایگی بماند ..» نهج البلاغه ترجمه دکتر سید جعفر شهیدی، تهران، انتشارات انقلاب اسلامی، ۱۳۷۰، ص ۲۷.

(۲) نایب مناب: جانشین.

مجموعه مقالات، ص: ۲۲۰

و عزل و نصب قضات و مفتین و وکیل اوقاف و رئیس جنایات، تمام را رجوع به عدلیّه ملیّه که شیخ الاسلام نموده و مع ذلک هر یک از مناصب عدلیّه و ملکیّه را مدّتی معین قلیل است که تجاور از آن مدّت را، مخلّ و مضرّ به حال رعیت

و عدالت مداری می دانند.

و هم چنین بر هر منصبی از مناصب عدلیّه و ملکیّه، قضات و ولات ناظر و مدعی و مفتشی معیّن کرده اند که مانع و رادع آنها شود از رشوه گرفتن و مخالف قانون نمودن و تفتیش صدق و کذب شکایت هر شاکی و لو فضولی باشد، از هر کس، و لو والی الولاه باشد، نماید و به موجب تفتیش رفتار کند.

[۹- تسهیل در اخذ مالیات]

قانون ملّی و مصالح کلّی نوعی و عملی ملزم، اغماض و چشم پوشی از خصوص مالیات قصابی است به ضمیمهٔ اضافات فروع زاید بر اصل مأمورین و مباشرین عمّال و ضباط ضرر کلّی و فساد عملی مستوجب و مستغرق گوشت و پوست بلکه خون خود قصاب است و مستلزم خلل و زلل تعسّر و تعذّر قصابی است. چرا [که] از عهده بر نمی آید مگر به اقتحام «۱» در مفسدهٔ حرام به هر قسمی از اقسام چپو «۲» و دزدی انعام.

به نیم بیضه که سلطان ستم روا دارد زنند لشکریانش هزار مرغ به سیخ

اگر ز باغ رعیت ملك خورد سیبی در آورند غلامان او درخت از بیخ

لهذا، حسب المصلحه الملزمه و اولویّه دفع المفسده از جلب المنفعه، اعلان فرمان اکید و قدغن شدید بر معافی قصابی از مالیات سلطانی به هر اسم

---

(۱) اقتحام: خود را در مشقت انداختن- هجوم بردن، سرازیر شدن.

(۲) چپو: غارت، یغما.

مجموعه مقالات، ص: ۲۲۱

و رسم دیوانی.

[۱۰- پاکسازی مرزهای اسلامی از دست کفار و اجانب]

قانون ملّی و مصلحت کلّی، تخلیه و تخلّی ید فساد و مفسده کفار خارجه است از هر کار و اختیار خصوصا از اختیار گمرکات سر حدود اسلام چرا که مفسده آن عظیم و ضررش جسیم و خطرش عظیم و عمیم و اخراجات «۱» بی اندازه دارد از دولت و اجحافات کلّیّه بر رعیّت که موجب انکسار و شکست کار و فرار تجار اخیار به دیار کفّار [است] گذشته از ننگ و عار و سر شکستگی دولت اسلام است که دست اندر کار و صاحبان اختیار با چنین کفّار سفاهت مدار مسخره وار مفسده کار دیوانه شعار یعنی در تمام مملکت اسلامیان قابل مدیر

گمرکات نیست که مستغنی از فسده و اخوان قردهٔ خارجه شوند و اسلامیان را از ذل حاجت و ننگ احتیاج استخراج نمایند البته رفع این مفسده از دولت و ملت اسلامیان، اولی است از جلب هزار منفعت چنانچه در تمام دول خارجه احدی از خارجه را دخیل و مداخله در کاری نمی گذارند و نخواهند گذاشت.

[۱۱- التزام به عهد و قرارداد بین دول اسلامی]

قانون ملّی و مصالح کلّی عملی اوّلی و حسب التکلیف شرعی ملّی، اسلامی، وجوب عهد و میثاق اتّحاد و اتّفاق بین هر دو دولت اسلام است در حمایت و تقویت و عقد اخوّت، و مشورت و مصلحت و دولت و سلطنت از هر جهت کنفس واحده متحد و اخوان توأمان، کالفرقدان «۲» لا یفترقان در شعار

---

(۱) اخراجات: مخارج.

(۲) فرقدان: نام دو ستارهٔ نزدیک قطب شمال که در فارسی موسوم به دو برادرند. کالفرقدان لا یفترقان: مانند دو ستارهٔ برادر که از یکدیگر فاصله نمی گیرند.

مجموعه مقالات، ص: ۲۲۲

و دثار «۱» و ما به الافتخار و اقتدار و انتصار «۲» در حرب و محاربه اغیار کفّار.

چنانچه حق تعالی فرموده وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللّٰهِ جَمِیعاً وَ لٰا تَفَرَّقُوا «۳» و معاهدهٔ عهود وثیقه و معاقدهٔ عقود اکیدهٔ شدیده بر این مودّت و اتّحاد و نفی بینونیّت و انفراد از اهمّ مهمّات و الزم ملزمات و اعظم فواید کلّیه و اتم مصالح عزّت و اقتدار سلطنت اسلام است از هر جهت ولی لازمهٔ این اتّحاد کلّی و وداد نوعی رفع ما به الانفراد جزئی است از اسباب مفسده خلف و نفاق و انفراد و شقاق که منافی با کمال اتّحاد و اتّفاق است.

منها رفع تفتیش و تفحّص در گمرکات و بندرات از

کتب علمیّه و مذاهب مختلفه نیف «۴» و سبعین فرقه و رفع ضبط و تحجیر «۵» و اتلاف و حرق و غرق کتب علمیّه چرا که تکلیف دولت چنانچه حق تعالی فرموده وَ أَصْلِحُوا ذاتَ بَيْنِكُمْ «۶» اصلاح بین مسلمین است چنانچه در هیچ دولتی تفتیش و تحجیر کتب علمیه و اتلاف آنها نبوده و نیست نهایه، منع و مانع شوند از دخول و ادخال در مملکت دیگر، تفتیش و تحجیر و اتلاف چرا؟ خصوصا در صورتی که اغلب آن کتب تفاسیر قرآن و احکام حضرت سبحان و پیغمبر آخر الزمان که اتلافش هتک شعائر اسلام والا مقام و شوم مشئوم عقوبت و انتقام [است] که از شوم

---

(۱) دثار: جامه، لباس.

(۲) انتصار: پیروزی.

(۳) آل عمران/ ۱۰۳.

(۴) نّیف: خورده ای، نیف و سبعین: هفتاد و چندی.

(۵) تحجیر: قرنطینه.

(۶) انفال/ ۱.

مجموعه مقالات، ص: ۲۲۳

مشئوم همین قسم از بدعتها آثارهٔ حرب روسیّه و اتلاف آلاف الوف مسلمین و عزل و انعزال سلطان عبد العزیز چه فایده که مفسدین فتنه انگیزان و خائنین درگاه سلطان منّاع الخیر خیر خواهان عدالتشان انوشیروان هستند.

[۱۲- تضمین امنیت اموال شخصی مردم]

قانون ملی و مصالح کلی و قواعد عقلانی و مستقلات هر عاقل و دانایی حاکم و جازم و قانع و ملزم و ملتزم و فساد و بطلان و خسران و حرمان هر فعل سهو و نسیان و خطاء و اغراء «۱» و سفه «۲» و نقصان از هر انسان و لو امین السّلطان باشد. چرا که خطا و اغراء و فعل سفهاء در حقّ خود مخطی و مغرور و سفیه، نافذ و جری نیست، عقلا و شرعا، جزما و قطعا، فضلا از انفاذش «۳» در حق

دیگران از مسلمانان خصوصا در حق سلطان.

فعلی هـذا هر کـار و کردار و قرار و مـدار و معاهـده و معـامله که بر وجه سـفه و اکراه یـا خطـاء و اغراء یـا مخالف قانون ملّت بیضـاء، و شورای عقلاـ صـادر و ظـاهر از وکلاء و امنای دولت اسـلام شـده باطل، و عاطل و نکول «۴» و معلـول و غیر مقبول است.

منها تفویض بندر عدن «۵» به خـارجه و تمکین «۶» خارجه از مملکت مصـر و بحر نیل و سایر بحار ممالک اسـلام و هم چنین تمکین از مداخلهٔ کفّار در جزائر

---

(۱) اغراء: برانگیختن.

(۲) سفه: نادانی، بی خردی.

(۳) نفاذ: روان گردانیدن، اجراء فرمان.

(۴) نکول: خودداری.

(۵) بندر عدن: بندری در سواحل جنوبی شبه جزیره عربستان که پس از تأسیس جمهوری یمن جزء آن گردید.

(۶) تمکین: جای دادن، پا برجا کردن.

مجموعه مقالات، ص: ۲۲۴

عرب و ثغور اسلام با وجود منع شدید در وصایای نبویّه از سکنای کفّار و مداخله آنها در جزایر و ثغور اسلام.

منها تفویض بنـدر مسـقط ببعض خوارج که مطمع خارجه شـده با وجودی که تا کنون کشتیهای جنگی نادری لنگر انـداخته بر دورش.

منها تفویض بحرین به خوارج «۱»، با وجودی که معـدن غوص لآلی و مرواریـد است و به هم چنین بندر دوبی و شارجه «۲» و برّ عمان که معـدن غوص مرواریـد است با وجود اتصالش به بیخه جات خلیج فارس که در نهایت آسانی است رفع ید خوارج و قطع طمع خارجه از برای خوانین خلیج.

و هم چنین ارض و زمینی از بنـدر جاسـک و هم چنین بلاـد قفقازیّه و ترکمانیّه و افغانیّه که بطریق خیانت و سـفاهت و غـدر و غبن و

جهل و اغراء از دست داده اند با عداء و به قاعدهٔ عقل و عقلاء و مشروطیّه دانایی و شوری و فساد جهل اغراء و افعال سفها در وکلاء و امرا و وزرا باید تمام این بلاد مسترد و مرجوع به اصل اصیل خود کما کان فی السابق لا حق و فائق گردد و رفع ید غدر و عدوان از بلاد مسلمانان بر تمام اسلامیان واجب است و قوت اتّحاد و وجوب جهاد در رفع فساد و افساد از معاش و معاد عباد.

[۱۳- اقتدار جامعه اسلامی]

قانون ملی و مصالح کلّی و حکم جبلّی و لطف خفی حکیم ملّت و باطن شریعت و اشارهٔ مشیّت اعلا قدرت حضرت حجه علیه السّلام محض وجوب و لطف تقریب به طاعت و تبعید از معصیت و اظهار قدرت و اتمام حجّت نه حاجت

---

(۱) خوارج: خارجیها.

(۲) اصل: شارکه.

بسط بساط عدل عدالت و ارائه طریق هدایت و بصیرت به نصب قانون شوری و مشورت و مشروطیت مشروعیّه علی خوارق عادات و اظهار الکرامات و المعجزات افاضه فیض عنایت فرمودند، جلّت قدرته و کبریائه و عظمته، و ریشهٔ استبداد و فساد و افساد را به قدرت کامله و حجه بالغه فَلِلّٰهِ الْحُجَّةُ الْبالِغَةُ «۱» و یَدُ اللّٰهِ فَوْقَ أَیْدِیهِمْ «۲» از بیخ و بنیاد کنده و قوّت اقتدار حضرت پروردگار و اشارهٔ ائمّهٔ اطهار سلام اللّه علیهم اجمعین اشرار کفّار و فجّار خمّار، ذلیل و خوار، گرفتار سوء کردار و رفتار و خزی دنیا و عذاب النّار و العار گشته و به مژده شکرانهٔ این نعمت عظمی و موهبت کبری، تبریک و تهنیت و آلاف سلام و تحیّت و تشکّر

و تـذكر [گفته] از هر جهت از جهات طوع و رغبت و بندگی و اطاعت از جميع كاينات اهل ارض و سـماوات جانا و مالا، قولا و فعلا- و حالا و احوالا پروانه نثار و ايثار قـدم و قلم اقـدامات مهمّه انجمن محترم ملّی اسـلام و انصار حواريّين، روح افزای امام والا- مقـام عليه السّـلام كه مظهر آثـار بسط عـدل و اقتـدار و محلّ نظر انوار قسط و انتصار محض اتمام حجّت و اظهار حيات و قدرت و قطع محجّه «۳» و احيـاء دين و ملّت وَ مَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعاً «۴» چنانچه فرموده: أ تجلسون و تحـدثون؟ فقالوا: نعم. فقال عليه السّلام: انّی احبّ تلك المجالس الّتی يحيی فيها أمرنا.

و قال عليه السّلام: ان للّه بابواب الظالمين من نوّره اللّه و أخذ له البرهان و مكّن

---

(۱) انعام/ ۱۴۹- پس سند قطعی و حجت رسا از آن خداوند است.

(۲) فتح/ ۱۰.

(۳) محجه: راه راست.

(۴) مائده/ ۳۲.

مجموعه مقالات، ص: ۲۲۶

له فی البلاد، ليدفع بهم عن أوليائه، و يصلح اللّه به امور المسـلمين، إليهم يلجأ المؤمن من الضرّ، و إليهم مرجع ذوی الحاجه من شيعتنـا، و بهم يـؤمن اللّه روعه المؤمنين فی دار الظلمه، أولئـك المؤمنون حقّا أولئـك امنـاء اللّه فی ارضه، أولئـك نور اللّه فی رعيّتهم يوم القيامه، و يزهر نورهـم لأهل السّـماوات كما يزهر نور الكواكب لأهل الأرض، أولئك من نورهـم يوم القيامه تضی ء منهم القيامه، خلقوا و اللّه للجنه، و خلقت الجنّه لهم فهنيئا لهم، ما علی احدكم ان لو شاء لنال هذا كلّه؟

قلت: بما ذا جعلت فداك؟

قال: تكون معهم فتسرّنا بإدخال السرور علی شيعتنا» «۱» الحديث.

و لا يخفی دلاله

هذه النصوص الصحیحه الصریحه بر فواید کلیه و مصالح نوعیّه ناشی و منتهی به حضرت حجه علیه السّلام، و صاحب شریعت صلی اللّه علیه و آله و سلم.

منها این که اقامهٔ این انجمن و دخول در این چمن گلشن از جملهٔ مجاهدات واجبهٔ موجبه سروران امام شکور منصور و سعی مشکور و ذنب مغفور و نور فوق نور یوم النّشور و خلود جنان حور و قصور خواهد بود.

و منها این که اقامهٔ این انجمن اقدس از عنایات و اشارات لطف واجب بر حکیم محض تقریب به طاعت و تبعید از معصیت و اظهار حیات و قدرت و اتمام حجّه نه حاجت حضرت حجه است لا غیر.

و منها این که قیام و اقدام و لزوم و التزام بلوزام و عزائم این مقام و مصالح انام و شریعت خیر الانام و حفظ مراتب اسلام والا مقام و رفع مفاسد مفسدین از ظلام

---

(۱) البحار/ ۷۵، ص ۳۵۰ ح ۵۸.

مجموعه مقالات، ص: ۲۲۷

از اعظم شعائر اسلام و مجاهده فی سبیل الملک العلّام و محلّ نظر و منظر انور کیمیا اثر درگاه بارگاه اسلام پناه حجه اللّه است لا غیر. و و منها این که اهل این انجمن محترم به واسطهٔ قیام و اقدام به مصالح امام و لوازم اسلام و تحصیل مرضات امام والا مقام، افضل مهاجرین و انصار و مجاهدین و حواریین و اشراقین و مشائیین و مرابطین [هستند] «۱» در حفظ ثغور مسلمین و بسط موازین عدل و دین و قوانین شرع سیّد المرسلین و حاملین تابوت و سکینه و بقیه ما ترک آل موسی و هارون «۲» و لیله القدر و نزول الملائکه و

الرّوح و بیت المقـدس روح القدس و مسـجد الحرام و قبلهٔ انام و مطاف اسـلام و رکن و مقام و انصار امام والا مقام و اصـحاب کهف و رقیم «۳» و رکن حطیم «۴» و مقام کریم و عرش عظیم و دار الامان دین و ایمان مَنْ دَخَلَهُ کانَ آمِناً «۵» و

---

(۱) مرابطین: مرزداران.

(۲) اشاره است به آیه ۲۴۸ بقره که می فرماید: پیامبرشان به آنان گفت: [مقصود بنی اسرائیل است] نشانهٔ پادشاهی و صاحب اختیاری طالوت آن است که صندوق موسی با آرامشی که از جانب پروردگارتان در آن نهفته باشد و میراثی که از خاندان موسی و هارون بر جا مانده است، به شما واصل می شود و حامل آن فرشتگان خدایند. وصول این صندوق مقدس برای شما نشانه ای است از رضایت حق به پادشاهی و سلطنت طالوت. اگر شما اهل ایمان باشید، سلطنت او را می پذیرید.

(۳) اصحاب رقیم: در باب اصحاب رقیم و واژه رقیم، اظهار نظرهای متعددی هست. برخی آنان را همان اصحاب کهف، بعضی سه تن دیگر دانسته اند که به غاری رفتند و در غار مسدود شد. در بارهٔ آن نیز برخی گفته اند که رقیم سگ اصحاب کهف بود. بعضی نوشته اند که رقیم نام کوهی بوده است که غار مذکور در آن قرار داشت. رقیم را برخی نام بیابانی دانسته اند. بنگرید به: قریشی، علی اکبر، قاموس قرآن، تهران دار الکتب اسلامیه ۱۳۵۳، جلد سوم، ص ۱۱۶.

(۴) حطیم: دیوار کعبه، ما بین رکن و زمزم و مقام.

(۵) آل عمران/ ۹۷- هر کس به حریم کعبه وارد شود، ایمن خواهد بود.

سِیرُوا فِیهٰا لَیٰالِیَ وَ أَیّٰاماً آمِنِینَ «۱» و لسان

صدق فی الآخرین و صدق لسان و حق بیان و نطق گویان امام زمان علیه السّلام و کاشف قطعی از حکم شرعی و مستلزم عادی از حکم واقعی و از رأی و رضای معصوم و صدور از مصدر ظهور نُورٌ عَلىٰ نُورٍ «۲» فِی بُیُوتٍ أَذِنَ اللّٰهُ أَنْ تُرْفَعَ وَ یُذْکَرَ فِیهَا اسْمُهُ یُسَبِّحُ لَهُ فِیهٰا بِالْغُدُوِّ وَ الْآصٰالِ رِجٰالٌ لٰا تُلْهِیهِمْ تِجٰارَةٌ وَ لٰا بَیْعٌ عَنْ ذِکْرِ اللّٰهِ «۳».

و منها این که: مخالفت و معاندت با رأی صواب دید اهل ملّت محکوم بحکم قول به فصل و خرق اجماع امّت و اجتهاد در مقابل نصّ باطل و عاطل [است] و داخل و حاصل از وَ إِنَّ الشَّیٰاطِینَ لَیُوحُونَ إِلىٰ أَوْلِیٰائِهِمْ لِیُجٰادِلُوکُمْ «۴» وَ کَذٰلِکَ جَعَلْنٰا لِکُلِّ نَبِیٍّ عَدُوًّا شَیٰاطِینَ الْإِنْسِ وَ الْجِنِّ یُوحِی بَعْضُهُمْ إِلىٰ بَعْضٍ زُخْرُفَ الْقَوْلِ غُرُوراً «۵».

و منها استعفاء و استغناء و خلف و تخلّف و عذر و معذرت از خدمت و اطاعت انجمن ملّت بدون عذر شرعی محکوم بحکم فرار «۶» از زحف «۷»

---

(۱) سبأ/ ۱۸.

(۲) نور/ ۳۵.

(۳) نور/ ۳۶- ۳۵- این دوازده نور پاک در خانه هایی مأوی دارند که خداوند رحمان رخصت داده است که بنیانش رفیع شود و نام خدا در آن خانه ها چون مساجد یاد شود، در آن خانه ها به صبح و عصر با نماز نافله خدا را تسبیح بگویند. مردانی که تجارت کالا و مبادلات نیازمندیها از یاد خدا غافلشان نسازد.

(۴) انعام/ ۱۲۱.

(۵) انعام/ ۱۱۲ به همین صورت که شاهد آنید ما برای هر پیامبری دشمنی از بدخواهان آدمی و پری برانگیخته ایم، تا با نیرنگ و فریب سخن شبهه ساز خود را به دیگری تلقین نماید

و راه ایمان را مسدود سازد.

(۶) اصل: قرار.

(۷) زحف: یورش بردن، هجوم بردن به دشمن.

و تخلّف از حق الجهاد و طریق سداد و رشاد است. ولی تمام این مراتب، لیاقت و قابلیت فیوضات و سعادات غیر متناهیه من البدایه إلی النّهایه مشروط و منوط به اجتماع شروط قابلیّت و تحصیل لیاقت و جامعیت امانت و دیانت و کفایت و حسن فطرت و عدالت و محاسن اخلاق سیرت و صورت از هر جهه است چنانچه فرموده: لا اله الّا اللّه حصنی و من دخل حصنی امن من عذابی و لکن بشرطها و شروطها. «۱»

شرط اوّل تخلیه و تخلّی و استعاذه و تبرّی از لوث سرایه سوء اغیار و قبح مجالست و مجاورت اشرار و سموم سوء کفار مستبدین مفسدین عجل خوار که خود را مثل شیطان داخل انجمن ملک پاسبان می نمایند محض اغراض و امراض باطله تسویل «۲» باطل به صورت حق و تزیین کذب به زینت صدق و القاء خلف و اختلاف و استراق سمع و اختفا و باید این قسم از مخالطۀ شیاطین ممنوع و مدفوع این مکان و مکین از آسمان به زمین به شهاب مبین و عذاب مهین افکنده شوند لقوله تعالی إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ فَلَا يَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ «۳» لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ تَنْزِيلٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ «۴».

---

(۱) حدیث معروف به سلسلۀ الذهب است که از امام هشتم به نقل از پدران طاهرینشان نقل شده است به این معنی که خداوند می فرماید: لا اله الا اللّه دژ و حصار من است، هر کس که در این حصار وارد شود از عذاب من ایمان خواهد بود، امّا مشروط

به شـروطی [که قبول امامت و تمکین از او از جمله این شروط است] مؤلف در متن این حدیث را نقل می کند و به جای جمله انتهایی حدیث که داخل دو کروشه آورده ایم، شرایط تحصیل سعادت و توفیق اعضاء انجمنها را بیان می دارد.

(۲) تسویل: آراستن چیزی به قصد فریب.

(۳) توبه/ ۲۸- مشرکان پلیدند و به خاطر پلیدی نباید از سال دیگر به مسجد الحرام نزدیک شوند.

(۴) واقعه/ ۸۰- ۷۹ (در متن، جای دو آیه پس و پیش بود)، نسخه اصل آن در یک کتاب نهان ثبت است جز دست پاکان دست کسی به نسخهٔ اصلی نمی رسد.

مجموعه مقالات، ص: ۲۳۰

شرط ثانی تحلّی و تجلّی اهل انجمن اقدس به انوار و آثار وقار محاسن سیرت و صورت اسلام و اسلامیان و تحصیل ملکات و سیمای عدالت و ایمان و بسط موازین قسط و عدل در میان و الزام و التزام به محکمات قرآن و حکم لقمان دین و ایمان به جنان و لسان و فعل و بیان و اعتقاد به جنان و عمل به ارکان [است] چنانچه فرموده: الایمان هو الاقرار باللّسان و الاعتقاد بالجنان و العمل بالأرکان و إلّا فهو کالقرآن لا یزید الظالمین إلّا الخسران و الطّغیان «۱».

خوش بود گر محک تجربه آید به میان تا سیه روی شود هر که در او غش باشد

هر چه اسباب سعادت فزونتر اسباب شقاوت بیشتر و فراهمتر قال علیه السّلام یا زراره: ان الشیطان انما عهد لک و لأصحابک و امّا الاخرون فقد فرغ منهم لیس من یعلم کمن لا یعلم ان المنافقین لفی اسفل درک من الجحیم.

شرط ثالث این که: دخول در کعبهٔ انجمن حرم

محترم ملّی باید بقصد خلوص محرم با حرام مخصوص و قول منصوص لبیک لبیک و سعد یک پس از تخلیه و تطهیر از اخباث و احداث ظاهریه و باطنیّه و تجرّد از علایق نفسیّه و اغراض شخصیّه و طلب جد و اجتهاد و کمال مجاهده و جهاد و مدد و استمداد از ربّ العباد، در تحصیل حق و سداد و وصول به صدق و رشاد و رفع فساد و افساد و اذن دخول از کرام الکاتبین و امام مبین [باشد].

---

(۱) ایمان عبارتست از اعتقاد به بهشت، عمل با ارکان و گر نه او هم چون قرآن خواهد بود که برای ظالمین جز خسران و طغیان چیزی نمی افزاید.

مجموعه مقالات، ص: ۲۳۱

ادْخُلُوهٰا بِسَلٰامٍ آمِنِينَ «۱» چنانچه فرموده یٰا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لٰا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ إِلّٰا أَنْ يُؤْذَنَ لَكُمْ «۲» فان المراد بیوت الاسلام و الدین، لا بیوت الحجار و الطّین، کما کان علیه سیره المجاهدین فی مطالبه الاذن الخاص فی جهاد الکافرین، حینا بعد حین، و فی هذه الاعصار و ان کان الغائب عن الابصار حاضرا فی الأمصار، و ناضرا فی کلّ الامور و الآثار، إلّا انّ ظاهر الأخبار و الاعتبار ارجاعهم العوام إلی نوّابه العام فی کلّ حلال و حرام، و استیذان و استعلام، کما علیه سیره الرواه فی الاجازه و الاستجازه فی الروایات، فانّ من جدّ وجد وَ أَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسٰانِ إِلّٰا مٰا سَعىٰ وَ أَنَّ سَعْيَهُ سَوْفَ يُرىٰ «۳» وَ الَّذِينَ جٰاهَدُوا فِينٰا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنٰا «۴» و إِنَّ اللّٰهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَ الَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ «۵» و ضابط کلّی و جامع علمی و عملی شرایط ملّی و فقد موانع فعلی قوله

علیه السّلام فی تفسیر العسکری: «فامّا من کان من الفقهاء صائنا لنفسه- أی من المعاصی- حافظا لدینه، أی من التغییر و التبدیل- مخالفا لهواه مطیعا لأمر مولاه فللعوام ان یقلّده، و ذلک لا یکون إلّا بعض فقهاء الشیعه لا جمیعهم» الحدیث.

[۱۴- لزوم بازرسی از عمل کرد عمال دولت]

قانون ملّی در رفع مفاسد کلّی فعلی غیر متناهی ظَهَرَ الْفَسٰادُ فِی الْبَرِّ

---

(۱) حجر/ ۴۶- با سلامتی و ایمنی از هر درد و رنج به بهشت برین در آیید.

(۲) احزاب/ ۵۳- ای مؤمنان، به خانه های پیامبر وارد نشوید مگر آن که به شما اذن و رود داده شود.

(۳) نجم/ ۴۰- ۳۹- انسان به پاداشی دست نمی یابد، جز همان پاداشی که در تحصیل آن تلاش کرده باشد و نتیجهٔ تلاش او به زودی نمایانده می شود.

(۴) عنکبوت/ ۶۹- و آنان که در راه ما تلاش کنند، بی شک آنان را به راه خود هدایت می کنیم.

(۵) نحل/ ۱۲۸- به یقین خداوند جهان با پرهیزکاران است و با آن مردمی که نیک اندیش و نیک خواه اند.

مجموعه مقالات، ص: ۲۳۲

وَ الْبَحْرِ بِمٰا کَسَبَتْ أَیْدِی النّٰاسِ «۱» این که: در هر سال برای هر یک از عمّال و محال تجدید و تأکید و تشدید اعلان حکمت بیان و مصلحت بنیان به این که حسب الحکم انجمن محترم ملی و فرامین مؤکدهٔ سابقه دولتی این که راه داری و قصّابی و خبّازی و سرانه و جریمه به هر اسم و رسم که باشد از حضرات مسلمین مرفوع و موضوع و از اقبح قبایح و افحش فواحش ننگ و هتک اسلام و اسلامیان که فاعل و عامل و مباشر و مستحلّ این قسم را ننگ و هتک اسلام، خارج از ربقهٔ اسلام

و مستوجب سیاست و انتقام و حدود شرعیّه اسلام [است].

[۱۵- اقتدار و استحکام در اجرای حدود الهی]

قـانون ملّی و رفع مفاسـد کلّی فعلی عملی نوعی موجب إلزام و الـتزام و تجدیـد اعلاـن و اعلاـم به این که: حسب الحکم ملّی اسـلام و رفع مفاسـد کلّی از انـام لزوم و التزام تمـام انام، خصوصا عمّال و ضـبّاط و حکام، به اطاعت و متابعت و تقویت نظر و نظارت کلیّه انجمن ملّی اسـلام والا مقام و خلف و مخالفت احکام ملّت مسـتوجب حـدود شـرعیّه و سـیاسات ملیّه [است] إِنَّما جَزاءُ الَّذِینَ یُحارِبُونَ اللّهَ وَ رَسُولَهُ وَ یَسْعَوْنَ فِی الْأَرْضِ فَساداً أَنْ یُقَتَّلُوا أَوْ یُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَیْدِیهِمْ وَ أَرْجُلُهُمْ مِنْ خِلافٍ أَوْ یُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ ذلِکَ لَهُمْ خِزْیٌ فِی الدُّنْیا وَ لَهُمْ فِی الْآخِرَهِ عَذابٌ عَظِیمٌ «۲». تمت.

---

(۱) الروم/ ۴۱.

(۲) مائده/ ۳۳- به یقین غارتگرانی که با خدا و رسول خدا بر سـر جنگ می شوند و با شمشیر آخته در عرصه زمین به تباهی و آتش زدن اموال و غارت مواشـی تلاش می نمایند، کیفری کمتر از این ندارند که پاره پاره شوند و یا بردار شوند و یا دست و پـای آنـان از چپ و راست بریـده شود و یـا حـد اقل از آن سـرزمین تبعیـد شونـد. این کیفر دنیای آنها است که خوار و رسوا گردند و در آخرت عذاب بزرگی برای آنان مهیا است.

مجموعه مقالات، ص: ۲۳۷

۴- قانون در اتحاد دولت و ملت

اشاره

مجموعه مقالات، ص: ۲۳۹

مقدمه [الناشر]

رسالهٔ «قانون در اتحاد دولت و ملت»، رسالهٔ دیگری است از مرحوم سید عبد الحسین لاری، که وی آن را چند ماه قبل از آغاز اسـتبداد صـغیر تـألیف کرده و در محرم الحرام سـال ۱۳۲۶ چـاپ نمـوده است. قـانون در اتحـاد دولت و ملت، هماننـد رسـالهٔ مشـروطه مشروعه، در حمایت و دفاع از مشروطیت و با همان نثر مکلّف و کاملا غیر متعارف، نوشته شده است. قالب و شالوده های کلی دفاع لاری از مشروطیت در این رساله نیز همان شالوده های رسالهٔ مشروطه مشروعه است. او آن چه را در این رساله بررسـی کرده است. انتظارات خودش از مشروطه است، نه مشروطیت موجود، بنا بر این در باب این رساله هم باید همان سخنی را گفت که در بـاب رسالـهٔ قبلی او گفتیم و آن این که دفـاع لـاری بـا سـبک و سیاق و دلایـل سـایر علمـائی که در حمـایت مشـروطیت رساله نوشـته اند، تفاوت دارد، اما او که قطعا به تفاوت تلقی خود از مشروطیت با سایر علماء آگاه است، همواره از مشـروطه موجود حمایت می کند و به سـختی بر مشروعه خواهانی که می گفتند: «ما دین نبی خواهیم، مشروطه نمی خواهیم»،

می تازد.

مرحوم لاری، پس از آن که در همان آغاز رساله، ابطال مشروطیت

مجموعه مقالات، ص: ۲۴۰

موجود را توسط مشروعه خواهان مورد انتقاد و سرزنش قرار می دهد و در قالب ارائه آیه ۱۲۱ سوره انعام، سخنان مشروعه خواهان را وحی شیاطین به ایشان می خواند، به توصیف و بیان شروط مشروعه مجلس ملی اسلام پرداخته و می نویسد که بسط بساط این عدل و اعتدال در ضمن چند فصل ذکر می شود:

در فصل اول،

مرحوم لاری، تعداد لازم برای صحّت انعقاد مجلس را، همان تعداد لازم برای حیازت امور حسبیّه می داند. حد اقل این تعداد، یک نفر و حد اکثرش متّکی به اندازه کفایت برای آن حیازت است. لاری به دنبال این سخن، سرانجام با استناد به معمول زمان و مکان، تعداد دوازده نفر را به دلیل آن که آن تعداد، عدد میمون است، مناسبتر می داند.

مرحوم لاری در فصل دوم، شروط عضویت در مجلس را شروط اربعه تکلیف، یعنی کمال عقل، بلوغ، علم و قدرت معرفی می کند.

فصل سوم، در بیان احکام تکلیفه است که عبارت از حفظ محاسن صورت و مکارم سیرت و تولی و تبری از اشرار و کفّار. لاری در ادامه همین سخن، و در همین فصل تأکید می کند که شروط کمال و تکمیل مجلس این است که اقلّا و اوّلا، شخص اول مجلس فقیه عادل و جامع الشرائط باشد و بدل و قائم مقام وی نیز از عدول مؤمنین تعیین گردد.

این سخن و شرط لاری، یکی از مصادیق همان سخنی است که گفتیم مبانی مشروطیت و خصایص آن در نظر مرحوم لاری، با مشروطه در اندیشه سایر علماء مدافع این نظام متفاوت است. می دانیم که هیچ کدام از علمای

مجموعه مقالات، ص: ۲۴۱

دیگر، در رسائلی که نوشته اند، شرط ریاست مجلس را فقاهت رئیس آن ندانسته اند. امّا می بینیم که مرحوم لاری بر این معنی تأکید دارد. او هم چنین تأکید می کند که نمایندگی مجلس در شمار واجبات کفائی است و این مطلب نیز به این صراحت در رسائل دیگران نیامده است.

از جمله تأکیدات نویسنده در فصل سوم این است که برای شرط اکمال و تکمیل مجلس

بایـد تشـکیل آن در مناسـبترین و بهترین ایـام یعنی صـبحهای پنجشـنبه و جمعه و در بهترین امکنه، نظیر بقاع مشـرفه، مساجـد، مـدارس و معابـد باشـد. به هنگـام افتتـاح نیز، بایـد مجلس با نام خـدا، رسول اکرم و امام زمان افتتاح شود تا منظور نظر خـدا و رسولش قرار گیرد.

فصـل چهـارم رسالـهٔ حاضـر، نـاظر به بیان این معنی است که همان گونه که ولایت اجرای حـدود شـرعیه و مجازاتهای الهی و احکام خداوندی حق انحصاری حاکم شـرع است، حق تعیین اسم و رسم، لقب، منصب ناظر، قیم، وکیل، امین، کاتب، منشـی، معین، ناظم، خازن، ولی، والی و متولی و تعیین مراتب هر کس از هر جهت، حتی بزرگـداشت یا تکذیب و هر تغییر و تبدیلی، حق انحصاری حاکم شرع مسلم العداله اهل مجلس است.

قبلا در فصل سوم دیـدیم که مرحوم لاری جایگاه این حاکم شـرع را ریاست مجلس می داند. بنا بر این می توان گفت که در مشـروطیتی که لاـری تصـویر می کنـد، عملاـ رئیس مجلس بزرگـترین و منحصـرترین مرجع سیاسـی، اداری، قضـائی و قـانون گذاری است و دیگران تنها حکم مشاوران وی را دارند

مجموعه مقالات، ص: ۲۴۲

و لا غیر، متأسـفانه، لاری مشـخص نمی سازد که به این ترتیب جایگاه سـلطان در نظام مشروطه کجاست و مشروطیتی که تمام قوای آن در یک جا تمرکز یافته، چه کسـی یا چه نهادی را مشـروط و مقید می سازد، برای این که میزان قدرت رئیس مجلس یا حاکم شـرع حاضـر در مجلس را در دیدگاه لاری بهتر بشناسـیم، اجازه دهید تا بخشـی دیگر از سـخن او را در فصل چهارم مورد تأمل قرار دهیم. می نویسد: «کسی را حق مخالفت، معارضه، رد

ایراد، عقد مجلس ضرار در مقابل مجلس اخیار .. بر هیچ حقّی نیست .. هم چنین احدی حق شفاعت سیّئه ندارد، از خائن و فاسق، مرتشی، مستبد، مفسده، هم چنین حق تعطیل حدود شرعیه و سیاسات الهیه کسی ندارد، مگر در صورت مانع با عذر شرعی و ایضا کسی حق عقد مجلس و نه حق تعیین، نه حق انتخاب، نه ابتداء، نه استدامه نیست، مگر به اذن و رخصت حاکم شرع مسلم العداله از مشروطه خواهان، نه مستبدین که در هر بلد به اغراض فاسد و اسم مشروطه در مقابل مسجد پیامبر صلی مجلس اسس علی التقوی تأسیس مسجد و مجلس ضرار ..

نموده اند. چنین مستبدین محکوم به حکم مفسدین فی الارض و محاربین با مسلمین هستند از هر جهت وَ مَنْ لَمْ یَحْکُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللّهُ فَأُولَئِکَ هُمُ الْکافِرُونَ.

فصل پنجم رساله قانون در اتحاد ملت و دولت، باز هم ناظر به بیان وجهی دیگر از قلمرو قدرت و اختیارات رئیس مجلس یا، به قول مرحوم لاری، حاکم شرع مسلم العدالهٔ مجلس است.

فصل از موارد مصرف و اختیار بیت المال مسلمین سخن می گوید و ضمن

مجموعه مقالات، ص: ۲۴۳

بر شمردن موارد مصرف آن، از قبیل مصالح معاد و معاش مسلمین، احداث راه، کاروانسرا، مساجد، حمام، مدرسه، ایجاد صنایع مورد نیاز، ابزار و آلات جنگی و دفاعی و غیره، اختیار مطلق مصرف آن را به همان ولی مسلمین یا حاکم مسلّم العدالهٔ مجلس می سپارد. از نظر مرحوم لاری بخشی در منابع تأمین بیت المال مسلمین عبارتند از:

۱- ارث بدون وارث که متعلق به امام است، ۲- نذورات، ۳- اوقاف عامه بر وجوه برّ و احسان، ۴-

مطلق خیرات و مبرّات که از جمله آنها سهم سبیل اللّه از سهام زکاه، بلکه مطلق سهام زکاه است بنا بر اقوی، ۵- خمس غنایم دار الحرب و آن چه به صورت غیله و حیله گرفته شود، از جمله خمس اعیان سبعه، بلکه مطلق خمس غنایم، ۶- انفال مخصوص به امام، نظیر اراضی وا نهاده شده یا تسلیم شده به مسلمین از روی رضا مانند بحرین، فصل ششم رسالهٔ حاضر، به بحث در باب کمیّت و کیفیّت اخذ خراج مقاسمه شرعیه، که عبارت است از مالیات حسابیه موضوعه بر اراضی مفتوحه العنوه، می پردازد. وی اندازه و کمیت دریافت آن را اگر چه منوط به نظر امام غایب و نایب عام آن حضرت می داند، ولی تأکید می کند که اعدل در مذهب شیعه، که مذهب عدل و سداد است، آن است که اقتصار و اقتصاد را در دریافت خراج رعایت کنند و آن را بر مبنای گرفتن عشر حاصل و محصول اراضی قرار

دهند. به عقیده مرحوم لاری این مالیات هم می تواند از عین جنس و محصول برداشته شود و یا قسمت معادل آن مالیات دریافت گردد. ولی، در هر حال، عشریه مالیات قطعی و معینی است که از محصول زمینهای معلوم المالک، مجهول المالک، مزارعات، مغارسات و حتی اراضی بخس کار و غیره دریافت می شود و نوع زمین در اندازه مالیات تغییری ایجاد نمی کند، نویسنده رساله پس از تعیین میزان و کمیّت دریافت خراج و مالیات مزروعی، در باب کیفیت آن توضیحاتی می آورد که اهمّ آنها را می توان به شکل زیر دسته بندی کرد:

۱- کیفیت اخذ و استیفاء مالیات باید به تصویب

و تعیین عـدول مؤمنین مجلس کنونی هر محل [انجمن هر شـهر] باشد، ۲- این مجلس محلی باید نسـبت به محل خود به تعیین ممیّز امینی مبـادرت کنـد و آن ممیز به وصول و ایصال و نقل و انتقال مالیات بپردازد، ۳- اخذ مالیات باید در موقع خود انجام گیرد نه در غیر موقـع، ۴- هر گز نبایـد به بهـانه گرفتن مالیـات مـأمور شـراب خوار و فاجری را متولی بر جان و مال و عرض و ناموس رعایا کرد، مرحوم لاری پس از توضـیح در باب کیفیت اخذ مالیات، از سایر حرکات وحشیانه معموله دورهٔ استبداد که به بهـانه های عدیـده ماننـد سـرانه، مالیات دواب، تـذکره، قرنطینه، راهـداری و گمرک از مردم مالیات دریافت می کردنـد، به شدت انتقاد می کند و اخذ آن مالیاتها را موجب پراکندگی خلایق و تخریب بلاد و از بین رفتن و داد و اتحاد می شمارد.

مجموعه مقالات، ص: ۲۴۵

آخرین بحث مرحوم لاری، در رساله قانون در اتحاد ملت و دولت، بیان فرق دولت مشـروطهٔ مشروعه با دولت استبدادیه است. که تفاوتهای دو نظام را به شکل اجمالی توضیح می دهد. باز هم اهمّ مباحث وی را می توان به شکل زیر دسته بندی و تسهیل کرد:

۱- فرق مشروطه مشروعه و مستبده، فرق اسلام با کفر، حلال و حرام، حق و باطل و بهشت و دوزخ است.

۲- تمام اسـلام و ایمان و جنان و روح و ریحان و رضا و رضوان ناشـی و منتهی به سـلطان عدل و احسان و برکت قرآن و امام زمان است، چنانچه تمام کفر و کفران و نقص و نقصان، راجع و مرجوع و ناشی و منتسب و منتهی به ظلم

و عـدوان و جور و طغيـان است. به همين دليل است که سـلطان عادل شـريک در عبادت و صـلاح تمام عباد و صـلحاء است و سلطان ظالـم، شريک در کفر و فسق تمام کفره و فسقه است.

قبلا گفتيم که مشروطيت مورد نظر مرحوم لاری که او از آن به عنوان مشروطه مشروعه ياد می کند با مشروطه موجود متفاوت است. او علی رغم اين تفـاوت، مشـروطه موجود را مورد تأييـد قرار می دهـد. و به صـرف تفـاوت آرمان و واقعيت، واقعيت را محکوم نمی کنـد. وی درست بـا توجه به همين واقع گرايی است که در تتمّـهٔ آخرين بحث خود به تفـاوت مشـروطه مشـروعه آرمانی خود با مشروطه موجود اشاره می کند و در قالب سخنان زير مشروطه موجود را مورد تأييد قرار می دهد:

«ايقاظ و تنبيه و عبرت و تجربه و حجت بالغه و محجهٔ قاطعه اين است که

مجموعه مقالات، ص: ۲۴۶

قريب دو سال است که احياء اسم ملت و مجلس مشـروطيت حسب الامر شـريعت و حضـرت حجّت «عـج» شـده با وجودی که اسم بدون مسـمی و بدون حقيقت و معنی و بدون ترتيب آثار و سـمّيت و مراسم ملت و شـريعت از مجازات و سياست و حفظ محاسن صورت و سـيرت مع ذلک کلّه اين اسم اعظم ملت اسـلام تسـخر تام و تأثر عام در قلوب خواص و عام و تأليف نفوس انام مثل علاقه ارحام بين مختلف الاقوام نموده ..».

مجموعه مقالات، ص: ۲۴۷

بسم اللّه الرحمن الرحيم قـانون در اتحـاد ملّت و دولت و انطبـاق اساس مشـروطيت و مشـروعيت و تطبيق با شـرع و ملت، از هر جهت و از هر بابت، حسب الامر صاحب

شریعت و حضرت حجت در مقام اتمام حجّت، و حسم ماده بهانه و معذرت در ابطال مشروطیّت بانها «کلمه حق یراد بها الباطل» «۱» و این که «مشروطه نمی خواهیم دین نبوی خواهیم» «۲» و به امثال این شعریات و مغالطات بهانه رد و ایراد و افروختن آتشکده استبداد و فتنه فساد و افساد و قتل و غارت و تخریب بلاد، به اضعاف مضاعف آتش نمرود و شدّاد و یزید و ابن زیاد، و تفریق و داد و اتّحاد، و شق عصای مسلمین و تفریق مؤمنین و اوصیا «لمن حارب اللّه و رسوله» «۳» و در مقابل مجلس ملّی، احیاء «۴» و تأسیس مجلس ضرار و عجل «۵» خوار نمودن، و اغواء اشرار از هر گوشه و کنار و کوچه و بازار کردن به سوء گفتار و کردار و رفتار، مثلا تا کنون. وَ إِنَّ الشَّیاطِینَ لَیُوحُونَ إِلی أَوْلِیائِهِمْ لِیُجادِلُوکُمْ «۶»

---

(۱) اشاره است به این سخن حضرت علی در مقابل شعار تحکیم خوارج که وقتی آنان گفتند: لا حکم الا للّه امام پاسخ داد که کلمه حق یراد بها الباطل، یعنی سخن حقی است که از آن ارادهٔ باطل می شود.

(۲) شعار مشروعه خواهان بود، در مقابله با مشروطیت.

(۳) برای کسی که به محاربه و جنگ با خدا و رسولش پرداخته است. مقصود محمد علی شاه است.

(۴) اصل: احیّا.

(۵) عجل: گوساله، اشاره به گوسالهٔ سامری و داستان رجعت بنی اسرائیل به گوساله پرستی.

(۶) انعام، ۱۲۱، شما باید این را بدانید که شیاطین ناپیدا به دوستان مشرک خود وحی و اشارت می کنند تا با این بافته های خرافی با شما به بحث و جدل بنشیند.

مجموعه مقالات، ص: ۲۴۸

فتنه

و امتحان کفر و ایمان و ظلم و عدوان آخر الزمان در میان و در طغیانست. نعم ما قال:

لیس البلیه فی أیّامنا عجب بل السلامه فیها اعجب العجب

«۱» الکلام در بیان شروط مشروطه مشروعه مجلس ملّی اسلام والا مقام، من حیث الصحّه و الکمال و الکمّ و الکیف و الحال، و احکام شرعیّه و وظایف نوعیّه و حقوق کلیّه. بسط بساط این عدل و اعتدال که در ضمن فصول چند ذکر می شود:

فصل اول این که شرط صحّت انعقاد این مجلس عدد من به الکفایه «۲» است در تحیّز کلّیهٔ امور حسبیه و رفع مفاسد کلیّه

و حفظ حقوق نوعیّه که اقل عددش عدد کلّی منحصر در فرد و اکثرش مختلف به اختلاف من به الکفایه است. عادتا من حیث الزّمان و المکین و المکان، بلی شرط کمالش تکمیل من به الکفایه است به عدد میمون بروج اثنی عشر فلک دوّار و ساعات اعتدالیّه لیل و نهار و عدد نقباء

---

(۱) چه خوب گفته است که: وجود بلیّه در روزگار ما شگفت نیست، بلکه صلح و سلامت در این روزگار از عجب ترین عجایب است.

(۲) عدد من به الکفایه است در تحیّز کلیّه امور حسبیه: یعنی تعداد لازم برای انعقاد مجلس، و شرط صحت انعقاد آن، همان تعدادی است که برای حیازت امور حسبیه و رفع حقوق کلیّه لازم است که: «اقل عددش می تواند یک نفر و حد اکثر آن به اندازه کفایت و ضرورت است بر حسب زمان و مکان».

مجموعه مقالات، ص: ۲۴۹

بنی اسرائیل و ائمه اطهار علیه السّلام و اکمل از آن هر چه بیشتر بهتر «۱».

فصل ثانی در شروط کیفیّت حال و اعتدال اعضاء مجلس

و آن منحصر است در شروط اربعهٔ تکلیف که کمال عقل و رشد و بلوغ و علم و قدرت است، «۲» لا غیر.

فصل سیم در احکام تکلیفیّه و حقوق وضعیّه و وظایف شرعیّه

یعنی اتّصاف خودشان و متّصف نمودن دیگران را به آن صفات و اوصاف کریمه، که عبارت از حفظ محاسن صورت و مکارم سیرت و مراسم ملّت و شریعت است، از هر جهت از جهت کردار و گفتار و رفتار و تولی ابرار و تبرّی از اشرار و کفّار و مآکل و مشارب و البسه و اسئار «۳» و سیما و اسماء، و تشکیل و تشبیه قولا و فعلا و عملا.

و اما شروط کمال و تکمیل مجلس این است که اقلا و أولا شخص اول مجلس

(۱) مؤلف در عبارت اخیر بشرط کمال مجلس را، عدد میمون، یعنی دوازده نفر به تعداد نقباء بنی اسرائیل و ائمه اطهار می داند ولی ادامه می دهد که شرط اکمل آن هر چه بیش از دوازده نفر باشد، بهتر است.

(۲) یعنی شرط عضویت در مجلس داشتن همان شرایط اربعه تکلیف و مکلف شدن است. این شروط اربعه عبارتند از: کمال عقل و رشد، بلوغ، علم و قدرت.

(۳) اسئار: پس مانده.

فقیه عادل و جامع الشرائط باشد. پس از آن بدل و قائم مقام ایشان از عدول مؤمنین هر چه بیشتر بهتر. پس از آن الادین فالادین من اهل الدین، پس از آن الاسلم فالاسلم من المسلمین.

ولی هر یک از اصناف ثلثه مکلفین علی اختلاف مراتبهم المتشته، از حاکم شرع و عدول مؤمنین و سایر مسلمین مشترکند در تکلیف به امور حسبیه و واجبات کفائیه، به این معنی که هر کدام که در اقدام به انجام

و اتمـام این قسم از تکالیف مشترکه کفائیه مثل اطفاء حریق و انقاذ غریق اسـتباق «۱» نمودنـد، اگر چه ثوابش مختص به همان مباشر است لا غیر، ولی مسقط «۲» از دیگران شرکاء هست و عقاب ترکش نیز «۳» بر تمام تارکان است.

و از اینجا معلوم می شود که اسـتعفا نمودن از تعاون و قیام و اقـدام در این تکالیف و واجبات کفائیه محل اسـتعفاء و مسـقط از تکالیف نیست، مگر، در صورت مانع یا عذر شـرعی مسـقط، لا غیر، بلکه من باب تَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَ التَّقْوى - وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعاً وَ لا تَفَرَّقُوا، لازم و واجب است، اتحاد، اتفاق، اجماع و اجتماع بر حاکم، محکوم، رئیس، مرئوس، تابع، متبوع، آمر و مـأمور و این که همراهی، تقویت، تعـاون و معیت از قیـام، اقـدام، همت، اهتمـام در انجـام، اتمام تمام تکالیف نوعیه و واجبات کفائیه نمایند.

اگر چه امر به اقامهٔ حدود شرعیه و مجازات الهیه، حکم به جمعه و جهاد،

---

(۱) استباق: سبقت بستن.

(۲) مسقط: ساقط شده.

(۳) اصل: و عقاب نیز ترکش.

مجموعه مقالات، ص: ۲۵۱

حکم به قضـاء و افتـاء از وظـایف فقیه عـادل است، ولی اعتمـاد به این اوامر و اقامه و اجراء این احکام واجب کفائیست بر همهٔ انام «۱» که به انجام و اتمام برسانند.

فعلی هذا، حقّ الولایه کلیّه الاولیّه اولی بالمؤمنین من أنفسـهم و أموالهم «۲»، هر حاکم شـرع را بر تمام طبقات من دونه از تمام مکلفین است شرعا از سلطان، حکام، عمّال، ضبّاط، شاه و گدا در کلیّهٔ امور حسبیّه و اجراء حدود شرعیّه، ترجیح، تعیین احکام کلیّه، مصالح نوعیّه از عزل و نصب، تعزیر، تحدید، تغییر، تبدیل، تقریب

ما حقّه التبعید و تبعید ما حقه التقریب به مسوغات «۳» شرعیه مثل تألیف قلوب یا تبلیغ احکام یا اتمام حجّت، رسول و امام، حاکم شرع حق بر تمام انام دارد و مقدم و نافذ الحکم است و کسی را حق مخالفت و معارضه در آن نیست، شرعا.

و امّا وظیفهٔ عدول مؤمنین و سایر مسلمین در کلیّه امور حسبیّه در صورت اذن و رخصت، با عدم حضور حاکم شرع است. به این معنی که در طول حاکم هستند نه در عرض «۴».

---

(۱) انام: مردم، آفریده گان.

(۲) اشاره به آیه ۶ سوره احزاب که می فرماید النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ- پیامبر از خود مؤمنان به مؤمنان سزاوارتر است که برای آنان تصمیم بگیرد و اعمال ولایت و سرپرستی کند.

مؤلف در عبارت هر حاکم شرع را بر تمام طبقات من دونه از تمام مکلفین .. حق ولایت پیامبر و امام معصوم را به فقیه و حاکم شرع تعمیم می دهد و این همان اصل ولایت فقیه است که مؤلف به آن ولایت اعتقاد دارد.

(۳) مسوغات: روا شناخته شده ها، اجازه داده شده ها.

(۴) مقصود این است که در صورت عدم حضور حاکم شرع، عدول مؤمنین و سایر مسلمین با داشتن اجازه و رخصت از حاکم شرع، می توانند در امور حسبیّه دخالت کنند. این جواز دخالت به این معنی نیست که آنان در مقام اعمال ولایت همتای حاکم شرع و ولی فقیه هستند، بلکه مرتبه ولائی آنان، پس از فقیه قرار دارد.

مجموعه مقالات، ص: ۲۵۲

و امّا وظیفه و تکلیف وجوب کفائی عام عموم سایر انجمن وجوب این که ساعی و جاهد باشند در تحصیل اتحاد، اتفاق، حمایت، رعایت، مواسات، مساوات به

جان و جاه و مال و حال با همدیگر در حفظ حقوق نوعیّه اموال و نفوس، اعراض، ناموس مسلمانان، من فی حکمهم، رفع مفاسد ظلم و عدوان از هر جهت و از هر بابت و از هر کس، چه شاه باشد و چه گدا، چه امراء باشد، چه فقرا و وجوب امر به معروف و نهی از منکر و ملاهی «۱» و مناهی شرعیه.

من جمله شروط اکمال و تکمیل آن مجلس مقدس عقد مجلس است در اسعد سعادات و ایام، که صبیحه «۲» خمیس و جمعه [باشد] و در اشرف بقاع مشرفه [مانند] مساجد، مدارس، معابد. و افتتاح کلام در آن مقام به اسم ملک علّام، نعت حضرت خیر الانام و امام والا مقام علیه الصّلاه و السّلام تا این که محل نظر انور خیر البشر و فیّاض الاثر «انّی احب تلک المجالس الّتی یحیی فیها أمرنا در محضر شیاطین و مسکن ظالمین که محلّ عقاب و عتاب وَ سَـکَنْتُمْ فِی مَسٰاکِنِ الَّذِینَ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ وَ تَبَیَّنَ لَکُمْ کَیْفَ فَعَلْنٰا بِهِمْ «۳» إلی غیر ذلک از شروط کمال و تکمیل مجلس که مقرّر در خاتمه قانون سابق است.

---

(۱) ملاهی: آلات لهو.

(۲) صبیحه: پگاه، بامداد.

(۳) ابراهیم/ ۴۵، شما در خانه های همان کافرانی جا گرفته بودید که جان خود را به سیاهی کشانده بودند با آن که معلومتان بود که ما با آنان چه کردیم.

مجموعه مقالات، ص: ۲۵۳

فصل چهارم چنانچه ولایت کلیّه اجراء حدود شرعیّه و سیاسات الهیه و احکام تکلیفیّه از هر جهت حق حقیق حاکم شرع عادل است

، لا ـ غیر، کـذلک و هـم چنین ترجیـح کلیّهٔ آراء شـوریٰ و تعیین اسم و رسم و لقب، منصب، نـاظر، قیم، وکیـل، امین، کـاتب، منشی، معین، ناظم، خازن، ولی، والی، متولی، تعیین مراتب هر کس از حیث

جرح، تعدیل، اصیل، وکیل، تبجیل «۱»، تجلیل، تصدیق، تکذیب، تغییر، تبدیل، توقیت «۲» و توصیف از هر جهت حق حقیق حاکم شرع مسلم العدالهٔ اهل مجلس است، لا غیر، و کسی را حق مخالفت، معارضه، ردّ، ایراد، عقد مجلس ضرار در مقابل مجلس اخیار و تفریقا بین المؤمنین و ارصادا لمن حارب اللّه و رسوله به هیچ وجه حقی نیست. مگر این که عدول مؤمنین مسلم العداله اثبات فسق و خیانت او را نمایند و عزل و انعزال او را بنمایند. در این صورت از درجه اعتبار ساقط است شرعا و داخل وَ مَنْ لَمْ یَحْکُمْ بِما أَنْزَلَ اللّهُ فَأُولئِکَ هُمُ الْکافِرُونَ «۳» و أولئک اضر علی شیعتنا من جیش یزید بن معاویه علی الحسین «۴» علیه السّلام [است]

---

(۱) تبجیل: گرامی داشتن، بزرگ شمردن.

(۲) توقیت: تعیین وقت.

(۳) مائده/ ۴۴، هر کس که به موجب احکام الهی داوری نکند از کافران خواهد بود

(۴) و چنین کسانی بر شیعیان ما بیش از زیانی که سپاه یزید بن معاویه بر امام حسین وارد کرد، زیان وارد می کنند.

و هم چنین احدی حق شفاعت سیئه «۱» ندارد خائن و فاسق، مرتشی، مستبد، مفسد. و هم چنین حق تعطیل حدود شرعیّه و سیاسات الهیّه کسی ندارد، مگر در صورت مانع با عذر شرعی و ایضا کسی را حق عقد مجلس و نه حق تعیین و نه حق انتخاب، نه ابتداء و نه استدامه نیست، مگر به اذن و رخصت حاکم شرع مسلم العداله از مشروطه خواهان، نه مستبدین که در هر بلد به اغراض فاسد و اسم مشروطه در مقابل مسجد و مجلس اسّس علی التقوی «۲»،

تأسیس مسجد و مجلس ضرار و جمع اشرار بر عجل خوار تفریقا بین المؤمنین و ارصادا لمن حارب اللّه و رسوله نموده اند. چنین مستبدین محکوم به حکم مفسدین فی الارض و محاربین با مسلمین هستند از هر جهت وَ مَنْ لَمْ یَحْکُمْ بِما أَنْزَلَ اللّهُ فَأُولئِکَ هُمُ الْکافِرُونَ «۳».

فصل پنجم اختیار بیت المال مسلمین از هر جهت از جهات قبض و صرف، تعیین مصرف، صارف، متصرّف و امین، در تحت عموم ولایت ولی عام

امین مؤتمن شرعی مسلم الامانه و العداله است. و مصرف آن، مال عموم مصالح مسلمین است از مصالح معاد و معاش، دین، دنیای مسلمین از مثل بناء

---

(۱) سیّئه: گناه.

(۲) اشاره است به آیه ۱۰۸ توبه که می فرماید: لَمَسْجِدٌ أُسِّسَ عَلَی التَّقْوی.

(۳) مائده: ۴۴.

طرقنا «۱»، رباط، مساجد، معابد، حمّامات، مدارس علوم، تعلیم، تعلّم اصول و فروع، حرف، صنایع ما یحتاج الیه المسلمون بقدر الکفایه و الغناء و العفاف از کفّار، اشرار خارجه، تعلیم، تعلّم سبق و مایه و تحصیل ملکات، شجاعت، مراتب مجاهده، محاربه، مدافعه اشرار و کفار از ضرر و اضرار بر دین و آئین مسلمین از جملهٔ مصارف واجبه، مصالح لازمه شرعیّه بیت المال است از هر جهت تعلیما و تعلما، اعمالا، اتّحادا، اعتیادا، اعدادا، استعدادا، اجماعا، اجتماعا و پیغمبر صلی لجمیع ما یقتضیه الحال و الزّمان و المکان «۲» از اسباب و آلات حرب، مدافعه، مجاهده، مرابطه در ثغور، سر حدود اسلام.

و امّا وجوه بیت المال المعدّ لعموم مصالح المسلمین فوجوه پیغمبر صلی منها ارث من لا وارث له «۳» که راجع به امام است.

و منها مال الوصایه، نذورات، اوقاف عامّه بر وجوه برّ و احسان و مطلق خیرات و مبرّات.

منها سهم سبیل اللّه از سهام زکاه بل مطلق سهام زکاه علی الاقوی.

و منها خمس غنایم دار الحرب و

ما اخذ غیله «۴» او حیله «۵» منها.

و منها خمس الاعیان السّبعه بل خمس مطلق الغنائم و هی مطلق الفوائد العائده و لو بإرث، واصله او صداق علی الاظهر و منها الانفال الخاصّه بالإمام و هی الاراضی المتجلّی عنها أهلها أو سلّمت إلی المسلمین طوعا کالبحرین

---

(۱) ساختن راههای ما.

(۲) برای همه آن چه اقتضای حال، زمان و مکان را بکند.

(۳) و وجوهی از آن ارثی است که وارثی ندارد.

(۴) غیله: قتل و کشتن.

(۵) حیله: اینجا به معنی قدرت و توانایی.

و الاجام و رءوس الجبال و بطون الاودیه و ما منها من شجر و معدن و صوافی ملوک اهل الحرب، بل کلّ الارض و ما فیها و ما علیها و ما سقت و ما اسقت من الانهار و البحار و الاشجار علی الظاهر الجمع بین الاخبار و مقتضی الآثار و الاعتبار بالأئمه الاطهار.

و منها الجزیه المقرّره علی اهل الذمّه المنوطه بنظر الامام، کمّا و کیفا.

و منها مجهول المالک و اللقطه «۱» و وجوه مظالم العباد الّتی منها ترکه الظلمه التی یتعسّر وصولها أو إیصالها إلی اربابها.

و منها خراج و مقاسمه اراضی مفتوحه العنوه که منوط بنظر امام علیه السّلام [است]، کمّا و کیفا.

فصل [ششم] در کمیّت و کیفیّت اخذ خراج و مقاسمه «۲» شرعیه

، که عبارت از مالیات حسابیّه موضوعه بر اراضی مفتوحه العنوه «۳».

امّا کمّیّت آن اگر چه منوط به امام و نایب عام است، ولی اعدل به مذهب عدل و سداد و حسم مادهٔ فساد، بهانهٔ استبداد در اهلاک عباد و تخریب بلاد، اقتصار و اقتصاد بر اخذ عشر حاصل و محصول، غلّه و مدخول آن اراضی است، عینا با قیمت، چه از معلوم المالک و چه از مجهول

المالک، و چه از مزارعات

---

(۱) اللقطه: مالی که در روی زمین پیدا می شود و مالکی ندارد.

(۲) مقاسمه: مالیات مخصوص اراضی از مسلمین یا اجانب با مقررات خاصی می گرفت.

(۳) مفتوحه العنوه: اراضی تصرف شده با جنگ.

و چه از مغارسات «۱» و چه اراضی بخش کار «۲» و چه غیرها مطلقا.

و امّا کیفیت اخـذ و استیفاء اینست که به تصویب و تعیین عدول مؤمنین مجلس ملّی حالی، هر محل نسـبت به محلّ خود تعیین ممیّز خراص «۳» قابض «۴» امین مؤتمنی نماینـد که به وصول و ایصـال و نقل و انتقال مالیات حسابی بپردازد در موقع خود، نه این که در غیر موقع به بهانه مالیات مأمور خمور کفور ذی الفجوری را مثل خالد بن ولید مستولی بر قتل و غارت مال و نفوس و عرض و ناموس قوم مالک و غیره، فرمانفرما نمایند.

و امّا سایر حرکات وحشـیانه و بهانه سـرانه نفوس و دواب و تـذکره و قرنطینه و راهـداری و گمرک که بهانه اسـتبداد و فساد و افساد در تنفر عباد و تخریب بلاد و تقریب عناد و تنفیر «۵» و داد و اتحاد که شده که نعم البدل و ابدال از وجوه مدخول حلال و محصول اموال وصول و ایصال به احسن حال و احوال می شود بدون وبال و قیل و قال.

و منهـا تبـدیل گمرکـات و امثـالش از اجحافات غیر مشـروعه به وضع جزیه و سـرانه بر خصوص نفوس و اموال و اجناس کفرۀ خارجه و داخله به هر اندازه که بخواهند مشـروع و خیر موضوع و کافی و وافی و مسـتغنی و مغنی از آن گمرکات و اجحافات غیر

مشروعه است.

و منها تخصیص گمرکات به اجناس منقوله از دار الحرب یا منتقله به کفّار

---

(۱) مغارسات: درختان.

(۲) اراضی بخش کار: زمینهایی که بدون آب کشت شوند.

(۳) خراص: تخمین زننده.

(۴) قابض: گیرنده، مسلّط، اینجا: همان مسلط معنی می دهد.

(۵) تنفیر: اینجا از بین بردن.

مجموعه مقالات، ص: ۲۵۸

حربی یا محکوم به حکم از ذمّیین این زمان و زمین، دون اجناس منقله از مسلم به مسلم و از دار الاسلام به دار الاسلام دیگر و من جمله ابدال محلله از آن اموال محرمه غیر مشروعه، املاک خالصجات و مجهول المالک و ارث من لا وارث له و مظالم عباد و ترکهٔ ظلمه مستغرمه از وجوه بیت المال که معدّ برای مصالح مسلمین است و راجع به نظر و اختیار امام است من باب کلّ شیء یرجع إلی اصله که مکفی و موفی و مغنی و مستغنی از وجوه مالیات محرمه غیر مشروعه که بهانه و سرمایه استبداد مستبدّین و فساد و افساد مفسدین مشروطیت مشروعیّه است به قتل و غارت یا به قول قائل المشروطیّه کلمه حق یراد بها الباطل یا مشروطه نمی خواهیم دین نبوی خواهیم یا به امثال این از شعریّات و مغالطات.

و اگر چنانچه این همه دخل و مداخل کلیّه حلال و وجوه کثیره اموال بیت المال کافی و وافی نشد، به حال و احوال خروج و مخارج سفائیه اسراف و تبذیر و خمور و شرور و جیره و مواجب فسق و فجور کلاب عقور «۱» و قول زور و قوم بور و کفور، پس اصلح و افلح به حال دولت و ملّت و رعیت و ملک و مملکت، تنصیف و تخفیف و اسقاط و

احباط این قسم از خرج و مخارج حرام و جیره و مواجب ظلام و حکام [است] که اظلم و احرم [انـد] از دم مسـفوح «۲» و خون قروح «۳» و جروح دل ارامل «۴» و ایتام و ارحام امام علیه السّلام

---

(۱) عقور: هار، گاز گیرنده.

(۲) دم مسفوح: خون ریخته شده.

(۳) قروح: زخمها: جراحات.

(۴) ارامل: مستمندان، فقیران.

مجموعه مقالات، ص: ۲۵۹

خاتمه فرق بین فواید کلیه دولت مشروطیت مشروعیه و مفاسد غیر متناهیه مستبده قهریّه جوریّه غیر مشروعه.

امّا اجمالا: فکالفرق بین الکفر و الاسـلام و الحلال و الحرام و الحق و الباطل و الجنّه و النّار و النعیم و الجحیم، بلکه تمام اسـلام و ایمان، جنان، روح، ریحان، رضا، رضوان ناشی و منتهی به سلطان عدل و احسان و برکت قرآن و امام زمان.

چنانچه تمام کفر و کفران نقص و نقصان، تمام عوالم امکان راجع و مرجوع و ناشـی و مسـبب و منتهی به ظلم و عدوان و جور و طغیان است، لا غیر. این است که سلطان عادل شریک در عبادت و صلاح تمام عباد و صلحاء است.

سلطـان ظـالم شـریک در کفر و فسق تمام کفره و فسـقه است. چنانچه فرموده تعالی مَنْ قَتَلَ نَفْساً بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّما قَتَلَ النّاسَ جَمِيعاً وَ مَنْ أَحْياها فَكَأَنَّما أَحْيَا النّاسَ جَمِيعاً «۱».

ایقاظ «۲» و تنبیه و عبرت و تجربه و حجت بـالغه و محجـهٔ قاطعه این است که قریب دو سال است که احیاء اسم ملّت و مجلس مشروطیّت حسب الامر

---

(۱) مائده: ۳۲ هر کس انسان مؤمنی را بکشد. با آن که مقتول کسـی را کشـته باشد، چنان است که تمام مردم را کشته باشد و هر کس جان مؤمنی را از قتل و مرگ برهاند، چنان است

که تمام مردم را از مرگ رهانیده باشد.

(۲) ایقاظ: بیدار کردن، هوشیار ساختن.

مجموعه مقالات، ص: ۲۶۰

صاحب شریعت و حضرت حجت علیه السّلام شده، با وجودی که اسم بدون مسمّی و بدون حقیقت و معنی و بدون ترتیب آثار رسمیّت و مراسم ملّت و شریعت از مجازات و سیاست و حفظ محاسن صورت و سیرت، مع ذلک، کلّه این اسم اعظم ملّت اسلام تسخّر تام و تأثر عام در قلوب خواص و عوام و تألیف نفوس انام مثل علاقهٔ ارحام بین مختلف الاقوام نموده و اگر چنانچه تا کنون یک رسمیّت و معنویت یا ترتیب آثار دین و ملّت یا احکام شریعت با حفظ محاسن صورت و سیرت با اجراء یک مجازات و سیاست بر وفق شریعت جاری و مجری می شد، هر آینه جلوگیری و حسم مادهٔ این همه مفاسد کلیّه و تضییع حقوق نوعیّه چهار کرور اهل فارس به واسطه قتل و غارت اموال و نفوس و هتک عرض و ناموس و خروج دجّال و سفیانی به هیچ وجه نمی شد، بلکه موجب تسخیر سبع الاقالیم و احیاء عظام رمیم و تسخیر عرش عظیم ممالک عثمانی و قتل سفیانی به حشمت سلیمانی و حکم لقمانی و آثار قرآنی [می شد]، بلکه سالی کرور کرور افواج از خارج بر عکس سابق یَدْخُلُونَ فِی دِینِ اللّهِ أَفْواجاً «۱».

تنبیه و ایقاظ

اگر چه رسم اعظم ملّت اسلام و اجراء احکام شریعت خیر الانام از باطن شریعت و حضرت حجت مغنی و مستغنی از من سوی اللّه و توسّل و توسط حجت است از هر جهت، الا این که حسب التکلیف شرعی تمام انام حمایت و رعایت و تقویت و همراهی و

معیّت به نصّ وَ کُونُوا مَعَ الصّادِقِینَ

---

(۱) نصر ۴: (مردم) دسته دسته در دین خدا داخل می شوند

مجموعه مقالات، ص: ۲۶۱

و کُونُوا أَنْصارَ اللّهِ و تَعاوَنُوا عَلَی الْبِرِّ وَ التَّقْوی، بلکه وجوب اکرام و اعظام و ارفاق و انفاق به وجوه احسان، تحبیس و تسهیل منافع اوقات و مال الوصایات و نذورات و خیرات و صدقات جاریه و وجوه بیت المال بر ملازمین آن مجالس مقدسه [است]. انّی احبّ تلک المجالس الّتی یحیی فیها أمرنا و من احیاها فکانّما احیی الناس جمیعا ولی به شرطها و شروطها المقرّره در خاتمه قانون دیگر لا یَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ و لا یناله إلّا ذو حظّ عظیم. تمّت.

مجموعه مقالات، ص: ۲۶۵

۵- بیانیه دفاعیه

اشاره

مجموعه مقالات، ص: ۲۶۷

[مقدمه الناشر]

بسم اللّه الرّحمن الرّحیم مقدمه آن چه «بیانه دفاعیه جهاد با اجانب در جنگ جهانی اول» نامیده شده، آخرین رساله سیاسی مجاهد خستگی ناپذیر خطّه فارس و لارستان مرحوم آیت اللّه العظمی سید عبد الحسین لاری است که از تبعید گاه خویش «فیروزآباد» صادر نموده است و علی رغم فشار و اختناق حاکم آن زمان، در حدّ ضرورت بصورت دست نویس منتشر شده و بنا به گفته برخی مطلعین حتی در بعضی از کتب مغرب زمینی ها از وجود آن بحث شده است.

با تشکر از جناب آقای ابو الحسن مؤیدی لازم به توضیح است که آن چه در تصحیح و تکمیل متن صورت گرفته، ترجمه جملات عربی، تهیه فهرست آیات و روایات و توضیح بعضی جملات مبهم بوده که در فقره اخیر از محبت های بی دریغ دانشمند معظم و خطیب محترم حضرت حجه الاسلام و المسلمین جناب آقای سید حسین نسابه امام جمعه موقت لار کمال استفاده شده است.

هیئت علمی کنگره

مجموعه مقالات، ص: ۲۷۲

بسم اللّه الرّحمن الرّحیم

اعلان

حسب الاحکام ملک علّام و امام والامقام و حجج اسلام و محکمات قرآن.

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَ الْمُنَافِقِينَ* «۱» وَ مَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ «۲» اعلان می شود به هر جا که بر هر کس از فرق ششصد کرور مسلمین داخله و خارجه حتی بر صبیان و نسوان واجب فوری است جهاد و دفاع روس و انگلیس و اعوان این کفار و سد ابواب طمع و بهانه و مالیات و گمرک و قرنطینه و تذکره و گرفتن اسلحه از مسلمانان و هم چنین سد ابواب فرار و جای قرار بر این کفار و اعوان این کفار از هر

گوشه و کنار و کوچه و بازار بدون مهلت و انظار جز بعذاب النار و خزی عار و صغار و عبره لأولی الابصار چنانچه حق تعالی موده فَاقْتُلُوا الْمُشْرِکِینَ حَیْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَ خُذُوهُمْ وَ احْصُرُوهُمْ «۳» وَ فَضَّلَ اللّهُ الْمُجاهِدِینَ عَلَی الْقاعِدِینَ «۴» وَ مَنْ جاهَدَ فَإِنَّما یُجاهِدُ لِنَفْسِهِ «۵» و له من الانعام فی کل عام مائتا دینار فی بیت مال المسلمین من سهم المؤلفه و المجاهدین مع الاجر العظیم و انابه زعیم «۶».

اقلّ خدام الشریعه المطهره عبده عبد الحسین الموسوی

---

(۱) توبه: ۷۳- ای پیامبر با کافران و منافقان جهاد کن.

(۲) مائده: ۵۱- و هر کس از شما آنها را به دوستی گیرد از آنان خواهد بود.

(۳) توبه: ۵- مشرکان را هر کجا یافتید بکشید و آنان را دستگیر و به محاصره در آورید.

(۴) نساء: ۹۵- و مجاهدان را بر خانه نشینان به پاداشی بزرگ برتری بخشیده است.

(۵) عنکبوت: ۶- هر که بکوشد تنها برای خودش می کوشد.

(۶) علاوه بر اجر الهی سالیانه ۲۰۰ دینار در بیت المال از سهم مؤلفه و مجاهدین انعام خواهد داشت و من آن را ضمانت می نمایم.

مجموعه مقالات، ص: ۲۷۳

مقدّمه،

بدان که حکمت و مصلحت حضرت سبحان در خلق عالم امکان به جهت محض امتحان کفر و ایمان و مجاهده است با شیاطین انس و جان چنانچه فرموده اهْبِطُوا بَعْضُکُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ* «۱». و ایضا وَ کَذلِکَ جَعَلْنا لِکُلِّ نَبِیٍّ عَدُوًّا شَیاطِینَ الْإِنْسِ وَ الْجِنِّ یُوحِی بَعْضُهُمْ إِلی بَعْضٍ زُخْرُفَ الْقَوْلِ غُرُوراً .. «۲».

و چنانچه تمام علت و علت تامه کائنات و خیرات و سعادات و افاضات و فیوضات عالم امکان از مبدأ تا معاد، منحصر و محصور به

حصر عقلی و نقلی، در وجود انبیاء و صلحا [است] که به جهت و سبب تدبیر و ترتیب اصلاح و اصلاحات عالم امکان خلق شده اند کذلک «۳» و هم چنین تمام علت و علت تامه تمام مفاسد و فساد کون معاش و معاد منحصر و محصور به حصر عقلی و نقلی خاص مخصوص، بخصوص وجود شیاطین الانس و الجن است خاصه

---

(۱) اعراف: ۲۴- «.. فرود آیید که بعضی از شما بعضی [دیگر] ید.

(۲) انعام: ۱۱۲- و بدین گونه برای هر پیامبری دشمنی از شیطانهای انس و جان برگماشتیم بعضی از آنها به بعضی، برای فریب [یکدیگر] سخنان آراسته القا می کنند.

(۳) [کذلک] زائد بنظر می رسد.

مجموعه مقالات، ص: ۲۷۴

شیاطین الانس دیوانیان ابالیس انگلیس و روس بدتر از مجوس که غیر از فساد و افساد و تخریب بلاد و ایثار فتنه «۱» و عناد اهلاک عباد به فنون سحر و شعبده و نیرنگ و چشم بندی، تسخیر مال و جان عقول ناقصه اهل ضلال به انواع سحر و خیال .. يُخَيَّلُ إِلَيْهِ مِنْ سِحْرِهِمْ أَنَّها تَسْعى «۲» کرده و می کنند صدق اللّه و رسوله صُمٌّ بُكْمٌ عُمْيٌ فَهُمْ لا يَعْقِلُونَ «۳» إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا «۴» چرا که جمیع اصناف بهایم و انعام وحوش وحشیانه سباع و مسوخ درنده «۵» حتی خنازیر و کلاب عقور «۶»، از حالت خبیث سریرهٔ فساد درندگی خود تعدّی و تجاوز به افسد فالافسد نمی کنند، به خلاف ابالیس روس و انگلیس این زمان که افسد از شیاطین [اند] بالغایه و إلی غیر النهایه [و] حد یقف ندارد در فساد و افساد و مفاسد.

و ما قیل «۷» از این که فرنگ و روس از فرق یهود و نصاری و مجوس [اند]

فهو توهم و اشتباه

و مغلطه محضه «۸»، چرا که دیوانیان و دولتیان فضلا «۹» از روس و انگلیس، مثل فرقه بابیه و جبریه از اهل نحل «۱۰» هستند، بینونت «۱۱» کلیه

---

(۱) ایثار فتنه: فتنه گزینی.

(۲) طه: ۶۶- بر اثر سحرشان در خیال [چنین] می نمود که آنها به شتاب می خزند.

(۳) بقره: ۱۷۱ .. کردند، لالند، کورند [و] در نمی یابند.

(۴) فرقان: ۴۴ .. آنان جز مانند ستوران نیستند، بلکه گمراه ترند.

(۵) مسوخ درنده: درندگان مسخ شده.

(۶) خنازیر و کلاب عقور: خوکها و سگهای گزنده.

(۷) و آن چه گفته شده.

(۸) فهو توهم و اشتباه یعنی آن و هم و پندار و مغلطه است.

(۹) فضلا: علاوه.

(۱۰) اهل نحل: اهل مذهب و آئین ها.

(۱۱) بینونت: جدائی.

و ضدیت نوعیه با هر ملتی دارند در امور کلیه و جزئیه، خاصّه فرنگ و روس که اسفح سفاح و افحش فواحش «۱» مجوس هستند و به هیچ قرار و مدار، بهائم وحشی وحشیان حتی شیطان بنی جان رفتار نمی کنند.

و ما قیل که اینها نظم و نسق «۲» و قانون دارند فهو ایضا توهّم

، اشتباه و غلط [و] مغلطه محضه، چرا که شدت فساد و افساد ایشان به حدّی است که إِذا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوها وَ جَعَلُوا أَعِزَّةَ أَهْلِها أَذِلَّةً وَ كَذلِكَ يَفْعَلُونَ «۳» جمیع اسلحه و مال و منال و حال و لسان و جان و زبان و ایمان و اقتدار و اختیار مردم را من جمیع الجهات خواهند گرفت و می گیرند حتّی اختیار ملک و ملک ممالیک و املاک و آب و زمین و دین و آئین و عرض و ناموس به آنها نمی گذارند و هیچ چیز را فرو گذار نخواهند کرد مگر آن که همه را به حیطه تصرف خود در می آورند و

تمام اعزّه

و اجله و ملوك مملكت را عَبْداً مَمْلُوكاً لا يَقْدِرُ عَلى شَيْ ءٍ «۴» محتاج و مسخّر بذل صغار كفّار با هزار گونه عار خواهند كرد و می كنند حتّی اختيار آب دريا و علف و صحرا و اختيار زن و دختر برای احدی باقی نمی گذارند بلكه اختيار اموات و احياء خود را نيز ندارند.

چنانچه هشتاد كرور «۵» مداخل «۶» موقوفات سلاطين هندوستان برای

---

(۱) خون ريزترين خون ريزان- بد زبانترين بدزبانان.

(۲) نسق: روش.

(۳) نمل: ۳۴ .. چون به شهری در آيند، آن را تباه و عزيزانش را خوار می گردانند و اين گونه می كنند.

(۴) نحل: ۷۵- بنده ای است زر خريد كه هيچ كاری از او بر نمی آيد.

(۵) كرور: واحد شمار است و نزد هندوان ده ميليون است. (دكتر معين فرهنگ فارسی ج ۳ ص ۲۹۵۹) ص ۲۹۵۹).

(۶) مداخل: جمع مدخل در آمد- عوايد.

اصناف فقرا و انواع خيرات و صدقات، اختيار يك دينار بلكه اختيار توليت و نظارت و وكالت به هيچ وجه از برای ذوی الحقوق باقی نگذارده و تمام را خود متصرف شده و تمام ملوك را اموات قبور بی حسّ و حركت، زنده به گور كرده و می كنند و اسم آن را نظم و نسق و امنيّت و عدالت می گذارند.

اين گونه نظم و نسق و عدالت و امنيت نيست بلكه از قبيل سالبه به انتفاء موضوع است «۱» و اشبه شی ء به طبابت طبيب مجنون كه طبابت و علاج مجانين به چوب زدن می كند تا به حدی كه از حس و حركت انداخت آنان را، آن وقت می گويد جن مجنون را بيرون كردم و او را عافيت و راحت دادم، سر

وقت مجنون که می روند می بینند او را که از شدت زدن مرده.

نظم و نسق و طبابت و حکمت و حکومت و علم و معرفت و سیاست و کفایت فرنگیان و مطلق دیوانیان دولتی تمام از این قبیل، مغلطه و مضحکه و مسخره است. چنانچه صنایع مصنوعه آنها هم تماما از قبیل و اثمه أکبر من نفعه «۲» لَا یُسْمِنُ وَ لَا یُغْنِی مِنْ جُوعٍ «۳» یا از قبیل فنون سحر و شعبده و نیرنگ بازی و چشم بندی است و خیالات یُخَیَّلُ إِلَیْهِ مِنْ سِحْرِهِمْ أَنَّهَا تَسْعی

---

(۱) سالبه به انتفاء موضوع: سلب نسبت حکمیهٔ محمول است از موضوع، از آن جهت که موضوع در خارج وجود ندارد تا محمول برای آن ثابت باشد مثلا در قضیه احمد عالم است احمد موضوع و عالم محمول است وقتی احمد وجود نداشته باشد عالم بودن احمد معنی ندارد زیرا وقتی موضوع (احمد) منتفی باشد، محمول بطور قطع منتفی خواهد بود.

(۲) اشاره به آیه ۲۱۹ بقره پیرامون شراب و قمار می باشد که می فرماید قُلْ فِیهِمَا إِثْمٌ کَبِیرٌ وَ مَنَافِعُ لِلنَّاسِ اشاره به این است که به هر نحو مضرات آنان از فوایدشان بیشتر است.

(۳) غاشیه: ۷- نه فربه کند، و نه گرسنگی را باز دارد.

مجموعه مقالات، ص: ۲۷۷

«۱» است.

و اما ما قبل از این که دولت ما و دول قانون دارند،

ففیه «۲»، هر چیزی که در مقابل ملّت و شریعت جعل و تدوین کرده اند به هر اسم و رسم و قاعده و قانون، تمام مفسده و مسخره و غلط و مغلطه و قباحت و شناعت و سفاهت و حماقت، در صورت و سیرت و حالت و سیاست و معرفت و حکومت و حکمت از هر جهت [است] حتّی در شکل

و اكل و افعال و اشكال و اقوال و احوال و خيال موجب نفرت و ضلالت و نجاست و خباثت و قباحت.

چه مفسدهٔ افسد و اقبح است از اين كه انسان مأنوس و محشور با سگ و خنزير [شود]، مأكول و مشروبش خمور و لحم خنزير و زن و دختر و مادرش پيش رويش از اجانب «۳» مكشوف العوره در محضر اجانب باشند به قسمى كه فطرت سليمه بهائم از آن ابا و امتناع و نفرت و غيرت دارند.

و أىّ خزى و عار و شنار و مفسده و ضرار و اضرار، اعظم و اقبح «۴» از اين كه زوجه و محارم و حريم محترم انسان را در محضر اجانب مكشوف الصوره در آورند؟

و كدام خزى و عار و شنار و مفسده و ضرر و اضرار، اعظم از اين است كه اعزّه و اجلّه در قرنطينه كفّار به بهانه ناخوشى و امراض، اختيار محارم و عورات و اموات به هيچ جهتى از جهات ندارند نه تجهيز، نه غسل، نه كفن، نه دفن

---

(۱) طه: ۶۶.

(۲) ففيه: در آن اين اشكال است كه ..

(۳) [اجانب] در جمله بالا زائد به نظر مى رسد.

(۴) و كدام خوارى و ذلت و تنگ و پستى و فساد .. بزرگتر از اين است كه ..

مجموعه مقالات، ص: ۲۷۸

«مصيبه ما اعظمها و اعظم رزيتها فى الاسلام ..» «۱».

سالى چقدرها مسلمانان زوّار و حجّاج بيت اللّه الحرام به اين مصيبت و رزيّه گرفتار خزى عار و شنار و ذلّ صغار اين كفّار، اسير و ذليل و خوار هستند و اين قسم از مفاسد شنيعه و قبايح فاحشه، اسم آن را قانون گذاشتن مثل

اسم اللّه و آلهه نهادن به بت و اصنام و ازلام است و معبودیت اصنام محکوم به کفر و شرک صریح است و بدتر از مفاسد، استحلال خمر و مسکرات و میته و خمور به اسم ماء الحیوه.

و متشابهات فِیهِمٰا إِثْمٌ کَبِیرٌ وَ مَنٰافِعُ لِلنّٰاسِ «۲» در مقابل محکمات إِنَّمَا الْخَمْرُ وَ الْمَیْسِرُ وَ الْأَنْصٰابُ وَ الْأَزْلاٰمُ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّیْطٰانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ «۳» و قوله إِنَّمٰا یُرِیدُ الشَّیْطٰانُ أَنْ یُوقِعَ بَیْنَکُمُ الْعَدٰاوَةَ وَ الْبَغْضٰاءَ فِی الْخَمْرِ وَ الْمَیْسِرِ وَ یَصُدَّکُمْ عَنْ ذِکْرِ اللّٰهِ وَ عَنِ الصَّلاٰةِ فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ «۴».

و ایضا کدام مفاسد کلیه معاش و معاد اعظم از این است که ممالیک، از کنیز و غلام، و از جمله شعائر اسلام که مصالح کلیه لازم به لزوم در تمام ملل و شرایع سالفه بوده، حال آنها را سر خود و مطلق العنان مثل حیوان وحشیان پریشان و سرگردان در تمام بلدان مشغول مفاسد دزدی و هیزی و فاحشه گری

---

(۱) چه مصیبت بزرگی است و چه داغ عظیمی.

(۲) بقره: ۲۱۹.

(۳) مائده: ۹۰- شراب و قمار و بت ها و تیرهای قرعه پلیدند [و] از عمل شیطانند. پس، از آنها دوری گزینید. باشد که رستگار شوید.

(۴) مائده: ۹۱- «همانا شیطان می خواهد با شراب و قمار، میان شما دشمنی و کینه ایجاد کند، و شما را از یاد خدا و از نماز باز دارد. پس آیا شما دست برمی دارید؟

بدون مرد .. «۱» و جلوگیری نموده اند و اسم چنین مفاسد کلیه را قانون گذارده اند.

و قس علی هذا جمیع قوانین مدوّنه دولتی از کلی و جزئی از گمرک و قرنطینه و راهداری و رسومات

مالیات به هر اسم و رسم، حقوق دولتی که در مقابل ملل و شرایع تدوین کرده اند و می کنند، من جمیع الجهات، در صورت و سیرت و حالت و معاشرت و حکومت و سیاست و علم و معرفت و خیالات و تصورات و تصدیقات و سیاسات و تکلمات و خطوطات و رسومات تمام این قوانین ابالیس انگلیس و روس، معکوس و منکوس و فاسد و مفسد و افسد است. کما لا یخفی علی الخبیر البصیر بمفاسدهم «۲».

و ما قیل فی القرآن

.. لَتَجِدَنَّ أَقْرَبَهُمْ مَوَدَّةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَارَىٰ ذَٰلِكَ بِأَنَّ مِنْهُمْ قِسِّيسِينَ وَ رُهْبَاناً وَ أَنَّهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ وَ إِذَا سَمِعُوا مَا أُنْزِلَ إِلَى الرَّسُولِ تَرَىٰ أَعْيُنَهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ .. «۳».

فالجواب ان ذلک مدح خاص مختص بالمتسلّمین من النصاری کالنجاشی کما هو صریح الوصف و الصله و العله لا مطلق النصاری فضلا عمن ینتحل بالأدیان بالتهمه و البهتان من اهل الدیوان و حزب الشیطان «۴».

---

(۱) در متن خطی چند کلمه ناخوانا بود.

(۲) همان طور که مفاسد آنها بر آگاه بینا مخفی نمی ماند.

(۳) مائده: ۸۲– ۸۳ .. و قطعا کسانی را که گفتند: «ما نصرانی هستیم» نزدیکترین مردم در دوستی با مؤمنان خواهی یافت، زیرا برخی از آنان دانشمندان و رهبانانی اند که تکبر نمی ورزند. چون آن چه را به سوی این پیامبر نازل شده، بشنوند می بینی بر اثر آن حقیقتی که شناخته اند، اشک از چشمایشان سرازیر می شود.

(۴) پاسخ این است که آن ستایش، ویژه تسلیم شدگانی از نصاری همانند «نجاشی» است همین طور که ارتباط و سبب و توصیف، صراحت دارد که شامل همه نصاری نمی شود چه رسد به دینهایی که اتهاماتی به خود بسته اند از اهل

حکومت و دیوان و حزب شیطان.

مجموعه مقالات، ص: ۲۸۰

و ما قیل ایضا فی القرآن وَ إِنْ مِنْ أَهْلِ الْکِتٰابِ إِلّٰا لَیُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ وَ یَوْمَ الْقِیٰامَهِ یَکُونُ عَلَیْهِمْ شَهِیداً

«۱». فالجواب انّ کل کافر حتی فرعون لمّا رأی الموت و العذاب آمن باللّه فَلَمْ یَکُ یَنْفَعُهُمْ إِیمٰانُهُمْ لَمّٰا رَأَوْا بَأْسَنٰا «۲» حتی انه فی الرجعه «۳» قال اللّه .. یَوْمَ یَأْتِی بَعْضُ آیٰاتِ رَبِّکَ (یعنی القائم) لٰا یَنْفَعُ نَفْساً إِیمٰانُهٰا لَمْ تَکُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ کَسَبَتْ فِی إِیمٰانِهٰا خَیْراً .. «۴».

---

(۱) نساء: ۱۵۹- و از اهل کتاب کسی نیست مگر آن که پیش از مرگ خود حتما به او ایمان می آورد و روز قیامت [عیسی نیز] بر آنان شاهد خواهد بود.

(۲) مؤمن ۸۴- هنگامی که عذاب ما را مشاهد کردند، دیگر ایمانشان برای آنان سودی ندارد.

(۳) پاسخ این است که هر کافری حتی فرعون وقتی مرگ و عذاب را دید، به خدا ایمان آورد اما ایمان آنان بر ایشان سودمند نیست چون عذاب ما را دیدند. حتی در حالت مرگ و رجعت [به عالم دیگر] قرار گرفتند، که خدای تعالی می فرماید.

(۴) انعام: ۱۵۸- روزی که پاره ای از نشانه های پروردگارت [پدید] آید کسی که قبلا ایمان نیاورده یا خیری در ایمان آوردن خود بدست نیاورده، ایمان آوردنش سود نمی بخشد ..

این که حضرت ایشان «بعضی آیات ربک» را به ظهور حضرت بقیه اللّه تفسیر فرموده اند.

صحیح است زیرا غالب علمای اسلامی اعم از شیعه و سنی فقره سابق الذکر از آیه را به «طلوع آفتاب از مغربش» تفسیر کرده اند که خود یکی از علائم ظهور است.

تفسیر الجلالین می نویسد «و هی طلوع الشمس من مغربها کما فی حدیث الصحیحین» (جلال الدین محمد بن احمد الحلّی و جلال الدین عبد الرحمن بن سیوطی، تفسیر الجلالین، الطّبعه الاولی بیروت

مؤسسه النور للمطبوعات ۱۴۱۶ ص ۱۵۳ و مختصر تفسیر الطبری الطبعه الثانیه دمشق ۱۴۱۳ ص ۱۵۰).

صاحب المیزان در بحث روایی مربوط به این آیه می نویسد:

«مسأله طلوع آفتاب از مغرب در روایات بسیاری از طریق شیعه از امامان اهل بیت علیهم السلام و از طریق سنی از جمعی صحابه رسول خدا از قبیل ابو سعید خدری و ابن مسعود و ابی هریره و عبد اللّه عمر و حذیفه و ابی ذر وارد شده و البته در مضمون آنها اختلاف فاحشی وجود دارد.

نظریه های علمی امروز هم انکار ندارد که ممکن است روزی کره زمین بر خلاف حرکتی که تا آن روز شرقی بوده حرکتی غربی کند و یا دو قطب آن تغییر یافته شمالیش جنوبی و یا جنوبیش شمالی شود حالا یا بطور تدریج هم چنان که رصد خانه ها آن را پیش بینی نموده اند یا آن که یک حادثه جهانی و عمومی جوی این تحول را یک مرتبه بوجود بیاورد. البته همه این سخنان در جایی است که کلمه طلوع خورشید از مغرب در روایات، رمزی در بارۀ سرّی از اسرار حقایق نبوده باشد».

سید محمد حسین طباطبایی المیزان فی تفسیر القرآن ترجمه سید محمد باقر موسوی همدانی چاپ سوم تهران کانون انتشارات محمدی ۱۳۶۲- ج ۱۴ ص ۳- ۲۸۴.

مجموعه مقالات، ص: ۲۸۱

و ما یقال و ما یترأ من ان دنیاهم معموره «۱».

فالجواب ان «الدنیا سجن المؤمن و جنّه الکافر» «۲» وَ لا یَحْسَبَنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا أَنَّما نُمْلِی لَهُمْ خَیْرٌ لِأَنْفُسِهِمْ إِنَّما نُمْلِی لَهُمْ لِیَزْدادُوا إِثْماً وَ لَهُمْ عَذابٌ مُهِینٌ «۳» و وَ لا تَمُدَّنَّ عَیْنَیْکَ إِلی ما مَتَّعْنا بِهِ أَزْواجاً مِنْهُمْ زَهْرَهَ الْحَیاهِ الدُّنْیا لِنَفْتِنَهُمْ فِیهِ وَ رِزْقُ رَبِّکَ خَیْرٌ وَ أَبْقی «۴».

گذشته از این

که مال و منال و عزت و سلطنت و اقتدار از عموم دولتیان فضلا از خصوص فرنگیان، ملک طلق و حق صدق مسلمین است بالاصاله و انّما هی بالعرض و الغصب و السّرقه و النهب و فنون الحیله و الغیله و الجبر و السحر سَحَرُوا أَعْیُنَ النّاسِ وَ اسْتَرْهَبُوهُمْ «۵» و زید عادیه و ظلم و عدوان دولتیان به

---

(۱) دنیا زندان مؤمن و بهشت کافر است و آن چه که گفته شده که دنیای آنها آباد و در رفاه هستند.

(۲) رسول اکرم صلی اللّه علیه و آله و سلم کنز العمال ح ۶۰۸۱. به نقل از محمد محمدی ری شهری، میزان الحکمه ج ۳ ص ۳۱۸.

(۳) آل عمران: ۱۷۸- و البته نباید کسانی که کافر شده اند تصور کنند این که به ایشان مهلت می دهیم برای آنان نیکوست. فقط به ایشان مهلت می دهیم تا بر گناه [خود] بیفزایند و [آن گاه] عذابی خفت آور خواهند داشت.

(۴) طه: ۱۳۱- و زنهار به سوی آن چه اصنافی از ایشان را از آن برخوردار کردیم [و فقط] زیور زندگی دنیاست تا ایشان را در آن بیازماییم، دیدگاه خود مدوز. و [بدان که] روزی پروردگار تو بهتر و پایدارتر است.

(۵) الاعراف: ۱۱۶.

سوء اختیار مسلمانان افتاده «۱» و «ذلِکَ بِما قَدَّمَتْ أَیْدِیکُمْ وَ أَنَّ اللّهَ لَیْسَ بِظَلّامٍ لِلْعَبِیدِ»*- «وَ مَا اللّهُ یُرِیدُ ظُلْماً لِلْعالَمِینَ» «۲».

چنانچه کسی تخت و تاج سلطنت و اقتدار مملکت دیگری را به سوء اختیار یا به قهر و اجبار صاحب ملک به انواع سرقت و غصب و نهب، غارت کند عند العقلا مورد تُعِزُّ مَنْ تَشاءُ وَ تُذِلُّ مَنْ تَشاءُ «۳» نیست و

نخواهد بود بلکه مورد غلط و مغلطه و قبح ظلم و جور و ستم و عقوبات جهنم [است].

امّا ما قیل مغالطهٔ وَ لا تُجادِلُوا أَهْلَ الْکِتابِ إِلّا بِالَّتِی هِیَ أَحْسَنُ إِلَّا الَّذِینَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ ..

«۴» فمن المعلوم من خصوص الاستثناء و نصوص وجوب الجهاد و الهجره و التبرّی، التخصیص بما قبل التبلیغ لإتمام الحجّه

---

(۱) مال و منال و عزّت و اقتدار همه حکام جور گذشته از غربی ها اصالتا ملك طلق و حقّ حقیقی مسلمین است و آنان به غصب و سرقت و غارت و از راه خدعه و فریب و زور و اغفال و سحر و فریفتن و تسخیر دیدگان مردم و ترساندن و گسترش دشمنی و ستم و سوء استفاده از سوء تدبیر برخی مسلمانان بصورت موقت و عارضی بدست آورده اند.

(۲) و آن به خاطر چیزهایی است که خودشان به دست آورده اند و خداوند به کسی ظلم روا نمی دارد و اراده ظلم به جهانیان نیز ننموده است. فقرات یاد شده نکاتی که نویسنده محترم بخاطر نتیجه گیری از مطالب سابق الذکر و توجه آیندگان به وضعیت گذشته بیان فرموده اند و از آیات قرآن اقتباس شده است که اصل آن چنین است.

الف) ذٰلِکَ بِما قَدَّمَتْ أَیْدِیکُمْ وَ أَنَّ اللّهَ لَیْسَ بِظَلاّمٍ لِلْعَبِیدِ* آل عمران: ۱۸۲، انفال: ۵۱.

این [کفر] دستاوردهای پیشین شماست و [گر نه] خدا بر بندگان [خود] ستم کار نیست.

ب) مَا اللّهُ یُرِیدُ ظُلْماً لِلْعِبادِ غافر: ۳۱.

و خدا بر بندگان [خود] ستم نمی خواهد.

(۳) آل عمران: ۲۶ .. هر که را خواهی عزت بخشی و هر که را خواهی خوار گردانی.

(۴) عنکبوت: ۴۶- و با اهل کتاب جز به [شیوه ای] که بهتر است، مجادله مکنید مگر به کسانی از آنان که ستم کرده اند.

مجموعه مقالات، ص: ۲۸۳

و الذکری.

و اما بعد،

فهو روایات المهاجره و المجادله و المقاتله و یکفیک سوره البراءه و قوله تعالی یا أَیُّهَا النَّبِیُّ جاهِدِ الْکُفّارَ وَ الْمُنافِقِینَ وَ اغْلُظْ عَلَیْهِمْ* «۱» .. وَ لْیَجِدُوا فِیکُمْ غِلْظَهً. «۲» وَ مَنْ یَتَوَلَّهُمْ مِنْکُمْ فَأُولئِکَ هُمُ الظّالِمُونَ «۳».

إلی غیر ذلک مما لا یحصی من محکمات الکتاب و السنه الصحیحه الصریحه فی وجوب البراءه منهم و اللعن علیهم و وجوب هجرهم و مهاجرتهم و حرمه مجاورتهم و مسافرتهم و موادّتهم و معاونتهم و معاملتهم و شفاعتهم [و] محاورتهم و الرضا ببقائهم مغلطه.

لا یقال هذا التکلیف عسر و حرج بل لا یطاق، خارج من الاختیار.

لأنّا نقول:

اوّلا ما فی [الاجبار ب] الاختیار لا ینافی الاختیار.

و ثانیا العسر المنفی ما لم یکن بسوء الاختیار و تکلیف بالمحال ما لم یکن بسوء الافعال و الّا فلا مانع منه شرعا و عقلا کالمتوسط فی الارض المغصوبه فانه مأمور و منهی کما ورد «و من سنّ سنّه سیئه کان علیه وزر من عمل بها» «۴» و «من ارتدّ عن فطره لا یستتاب و هو مأمور بالتّوبه».

فان قلت ما من نبی او وصی من لدن آدم علیه السّلام إلی الخاتم علیه السّلام الّا و معاشرته و مجاورته و مخالطته و مواصلته و محاجته مع الکفار و المنافقین من أمّته

---

(۱) توبه: ۷۳- ای پیامبر با کافران و منافقان جهاد کن و بر آنان سخت بگیر ..

(۲) توبه: ۱۲۳ .. و آنان باید در شما خشونت بیابند ..

(۳) توبه: ۲۳- و هر کس از میان شما آنان را به دوستی گیرد، آنان همان ستم کارانند.

(۴) بحار الأنوار: ج ۷۱، ص ۲۵۸.

و ازواجه و أولاده و اصحابه و اقاربه.

قلت معاشره

الانبیاء و الاوصیاء مع هؤلاء لیست الّا من اعظم المحن و جزیل البلاء من باب اتمام الحجه و قطع المحجه و هو من اعظم مراتب الجهاد و لا ـ الوداد کما یشهد علیه سوره البراءه و اللعن علیهم فی کل موقف وقف فیه نبیک صلی اللّه علیه و آله و سلم خصوصا فی الصلاه و فی قنوت المغرب و الغداه و المأثور من التعقیبات «۱»

---

(۱) و غیر از اینها که بی شمارند از آیات کتاب محکم الهی و سنت صحیح و صریح نبوی در وجوب بیزاری از آنها و لعن و نفرین به آنها و کناره گیری و در وی گزیدن از آنها و حرام بودن همنشینی با آنان و مسافرت و دوستی با آن ها و مساعدت و معامله با آنها و نادرست بودن شفاعت آنان و رضایت دادن به بقاء آنها. گفته نشود این تکلیف عسر و حرج می آورد و خارج از طاقت بشری و اختیار است زیرا پاسخ می دهیم که:

أولا مجبور بودن به اختیار، سلب اختیار نمی نماید (انسانی که مجبور است اختیار داشته باشد، آزاد است و از او سلب اختیار نمی شود).

ثانیا عسری که در شرع نفی شده، مادامی است که ناشی از سوء اختیار شخص مختار نباشد و تکلیف به محال که در شرع محال است، نیز هنگامی است که از سوء عمل خود انسان ناشی نشده باشد. در غیر این صورت هیچ مانعی نه شرعی و نه عقلی از افتادن در عسر و حرج وجود ندارد مانند انسانی که در زمین غصبی قرار گرفته که به آن امر و نهی شده است. (از یک طرف قرار گرفتن در زمین غصبی ممنوع است و از

طرف دیگر اگر بخواهد حرکت کند و گام بردارد و از زمین غصبی بیرون رود باز تصرف در زمین غصبی است. پس بنا بر این اجتماع امر و نهی در موضوع واحد محقق شده است که می گویند امر و نهی در موضوع واحد محال است ولی بخاطر سوء افعال خودش، خویش را در امر محال انداخته است).

همین طور که وارد شده است.

کسی که سنت ناپسندی (بدعت) را بین مردم ترویج نماید گناه کسی که به آن عمل می کند به عهده اوست. و کسی که از فطرت روی گردان باشد (ارتداد فطری) توبه اش پذیرفته نشود در حالی که او مأمور به توبه می باشد.

پس اگر بگویی هیچ پیغمبری از آدم علیه السّلام تا خاتم علیه السّلام نبوده و نیست مگر با معاشرت و مجاورت و مواصلت و بحث و استدلال با کفار و منافقین از امّت خویش و زنان و فرزندان و یاران و نزدیکان آنان. می گویم: معاشرت پیامبران و اوصیاء با آنان، صورت نپذیرفته مگر در بزرگترین محنت ها و سنگین ترین بلاها از اتمام حجّت و دلائل قطعی و آن از بزرگترین مراتب جهاد است نه دوستی با آنان، همین طور که سوره برائت و لعن بر آنها در هر جایگاهی که پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلم در آن جا لعن می کرده است خصوصا در نماز و قنوت مغرب و صبح و در تعقیبات وارده از ائمه علیهم السلام شاهد مدّعاست.

مجموعه مقالات، ص: ۲۸۵

خاتمه

قد تبيّن مما ذکرنا انه کما انّ فرض وجوب الطهاره و الصلاه خصوصا الجمعه و الجماعات الذی هو من اعظم شعائر الاسلام و عمود الدین «ان قبلت قبل ما

سواها و ان ردت رد ما سواها» «۱» اذا تعذّر او تعسّر بعض مراتبها تعيّن ساير مراتبها الاخر و لم يسقط التكليف رأسا كما لو تعذرت الطهاره الكامله تعينت الناقصه كالجبيره او تعذّرت المائيه تعينت الترابيه او تعذّرت الصلاه جماعه تعينت الفرادى او تعذّر القيام تعين القعود او تعذر القعود تعين ما دونه من المراتب إلى ان ينتهى إلى الايماء و الاشاره و تعينت المعاونه عند سقوط المباشره.

كذلك وجوب مراتب الجهاد بل جميع مراتبها العديده من الكليه

---

(۱) صدوق من لا يحضره الفقيه منشورات جماعه المدرسين، قم، الطبعه الثانيه ج ۱ ص ۲۰۸ حديث ۶۲۶ متن حديث در مأخذ ياد شده چنين است و قال الصادق عليه السّلام: اوّل ما يحاسب به العبد الصلاه، فإذا قبلت قبل سائر عمله و إذا ردّت عليه رد عليه سائر عمله.

و الجزئيه من المباشره و المعاونه باليد و اللسان و الاركان و من المال و الحال و المهاجره و المجاهده و التبرّى و البراءه باللعن و الطعن بالقول و الفعل إلى ان ينتهى مراتب الجهاد و إلى مجرد ملكه توطين النفس و الاعراض القلبى، جميع هذه المراتب على كثرتها واجبه و لم يسقط شى ء من مراتبها جميعا مهما أمكن.

و [اذا] فرض تعذّر بعضها و سقوطه فالواجب من مراتب الصلاه و افرادها العديده احدها الممكن مرتبا لا جمعا بخلاف مراتب الجهاد و افراد العديده الممكنه فانّها واجبه جمعا و جميعا الّا ما تعذّر فيختصّ هو بالسقوط لا غير بل قد يسقط الصلاه رأسا عن الصبيان و النسوان احيانا و لا يسقط مراتب الجهاد و دفاع الكفار عنهم اذا هجموا على المسلمين و خيف على بيضه الاسلام

كما فى زماننا هذا.

فانه يجب على كافه النّاس حتى النسوان و الصّبيان به جميع مراتبها و اقسامها الممكنه جمعا و جميعا.

لا يقال ما الحكمه و العله و الفائده و العائده فى وجوب هذا الجهاد و المجاهده به جميع مراتبه و اقسامه و أنواعه و افراده حتّى على الصبيان و النسوان مع خوف القتل و نهب الاموال و سفک الدماء و هتک النفوس و الاعراض؟

لأنا نقول لكل حكم من الاحكام التعبديه الالهيه مصالح و حكم غير متناهيه و فوائد و عوائد غير خفيه.

منها اعزاز الدين و تفضيح الكافرين و ابطال المبطلين و حفظ بيضه

مجموعه مقالات، ص: ۲۸۷

الاسلام و كسر الاصنام و حفظ احكام الحلال و الحرام و اظهار الحق و العدل و الصدق و ابطال الكفر و الظلم و الفسق إلى غير ذلک مما لا يحصى حكمه جلّت حكمته.

و من هذا الباب جهاد آدم عليه السّلام و هبوطه إلى الارض لدفاع ابليس عدو اللّه عن ساتر قرب و عزه جلاله، و هكذا جهاد الأنبياء و الأوصياء عليه السّلام إلى ان انتهى إلى جهاد الحسين عليه السّلام و ارث آدم و سائر الانبياء وراثه، و جهاد اصحاب الحسين عليه السّلام «الذين بذلوا مهجهم دون الحسين عليه السّلام» حتى النسوان و الصبيان لإعزاز الدين و الايمان، و اظهار العدل و الاحسان، و تفضيح الظلم و العدوان، و اتمام الحجه و البرهان، و رفع التهمه و البهتان، و السهو و النسيان، و الخطأ و النقصان، و أراجيف وحى الشيطان من الملک المنان.

و هكذا سيره جميع الانبياء و الاوصياء و خواصهم «كأبى ذر» و أمثاله مع جميع الأحوال و حسن الافعال و الأقوال، جامعين لجميع مراتب المهاجره و

المجاهدات فی سبیل اللّه، لإعلاء کلمه الحق و العدل، و ادحاض الباطل و الجور [۱].

عبده عبد الحسین الموسوی

---

[۱] ترجمه: از آن چه ذکر کردیم روشن گردید همین طور که فرض وجوب طهارت و نماز خصوصا جمعه و جماعات که از بزرگترین شعائر اسلام و عمود دین است و اگر پذیرفته شود سائر اعمال پذیرفته می گردد و اگر پذیرفته نشود بقیه اعمال نیز مردود می گردد، هنگامی که عذر یا سختی در بعضی از مراتب آن تعیین گردد سایر مراتب انجام می شود و تکلیف بطور کلی ساقط نمی شود. مثلا اگر طهارت کامل ممکن نباشد طهارت ناقص مقرر می شود مانند جبیره اگر از آب معذور باشد تیمم و اگر از جماعت معذور باشد، فرادی معین می شود اگر از ایستادن معذور باشد نشستن و اگر از نشستن معذور باشد مراتب پایین تر مقرر می گردد و به همین ترتیب اجازه داده شده تا به اشاره و ایماء منتهی می شود و کمک گرفتن معین می گردد، وقتی که خود انسان به تنهایی نتواند وظیفه خود را انجام دهد، هم چنین است وجوب مراتب جهاد بلکه تمام مراتب

متعدد آن از کلیه و جزئیه از مباشرت و معاونت با دست و زبان و اعضاء و جوارح و مال و حال هجرت و مجاهدت و بیزاری از دشمنان با لعن و نفرین به گفتار و عمل تا این که منتهی می شود به پایین ترین مراتب جهاد به مجرد آماده کردن خود برای مجاهده و روی گردانی قلبی از دشمن در تمام این مراتب با کثرت و تعدد آن واجب است و در حال امکان و توان هیچ یک از مراتب آن بطور

کلی ساقط نمی شود و اگر در بعضی از مراتب آن عذری پیش آید آن مرتبه ساقط گردد و انجام مراتب دیگر آن واجب است. پس در مراتب نماز و اجزاء متعدده آن یکی از مراتب واجب است نه جمیع مراتب به خلاف جهاد و اجزاء و اقسام متعدد آن که همه موارد و مراتب واجب است مگر این که عذری باشد که فقط آن مرحله ساقط می شود نه غیر آن، بلکه گاهی اصل نماز از کودکان و احیانا زنان ساقط می شود در صورتی که اگر بر مسلمانان تهاجم نمایند و ترس از نابودی اساس اسلام باشد، مراتب جهاد و دفاع با کفار از آنان ساقط نمی شود. همین طور که در زمان ما چنین است.

پس [جهاد و دفاع] بر جمیع مردم حتی زنان و کودکان به تمام مراتب و اقسام ممکنه آن بطور تمام و کمال واجب است.

گفت نشود چه حکمت و سبب و فایده و عایده در وجوب این جهاد و مجاهده به تمام مراتب و اقسام و اجزاء آن مترتب است، که حتی بر کودکان و زنان هم واجب باشد با ترس از کشتن و غارت اموال و خونریزی و هتك حرمت و ناموس جامعه. زیرا گفتیم که برای هر یک از احکام الهی عبادی مصالح و فوائد و عوائدی است آشکار که از آن جمله است عزت دین و خفت و خواری کافرین و نابودی باطل و حفظ اساس اسلام و شکستن بتها و محافظت احکام حلال و حرام و اظهار حق و صدق عدل و ابطال کفر و فسق و ظلم و .. از چیزهایی که حکمتهای آن جلیل و غیر قابل

شمارش است.

و از این مقوله است جهاد آدم علیه السّلام و هبوط او به زمین به خاطر دفع ابلیس در دور نمودن آدم علیه السّلام از تقرب حق و عظمت و جلال او. همین طور جهاد انبیاء و اوصیاء تا این که منتهی می شود به جهاد امام حسین علیه السّلام وارث آدم و سایر انبیاء و جهاد اصحاب آن حضرت که در راه او بی دریغ جان فشانی کردند حتی زنان و کودکان به جهت عزت دین و ایمان و اظهار عدل و احسان و خوار نمودن ظلم و دشمنی و اتمام حجت و برهان و رفع تهمت و بهتان و سهو و فراموشی و خطا و نقصان و وسوسه های بیهوده شیطان از ملك منان و همین طور است روش همه پیامبران و اوصیاء و اصحاب خاص آنان هم چون ابو ذر و مانند او در همه حالات در نیکی اعمال و گفتار به تمام معنی و تمام مراتب مهاجرت و مجاهدت در راه خدا با بالاترین کلمه حق و عدل و رسوایی ظلم و ستم.

مجموعه مقالات، ص: ۲۹۱

۶- احکام قانون ادارهٔ بلدیه

اشاره

مجموعه مقالات، ص: ۲۹۳

مقدّمه [الناشر]

«احکام قانون اداره بلدیه» کتاب دیگری است از علامه مجاهد مرحوم سید عبد الحسین موسوی لاری قدس سره این کتاب که در ۲۹ صفر سال ۱۳۲۶ ه. ق. به خط میرزا آقا ارسنجانی کتابت و در مطبع اسلامیه شیراز به چاپ رسیده است، حاوی پاسخ به سؤالاتی در زمینه ادارهٔ بلدیه است.

با توجه به این که متن به شیوهٔ فنی و متناسب با ادبیات زمان خود نگارش شده، شامل آیات و روایات مستند احکام و نیز اصول و قواعد استنباط می باشد و علاوه بر آن از لغاتی سود جسته که در موارد زیادی در نگارش امروز نامأنوس است. خصوصیات فوق مطالعه و فهم مطالب را برای دانشجویان و جوانان علاقمند و دیگر خوانندگان با فرهنگی که سابقه حضور در حوزه و آشنایی با مباحث اصولی و فقهی را ندارند دشوار می سازد.

بر این اساس تلاش شد با توجه به بضاعت مزجات علمی و وقت اندکی که در اختیار بود به روان سازی فهم مطالب پر محتوایی که از سوی آن علامه مجاهد نگاشته شده کمك شود. این توضیحات در قالب پی نوشت (و یا پاورقی) متن تنظیم شده و شامل توضیح برخی از مباحث اصولی، ارائه نشانی آیات و نهایتا ترجمه فارسی برخی لغات و روایات بکار رفته در متن می باشد.

با تشکر از زحمات جناب آقای دکتر جمشید جعفر پور، امید است این تلاش مختصر به آشنایی بیشتر اهل معرفت و نسل نو با چهره پر فروغ علمی آن مجاهد کمکی کرده باشد.

هیئت علمی کنگره

مجموعه مقالات، ص: ۲۹۵

بسم اللّه الرحمن الرحیم

سؤال: احکام قانون ادارهٔ بلدیّه چیست؟

جواب: کلیّه «۱» ادارهٔ بلدیه عبارت از کلیهٔ دفع مفاسد و جلب منافع و

مصالح بلدیه است ولی بر وجه مشروعیت عدل و احسان نه بر وجه بدعت و ظلم و عدوان و قیاس «۲» و استحسان «۳» که فارق بین اهل کفر و ایمانست.

---

(۱) در پاسخ به سؤال احکام قانون اداره بلدیّه، مرحوم مصنف ابتدا جهتگیری کلی حکومت را بیان می فرماید که عبارت از دفع مفاسد و جلب منافع مملکت باشد و مبنای مشروعیت احکام صادره از سوی حکومت را رعایت عدالت و احسان می داند و از هر گونه بدعت و استقرار شیوه های جدید و غیر معمول و توأم با ظلم و ستم کاری نهی می کند.

در تفصیل مطالب کلی فوق، ابراز می دارد که زیبا سازی شهرها و آراسته گرداندن ظاهر مملکت تمام وظیفۀ حکومت نیست بلکه از مسئولیتهای ابتدایی نظام است. وظیفۀ اصلی حکومت اسلامی زمینه سازی رشد و تعالی روحی و بازسازی معنوی و آراسته گرداندن درونی شهروندان است که این مهم از طریق مبارزه با منکرات در مصادیق متناسب هر زمان صورت می گیرد.

(۲) قیاس: از منابع اجتهاد در فقه اهل سنت، بویژه نزد حنفیان است و عبارت است از تسری حکم از قضیه معلوم به قضیه مجهول بخاطر مشابهتی که بین دو قضیه وجود دارد.

ارکان قیاس عبارتند از: ۱- اصل (قضیه معلوم). ۲- فرع (قضیه مجهول). ۳- جامع (وجه شبه). ۴- حکم (حکم قضیه معلوم که به قضیه مجهول سرایت داده می شود).

(۳) استحسان: از منابع اجتهاد در فقه اهل سنت بویژه نزد مالکیان است و مشهورترین تعریف آن چنین است: حکمی که به ذهن مجتهد خطور می کند و او آن را به عقل خویش نیکو می شمارد ولی از ارائه دلیلی برای آن ناتوان است.

مجموعه مقالات، ص:

و اما جزئیاتش منحصر نیست در آن چه توهم شده از مستحبات رفع کثافات و قذارات خبیثه منفّرهٔ طبع از فضلات بول و غایط و جیف اموات و حیوانات و کنایس و مزابل و مذابح معفنه اهویه و میاه محدثه امراض بلکه اهم و الزم و اوجب رفع کثافات و نجاسات حدیثه معنویه است از شوم می شوم اعمال قبیحه و معاصی فضیحه فواحش و مسکرات و خمور و قمار و غنا و مغنیات و طبول و دفوف و ساز و نقّاره و مرقصات از مناهی و ملاهی و معاصی و منکرات معفّنه میاه و اهویه «۱» و محدثهٔ امراض مهلکه طاعون و وباء و آبله و بلاء و قحط و غلاء و خسف و زلازل «۲» و عناء به اضعاف مضاعف «۳» قذارات و نجاسات خبیثه و حدیثه بول و غایط و جنابت چنانچه فرموده ذٰلِکَ بِمٰا عَصَوْا وَ کٰانُوا یَعْتَدُونَ* «۴» فَتِلْکَ بُیُوتُهُمْ خٰاوِیَةً بِمٰا ظَلَمُوا «۵» فَبِظُلْمٍ مِنَ الَّذِینَ هٰادُوا حَرَّمْنٰا عَلَیْهِمْ طَیِّبٰاتٍ أُحِلَّتْ لَهُمْ «۶» و «حق علی اللّه ان لا یعصی فی مکان إلّا و اظهرته الشمس».

چنانچه حجر الاسود و تلألؤ بیاض و نورش از جهات اربع ممتدّ بحدود حرم بود و از مس و استلام عصات «۷» تار و تاریک و سیاه شده و چنانچه بیت

---

(۱) میاه و اهویه: آبها و هوا.

(۲) غلاء و خسف و زلازل: گرانی و فرو رفتن در زمین و زلزله ها در چند مورد اخیر مرحوم مصنف به تأثیرات تکوینی و شیوع و نزول انواع بلایای طبیعی در اثر گسترش منکرات و بی بند و باری اشاره نموده است.

(۳) عناء به اضعاف مضاعف: سختیهای چند

برابر.

(۴) بقره/ ۶۱.

(۵) نمل/ ۵۲.

(۶) نساء/ ۱۶۰.

(۷) استلام عصات: دست مالیدن نافرمانان.

المقدس شکایت بحق تعالی نمودن که من مطاف و مدفن و مسجد پیغمبرانم و بخت نصر مرا خراب و مزبله کرده، وحی رسید که این کفّارهٔ رفت آمد فسقه و فجره است بر روی تو و طریق رفع نجاسات خبثیه و حدثیه «۱»، به آب و جاروب و وضوء و غسل و تیمم است.

و امّا نجاسات و قذارات معاصی و منکرات که بامر بمعروف و نهی از منکر و اجراء حدود شرعیّه و مجازات الهیّه و تعزیر و نفی و تبعید عصات و معاصی به توبه و انابه و تطهیر به تکفیر و کفاره و استتابه از شوم می شوم و لوث نجاست مسریه مهلکه منکرات، نه این که بابن بهانه احداث بدعت و مزید علّت ظلم و معصیت راه داری و سرانه بر ملّاك و املاك و دكاكين و خانه و تذکره و بلیت و قرنطینه و سایر بدایع وحشیانهٔ شر خیز و کفر آمیز فساد و افساد و منفره عباد و مخربه بلاد رفع فاسد به افسد.

و امّا جلب منافع بلدیّه نه اینست که که اسباب تأمین و تسکین از ملاهی و مناهی و قهوه خانه و قمارخانه و خمور و فجور و وافور و مغنیات و سایر منکرات فراهم آوردن برای معاصی و عصات، بلکه بنای قناطر و مساجد و مدارس و حمّامات و توسعهٔ طرق و شوارع و مشارع و مغاسل و مدافن اموات و مطاحن و آبار «۲» و قنوات و موقوفات و سایر مصالح معاش و معاذ از ماکولات و مشروبات و ملبوسات و منسوجات

و تسعیر غلّات «۳» ولی بنحو مراضات

---

(۱) نجاسات خبثیه و حدثیه: آلودگیهای ظاهری و معنوی.

(۲) مطاحن و آبار: آسیابها و آب انبارها.

(۳) تسعیر غلات: قیمت گذاری غلات، اساسا بحث قیمت گذاری کالاها توسط حکومت در زمان کمبود عرضه و فراوانی تقاضا در فقه مطرح می شود. برخی از فقهاء مطلقا، با توجه به مالکیت فروشنده بر کالا، قیمت گذاری را مجاز نمی دانند.

مجموعه مقالات، ص: ۲۹۸

و مشروع نه به جور و زور که دأب و دیدن «۱» جائرین است و از ممرّ حلال نه حرام و از ید و سوق مسلمین نه از اسئار کفار «۲» که اصل، صحّت و طهارت و تذکیه و حلّیت درید و سوق آنها نیست بلکه، عکس و ضدّش هست علاوه بر مفاسد و مضار و ضرر و ضرار اسئار کفّاری که سوء العادات احیاء و اموات ظَهَرَ الْفَسادُ فِی الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ بِما کَسَبَتْ أَیْدِی النّاسِ «۳» شده و امّا محلّ و مدخل این مخارج و مصالح عامّه مسلمین که معین از ممرّ حلال وجوه بیت المال مشروع و نه از مال حرام موضوع بر نفوس و اموال مسلمین که بناء بدعت و عادت و اذیت و مزید علت دفع الفساد بالأفسد از هر جهت نهاده اند لا وفّقهم اللّه.

سؤال: چه می فرمایید در طهارت و نجاست و حلّیت و حرمت مثل قند

و چاهی «۴» و نفط و شمع و جلود و جوهریّات و سایر منسوجات و مصنوعات بلاد کفره؟

جواب: أولا- چنانچه «سؤر المؤمن شفاء من سبعین داء» کذلک سؤر الکافر داء، أیّ داء و لیس له دواء، أسوأ الأسواء، سریع الفناء، مشحون بالبلاء و العناء، و الطاعون و الوباء، موجب للفساد وَ شارِکْهُمْ فِی الْأَمْوالِ وَ الْأَوْلادِ «۵»

---

(۱) دأب و دیدن:

عادت و شیوه

(۲) اسئار کفار: اسئار جمع سؤر به معنای نیم خورده و باقی مانده غذا می باشد.

(۳) روم/ ۴۱.

(۴) چاهی: چای.

(۵) بنی اسرائیل/ ۶۴.

و النقصان و الخسران، و ضعف الایمان.

و ثانیا اصل و اماره «۱» از ید و سوق مسلمین از اصول مقرره شرعیه برای شاک در طهارت و حلیت و تذکیه و صحّت اسئار کفّار نیست شرعا بلکه اصول مقرّره در آنها منتج عکس و ضدّ است شرعا.

و ثالثا علم عادی از تواتر قرائن قطعیّه است که آن مصنوعات خارج از ید و عمله و اسباب و آلات و چروخ و کارخانه های خاصه مخصوصه کفره و مباشره با رطوبت و نجاسات آنهاست لا غیر و هو من الحرام البین و بر فرض شبهه «۲»، شبهه

---

(۱) اماره: نشانه، در اصطلاح فقهی امارت به نشانه هایی اطلاق می شود که موجب ظنّ می شوند و از سوی شارع به عنوان کاشف از واقع معتبر شمرده شده اند. در بارهٔ امارهٔ ید بطور مختصر باید گفت منظور از «ید» داشتن تسلط بر شی ء و تصرف در آن است. اگر کالا-یی را در اختیار فردی ببینیم ولی نسبت به مالکیت او بر آن شک داشته باشیم باید به حکم امارهٔ ید، معتقد شویم آن کالا متعلق به او است.

اماره «سوق مسلمین» به این معنا است که اگر از بازار مسلمانان کالایی خریداری شود اما نسبت به طاهر بودن آن و یا حلال و قابل مصرف بودن آن شک پیدا شود، مسلمانان بودن فروشنده این اطمینان را بوجود می آورد که این جنبه ها را رعایت کرده است.

(۲) شبهه: اشتباه، در اصطلاح اصول فقه شبهه به دو دسته تقسیم می شود:

شبهۀ محصوره و شبهۀ غیر محصوره. منظور از شبهۀ محصوره آن است که تعداد مواردی که بین آنها شک پیش آمده محدود و عادتا قابل اجتناب می باشند مانند آن که در نجس شدن یکی از دو فرض منزل شک پیدا شود در این صورت باید احتیاط کرد و بر هیچ کدام نماز نخواند.

شبهه غیر محصوره یعنی تعداد موارد به اندازه ای زیاد است که اجتناب از همۀ آنها عقلایی نیست. مانند آن که یقین داشته باشیم مغازه ای در شهر اجناس مسروقه را به فروش می رساند.

اگر برای اجتناب از خرید کالای مسروقه از هیچ مغازه ای خرید نکنیم دچار عسر و حرج می گردیم لذا در این موارد احتیاط واجب نیست.

مرحوم مصنف می فرمایند حتی اگر به نجس بودن کالاهای وارداتی از بلاد کفر یقین هم نداشته باشیم حد اقل شبهه آن وجود دارد و با توجه به این که در مصرف نکردن کالاهای وارداتی، که اقلام آن محدود است، حرج و سختی فراوانی وجود ندارد لازم است از خرید و مصرف آنها اجتناب نمود.

مجموعه مقالات، ص: ۳۰۰

محصورۀ واجب الاجتناب است نه غیر محصوره و عسر حرج در اجتناب از آنها نیست بر فرض که باشد از سوء اختیار منفی نیست کالمتوسّط عمدا فی الارض المغصوبه «۱» که مکلّف به تکلیف ما لا یطاق، خروج از غصب و عدم غصب، کالمجنب عمدا با علم بتضرر و تعسّر استعمال آب سرد که منصوص است تحمل آن ضرر و عسر.

---

(۱) کالمتوسط عمدا فی الارض المغصوبه اشاره است به بحث مفصّلی در اصول فقه با عنوان «اجتماع امر و نهی».

مختصر بحث این است که آیا قابل تصور است که شارع در یک

زمان از مکلف هم انجام کاری را طلب کند و هم ترک آن را؟ مانند آن که فردی بدون اجازه قدم به زمین و ملک دیگری بگذارد و در آن به پیشروی بپردازد.

این عمل او غصب و حرام محسوب می شود. اگر این فرد آن قدر به پیشروی ادامه دهد که خروج از آن مستلزم وقت زیادی است و این فرد بخاطر آورد که نمازش را نخوانده و خورشید در حال غروب کردن است.

از یک طرف به او امر می شود که باید نماز بخواند و از سوی دیگر نماز خواندن مستلزم تصرف بدون اجازه در ملک دیگران است که از آن نهی می شود.

در این گونه موارد از آنجایی که این مضیقه و گرفتاری بدلیل عمل اختیاری این فرد پدید آمده و با دست خود به این مخمصه دچار شده حکم می شود که نماز خواندن او صحیح نیست و مانند کسی است که عملا نماز را نخوانده است فقها در این مورد می گویند:

«الامتناع بالاختیار لا ینافی الاختیار» یعنی کسی که به اختیار خود و از ابتدا انجام واجبی را بر خود ممنوع و غیر ممکن بگرداند مانند آن است که به اختیار خود آن واجب را ترک کرده است.

مرحوم مصنف می فرمایند اگر مسلمین از ابتدا به جای تولید و مصرف کالاهای مورد نیاز خود در داخل، به خرید از سرزمینهای کفر اقدام کنند و آن قدر در این وابستگی پیشروی کنند که مصرف نکردن کالای خارجی موجب عسر و حرج گردد در خریدن کالای خارجی معذور نیستند زیرا با دست خود، خود را به این وضع دچار کرده اند.

مجموعه مقالات، ص: ۳۰۱

چنانچه چهل سال قبل حاجی ملّا

علی کنی در رساله علمیّه و حاجی میرزا حسین نوری در کتاب دار السلام افسوس خورده بر مسلمین و اسلام از سوء اقتحام «۱» در این شبهات نجاست و حرام که فتح این باب از ظلام و حکام و مداهنه انام و عوام و من جمله امور حسبیه «۲» و واجبات کفائیه سد و انسداد باب این مفاسد کلیّه است از اهل اسلام و الّا فعلی الاسلام السلام.

سؤال: بیع و شراء و تعاطی «۳» اسباب آلات ملاهی و مناهی و منکرات جایز است یا نه؟

جواب: به اتفاق نصوص و فتاوی حرام و معصیت است از هر جهت صنعت و اجرت و حفظ و محافظت و اعانت و رضا و محبت اسباب و الات لهو و لعب و قمار و دف و ساز و طبل و نقاره و مزمار و ماشی «۴» و ریش تراشی و صور مصوره ذی روح و لو غیر مجسمه و لو به عکس عکاس باشد و کتب ضلال فلاسفه و بابیّه و شیخیه و صوفیّه و عامّه مثل احیاء علوم عزالی و محی الدین بن عربی و کتب محرفه و تورات و انجیل و زبور و علوم باطله مثل نجوم و رمل و جفر و عدد و فال و مشّاقی «۵» و غنا و موسیقی و اشعار باطله مثل صوفیه و مثنوی و یغمی و حافظ و قاآنی و قوانین باطله مبنی بر قیاس و استحسان و مصالح مرسله «۶» و اجتهاد در

---

(۱) اقتحام: فرو افتادن، مبتلا شدن.

(۲) امور حسبیه: اموری که برای گردش کار جامعه لازم است و شارع به ترک آنها از سوی همه افراد جامعه رضایت ندارد.

(۳) تعاطی: خرید و فروش که در آن صیغهٔ «بعت» و «اشتریت» جاری نشود.

(۴) ماشی: ماشین،

منظور ماشین ریش تراشی است.

(۵) مشّاقی: کیمیاگری.

(۶) مصالح مرسله: از منابع اجتهاد در نزد اهل سنت و دارای دو قسم است:

مصالح مرسله به معنای خاص یعنی دادن حکمی بر اساس مصلحت سنجی برای پدیده هایی که در شرع برای آنها حکمی بیان نشده است.

مصالح مرسله به معنای عام یعنی دادن حکم بر اساس مصلحت سنجی هر چند برای آن موضوعات حکمی مخالف در کتاب و سنّت موجود باشد.

مجموعه مقالات، ص: ۳۰۲

مقابل نص مثل مذاهب عامه و قوانین فرانسه و عثمانیه و کفره و جائرین فسقه و ابالیس انگلیس و آخر تابع لهم علی ذلک.

و سایر اسباب مفاسد و ملاهی و مناهی به هر جهت از جهات معونات و تقلبات و حمایات و محافظات و لو به معونات عقود و ایقاعات که مقدمه وصول و ایصال به هر یک از این محرّمات و ملهیات باشد محکوم بحکم ذی المقدّمهٔ محرّمه است «۱» بلکه غایات مترتبه بر هر یک از این محرمات مثل مقدمات حرام، حرام است از باب ملازمه عقلیّه بین حرمه الشی ء و حرمه غایاته و مقدّماته و عموم نصوص وَ لا تَعاوَنُوا عَلَی الْإِثْمِ وَ الْعُدْوانِ «۲» و سایر نصوص تحف العقول «۳»، و غیرها که صحیح و صریح در عموم حرمت است مطلقا و لو در عروسی و عزاء یا در مقام بکاء و ابکاء.

---

(۱) مقدمه محکوم به حکم ذی المقدمه محرّمه است: بحثی است در اصول فقه در دو جهت، یکی آن که اگر چیزی واجب باشد آیا مقدمات آن که در شرع به وجوب آنها تصریح نشده خود دارای چه حکمی است؟

که برخی مقدمه را واجب شرعی و برخی دیگر واجب

عقلی می دانند. بحث دوم آن است که اگر عملی حرام باشد مقدمات آن که در شرع حکمی برایش بیان نشده دارای چه حکمی است؟ برخی از اصولیین مقدمات را هم فی نفسه حرام می دانند و برخی دیگر مقدمات را تا زمانی که منجر به ارتکاب حرام نشده مباح دانسته اند این بحث در اصول اهل سنت زیر عنوان «سد ذرایع» مطرح می شود.

(۲) مائده/ ۲.

(۳) تحف العقول: کتابی است در حدیث شیعه که در آن احادیث به تفکیک معصومین آمده است این کتاب را علامه حرّانی تدوین کرده است.

مجموعه مقالات، ص: ۳۰۳

سؤال: چه می فرمایید در بعض اخبار جواز دف و غنا و اجرت مغنّیه در عروسی و عزاء و ختان و بکاء و ابکاء

مثل «اعلنوا النّکاح بالغربال» «۱» «الفصل بین الحلال و الحرام بالدّف» و «اختتن إبراهیم نفسه بعد ثمانین سنه بالدّف» «۲» و «لیس منّا من لم یتغن بالقرآن» «۳» و «لا بأس بأجره المغنّیه فی الأعراس» «۴».

جواب: این قسم از اخبار بحسب قواعد جرح و تعدیل، صیارفه اخبار تقیه و شاذ نادره ضعیفه السند و الدلاله بلکه از اراجیف عامه سَمّٰاعُونَ لِلْکَذِبِ* «۵» مأخوذه از کتب ضالت محرمه تورات و انجیل و معارض به اصح و اصرح و اشهر و اظهر و اوفق بکتاب و سنت و ابعد از تقیه و موافقت عامه فافهم وَ اسْتَقِمْ کَمٰا أُمِرْتَ «۶».

سؤال: چه می فرمایید در حکم حلق لحیه «۷» و محاسن تراشی؟

جواب: حلق لحیه و محاسن از دأب مجوس و یهود [است] و اول مبدعین آن در اسلام معاویه و مسوخ بنی مروان و اخر تابع لهم من اهل هذا الزمان تجاهر به فسق و حرمت و مخالف نصوص کتاب و سنت و محاسن صورت و سیرت اهل

---

(۱) اعلنوا النکاح بالغربال حدیثی است که در سنن ابن ماجه از کتب معتبر حدیث اهل سنت وارد شده.

غربال به معنای الک است که برای بیختن آرد بکار می رود و در این حدیث به معنای دایره می باشد.

(۲) بحار ۱۲/ ۱۰ ح ۲۵.

(۳) بحار ۷۹/ ۲۵۵ ح ۵.

(۴) وسائل ۱۷/ ۱۲۱ ب «۱۵».

لاری، سید عبد الحسین، مجموعه مقالات، در یک جلد، مؤسسه المعارف الإسلامیه، قم - ایران، اول، ۱۴۱۸ ه‍ ق

مجموعه مقالات؛ ص: ۳۰۳

(۵) مائده/ ۴۲.

(۶) شوری/ ۱۵.

(۷) حلق لحیه: تراشیدن ریش.

مجموعه مقالات، ص: ۳۰۴

شرع و ملت.

چنانچه معصوم فرموده «حلق اللّحیه مثله و فیه الدیه» «۱» و «حفّوا الشوارب و أعفوا اللحی و لا تشبّهوا بالیهود و المجوس» «۲»

«و انّ قوما فتلوا شواربهم و حلقوا لحاهم فمسخوا» «۳» «ثلاثه لا يكلّمهم اللّه يوم القيامه و لا ينظر إليهم و لا يزكيهم و لهم عذاب أليم الناتف شيبه، و الناكح نفسه، و المنكوح فى دبره» «۴».

إلى غير ذلک از نصوص متواتره صحيحه صريحه در حرمت و مسوخيت و تغيير محاسن صورت و سيرت اسلام.

سؤال: آیا حلق جزء از تحت محاسن یا فوق عارض حکم کل دارد یا نه؟

جواب: جزء تـابع کل است کلیه چنانچه هر مویی از مواضع غسل و وضوء و تیمم واجب التطهیر و محرم الترک من باب تبعیت و جزئیت، هم چنین هر مویی از محاسن لحیه واجب الاحترام و محرم الحلق است خصوصا در احرام.

---

(۱) وسائل ۲/ ۱۱۸ ب «۶۷». تراشیدن ریش در حکم مثله کردن است و باید برای آن دیه پرداخت.

(۲) وسائل ۲/ ۱۱۸ ب «۶۷». سبیلها را کوتاه کنید و ریش را فرو گذارید و خود را به یهودیان و زرتشتیان شبیه مسازید.

(۳) کافی ۱/ ۳۴۶ ح ۳. گروهی که سبیلها را تاب دادند و ریشهای خود را تراشیدند مسخ شدند.

(۴) بحار ۷۶/ ۱۰۶ ح ۱. خداونـد با سه دسته در روز قیامت سـخن نمی گویـد و به آنها توجه نمی کنـد و آنها را پاکیزه نمی گرداند و آنها دارای عذاب دردناک هستند: آن که به خود ارضایی (استمناء) می پردازد، و آن که با او عمل شنیع لواط انجام می گیرد.

مجموعه مقالات، ص: ۳۰۵

و چنانچه حلق لحیه حرام است به هم چنین نتف و قرض «۱» به مقراض و آلت ماشی یا اطلاء یا دوا بلکه استعمال دوایی قبل از ظهور لحیه که مانع باشد از بروز لحیه ایضا حرام است بتنقیح المناط «۲» القطعی و عموم قاعده کلیّه «کلّما زاد و

نقص عن الخلقه الأصليه فهو عيب» «۳».

سؤال: چه می فرمایید در حکم عادت به وافور و تریاک و قهوه و تنباک؟

جواب: اعتیاد به کلیهٔ دوا در موقع غذا بالعکس اسراف و تبذیر و ملاهی و مناهی و تضیع عمر و مال و ضرر و اضرار و فساد و افساد است از هر جهت چنانچه فرموده و إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ* «۴» وَ أَنَّ الْمُسْرِفِينَ هُمْ أَصْحَابُ النَّارِ «۵» إِنَّ الْمُبَذِّرِينَ كَانُوا إِخْوَانَ الشَّيَاطِينِ «۶» خصوصا وافور که مزید خشکی دماغ و فتور و ضعف عقل و قصور و سکر خفی و کسور و المعتاد غیر معذور و ان کان فی ترک العاده غیر مقدور لان الاضطرار بسوء الاختیار فی حکم الاختیار «۷».

---

(۱) نتف و قرض: کندن و چیدن.

(۲) تنقیح المناط: بدست آوردن علت صدور یک حکم شرعی بطور قطع و تسری آن حکم به سایر مواردی که آن علت در آنها وجود دارد. اکثر اصولیون شیعه تنقیح مناط را از قیاسی که از آن نهی شده استثناء می دانند.

(۳) کلّما زاد او نقص عن الخلقه الاصلیه فهو عیب: هر تغییری که شی ء را از حالت طبیعی و معمولی آن خارج سازد عیب محسوب می گردد. به این قاعده در کتب بیع در مبحث خیار عیب استناد می شود.

(۴) انعام/ ۱۴۱.

(۵) غافر/ ۴۳.

(۶) اسراء/ ۲۷.

(۷) الاضطرار بسوء الاختیار فی حکم الاختیار: نگاه کنید به شماره ۲۱.

مجموعه مقالات، ص: ۳۰۶

سؤال نظر اجنبی با اجنبیّه و بالعکس جایز است یا خیر؟

جواب: نظر هر یک از اجنبی با اجنبیه و بالعکس و لو بغیر ریبه حرام بعموم قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ «۱» وَ قُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ «۲» خصوصا به اشعار سیاق وَ يَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ بلکه اجماعات منقوله «صوت المرأه عوره» «۳» و منصوص «لا یجوز للمرأه أن تکلّم الأجنبی الّا بخمس کلمات فی الضروره» «۴» وَ الْقَوَاعِدُ

مِنَ النِّسٰاءِ اللاّتِی لاٰ یَرْجُونَ نِکٰاحاً فَلَیْسَ عَلَیْهِنَّ جُنٰاحٌ أَنْ یَضَعْنَ ثِیٰابَهُنَّ «۵» و من خطبه فی نهج البلاغه، چنانچه جواهر از محقق در معتبر نقل فرموده «لا یستحب للنساء زیاره القبور حتّی المشاهد، بل یحرم علیها» «۶» امّا چه جائی که در مجالس و مساجد و شوارع و اسواق مزاحم و مزاحمه اجانب نمایند بدون ضروره مسوغه این هم از انکر منکرات منهیّه واجب النّهی است بر عموم مکلّفین.

سؤال: چه می فرماید در جواز تداوی مرض به خمر یا حفظ نفس محترمه

---

(۱) نور/ ۳۰.

(۲) نور/ ۳۱.

(۳) عوره: آن چه باید پوشیده شود و صوت المرأه عوره یعنی صدای زن نیز باید از نامحرم مخفی نگاه داشته شود.

(۴) ترجمه: برای زن جز در مواقع ضروری که می تواند تا ۵ کلمه با مرد نامحرم سخن گوید: در مواقع عادی سخن گفتن جایز نیست. البته بجز زنهای مسنی که دیگر امید ازدواج ندارند که برای آنها ایرادی ندارد لباسهای روی خود را کنار بگذارند.

(۵) نور/ ۶۰.

(۶) برای زنان رفتن به سر قبر مستحب نیست حتی اگر زیارت قبر ائمه و مشاهد شریفه باشد بلکه بر آنان حرام است.

از تلف به خمر در صورت اضطرار یا انحصار؟

جواب: از جمله خطا و اشتباه بعض متفقه است تجویز حفظ نفس بلکه تداوی مرض در صورت اضطرار یا انحصار حفظ و تداوی به خمر بعموم «لا ضرر و لا ضرار» «۱» «و الضرورات تبیح المحظورات» «۲» فَمَنِ اضْطُرَّ غَیْرَ بٰاغٍ وَ لاٰ عٰادٍ فَلاٰ إِثْمَ عَلَیْهِ «۳» و عموم «رفع عن أمّتی تسعه: فمنها ما اکرهوا علیه و ما اضطروا الیه» «۴» وَ مٰا جَعَلَ عَلَیْکُمْ فِی الدِّینِ مِنْ حَرَجٍ «۵» یُرِیدُ اللّٰهُ بِکُمُ الْیُسْرَ وَ لاٰ یُرِیدُ بِکُمُ

الْعُسْرَ «۶».

إلی غیر ذلک از عمومات مخصّصه حرمت محرّمات بغیر صورت اضطرار و تعسر و اعسار چرا که تمام این عمومات مبیحه، مخصّص و محکوم نصوص «ما جعل اللّه فی الخمر شفاء» «۷» و نواهی منع از تداوی و معالجه مرض و معالجه

---

(۱) بحار ۲/ ۲۷۶ ح ۲۷. ترجمه: در اسلام ضرر و ضرار نیست. «لا ضرر» یکی از قواعد بسیار مهم فقهی است که مستند آن حدیث پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلم در قضیه مزاحمتهای سمره بن جندب می باشد.

(۲) ترجمه: در مواقع ضرورت منعها بر داشته می شود. قاعده اضطرار نیز از قواعد مهم فقهی است که برای اطلاع از مقدار دلالت قاعده باید به کتابهای قواعد فقهی مراجعه کرد.

(۳) بقره/ ۱۷۳.

(۴) بحار ۲/ ۲۸۰ ح ۴۷. رفع عن امتی تسعه حدیث معروفی است از پیامبر که به «حدیث رفع» مشهور است. در این حدیث پیامبر به برداشتن مؤاخذه و مجازات امت اسلام در ۹ عمل بشارت داده است یکی از آنها ارتکاب عمل خلاف در صورت اجبار و دیگری در صورت اضطرار است.

(۵) حج/ ۷۸.

(۶) بقره/ ۱۸۵.

(۷) وسائل ۲۵/ ۳۴۸ ب «۲۰».

موت به خمر و حرام و «ان فی کلّ شی ء تقیه إلّا فی الخمر و الدّماء» «۱» [هستند] چرا که این عمومات حاکم و مخصص عمومات لا ضرر است «۲».

بلکه علاوه بر خروج خمر و حرام از عمومات نفی و ضرر و عسر و اضطرار به خروج حکمی و تخصیص، خارج است به خروج موضوعی و تخصص، به این که فرض اضطرار و انحصار به خمر فرض غیر عادی است با وجود ابدال عدیده محلّله

و محرّمه غیر خمر که مساوی با خمر است در خاصیت و طبیعت و لو دم مسفوح و لحم خنزیر و بول و غایط حرام گوشت باشد که بدل مقدم بر خمر است شرعا چرا که حرمت خمریّه فوق حرمت سائر محرّمات است.

و چنانچه ابدال محلله هر حرامی مقدّم بر آن حرام است عند الدوران به هم چنین ابدال محرّمه خمر از هر حرامی و لو بول و غایط نجس العین باشد مقدّم بر خمر است شرعا عند الدّوران.

لهذا استحلال خمر در فرض اضطرار و انحصار ناشی از اغماض و چشم پوشی از تخصیص یا تخصص عمومات نفی ضرر و عسر و اضطرار است

---

(۱) وسائل ۲۵/ ۳۵۱ ب «۲۲».

(۲) مرحوم مصنف در این مقام به ارائه نظریه ای اصولی پرداخته که جالب توجه و دقت می باشد و آن این که در تعارض دلیل لا ضرر و دلیل حرمت خمر، دلیل حرمت خمر مقدم و حاکم بر دلیل لا ضرر می باشد یعنی آن قانون کلی که در صورت ضرورت و اضطرار، ارتکاب محرمات را جایز می کرد شامل خمر نمی شود و این بدان خاطر است که با توجه به شدّت معنی که در ادله در شرب خمر وجوب دارد. دلیل لا ـ ضرر نمی تواند حکم حرمت را از خمر بردارد یعنی شرب خمر از حکم لا ضرر استثناء می باشد و در این تعارض دلیل حرمت خمر اقوی و مقدم می باشد. سپس مرحوم مصنف به لحاظ صغروی و موضوعی نیز نمی پذیرد که ممکن است صورتی در خارج تحقق پیدا کند که یک بیماری منحصرا با خمر مداوا شود یعنی این که موضوع خمر از دلیل لا ضرر موضوعا و

تخصّصا خارج است.

بخصوص و حکومه «لیس فی الخمر شفاء و لا- تقیه» و «انّه لو وقعت قطره من الخمر فی بحر، ثمّ جفّ البحر و نبت علیه نبات، فرعاه شاه ثم اشتبه الشاه فی قطیع غنم لم آکل من لحم ذلک القطیع قطّ» «و شارب الخمر عروس الشیطان».

یعنی ملوطه و «انّه امّ الفساد و یورث الدیاثه» «۱» یعنی مورث دیوثی و نیل محارم و نهی عن تزویجه و انّه لیس بکفؤ.

سؤال: چه می فرمایید در آیهٔ یَسْئَلُونَکَ عَنِ الْخَمْرِ وَ الْمَیْسِرِ قُلْ فِیهِما إِثْمٌ کَبِیرٌ وَ مَنافِعُ لِلنَّاسِ «۲»؟

جواب: چون که اوّل بعثت مردم منهمک در داب و عادت جاهلیت و ادمان در خمر و میسر [بودند] بلکه معنی تاجر در جاهلیت بیاع الخمر، مثل تاجر حال که حمل و نقل قند و چاهی و تنباک است. لهذا حکمت حکیمانه مدارات و کجدار و مریض و مصلحت حالیّه خیر انگیز «کلّم النّاس علی قدر عقولهم» «۳» وَ ما أَرْسَلْنا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا بِلِسانِ قَوْمِهِ «۴» و سیاسات مدنیه، تدریج در بیان تکالیف و معالجات امراض به اندازهٔ حاجت و استعداد و قابلیّت، مانع از بیان واقعی دفعی [بوده] و مقتضی تا خیر اصل بیان تا وقت حاجه یَسْئَلُونَکَ عَنِ الْخَمْرِ وَ الْمَیْسِرِ به جواب قُلْ فِیهِما إِثْمٌ کَبِیرٌ وَ مَنافِعُ لِلنَّاسِ [است] یعنی منافع زعمیه موهومه انحصار تجارات و ملهیات به خمر و میسر که قمار است مثل

---

(۱) بحار ۸۸/ ۲۴ ح ۱.

(۲) بقره/ ۲۱۹.

(۳) بحار ۱/ ۸۵ ح ۷.

(۴) إبراهیم/ ۴.

خطاب عقاب خیز جهنّمی بقوله ذُقْ إِنَّکَ أَنْتَ الْعَزِیزُ الْکَرِیمُ «۱» یعنی بحسب زعمک الفاسد و قوله تعالی رَأی کَوْکَباً قالَ هذا رَبِّی «۲» از باب مدارات الجاهل تخطئه لجهله او مقدمه

لرفع جهله، پس از آن مـدارات تدریجی، منع فی الجمله از خمر در اوقات خصوص صـلاه فرمود بقوله تعالی لٰا تَقْرَبُوا الصَّلٰاةَ وَ أَنْتُمْ سُکٰاریٰ «۳» پس از مدتی که ترک ادمان خمر در خصوص وقت صـلاه سهل و آسان شد، حکمه حاجه مقتضی منع مطلق بیان مفاسد کلّیه آن فرمود به آیهٔ رابعه وافیه إِنَّمٰا یُرِیدُ الشَّیْطٰانُ أَنْ یُوقِعَ بَیْنَکُمُ الْعَدٰاوَةَ وَ الْبَغْضٰاءَ فِی الْخَمْرِ وَ الْمَیْسِرِ «۴».

سؤال: چه می فرمایید در حلیّت خمر قبل از اسلام؟

جواب: این اشـتباه ایضا ماخوذ است از مغالطه شـعریات برید است استحلال را به حلّیت و تشریع را به مشروعیت و بدعت را به ملّت «۵» چیزی که مشروع و ملت یهود و نصاری بوده مثل ضرب ناقوس و استقبال مشرق و مغرب بخلاف خمر و نکاح محارم که در هیچ شرعی از شرایع مشروع و حلال و ملّت نبوده بلکه تشریع و استحلال جهّال در کتب محرفه بدعت شده.

سؤال: چه می فرمایید در صحّت و فساد و حلیّت و حرمت و طهارت و نجاست افعال و اعمال و اقوال صادره از ید و سوق مسلمین

از مثل عقود و طلاق

---

(۱) دخان/ ۴۹.

(۲) انعام/ ۷۶.

(۳) نساء/ ۴۳.

(۴) مائده/ ۹۱.

(۵) ملت: آئین، کیش.

مجموعه مقالات، ص: ۳۱۱

و سایر ایقاعات و ذبایح و مناکح «۱» و تطهیر متنجسات و تغسیل اموات و عقد مطلّقات «۲» و فراغ ذمه از وکالات و وصایات و ولایات و نیابات و عبادات و استحقاق اجرت و اسقاط ما فی الذمه از دیون و عبادت؟

جواب: اعتبـار هر یـک از اصول مقررهٔ شاک، مثل اصالت طهارت و حلّیت «۳» منوط و مشـروط است بعدم معارضه بمثل یا به اقوی، مثل ظاهر که مقدم بر اصل است «۴» و استصحاب نجاست و حرمت و عدم تذکیه که مقدم بر اصل

---

(۱) ذبایح و مناکح: ذبح حیوان حلال گوشت و ازدواج.

(۲) عقد مطلّقات: ازدواج با زنانی که طلاق داده شده اند.

(۳) اصالت طهارت و حلیت: به هنگام شک در استفاده از یک شی ء، نیازمند مبنا و بستری هستیم که تا زمانی که یقین حاصل نشـده، شـی ء را بر آن حالت حمل نماییم. این حالت عمومی و مبنایی را «اصل» می نامند و به هنگام شک، طرف مراجعه قرار می گیرد. اصالت طهارت به این معنا است که در برخورد با چیزی که نمی دانیم

طاهر است یا نجس و از حالت سابق آن نیز بی خبریم باید حکم نماییم که آن شی ء طاهر است و اصالت حلیت نیز آن است که اگر در حلال بودن چیزی شک داریم بنا بر حلال بودن آن باید گذاشت.

(۴) ظاهر که مقدم بر اصل است: ظاهر را می توان بطور مختصر حالت بیرونی یک شی ء دانست که در غالب مشاهده کنندگان ایجاد ظن می کند. در اصول فقه بحثی وجود دارد که اگر در بارۀ یک شی ء اصل به گونه ای حکم کند ولی ظاهر آن بر خلاف را نشان بدهد باید کدامیک را پذیرفت.

مثلا اگر خودکار شما در توالت خانه، که خیس است بیفتد (خارج از سنگ توالت) و ندانید آبی که باعث خیس شدن توالت و خودکار شده چه می باشد از یک سو با توجه به محیط توالت و کاربرد آن این احتمال در نفس آدمی تقویت می شود که خودکار نجس شده است.

این ظاهر است.

از طرفی هم چون به نجس بودن زمین توالت یقین ندارید طبق اصل طهارت باید حکم نمایید که تری زمین و خودکار از نوع جنس نیست. این را اصل می گوید. باید به کدامیک عمل کرد؟

در تقدیم هر یک از این دو، بحثهای فراوانی در گرفته است و نظر مرحوم مصنف آن است که باید جانب ظاهر را ترجیح داد.

مجموعه مقالات، ص: ۳۱۲

طهارت و حلیّت و صحّت است و با وجود معارضه مجری اصول مذکوره صحیح نیست چنانچه امارات شرعیه از ید و سوق و اصاله صحت و قول عدل و بینه به هم چنین اعتبارش مشروط و منوط است بعدم معارضه بمثل یا به ظن بر خلاف، بلکه اعتبار کلیۀ

امارات شرعیه منوط است به ظن فعلی و شخصی بر وفاق «۱» چنانچه اصالت صحّت منوط است بقوله علیه السلام «ما غلب علیه المسلمون فلا بأس به».

پس در صورتی که ید و فعل یا سوق مسلمین بحسب زمان یا مکان یا حالات یا عادات مشوب شد بعدم غلبه صحّت یا غلبه عکس که فساد و افساد مثل چنین ازمنه و امکنه غلبه فساد و استبداد، نه اصاله صحّت، و نه سایر امارات صحّت جاریست، بلکه اجراء هر یک از اصول و امارات صحّت در موارد غلبه فساد، عین غرر و ضرر، چنانچه منصوص و محسوس است و معیّن در خصوص

---

(۱) اعتبار کلیه امارات شرعیه منوط است به ظنّ فعلی و شخصی بر وفاق: هنگامی که در مکلف بطور قطع و یقین وظیفهٔ خود را نیابد، برای آن که در عمل متحیّر و سرگردان نماند از طرف شارع نشانه هایی معتبر دانسته شده که با کمک آن راه و مسیر خود را بیابد به این نشانه ها اماره گفته می شود. همانند اصالت طهارت، حلیت، قاعده ید که توضیح مختصر آنها گذشت. جای این بحث است که یک فرد چه زمانی می تواند با این نشانه ها، راه یابی کند و آنها را راهنمای عمل خود قرار دهد. آیا باید آن چه از این امارات نتیجه می شود هم سو با ظنّ درونی او باشد و او نیز فارغ از اماره، نسبت به آن تمایل داشته باشد یا این که می تواند نسبت به آن چه اماره می گوید و خلاف آن، علی السویه باشد و یا حتی اماره چیزی را بگوید که او از مشاهده اوضاع و احوال خلاف آن را برتر می داند؟

مرحوم

مصنف «قدس سره» می فرماید که باید عملا او به مؤدّی و نتیجهٔ اماره نظر مثبت داشته باشد و آن را برتر بداند (ظن فعلی) و علاوه بر آن ملاک اعتبار اماره وجود ظن شخصی است نه ظنّ نوعی یعنی فرد شاک زمانی می تواند به اماره عمل کند که برای شخص او نسبت به مؤدّای اماره ظن وجود داشته باشد.

مجموعه مقالات، ص: ۳۱۳

این امکنه و بلاد: غلبه فساد و افساد و استبداد و ارتداد مهما أمکن رعایت حسن عقلی و نقلی احتیاط کلی است که سبیل نجات است از هر جهت «اخوک دینک فاحتط لدینک ما شئت» «۱» «من ارتکب الشبهات وقع فی المحرمات و هلک من حیث لا یعلم» «۲» چنانچه مشهود و معهود است که ترک احتیاط و اقتحام در شبهات به مطلق اصول و امارات، مستلزم وقوع در محرّمات اسئار کفار و افعال اشرار و تعاطی ربا و قمار و فجور در امر فروج و وفور خمور و وافور و سلب نعمت و توفیق طاعت و فیض سعادت و خیر و برکت و قصر عمر و عنایت و طیب ولادت و حسن فطرت و موجب هلاکت و نفرت از اهل دین و ملّت و حرمان از فیض عدل و عدالت و قبح منظر و مسخ صورت و فساد عقیدت و خبث سریره و سیرت و طینت و ولادت و رفع حیاء از نساء و عفّت و عصمت و سوء عاقبت و عقوبت شرک و کفر و ضلالت و شراکت به رضا و محبت و تصدیق و اعانت و همراهی و معیت با عصات و معصیت و شایعت و بایعت علی القتل و

الغاره در رؤساء دین و ملت و نواب حضرت حجت علیه السّلام و هتک اسلام و شریعت و عموم اهل ملّت و شریعت [است] در مثل دار العلم شیراز که چشم ایران و قوم سلمان و یس قرآن به واسطهٔ خیانت و امتحان کفر و ایمان و طاعت و عصیان و کیلان خیانت کنندگان

---

(۱) وسائل ۲۷/ ۱۶۷ ح ۴۶. دین تو به منزله برادر تو می باشد لذا تا می توانی برای حفظ آن باید جانب احتیاط را مراعات نمایی. این حدیث از ادله عمل به احتیاط می باشد.

(۲) کافی ۱/ ۶۸ ح ۱۰. هر که به انجام کارهای مشتبه (که جایز بودن یا نبودن آن برایش مشخص نیست) اقدام کند دچار انجام کارهای حرام می شود و از ناحیه ای که نمی داند نابود می گردد. این حدیث نیز از ادله عمل به احتیاط می باشد.

و اعوان اعیان نسبت به غربا و مهمان و خدام امام زمان علیه السّلام بعوض مهمانی و احسان، این همه جفا و عدوان و قطع تأمین و امان از مال و جان و نسوان و صبیان مسلمانان در اشهر حرم و رمضان و منع از آب و نان و قتل اسلام پناهان و مثله کردن شهیدان و حرق سیّدان مقتولان که علامت شرک شیطان و نطفهٔ زانیان حرامزادگان بنی سفیان و بنی مروان.

سؤال: بیان فرمایید که علاج این امراض مسریه مهلکه و احکام هالکین چیست؟

جواب: اما سبب و منشاء این امراض مسریهٔ مهلکه که فهمیدید ناشی و مسبّب از مجاورت و مجالست و مسایرت و مشابهت و تولی کفار و اشرار شیاطین جنّ و انس است و از ترک امر بمعروف و نهی از منکر و نصیحت و فضیحت است از هر جهه.

و

اما علاج این امراض که منحصر در تبری و حذر و استعاذه از شرّ و ضرر شیاطین خصوصا شیاطین انسی [است] که ضرر و اضرار و فساد و افسادشان اضعاف مضاعف شیاطین جن است و معالجه نمودن فساد به اضداد که تولی و اطاعت و تاسی و معیّت اخیار و ابرار انبیاء و ائمّه اطهار.

و اما احکام حکمت آمیز شرعیه کلیه نوعیه این هالکین مفسدین حالیه و محاربین فعلیّه و مرتدین از فطرت اسلام بالخصوص و النصوص فلان و فلان که منحصر به حصر إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ «۱» الآیه در وجوب فوری مجازات از جهات عدیده و اسباب متراکمه [است].

---

(۱) مائده/ ۳۳.

سبب اوّل ارتداد قولی استحلال ظلم و حرام که کرات و مرات مسموع لتکونوا شهداء علی الناس است.

الثانی: ارتداد عملی که تعاطی فنون ظلم و انواع جور به قسمی که کاشف از استحلال قلبی به اقوی کاشف قولی، فان الافعال اقوی کشفا من الاقوال.

الثالث: استحلال قلبی و اعتقاد جنانی هر گونه ظلم و جور به شواهد حال و کواشف اقوال و اعمال.

الرابع: از اسباب کفر و ارتداد فطری ایشان امن از وعید و عذاب شدید که کاشف قطعی آن عدم تعقب ندامت و عدم توبه عن قریب که علّت منصوص امن از وعید و معاد است در مرسلۀ ابن ابی عمیر.

الخامس: احداث فنون بدعت ظلم و معصیت بر اهل ملّت و شریعت که سبب مستقل حد قتل است.

السادس: اعراض ورد و اعتراض بر حکام شرع و احکام شرعیه که رد بر خدا و رسول و استخفاف بدین و هو فی حدّ الشرک و الکفر باللّه.

السابع: فساد و افساد و اذیت

عباد و تخریب بلاد که از اسباب وجوب مدافعه و مقاتله و حسم «۱» ماده فساد مفسدین است بموجب «اقتلوا المؤذی قبل أن یؤذی» و وجوب حفظ نفوس و ناموس و حال و مال مسلمین.

الثامن: از اسباب موجبه قتل مستبدین وجوب حفظ بیضه الاسلام از تفریق و تفرق حوزه اجتماع و اتفاق بر ملّت و شریعت و احکام عدل و عدالت.

التاسع: از اسباب موجبه قتل محاربه مسلمین است.

---

(۱) حسم: بر کندن، قطع.

العاشر: از اسباب موجبه قتل این مفسدین قصاص جنایات وَ لَکُمْ فِی الْقِصاصِ حَیاةٌ «۱» بلکه از هر موجبی از موجبات عشره نوعیه قتل افراد لا یعدّ و لا یحصی موجبه قتل این مفسدین مجتمع و متراکم در آنها شده که لا یحصیها الّا علام الغیوب.

سؤال: چه می فرمایید در حکم اموال و املاک این مستبدین مشهود و معهود؟

جواب: اوّلا- که به قواعد و قوانین عدلیّه اسلام والامقام، اموال و املاک این ظلام و اقوام، تمام غصب و عدوان و مجهول المالک و موقوفات مدارس و مساجد و مشاهد و انفال امام و امام زادگان و زوّار و فقراء و علماء و ایتام که از باب کل شی ء یرجع إلی اصله، ضبط ملّت و بیت المال مسلمین است شرعا.

و ثانیا بر فرضی که مالک ملکی باشند ولی بواسطه مظالم و دیون مستغرقه «۲» باید بحکم شرع اقدس صرف مظالم و یا ردّ دیانین و دیون مستغرقه ایشان شود.

و ثالثا بر فرضی که مالک ملکی باشند و مظالم عباد و دیون مستغرقه بر ذمّه نداشته باشند ولی دیه جنایات و غرامات و اتلافات حقوق ارامل و ایتام شهداء مستغرق آن املاک است به اضعاف مضاعف، پس در هر صورت حکم شرعی قطعی در

حق این اقوام، مجازات بحدود و قصاص و اموالشان تقاص حقوق الناس است.

---

(۱) بقره/ ۱۷۹.

(۲) دیون مستغرقه: بدهکاریهایی که تمامی دارایی مدیون را در بر می گیرد.

مجموعه مقالات، ص: ۳۱۷

سؤال: چه می فرمایید در حکم اعانه و اعوان ظلمه؟

جواب: امّا اعانه ظلم که فی نفسه عین ظلم و قبحش از مستقلات عقل و محکمات کتاب و سنّت متواتره و اجماعی الحرمه است عموما به نحوی که قابل تخصیص نیست عقلا نه کمّا، و نه کیفا، نه زمانا، نه مکانا، به هیچ وجهی من الوجوه بعموم نکره فی سیاق النفی «۱» وَ لا تَعاوَنُوا عَلَی الْإِثْمِ وَ الْعُدْوانِ و قوله علیه السّلام فی نهج البلاغه «لو اعطیت السّبع الأقالیم علی أن اظلم نمله فی قشر شعیره ما فعلت» «۲».

و امّا اعانت ظالم نه ظلم اگر چه قبحش از مستقلات عقل «۳» آبی از تخصیص «۴» نیست خصوصا در غیر محرّمات کخیاطه ثوب من المباحات خصوصا در واجبات و مستحبّات کالحج و الصّلاه ولی مع ذلک کلّه حرام و معاصی کبیره و موعود علیه النار بالأدلّه الثلاث، بل الاربع «۵» فمن الکتاب فحوی وَ لا تَرْکَنُوا إِلَی الَّذِینَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّکُمُ النّارُ «۶»

---

(۱) نکره در سیاق نفی: در ادبیات عربی برای نشان دادن عموم و کلی بودن یک حکم از شیوه ها و اداتی استفاده می شود. یکی آنها ذکر لفظ نکره بعد از حکم منفی است که از چنین جمله ای تمامی مصادیق آن نکره فهمیده می شود.

(۲) نهج البلاغه خطبه ۲۲۴. اگر هفت اقلیم را به من بدهند که به اندازه پوست جوی به مورچه ای ظلم نمایم این کار را نخواهم کرد.

(۳) مستقلات عقل: در اصول فقه بحثی است با همین عنوان و مدار بحث در مواردی است

که عقل بـدون کمک گرفتن از یک حکم شـرعی، خود می تواند حکمی را اسـتنباط کند و یقین داشـته باشد این حکم مورد قبول شرع نیز می باشد.

(۴) آبی از تخصیص: غیر قابل استثناء، احکامی که عقل در زمینه ای صادر می کند استثناء بردار نیست.

(۵) ادله اربع قرآن، سنّت، اجماع و عقل می باشد.

(۶) هود/ ۱۱۳.

مجموعه مقالات، ص: ۳۱۸

فَلا تَقْعُدْ بَعْدَ الذِّكْرى مَعَ الْقَوْمِ الظّالِمِينَ «۱» و من السـنّه قوله علیه السّلام فی المستفیضه «انّ أعوان الظّلمه یوم القیامه فی سرادق من النّار» «۲» و قوله علیه السّلام: «یا صفوان کلّ شی ء منک حسن جمیل ما عدا شیئا، قال: ما هو؟ قال علیه السّلام: کرائک هذا الرجل» «۳» الحدیث. و فی الموثق «لا تعنهم علی بناء مسجد» «۴» و فی المستفیضه قال علیه السّلام: «لان اسقط من حالق فانقطع قطعه قطعه احبّ إلیّ من أن أتولّی لأحـد منهم عملا- أو أطأ بساط رجل منهم إلّا لتفریـج کربه عن مؤمن أو فکّ أسـره أو قضاء دینه» «۵» الحدیث.

إلی غیر ذلک از آن چه منقوله است در رسالهٔ آیات الظالمین و حاشیهٔ مکاسب از آیات و نصوص صحیحه صریحه در حرمت اعـانت ظلمه حتی در واجبـات و مسـتحبات بلکه علاـوه بر این منصوص است «من رضـی ببقـائهم کان منهم» «۶» وَ مَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ «۷» «و من رضی بعمل قوم حشر

---

(۱) انعام/ ۶۸.

(۲) وسائل ۱۲/ ۱۳۹ ح ۶. یاران ستمگران در روز قیامت در سرا پرده هایی از آتش جای دارند.

(۳) وسائل ۱۲/ ۱۷ ح ۱۳۱. ای صفوان تمام کارهای تو خوب است مگر یک کار و آن کرایه دادن شتر به هارون الرشید است.

(۴) وسائل ۱۲/ ۱۳۹

ح ۴. حتی در ساختن مسجد با ظالمین هم کاری نکن.

(۵) وسائل ۱۲/ ۱۴۰ ح ۹. اگر از بلندی سقوط کنم و پاره پاره شوم برای من محبوبتر است از این که از جانب یکی از ستمگران مسئول کاری شوم یا سفره یکی از آنها را پهن کنم مگر آن که از این راه اندوه مؤمنی را بر طرف سازم یا او را از بند نجات دهم یا بدهم او را بپردازم ..

(۶) هر کس به بقای ستم کاران راضی باشد از جمله ستم کاران است.

(۷) مائده/ ۵۱. هر کس با ظالمین پیوند دوستی برقرار سازد از آنان محسوب می شود.

مجموعه مقالات، ص: ۳۱۹

معهم» «۱» «و انّما یجمع الناس الرضا و الغضب» «۲» بلکه علاوه بر این منصوص است «یا ابن مسعود من احبّ حجرا حشر معه» «۳» وَ لا تَرْكَنُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النّارُ و فسر الرکون بالرضا ببقائهم و بأدنی میل و بالموده و النصیحه و الطاعه لهم بلکه علاوه بر این فرموده وَ لا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلى ما مَتَّعْنا بِهِ أَزْواجاً مِنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَياةِ الدُّنْيا «۴» بلکه علاوه بر این نهی فرموده:

فَلا تَقْعُدْ بَعْدَ الذِّكْرى مَعَ الْقَوْمِ الظّالِمِينَ بلکه علاوه بر این نهی فرموده از تولی و امر فرموده به تبری از مطلق مساورت بلکه از مصاهرت بلکه از مجاورت، بلکه او از مجالست بلکه و از ادنی مشابهت و ملابست چنانچه در حدیث قدسی «قل لعبادی لا تأكلوا مطاعم اعدائی و لا تلبسوا ملابس اعدائی و لا تشبهوا بأعدائی فتكونوا اعدائی كما هم اعدائی» «۵».

چنانچه در باب امر بمعروف و نهی از منکر از وسائل باب مبوب فی وجوب هجر الفاسق

من جمله فرموده «لأحملنّ ذنوب سفهائكم على علمائكم و لآخذن البرى ء بذنب السقيم، و لم لا افعل و أنتم يبلغكم عن الرّجل منكم القبيح فلا- تنكرون عليه و لا- تهجرونه و لا تؤذونه حتّى يترك- إلى أن قال الرّاوى:- جعلت فداك اذا لا يقبلون منّا، قال عليه السّلام: اهجروهم و اجتنبوا مجالستهم» «۶»

---

(۱) بحار ۶۸/ ۱۳۱ ح ۶۲. هر کس به کردۀ گروهی راضی باشد با آنان محشور می شود.

(۲) المحاسن ۱/ ۲۶۲. مردمان را علائق مشترک و نارضایی های مشترک با هم جمع می شوند.

(۳) ای ابن مسعود، هر کس سنگی را دوست داشته باشد با آن محشور خواهد شد.

(۴) طه/ ۱۳۱.

(۵) من لا یحضره الفقیه ۱/ ۲۵۲ ح ۷۷۰. از خوردنیهایی که دشمنان من می خورند نخورید و همانند آنها لباس نپوشید و خود را شبیه آنان نسازید که شما نیز همانند آنان دشمن من خواهید شد.

(۶) وسائل ۱۱/ ۴۱۵ ح ۳، ۴ و ج ۱۶/ ۱۴۵ ح ۳. یقینا گناهان افراد نادان را به پای دانایان خواهم نوشت و بی گناه را به جرم گناه کار مجازات خواهم کرد و چرا چنین نکنم در حالی که می بینید یکی از شما مرتکب گناه می شود و او را باز نمی دارید و از او دوری نمی کنید و او را مجازات نمی کنید تا آن را ترک کند. راوی گفت: از ما نمی پذیرند. حضرت فرمود: از آنها دوری کنید و با آنان همنشینی ننمایید.

و هذا ممّا يقصم الظّهور، و يوجب الفتور و الكسور، و الفرار و النفور، عن كلّ قوم بور، و قول زور، و يقطع الغدر و الغرور، فی مجالسه كلّ كفور، و اهل الفسق و الفجور.

سؤال: چه می فرمایید در احکام خود ظالم و فاسق، آیا حق الولایه و حق التولیه و حق الوصایه و نظاره شرعیّه در امور حسبیه

و حق النیابه و استنابه در عبادات و حق الاستحقاق وجوهات خمس و زکاه و حق الابوه در طاعت و حق الحرمه اخوت و رحمیت و حرمه غیبت دارد یا نه؟

جواب: اگر چه تمام این مسائل خلافیه است و احوط بلکه ظاهر عموم و اطلاق ادله ثبوت عموم این حقوق است از برای مطلق ذوی الحقوق و لو کان ظالما فاسقا ولی اظهر از نصوص مخصوص کتاب و سنّت تخصیص تمام این مراتب مخصوصه است بخصوص عدول مؤمنین است لا غیر چرا که تمام این مراتب حرمت و کرامت است و لا حرمه و لا کرامه للفاسق و این که رکون و تولی ظالم است وَ لا تَرْكَنُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النّارُ و لا تَتَوَلَّوْا قَوْماً غَضِبَ اللّهُ عَلَيْهِمْ «۱» وَ مَنْ يَتَوَلَّهُمْ فَأُولئِكَ هُمُ الظّالِمُونَ «۲» وَ مَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ «۳» و این که این مراتب مواده است

---

(۱) ممتحنه/ ۱۳.

(۲) توبه/ ۲۳.

(۳) مائده/ ۵۱.

لا تَجِدُ قَوْماً يُؤْمِنُونَ بِاللّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ يُوادُّونَ مَنْ حَادَّ اللّهَ وَ رَسُولَهُ وَ لَوْ كانُوا آباءَهُمْ .. «۱» خصوصا حصر إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ «۲» و إِنَّما يَتَقَبَّلُ اللّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ «۳» و إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللّهِ أَتْقاكُمْ «۴».

و تفسیر رشدی که معتبر در صحت عقود و ایقاعات و ولایات در جمله از نصوص و فتاوی بخصوص عدالت و تفسیر سفه مانع از صحت، خصوصا از تزویج، به مطلق فسق خصوصا در شرب خمر خصوصا به ملاحظه فحوی صحّه سلب عقل از وسواس بقوله علیه السّلام:

«و أی عقل له و هو یعبد الشیطان» «۵» خصوصا به ملاحظهٔ تفسیر رشد بالصّلاح و اصابه

الحق و خلاف العمى و الضلال و كون الرشيد كالعدل من اسمائه تعالى و وصف خلفائه الائمّه الراشدون و تفسير سفه بمسرف و مبذر و جاهل و احمق، و لا تؤتوا السفهاء بالصبيان و النسوان كما فى الكافى: «من عامل الناس فلم يظلمهم، و حدّثهم فلم يكذبهم، و وعدهم فلم يخلفهم، كان ممّن حرمت غيبته و كملت مروته فظهرت عدالته و وجبت اخوته» «۶» و فى الصحيح «اذا رأيتم

---

(۱) مجادله/ ۲۲.

(۲) حجرات/ ۱۰.

(۳) مائده/ ۲۷.

(۴) حجرات/ ۱۳.

(۵) كافى ۱/ ۱۲ ح ۱۰ و فى الحديث يطيع الشيطان.

(۶) كافى ۲/ ۲۳۹ ح ۲۸. هر كه با مردم معامله كرد و به ايشان ستم نكرد و با ايشان سخن گفت و به آنها دروغ نگفت و وعده داد و خلاف نكرد غيبتش حرام و مروتش كامل و عدالتش ظاهر و برادرى با او واجب است.

اهل الريب و البدع من بعدى فاظهروا البراءه منهم و اكثروا من سبّهم و القول فيهم و الوقيعه و باهتوهم كيلا يطمعوا فى الفساد فى الاسلام و يحذرهم النّاس و لا يتعلّمون من بدعهم يكتب اللّه لكم الحسنات و يرفع لكم الدرجات» «۱».

إلى غير ذلک از نصوص صحيحه صريحه مفهوما و منطوقا در تخصيص عمومات حقوق ولايت و توليت و نظارت و ابوت و اخوت و رحميت و قبول اصول و فروع دين و ملّت و حرمت غيبت و ساير وجوه تولى و كرامت و قرابت، بخصوص اهل تقوى و عدالت و اهل شرع و ملّت لا غير علاوه بر اين، خصوص نصوص كُونُوا قَوّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَداءَ لِلّهِ وَ لَوْ عَلى أَنْفُسِكُمْ أَوِ الْوالِدَيْنِ وَ الْأَقْرَبِينَ «۲» و

قوله تعالی إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صٰالِحٍ «۳» و جواب اعراض زید النّار بر برادرش حضرت رضا علیه السّلام بقوله «انا ابن ابیک و لا ترد علی جواب سلامی فقال علیه السّلام: أنت أخی ما دمت اطعت اللّه، فإذا عصیته لم یکن بینی و بینک إخاء» «۴» و «ان المحسن منّا له کفلان من الثواب و المسی ء منّا له ضعفان من العذاب کنساء النبی» «۵».

---

(۱) کافی ۲/ ۳۷۵ ح ۴. هر گاه پس از من فریبکاران و بدعت گزاران را دیدید صراحتا از آنها بیزاری بجویید و فراوان دشنامشان دهید و در بارهٔ آنان سخن گویید و به آنها بهتان بزنید تا به طمع فساد در دین نیفتند و مردم از آنها بر حذر باشند و بدعتهایشان را فرا نگیرند که در این صورت خداوند برای شما حسنه خواهد نوشت و درجه شما را بالا خواهد برد.

(۲) نساء/ ۱۳۵.

(۳) هود/ ۴۶.

(۴) بحار ۴۹/ ۲۲۱ ح ۱۰. زید برادر امام رضا علیه السّلام به ایشان گفت: من فرزند پدر توام پس چرا جواب سلام را نمی دهی. امام فرمود: تا زمانی که در اطاعت خداوند باشی برادر من هستی ولی هنگامی که عصیان کردی بین من و تو اخوتی نیست.

(۵) هر کدام از شیعیان ما که نیکوکاری کند دو برابر ثواب خواهد داشت و شیعیان بدکار دو برابر دیگران عذاب خواهند داشت همانند زنان پیامبر.

مجموعه مقالات، ص: ۳۲۳

إلی غیر ذلک شواهد صحیحه صریحهٔ معینه تقدیم عموم ادلّه وجوب تبری و براءه و لعنت و اهانت و غیبت اهل جور و بدعت و ظلم و معصیت بر عموم ادلّه حقوق ذوی الحقوق تولی و

ولایت و حرمت و اطاعت و وجوه کرامت بلکه عموم تعلیل کفر اصرار بر معصیت و عدم توبه عن قریب و ندامت با من از وعید و عدم اعتقاد به معاد در صحیحه ابن ابی عمیر، اقوی و اوضح شاهد خروج ظالم و فاسق است از عموم ادلّهٔ من له حق تولی و ولایت و تولیت بنحو خروج تخصیص، علاوه بر تخصیص و موضوعی علاوه بر حکمی و در هر صورت، ظلم و فسق مانع ابتدائی جعل حق تولیه و توصیت و نظارت ظالم و فاسق است و بر فرض عدم مانعیه ابتدائی، خیانت مانع استدامتی است و موجب انعزال است علی المختار و عزل است علی غیر المختار بل علی المختار قبولی تمام مراتب اصول و فروع دین از توحید و ما دونه مشروط به عدالت است بعموم حصر إِنَّما يَتَقَبَّلُ اللّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ «۱».

سؤال: چه می فرمایید در حکم و خاصیت نقل اموات؟

جواب: اما جواز نقل مؤمن کلیه مشروط است بصورت عدم استلزام هتک میّت مؤمن به نبش یا کشف قبر یا انتشار رایحه یا انفصال اعضا و الّا در صورت استلزام هتک خصوصا در نظر اشرار و کفار راه دار، خصوصا با آن ذل و احتقار و گرفتن تذکره و جزیه و صغار و موجب هتک احترام، حرام و اعانت ظالمان است

---

(۱) مائده/ ۲۷.

مجموعه مقالات، ص: ۳۲۴

بعموم «حرمه المؤمن میّتا حرمته حیّا» «۱» و فحوی نصوص «۲» القاء میّت در سفینه فی الماء و لا ینتظر السّاحل اذا استلزم التغییر و الهتک و نصوص ناهیه از نقل شهداء احد و غیر هم بسوی جوار حرم الرّسول «ادفنوهم فی مضاجعهم و لا تکونوا کالیهود ینقلون أمواتهم إلی بیت المقدس»

«۳» خصوصا به ملاحظهٔ نصوص مستفیضه ملائکهٔ نقاله چنانچه در کتاب لآلی و دار السلام منقولست.

سؤال: چه می فرمایید در تکلیف وصی در نقل مستلزم هتک؟

جواب: کلّیه وصیّت بغیر مشروع مثل وصیّت بهتک و مثله و نبش و کشف خصوصا بنقل بعد از دفن نافذ و مشروع نیست اجماعا خصوصا دفن فوق الارض که بدعت و حیله غیر مشروعه صید یوم سبت اصحاب سبت است.

---

(۱) وسائل ۳/ ۵۵ ح ۱.

(۲) کافی ۳/ ۲۱۴ ح ۳.

(۳) بحار ۸۲/ ۶۷ ح ۳.

مجموعه مقالات، ص: ۳۲۷

۷- رساله سؤال و جواب جنس خارجی

اشاره

مجموعه مقالات، ص: ۳۲۹

□
بسم اللّه الرحمن الرحیم و به نستعین

سؤال استعمال مطعومات و مشروبات و ملبوسات و مصنوعات مجلوبه «۱» از بلاد کفره

اشاره

که جمیع یا اغلب اهالی آنها کفّارند و منتشر در بلاد اسلامیّه شده چه صورت دارد بیّنوا توجروا «۲».

جواب علاوه بر صریح کریمهٔ إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ «۳» و اجماع «کلّ سؤر طاهر إلّا سؤر الکلب و الخنزیر و الکافر» «۴» و مفهوم «ما غلب علیه المسلمون فلا بأس» «۵» و علاوه بر نهی صریح

---

(۱) مجلوبه: چیزهایی که حاضر می آورند- جلب شده منظور کالاهای وارداتی از کشورهای غیر مسلمان است.

(۲) بینوا توجروا بیان فرمائید تا از خداوند پاداش دریافت دارید.

(۳) توبه آیه ۲۸- محققا بدانید که مشرکان نجس و پلیدند.

(۴) نظر اجماعی فقها بر این است که «هر باقی مانده ای از غذاهای خورده شده طاهر است مگر باقی مانده سگ و خوک و کافر».

(۵) نظر اجماعی دیگر این است که «آن چه که جامعه اسلامی بر آن غلبه دارد در آن نگرانی نیست».

مجموعه مقالات، ص: ۳۳۰

لا تَعاوَنُوا عَلَی الْإِثْمِ وَ الْعُدْوانِ «۱» امروز آن چه پول از بلاد اسلامیه به بلاد خارجه می رود اعانت به اعداء دین و استعداد کفّار است برای ریختن خون [از] اسلام و مسلمین [و] حرام است استعمال آنها سیاسةً و دیانةً حفظا للإسلام و المسلمین مگر در صورت اضطرار و عدم وجود اشیاء وطنی اسلامی به هیچ وجه من الوجوه آن هم پس از عدم علم به نجاست که با علم به نجاست چنانچه الان علم عادی موجود است، واجب است اجتناب و احتراز از [آن] اکلا و شربا و لبسا فی الصّلاه و الطّواف «۲» خصوص جلود و لحوم و شحوم «۳» که اصل در اینها عدم

تزکیه است و پس از حصول علم عادی چشم بر هم گذاردن، قاطع عذر و رافع تکلیف نیست و اصالت طهارت در مورد شکّ است نه علم، و عسر و حرج «۴» اگر در بعضی از آنها فرض شود رافع تکلیف است نه نجاست با این که عسر و حرج در مواردش از باب رخصت «۵» است نه عزیمت، و اعتبار ید و سوق منوط به غلبه صحّت و اسلامیّت است نه غلبه فساد و کفر.

پس حرام است استعمال آنها، و واجب بر جمیع مسلمانان استعمال مطعومات و ملبوسات و مصنوعات بلاد اسلامیّه و قطع علائق احتیاج از کفرۀ خارجه و فراهم نمودن وسایل قطع روابط احتیاجات از کفار چنانچه مرحمت

---

(۱) مائده آیه ۲- بر گناه و ستم کاری نباید به هم کمک کنید.

(۲) خوردن و آشامیدن و پوشیدن در نماز و طواف.

(۳) پوست، گوشت و پیه.

(۴) عسر و حرج سختی و تنگی

(۵) رخصت و عزیمت: رخصت در لغت به معنی سهولت و در اصطلاح به مستحبّات گویند و عزیمت مقابل آن است که به واجبات اطلاق شود.

مجموعه مقالات، ص: ۳۳۱

پناه آقای حجه الاسلام الحاج میرزا محمّد حسن شیرازی اعلی اللّه مقامه ایماء به مراتب مزبوره فرموده اند در جواب از این سؤال و طبع و نشر گشته (بسم اللّه الرّحمن الرّحیم) و صورت آن این است.

مسأله در جواب سؤال از قند و غیره.

«آن چه نوشته بودید از ترتب مفاسد بر حمل اجناس از بلاد کفره به محروسه ایران صانها اللّه تعالی عن حوادث الزّمان «۱» صواب، و همیشه ملتفت به آنها و اصناف آن که مایه خرابی دین و دنیای مسلمین است بوده ام و از اقدام شما در تهیه

دفع آنها که باید از محض غیرت دین و خیر خواهی مسلمین باشد زیادت مسرور شدم و البته به هر وسیله که ممکن باشد رفع این مفاسد باید بشود، در اعصاری که دولت و ملّت در یک محل مستقر بود چون زمان حضرت ختمی مآب صلی اللّه علیه و آله و سلم.

تکلیف سیاست در این قسم از امور عامّه در عهده همان شخص معظّم بود و حال که به اقتضای حکمت های الهیّه جلّ ذکره هر یک در محلی است در عهده هر دو است که به اعانت یکدیگر دین و دنیای عباد را حراست کرده بیضه اسلام را در غیبت ولیّ عصر عجّل اللّه فرجه محافظت نمایند و با تقاعد و کوتاهی از یکی، امر معوّق و رعیّت به امثال این بلاها مبتلا می شوند و چون که از ملّت جز گفتن و تحریص و تخویف و تهدید امری دیگر بر نمی آید و انفاذ و اجراء با دولت است تا از دولت کمال همراهی را نبینند اقدام نمی تواند نمود و اگر ببینند که دولت به تکلیف لازم خود اقدام دارد و در صدد بیرون آمدن از عهده آن کما

---

(۱) خداوند آن را از حوادث روزگار مصون دارد.

مجموعه مقالات، ص: ۳۳۲

ینبغی «۱» می باشد البته ملّت آن چه بر او و شایسته از اوست خواهد کرد و چگونه نکند و حال آن که خود را از جانب ولی عصر عجّل اللّه فرجه منصوب بر این امر و حافظ دین و دنیای رعایای آن جناب و مسئول از حال ایشان می داند و باید تمام مجهود «۲» خود را در نگاهداری اینها مبذول دارد و آن چه در

این مقام مورد این تکلیف است غیر از احکام کلیّه است که آن وظیفه عالم است لا- غیر و غیر از موضوعات شخصیّه مثل نجاست چیز خاص و حرمت آن که عالم و عامی و مجتهد و مقلّد در آن یکسانند که هر یکی از مکلّفین اگر علمی یا طریقی دارد به آن عمل می کند و اگر ندارد و نزد او داخل در مشتبه است که شارع مقدّس حکم آن را در مقام عمل و طهارت و حلیّت مقرّر فرموده.

و لکن عجب است از اقبال طباع «۳» در خوردن مثل قند مجلوب «۴» از آن حدود با شیوع این همه اخبار چنانچه این جانب محض استماع این قذارات «۵» بالطبع متنفّر و از خوردن آن مجانبت «۶» می کنم إن شاء اللّه بلکه مورد مذکور باب سیاسات و مصالح عامّه اوست و تکلیف در این باب عمده بر ذوی الشوکه «۷» از مسلمین است که با عزم محکم مبرم در صدد رفع احتیاج از مسلمانان می باشد، به

---

(۱) کما ینبغی: همان گونه که سزاوار است.

(۲) مجهود: کوشش شده.

(۳) طباع: جمع طبع، اقبال طباع روی آوردن سرشت است.

(۴) قند مجلوب: قند وارداتی

(۵) قذارات جمع قذارات، پلیدی و چرکی

(۶) مجانبت: دوری گزیدن.

(۷) ذوی الشوکه: صاحبان جاه و جلال و خداوندان حشمت و عظمت

مهیّا کردن ما یحتاج آنها چه رجاء ترک اموری که در ازمنه متطاوله «۱» عادت شده از اهل این زمان نیست و منع فرماید نفس خود و رعیت را از قند و غیر آن نیز بلکه منع از ادخال در ملک «۲» خود نماید و بر این تقدیر ان شاء اللّه تعالی

آن چه تکلیف است در مقام پیشرفت این امر از بیان و اعلان و نحو آن کوتاهی نخواهد شد بحول اللّه و قوّته نسأل اللّه تعالی اعزاز الدّین و نصره المؤمنین و قطع دابر المعاندین ادام اللّه تعالی توفیقکم و السّلام علیکم و رحمه اللّه و برکاته».

---

(۱) ازمنهٔ متطاوله: زمانهای طولانی.

(۲) منع از ادخال در ملک خود نماید: اجازه ورود به آنها ندهند.

مجموعه مقالات، ص: ۳۳۷

۸- رساله سؤال و جواب فقهی

اشاره

مجموعه مقالات، ص: ۳۳۹

مقدّمه [الناشر]

این رساله متن سؤالهای آقای ملا زایر محمد بن علی انصاری اشکنانی است و به لحاظ این که مورد ابتلا و نیاز مردم منطقه بوده است نامبرده در طی چند سال از محضر آیه اللّه مجاهد سید عبد الحسین لاری پرسیده و پاسخ دریافت نموده است.

وی پس از آن این سؤالات را در یک ماه جمع آوری و دسته بندی کرده و در واقع به عنوان رساله عملیه مورد استفاده قرار می داده است.

سؤالات به خط زایر محمد است و جوابها بخط مرحوم سید.

این رساله چندی پیش توسط آقای دکتر محمد باقر وثوق از طریق نواده های مرحوم انصاری اشکنانی بدست آمده و نسخهٔ خطی آن نزد ایشان محفوظ است، تاریخ کتابت آن در سال ۱۳۱۴ می باشد.

نظر به کسب اطلاع از نظرات فقهی سیّد و با توجه به این که سؤالات بیانگر وضعیت اجتماعی و معیشتی خیلی از افراد محلی آن دوران است در مجموعهٔ رسائل سیّد گنجانده شد.

هیئت عملی کنگره

مجموعه مقالات، ص: ۳۴۱

سؤال یک: زن به حرامزاده دادن چه صورت دارد؟ خوب است یا خوب نیست؟

جواب: هر گاه اظهار اسلام و ایمان نماید جایز است و الّا فلا.

سؤال دو: شخص هر گاه در وقت از خانه بیرون رفتن نیت و قصد غسل کردن داشت

وقتی که می خواست داخل حوض یا چشمه آب برود نیت و قصد غسل را فراموش نمود داخل آب رفت بعد از بیرون آمدن از آب به خاطرش آمد که نیت غسل فراموش کرده غسل او چه صورت دارد؟ غسل او صحیح است یا نیست جواب: غسل او صحیح است إن شاء اللّه

سؤال سه: عامل زکات باید عادل باشد یا نه؟

جواب بلی باید عادل باشد.

سؤال چهار: شخص عوام می تواند نایب الزیاره میت بشود برود در کربلای معلی یا مشهد رضوی یا نه؟

جواب: بله می تواند و جایز است.

سؤال پنج: شخصی ملکی بیع شرط کرده به مدتی که هر گاه در انقضاء مدّت، رد مثل ثمن نماید مسلط بر فسخ بیع باشد

و قبل از انقضاء مدت فوت شد و وارث او هم قادر بر رد مثل ثمن نشد تا مدت منقضی شد و بعد از انقضاء مدت

رد مثل ثمن به مشتری نمودند و مشتری قبول نمی نماید، می گوید مدت منقضی شده و شرط بیع بات شده با پدرت. و وارث می گویند آن وقت که تو شرط بیع بات کرده ای با پدر، ملك مال پدر بوده حال بعد از پدر ملك به ما فرزندان انتقال یافته، هر گاه بعد از فوت پدر ما فرزندان آمده بودیم و تجدید شرط کرده بودیم صحیح بود، چون که ما نیامده ایم و شرط با تو نکرده ایم در بیع بات، صحیح نیست، بفرمایید حق با بایعان است یا حق با مشتری است؟

جواب: مدّت خیار شرط که منقضی شد بیع لازم و بات می شود چه بایع زنده باشد یا مرده چه وارث بداند یا نداند چه قبول شرط کرده باشد یا نکرده باشد.

سؤال شش: [حکم جاهل به احکام]

کسانی که اصول دین و فروع دین و تقلید از امور واجبه و مستحسنه و از منجسات و مطهرات و از مقدمات نماز و واجبات و مبطلات وضو و غسل و شکیات و سهویات و واجبات بیت الخلا هم نمی فهمند معاشرت و مؤانست و مجالست و مباشرت و نان دست ایشان خوردن و با ایشان طعام خوردن چه صورت دارد؟

جواب: جایز است مگر برای امر به معروف و نهی از منکر که واجب می شود هجرت و مهاجرت ایشان که تارك منکر شوند.

سؤال هفتم: در مجلس اهل ظلمه و حکام دیوانیان رفتن و قهوه و چای و طعام ایشان خوردن و ماهوت و عبا و قبا و کلخچه ایشان پوشیدن چه صورت دارد؟

هر گاه موالیان و سادات بروند در مجلس ایشان قهوه و چایی و طعام ایشان بخورند و ماهوت و عبای ایشان به پوشند از عوض زکات و خمس و ردّ

مجموعه مقالات، ص: ۳۴۳

مظالم حساب نمایند چه صورت دارد؟

جواب: حق تعالی فرموده وَ لَا تَرْكَنُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ «۱» فَلَا تَقْعُدْ بَعْدَ الذِّكْرى مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ «۲» یعنی میل نکنید بسوی ظالم که به آتش ظلمش سوخته می شوید و ننشینید با ظالمین مگر برای نصیحت و نهی از منکر و رفع ظلم و در حدیث است: «لن تصیبوا من دنیاهم شیئا الّا و اصابوا من دینکم مثله»، یعنی از دنیای ایشان که پول و قبا و عبا بوده باشد به شما چیزی عاید نمی شود مگر این که بقدر آن و به مثل آن در دین شما برمی دارند و تلف می کنند. و قریب چهار صد آیه از قرآن جمع نموده ام در مذمّت ظالمین و اعوان ایشان که اسمش کتاب «نصایح و فضایح» است، فرستاده ام چاپ نمایند هر گاه آوردند برای شما می فرستم تا عبرت گیری و عبرت گیرند.

سؤال هشتم: رشته قنواتی مدتی در دست اهل ظلام و دیوانیان بوده سابق بر این. قدیم الایام

رشته دیگر از پهلوی آن تازه، حال بنیاد نموده اند و آب جاری نموده اند یقین که چنین قنواتی مجهول المالك می باشد زیرا که صاحب اصلی آن معلوم نیست، حال یکی از اهل دیوانیان هم همان قنوات جاری نموده بفرمایید که اذن از سرکار مولانا حجت الاسلام هست که از آن فاریاب وضو و غسل، این عاصی نماید یا نه؟ و اذن هست که این عاصی اذن به دیگران داده و به عملهٔ فاریاب داده تا وضوء و غسل نمایند یا نه؟ از بعضی ملّاها مسموع شد که

به رسم اجاره می توان اذن داد، قدر و مقدار اجاره چقدر باید باشد؟

---

(۱) هود/ ۱۱۳.

(۲) انعام/ ۶۸.

جواب: هر کس مؤمن فقیه باشد مأذون است از جانب این داعی که بر خود حساب کند صدقه از جانب صاحب اصلی آن قنوات آن چه را که استعمال و دریافت می کند از آب و منافع آن قنوات و هر کس که غنی باشد مأذون است که استعمال نماید و مثل یا قیمت آن آب مستعمل را به فقراء صدقه بدهد از جانب صاحب و مالك اصلی آن آب و معنی مقدار الاجاره آن مثل یا قیمت آن آب است که مذکور شد.

سؤال نهم: بعضی از ملّاها دیده شده به چشم خود که اموال ایتام صغار و کبار منقسم می کنند میان وراث، ده یک که عشر باشد از میان اموال برمی دارند از برای خودشان

که از برای ما مباح است، حق السعی خودمان می باشد، سخن ایشان صدق است یا کذب؟

جواب: لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ* «۱» وَ تَخُونُوا أَمَانَاتِكُمْ «۲» وَ لَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ* «۳» سَمَّاعُونَ لِلْكَذِبِ أَكَّالُونَ لِلسُّحْتِ «۴». در تفسیر اکّالون للسّحت روایت شده کسی است که زحمت بکشد برای برادر دینی و از او هدیه قبول کند.

بعد از آن که هدیه قبول کردن برای زحمت کشیدن سحت و حرام باشد، خود به خود ده یک برداشتن اشد سحتا و اغلظ حرمتا و اکثر عقوبتا می باشد بالبداهه.

---

(۱) بقره/ ۱۸۸.

(۲) انفال/ ۲۷.

(۳) انعام/ ۱۵۲، اسراء/ ۳۴.

(۴) مائده/ ۴۲.

سؤال دهم: قرار است در این قراء نخل که وقف می کنند یا نذر که می کنند «وقفت هذا النخیل» به عربی نمی گویند

هم چنین به فارسی هم نمی گویند که «وقف کردم این نخل که ثمر این نخل به مسجد ببرند نذرهم»، هم چنین هیچ کس «نذرت للّه علی هکذا» نمی گویند، به فارسی هم نمی گویند «که خدا را بر ذمه باد که چنین کنم» می گویند به زبان خودشان مثل حرف لار یا غیره که متعارف می باشد یک گوشتی به حضرت عباس دادم که بیمارم شفا بیابد هم چنین به زبان خودشان می گویند که این نخل دادم به مسجد، چنین وقفی چه صورت دارد؟ هر گاه وقف چنین کرده باشند به الفاظ متعارفی خودشان؟ خدام مسجد هر گاه هیزم مسجد بیاورد در خانه اش افروخته بکند چه صورت دارد؟

هر گاه نخل در وقت بریدن هر کس بخورد که در مسجد نباشد چه صورت دارد؟ قلم از جهت بوریا ساختن این مسجد و آن مسجد تغییر و تبدیل می توان کرد یا نه؟ هم چنین کوزه این مسجد به آن مسجد می توان برد یا نه؟

هم چنین روغن مسجد

می توان به قرض به شخصی داده که بعد از یک ماه کامله روغن پشت آورده باشد؟ با اینها که عرض شد هیچ یک می توان تغییر و تبدیل کرد، دخل و تصرف در مال مسجد به هیچ وجه من الوجوه می توان کرد، مفصلا عرض نمایید؟

جواب: اما وقف و نذر، بی صیغه عربی یا فارسی مطابق عربی منعقد نمی شود و باقی بر ملکیت و اختیار صاحبش است، و در هر چه می خواهد صرفش نماید و اما تغییر و تبدیل در اوقاف و نذورات بعد از انعقاد و لزوم، پس جایز نیست به هیچ وجه من الوجوه المذکورها و غیرها.

مجموعه مقالات، ص: ۳۴۶

سؤال یازدهم: هر گاه شخصی در وسط حیض با زوجه مقاربت کرده باشد

و لیکن هیچ نداشته باشد که تصدق بدهد، خود آن شخص در همان حالت که زوالش در بابت زکات و تصدق باشد مقدار کمی موفق شده است و آن چه که در قوه داشته باشد هم صرف فقراء کرده باشد بعدها صاحب مال شده باشد باید آن چه حکم دارد بدهد یا آن وقت که در حالت فقر و فاقه بود مبلغ کمی که داد کفایت می کند هم چنین هر گاه شخص هیچ نداشته باشد که بدهد توبه کفایت می کند یا نمی کند؟

جواب: هر گاه متمکن نشد از اداء کفاره در تمام عمرش، به استغفار تنها کفایت می کند و الا هر وقت از عمرش که متمکن شود احوط دادن تمام کفاره است یا تتمهٔ آن.

سؤال دوازدهم: عرق در حالت حیض مقاربت کردن نجس است یا نه

هم چنین عرق مقاربت در روز ماه مبارك رمضان نجس است یا نه؟

جواب: اظهر و اقوی نجاست عرق جنب از زنا است و اما عرق جنب از حیض و یا از صوم رمضان احوط اجتناب است نه اظهر.

سؤال سیزدهم: چه می فرمایید در خصوص شخصی که سید و اولاد رسول باشد و صرف و نحو خوانده باشد و ایام عاشورا شبیه امام علیه السّلام بشود

در جمعی که مردان و زنان برابر یکدیگر نشسته باشند بعضی از زنان و برخی از مردان همه رختهای جدید در بر و چشمها مکحول به سرمه کرده و سرنا و ساز و نقاره و سنتور هم می زنند هر گاه یکی از شبیه ها لکنت بر زبانشان وارد آید یا اسب یکی از شبیه ها رم کند و زمین بخورد این قدر خنده و قهقهه می زنند که آن غیر مناسب است

مجموعه مقالات، ص: ۳۴۷

بفرمایید اقتداء کردن به چنین سیدی چه صورت دارد و هم چنین می آید در اشکنان آن چه درخت اموال و مال اموات بزرگان برمی دارد می گوید این حیله زده و مظالم و خمس است که من برمی دارم و در مجلس دیوانیان می رود قهوه و چایی آنها می خورد و ماهوت و عبا و قبای آنها می پوشد می گوید من از جانب مجتهدین مرخصم که از مال اهل ظلمه و

دیوانیان بنوشم و به پوشم حساب خمس می کنم و رد مظالم، حرف این سید ثباتی دارد؟ صدق است یا کذب، چنین سید از عدالت دور است یا نه؟

هم چنین می آید در اشکنان هر گاه دو نفر ادعایی با یکدیگر داشته باشند و مدعی و مدعی علیه حکم سوگند خوردن به منکر می کند به او می گویند حکم سوگند با مجتهد عادل جامع الشرائط است تو که مقلد هستی حکم سوگند مکن می گوید من این قدر از جانب مجتهدین اذن

دارم، بفرمایید عقب سر چنین سید نماز خواندن چه صورت دارد مرافعه نمودن نزد این سید چه صورت دارد؟

جواب: اما اصل شبیه شدن و در آوردن پس شک و شبهه نیست که تعزیه داری سید الشهداء از عبادات مقرره شرعیه است از زمان آدم إلی یوم القیامه و کل عباده توقیفی یتوقف فی الکیفیه و الکمیّه علی المتلقی من الشارع فالمعدی عن الکیفیه و الکمیه المتلقاه شرعا فی ای عباده بدعه و تشریع محرم کصلاه الضحی و التراویح .. و مستحله .. «۱»

سؤال چهاردهم: هر گاه بینه عادله نباشد میان مدعی و مدعی علیه

شش نفر یا هفت نفر غیر عادل بیایند و گواه بدهند گواهی ایشان صحیح است یا صحیح نیست؟

---

(۱) در متن خطی عبارت ناخوانا بود.

جواب: به اخبار غیر عادل چیزی ثابت نمی شود و لو هزار نفر باشند مگر آن که از اخبار ایشان علم قطعی حاصل شود مثل تواتر.

سؤال پانزدهم: کسانی که تقلید مجتهد نمی کنند پیروی مسائل امور واجبه خودشان نمی کنند زکات و فطره به چنین کسانی دادن صحیح است یا نه.

جواب: احتیاط، دادن زکات و فطره بلکه هر وجهی از وجوهات به عدول است نه فسقه و هر گاه عدول نباشد متجاهر به فسق نباشد که متجاهر داخل اعداء اللّه است و تقرب، در احسان به اعداء اللّه حاصل نمی شود مگر از بابت حفظ نفس محترمه که واجب است.

سؤال شانزدهم: مقتدی الامامی، عرض می شود که این خمره هایی که در بیابانها یا در صحراهایی که قریب آب انبارها در زمین نصب کرده اند

از جهت عبور مترددین آب بخورند هر گاه مترددین آب از آن خمره بردارند از جهت قضای حاجت یا وضو گرفتن وضوی ایشان صحیح است یا نه؟ آبی که برده اند مخرج بول و غائط تطهیر کرده اند حق الماء بر ذمه ایشان قرار می گیرد یا نه؟

جواب: وضو گرفتن از آب آن خمره ها عیب ندارد. و اما قضاء سائر حوائج هر گاه آبش فراوان باشد که مزاحمت با خوردن دیگران را ضرار به دیگران نرسد هم عیب ندارد و الا جائز نیست و مقدار آن آبی که صرف در غیر محل جائز نموده بایست در همان موضع برسد و صرف در همان موضع شود.

سؤال هفدهم: شخص هر گاه صد من گندم از کسی بخرد و صیغه هم بخواند و یک من گندم از روی صد من گندم بردارد

دست آویز کند تا بایع نتواند حاشا

مجموعه مقالات، ص: ۳۴۹

نماید. و گندم در خانه بایع بگذارد تا دو ماه یا سه ماه و یا آن که یک سال یا دو سال بگذرد و بعد به سراغ گندم آید بایع به مشتری بگوید تو تا حال نیامدی و طول دادی و گندم جمیع هم تصرف نکرده بودی مگر یک من وجه هم تمام نداده بودی مگر نصفه این بیع صحیح نیست حق تا بایع است یا مشتری چنین بیعی چه صورت دارد هر گاه شخص مشتری گندم تمام تصرف کرده بود و وجه قیمت گندم تمام به بایع داده بود و خیار ساقط کرده بود و گندم به رسم امانت در خانه بایع گذارده بود چه صورت داشت بیع او؟

جواب: بیعش بعد از صیغه خواندن صحیح است و خیار فسخ هم ندارد مگر به یکی از خیارات معدوده.

سؤال هیجدهم: هر گاه بایع و مشتری ثمن و مثمن تمام تحویل یکدیگر نمایند و صیغه هم خوانده باشند

و خیار هم ساقط نمایند به این نوع که همین که قدم از منزل بیرون نهادی هیچ یک نتوانیم ثمن و مثمن به هم پس بدهیم چنین بیعی پیش از سه روز، روز دوم، می توان فسخ بیع کرد یا نه؟

جواب: بعد از اسقاط خیار نمی توان فسخ کرد.

سؤال نوزدهم: [درخواست رساله]

فدای تراب نعال مبارکت گردد این عبد عاصی جانی فانی محمد ابن زایر علی اشکنانی دخیل دخیل رساله سرکار خودشان بفرستند که زیاد زیاد ضروری است. در باب هجرت از این ولایت آن چه مصلحت این عبد تبه روزگار می دانند زحمت کشیده بنویسند جزاءک اللّه خیرا رساله خودتان، هر گاه از چاپخانه نیامده یک رساله محتاط بسیار خوبی از جهت این ذره فرستاده باشند که تا عمل به آن نموده باشیم به صحت آن مقتدای الامام،

مجموعه مقالات، ص: ۳۵۰

مدتی است که بعد از وفات حجه الاسلام «۱»، معطل و سرگردان و متحیر و پریشان و در کار خود مستأصل و در مانده هستم و عبادات هباء منثورا گردیده چند نفر از برادران ایمانی و اخوان روحانی که تردد و آمد و شد که با این ذره هم جلیس و حبیب هستند هم بی، تقلید می باشند، این ذره هیچ علاجی ندارد چه در جواب ایشان بگوید تقلید میت که بکار نمی خورد البته الف البته رساله که عمل بتوان کرد فرستاده باشید شما امروز جای امام نشسته اید بر شما واجب و لازم و مصمم است که راهی بدست شیعیان و امتان پیغمبر داده باشید زیرا که در این صفحه جات ملّا نیست، در گردن شماست، فردای قیامت دامن شما خواهم گرفت و شکایت در نزد جناب شفیع المذنبین خواهم کرد

رساله فرستاده باشید شرم از خدا و رسولش نمایید؟

جواب: جواب این مسأله و رفع این شبهه مفصلا نوشته شد سابقا، گذشته از این از وقتی که فتح باب کلام شده تا حال شما به قدر یک رساله استفتاء نموده اید اگر به نصف آن عمل شود کفایت می کند، علاوه بر این فتح باب احتیاط نشده که کافی از تقلید است ایضا علاوه بر این کرات و مرات نوشته ام که بقاء بر تقلید آقای حجه الاسلام مورد و محل اطمینان داعی است بر صحت عمل و کفایت از عدول.

سؤال بیستم: مولانا مقتدی الاماما در این دهات و قراها حال، متعارف و متداول است و اظهر من الشمس است که جمیع تجارها و پیله ورها مبلغ متعدی از اهل ظلمه و دیوانیان برمی دارند

و تنخواه از بندر عباس و لنجه [لنگه] و بوشهر و بغداد می آورند و می فروشند و مسلمانان علاجی ندارند و می خرند و می پوشند

---

(۱) مقصود آیت اللّه میرزا محمد حسن شیرازی می باشد.

نماز ایشان چه صورت دارد این عبد عاصی جانی فانی چه خاك بر سر خود بکند رو به کدام دیار نماید که این مشکل از جهت او آسان بشود فدای تراب نعال مبارکت گردد این بنده سیه روزگار حل مشکل او بکن هر گاه این ذره عاصی در این قراها عمری سر نماید به این انواعی که تا حال گذرانیده اگر امر حق بشود و دنیا وداع نماید رجوع به عالم بقاء نماید، وای بر احوال او، وای بر اعمال و افعال او، داخل جهنم خواهد شد البته راهی بدست این عاصی داده باشند هر کجا که مصلحت می دانند فرمایش بفرمایند تا هجرت کرده از این قریه خراب رو به جایی کرده و رفته باشد چه در عراق عرب و چه در عراق عجم دخیل دخیل و دخیلك یا مولای روحی فداك؟

جواب: اعمال

و افعال مسلم محصول بر صحت است مادامی که احتمال وجه صحت در آن برود، مگر آن که احتمال صحت ندهی در آنها که باید اجتناب کرد.

سؤال بیست و یکم: هر گاه کسی دختر به شخص حرامزاده عقد کرده باشد می توان بدون طلاق از نزد او بیرون آورد یا نه؟

جواب: نمی توان مگر به طلاق شرعی.

سؤال بیست و دوم: شخصی در آخر عمر به آزار سر، گرفتار شده و به همین جنونیت فوت شده و ورّاث می خواهند که صوم و صلاه از جهت او به جا بیاورند بعضی از اشخاص مانع شدند

که صوم و صلاه از جهت او جایز نیست زیرا که آیه «لیس علی المجنون حرج» «۱» شاهد و گواه اوست از جهت شخص

---

(۱) اقتباس از سوره نور/ ۶۱.

دیوانه نماز و روزه به جا آوردن جائز نیست، این سخن اصلی دارد یا نه؟

جواب: بلی بر مجنون نماز واجب نیست ولی نماز و سایر خیرات برایش دادن خالی از فائده و خیر نیست.

سؤال بیست و سوم: کسانی که اصول دین و فروع دین نمی فهمند پاکند یا نجس می باشند هر گاه اصول دین بفهمند و فروع دین نفهمند چه صورت دارد

هم چنین بر عکس فروع دین بفهمند و اصول دین نفهمند چگونه است؟

جواب: هر گاه اصول دین نفهمند اشکال در اسلام ایشان است و احکام اسلام بر ایشان مشکل است و اما فروع نفهمیدن ضرر به اسلامش ندارد.

سؤال بیست و چهارم: در خصوص ظروفات روغنی کاشی رنگین بعضی از ملّاها قابل طهارت نمی دانند

حکم شکستن آن می کنند زیرا که روغن در جوف آنها رفته بعضی از ملّاها می گویند که در آفتاب بگذارند تا روغن بیرون بدهد بعد خاکمال نمایند و نمک در آن بریزند دوباره به آفتاب بگذارند تا بعد از چند روز دیگر خاکمان نمایند هر دفعه به آب فرو برند تا وقتی که چربی روغن تمام شوند که بالمره در جوف ظرف رنگین سفالی نباشد و نماند آن وقت آن ظرف سفالی که به لاجورد رنگ داده اند پاک می شود برأی شما هم، چنین است یا نه؟

جواب: طریق تطهیر ظروف که آب نجس در آن نفوذ کرده به این طریق است که آن ظروف را در آب کرّ گذارند تا آب کرّ

در آن نفوذ کند پاک می شود، یا آن که بعد از کر زدن او را خشک نمایند بعد از آن دفعه دیگر به آب کر

بزنند پاک می شود «۱».

سؤال بیست پنجم: قنواتی از قـدیم که به دو جا بلکه سه جا قنات خراب پهلوی یکدیگر درست کرده اند سابق بر این که در اختیار حاکم ظلمه دیوانیان بوده

حال حاکم ظلمه دیوانیان مبلغی به فرزندان آن حاکم ظلمه سلف داده و ابتیاع کرده به تصرف در آورده و بعضی قنوات مخروبه آباد کرده و بعضی قنوات از پهلوی قنوات منهدمه درست کرده حال آب آن قنوات در روی زمین جاری می باشد وضو و غسل در چنین فاریابی نمودن چه صورت دارد؟

جواب: وضو و غسل و سایر استعمالات در چنین فاریابی صورت اباحه شرعی ندارد مگر این که اگر ممکن گردد از صاحبان اولی که از عمّال ظلمه نبوده اند اذن حاصل شود یا از وراث آنها و اگر این هم ممکن نباشد مظالم است باید فقراء متدینین از بابت مظالم قبول نمایند و از برای مسلمانان مباح نمایند استعمال آن را.

سؤال بیست و ششم: چه می فرمایید در باب آن که شخصـی یا شخصیه ای مریضی شخصی را بطلبد و بگوید به او که وصیت می کنم

ترا که پنج تومان در نزد وارث من بردار صوم و صلاه از برای من بعد از وفات من به جا بیاور و ده تومان بردار برو در کربلای معلی زیارت از برای من بکن قدری از رخوتات

---

(۱) ظرف سفالین که در روغن در آن می نمایند هر گاه نجس بشود به گذاشتن در کر با آفتاب چربیش زائل نمی شود که قبول تطهیر نمایـد زیرا که روغن این قـدر در آن ظرف نفوذ کرده که به کلی قبول نفوذ کردن آب در آن نمی نمایـد لذا قابل تطهیر نیست و از آن ظرف اجتناب بایست کرد. انصاری اشکنانی

و مبلوثات که دارم و گوشواره نقره و زنجیر نقره و بنگروی «۱» نقره و انگشتر نقره که دارم بردار از جهت عیال خودت و وارث مثل مادر و شوهر هم حاضر باشند و خلق از زن و مرد تمام آگاه باشند که

شخص مریضه چنین وصیتی نمود و در همان بینی که وصیت کرد ضعیفه مریضه فوت گردید بعد از چند روزی شخصی از ملّا و دانا و پیشنماز در همان ولایت بیاید و آن شخص وصی به شوهر ضعیفه که وصیت کرده بود بگوید که برو آن مبالغی و آن لباسی و آن اسباب نقره بیاور که زوجه ات به من داده است آن شوهر ضعیفه امروز و فردا کرده است و نرفته است که بیاورد آن شخص وصی کاغذی که بموجب وصیت نوشته است دست مادر ضعیفه فوت شده بدهد که این کاغذ ببر نزد آن ملّای پیشنماز تا نصیحت شوهر ضعیفه فوت شده بنماید تا مبالغ و لباس و اسباب بمن بدهد که حرف آن ملّا قبول دارد و حرف مرا قبول نمی کند آن مرد ملای پیشنماز برود جمیع ملبوسات و اسباب نقره بردارد که ضعیفه وصیت کرده بود به وصی از جهت عیال خودت، از برای خودش و مبالغ ۵ تومانی که از جهت صوم و صلاه و کربلاـ وصیت کرده بود بر ندارد و آن مرد می گوید به مرد ملّای پیشنماز گفتم که زوجهٔ من کس دیگر وصی کرده شما چرا اینها برمی دارید آن مرد ملّا جواب آن مرد بدهد که من اگر اسباب برداشتم به وصی ردّ می کنم و حال آن که از ملبوسات به وصی ردّ کرد، و از اسباب نقره تمام برداشته از جهت خودش هیچ به وصی نداده وصی می تواند ادعای اسباب نقره به آن مرد ملّای پیشنماز بکند یا نمی تواند؟

جواب: اوّلا هر گاه این ضعیفه موصیه این وصیت که کرده است در مال

---

(۱) یعنی: النگو

خود از ثلث زیادتر نباشد وصـی مرقوم باید تصرف نماید دخلی به ملای بلد ندارد و هر گاه از ثلث زیادتر باشد بقدر ثلث آن صحیح است و ما بقی که زیادتر از ثلث باشد حق خود وارث است نه دخلی به عمل ملای بلد دارد و نه به وصی در هر حال با این تقریر ملای بلد هیچ حقی ندارد.

سؤال بیست و هفتم: هر گاه شخصی اراضی، نخیلات یا اجناس به شخصی بفروشد به این انواع که آن چه از حصّه و رسدی

«۱» که از اراضـی فلاـن محـل دارم فروختم به فلاـن مبلغ و لیکن نگویـد که پنـج جریب یـا ده بـاغ یـا بـاغچه، زرع، هم چنین نخیلات بگوید از حصه خودم نخیلات فلان واقعه دادم به فلان کس به فلان مبلغ و لیکن نگوید که دو اصـله فلان نخل یا سـه اصـله فلان نخل آن اسامی که معروف است مثل خاصه و شاهانی و خنازی و بنوان، هم چنین اجناس مذکور نماید که از رسد و حصه خودم اجناس فروختم به فلانی به این مبالغ و ذکر ننمایـد که ۱۰ من جو یا ۱۰۰ من گندم قباله، به همین انواع بنویسند، چنین قباله ای باطل است یا نه، چنین بیعی صحیح است، یا صحیح نیست؟

جواب: هر گاه بایع و مشتری هر دو راضی باشند صحیح است و الّا مشتری خیار رؤیت دارد اگر از پیش ندیده است.

سؤال بیست و هشتم: چوب خیزران در دست گرفتن چه صورت دارد

هم چنین چوب أرجن زیرا که مرحوم مجلسـی آخوند ملا محمد باقر ملا محمد تقی عطر اللّه مرقده در کتاب اختیارات فرموده است در آداب مسافر که چوب ارجن و گز و طبرقو با خود ندارند و عصای بادام تلخ با خود دارند و سر عصا

---

(۱) رسد همان حصّه و سهمیه می باشد.

مجموعه مقالات، ص: ۳۵۶

سوراخ نمایند و بعضـی از حروفات که در اختیارات ذکر نموده آن حروفات می نویسند، برأی اشرف آن آقای بزرگوار چوب خیزران و ارجن و گز و طبرقو در دست گرفتن چه صورت دارد و چوب بـادامی که فقهـا اجمـاع نموده انـد در دست گرفتن، بادام کوهی می باشد یا بادام باغی می باشد؟

جواب: چوب مباح باشد از رشوه و سخت نباشد هر چوب است ضرر ندارد. نهایت

این که عصای بادام بهتر است و مراد از بادام تلخ تفاوت ندارد چه کوهی و چه باغی باشد.

سؤال بیست و نهم: این عاجز تبه روزگار نظر به بعضی از عرفا و خواجه، هر سنه وجهی می فرستد در شیراز یا در لار، تقویم فارسی از جهت او می فرستند

و نزولات مطرات از جهت بعضی از اخوان دینی می گوید در این خصوص، این ذره، آثم و مستحق عقابت است یا نه؟

جواب: معامله خرید تقویم حرام نیست بلی اعتقاد به آن چه نوشته اند اگر داشته باشد حرام است از قبیل آمدن باران در فلان روز.

سؤال سی ام: نان سوخته شده به گوشت گندیده شده و خرمای ترش شده اندراج در خبث است یا نه؟

جواب: نان سوخته شده و خرمای ترش شده داخل خباثت نیست و هم چنین گوشت گندیده مادامی که گندش بحد تنفر طباع نرسد و هر گاه به آن حد رسید داخل خباثت می شود البته.

سؤال سی و یکم: آب چاهی که صغیر یتیم در آن شریک باشد از جهت وضو و غسل چه صورت دارد

و هر گاه وضو و غسل صحیح نباشد علاج مباح

مجموعه مقالات، ص: ۳۵۷

بودن آن بفرمایید؟

جواب: استعمال آب چاه مشترك ما بین صغیر و کبیر بقدر حصّهٔ کبیر که مزاحم با حق صغیر نباشد حق کبیر است و اذنش و اختیارش با کبیر است و در زائد بر حصه کبیر که از حق صغیر است اذنش و اختیارش با ولی و قیم صغیر است لا غیر.

سؤال سی و دوم: چه می فرمایید در این خصوص که چند نفر بروند در صحرا کشت و بخس کار می کنند اجناسی که می برند در صحرا بعضی زکاه و خمس آن داده شده

و بعضی زکاه و خمس آن داده نشده خداوند نزول رحمت می کند آن اجناس که کاشته اند چهل خروار اجناس می کند این چهل خروار با هم شریك می باشند همه حصه و رسدی خودشان برمی دارند آن دومی که خمس و زکاه می دهد چه کند که اجناس او پاك شود.

جواب: هر کس از مشترکین در بذر آن اجناس، بقدر بذرش شریك است در حاصل آن اجناس، چه خمس آن بذرش را داده بوده یا نداده بود و هر چه از مئونه سالش از عین یا قیمت آن اجناس زیاد می ماند خمس او باید بدهد چه خمس بذرش را داده باشد یا نداده باشد ولی هر گاه خمس بذرش را نداده باشد او خمس بایست بدهد، خمس بذرش و خمس حاصل جدیدش «۱»؟

سؤال سی و سوم: هر گاه مرغ ذبح کرده شده تنش اصلا حرکت نمی کند

---

(۱) جواب: چون مقصود از سؤال این است که بـذر آن کسـی که مخمس شـده با بـذر آن کسـی که غیر مخمس است در هم زراعت شده، شاید در این صورت اشکالی وارد آید، خلاصهٔ جواب آن که اشکالی ندارد هر کدام سهمیه خود را بقدر بذر خود برمی دارند و آن که خمس نداده بر این دو اشکال برود.

انصاری اشکنانی

مجموعه مقالات، ص: ۳۵۸

و لیکن سرش که از تن جدا کرده اند بیرون افتاده دهن از هم باز می کند چه صورت دارد؟

جواب: هر گاه یقین به حیات تن حیوان داشته عند الذبح حلال است و الّا مجرد حیاه سرش از برای حلیت تزکیه تنش اشکال است.

سؤال سی و چهارم: کلاغ سیاه دو قسم است گویا هر دو قسم سنگ دان دارد حلال است یا حرام؟

جواب: در تمام اقسام کلاغ خلاف است حلیت مگر کلاغ زرع که معروف به زاغ است مشهور به حلیت است با کراهت.

سؤال سی و پنجم: طیورهایی که از جمله مسوخات می باشند بفرمایید که کدام از آنها اگر قانصه و محیّض داشته باشند حلال است یا حرام؟

جواب: هر گاه قانصه یا سجیّه یا سنگ دان داشته حلال است و هم چنین هر گاه دفیفش بیش از صفیفش باشد و الا حرام است چه مسوخ باشد یا نباشد.

سؤال سی و هشتم: دستمال حریر در جیب گذاردن بطلان صلاه است یا نه؟

جواب: حمل حریر در صلاه عیبی ندارد بخلاف لباس حریر.

سؤال سی و هفتم: هر گاه آب حمام به هیزم غصبی گرم کرده باشند غسل در چنین آبی چه صورت دارد؟

جواب: ظاهرا عیبی از جهت غسل ندارد.

سؤال سی و هشتم: نصاب زکات بوزن تبریزی بیان بفرمایید که به چقدر که رسید باید زکات او را بیرون کرد؟

نصاب تقلیدی می باشد یا آرائی جمیع علماء

رضوان اللّه علیهم اجمعین یکی است؟ بعضـی نوشـته اند که نصاب سـیصد من و هشت عباسی است که دویست و پنجاه و پنج من و سه چارک و نه عباسـی است برخی نوشـته اند حد نصاب سـیصد من و هشت عباسی است که دویست و هفتاد و پنج من می شود میرزای قمی علیه الرحمه نوشـته است که نصاب زکاه را به من تبریزی که معادل هفت عباسـی پول سیاه باشد دویست و هشـتاد و هفت من و سه چارک. و پنجاه درهم پانزده مثقال صـرافی است، بلفظ مبارک بنویسید که کدامیک از اینها صحیح است به وزن تبریزی بنویسید آسان، که خواص و عوام می فهمند.

جواب: چون نصـاب کیلی اضـبط از نصاب وزنی است پس هر کـدام نصاب وزنی که موافق است با نصاب کیلی آن صواب و حق است. و نصاب وزنی عبارت است از سـیصد صاع که هر صاعی عبارتست از چهار مـدّ و مـدّ به کیل مضـبوط عبارتست از ملئی کفّین یعنی دو مشت پر از طعام، پس نصاب کیلی عبارتست از هزار و دویست و دو مشت پر، از طعام.

سؤال سی و نهم: هر گاه گلوله یک رگ از چهار رگ مرغ ببرد یا دو رگ ببرد یا سه رگ ببرد و یک رگ دیگر باقی بماند

همان یک رگ به چاقو ببرند آن مرغ حلال است یا حرام. فرمایش بفرمایید که از شـرع از این چهار رگ چند رگ اصـطلاح و ضابطه قرار داد شده که باید بریده شود به چاقو و چند رگ گلوله ببرد؟

جواب: بریـدن گلوله سـرب نه بنـدقه که کل «سـفالین» باشد هر یک از اوداج اربعه را کفایت نمی کند در حلیت و تزکیه مگر آن که دو مرتبه با چاقو و قبل از

مردن حیوان از زیر آن رگ بریده ببرند دنباله آن رگ بریده را مع رگهای بریدهٔ دیگر.

سؤال چهلم: حلالیت طیور از قانصه و صیصیه و محیض هر سه می باشد یا یکی از اوصاف ثلاثه کفایت می کند در حلالی او؟

جواب: یکی از اوصاف کفایت می کند نه مجموع.

سؤال چهل و یکم: در ذبح مرغان قرار است که زبان مرغان می گیرند و او را ذبح می کنند.

می گویند که هر گاه زبان مرغ نگیرند حرام می شود مرحوم شیخ زین العابدین مازندرانی در رساله ذخیره المعاد خودش ذکر کرده بود که زبان گرفتن مرغ نص و دلیلی ندیده ام چه حلقوم مرغ کوتاه یا بلند بریده شود؟

هم چنین در ذبح حیوانات در خصوص کهره، حلقوم خواه به تن ملحق خواه به سر حیوان ملحق باشد هم صحیح می دانست، فرمایش بفرمایید که به رأی سرکار مولایی بزرگوار شما چگونه می باشد در خصوص کهره و زبان مرغ بطور تفصیل فرمایش بفرمایید؟

جواب: بلی کهره و زبان گرفتن حیوان نص و دلیلی و مدخلیتی در فری و قطع اوداج اربعه ندارد چیزی که معتبر است همان قطع اوداج، اوداج اربعه، یعنی رگهای چهار گانه معروفه.

سؤال چهل و دوم: چه می فرمایید در این که باید مجتهد عادل باشد و دانستن عدالت هم مسأله ای است که محتاج است در آن به رجوع بسوی مجتهد

تحقیق این شبهه را بیان فرمائید؟

جواب: عدالت شرط اجتهاد نیست بلکه شرط مرجعیت مجتهد است.

مجموعه مقالات، ص: ۳۶۱

نسبت به عاصی و طریق معرفت عدالت مرجعش به همان مجتهد نیست تا دور لازم آید بلکه به اختیار با رجوع به اهل خبره است از عدول دیگران.

سؤال چهل و سوم: برأی اشرف آن جناب افقه الفقهاء الاسلام، نماز بر میت کردن باید شخص عادل باشد یا عدالت ضرور نیست؟

جواب: اگر به جماعت می خواهند بخوانند باید امام عادل باشد و هر گاه فرادی می خوانند عدالت شرط نیست.

سؤال چهل و چهارم: هم چنین شخصی که نماز و روزه استیجاری می کند باید عادل باشد یا نه؟

هر گاه برأی شریف عالی باید عادل باشد این عاصی با دو فرزندش بیشتر امرار معاشش از این صوم و صلاه اداره می باشد آن

شروطاتی که علماء اعلام رضوان اللّه علیهم معین فرموده انـد در کتب خود در باب عدالت، حقیقت نه در این عبد عاصـی می باشـد و نه در فرزنـدان این عبـد فـانی در این دهکـده هـا از راه دیگر گـذران نمی شـود بطـور دیگر، هم چنین این عاصـی مع فرزندان شـبهای جمعه روضه خوانی مظلوم آل عبا روحی و روح العالمین له الفداء می نماید بعضـی از شعراء شعرها ساخته اند از زبـان امام و اهل بیت که در کتب مصـیبت نیست ذکر شود و لیکن موجب رقت بکاء مسـتمعان می گردد، هم چنین تا آواز تحریر ندهی به مقامات نخوانی باعث بکاء نمی گردد عبد تبه- روزگار آثم و گناه کار است و مستحق عذاب است یا نه؟

جواب: بلی هر گاه اشعار باطله که مضمون آن از احادیث صحیحه خارج باشد بخوانند حرام است و موجب عذاب الیم است و هم چنین ترجیع صوت و آواز خواندن حرام است بلکه در مصیبت حضرت امام علیه السّلام معصیتش زیادتر است و لو

مجموعه مقالات، ص: ۳۶۲

این که باعث زیادتی گریه هم شود حرام است.

سؤال چهل و پنجم: کسانی هســتند که کتابی در دست دارند دعا به مردم می دهند حساب کرده ایم بیمار شما فلان روز پریان یا جنیان آزار او کرده اند

فلانی به او دواء بدهد قران بیماری او حساب کرده ایم تا ده روز بیشتر نیست بعد از ده روز شفا می یابد و مبلغی وجه از ایشان می گیرند یا الّا صاحبان بیمار خودشان گندم و جو یا وجه از جهت ایشان می برند جو و گندم و یا مبلغ، از جهت ایشان حلال است یا حرام؟

جواب: این اعتقادات بد است و باعث کم عقلی است و عوض

گرفتن در مقابل چنین دعایی حرام است مگر آن که صاحب جو و خرما و وجه که می دهد به عنوان هدیه یا به طیب نفس خودشان باشد آن وقت حلال است و الّا عمل، عمل کذابان و دروغ گویان و حرام و اجرتش سحت است «سَمّاعُونَ لِلْكَذِبِ أَكّالُونَ لِلسُّحْتِ».

سؤال چهل و ششم: برخی از گاوبازها هستند می آیند داخل بعضی از ولایات بعضی از ایشان مشاهده شد رخت و رویی می پوشند

و جمعی از ایشان به لباس سادات هستند و ملّا و خط خوان نیستند هر یک قلمدانی و کتابی که به خط توراتی نوشته در دست دارند و «الف» و «بی» از هم امتیاز نمی دهند چیزی از آهن نزد استادان حداد درست کرده اند پایه ای دارد بالا و پایه ای دارد پایین اول جامی از آب می طلبند قدری خاکستر داخل آب می ریزند تا هیچ کس غور نکند و نبیند همان آهنی که دو پایه دارد قدری نمک طبرزد زیر پایه می گذارند و سنگی کوچک روی پایه اولی می گذارند و کتاب در دست می گیرند و لب

می جنبانند برسم دعا خواندن نمک آب می شود پایه آهنی می جهد و سنگ از آب بیرون می اندازد می گویند که ما دعا خوانده ایم و سنگ از آب بیرون انداختیم به همین دستاویز جو و گندم و خرما از خلق می گیرند بفرمایید که قلمدان و مرکب و کاغذ به چنین کسانی فروختن چه صورت دارد؟

جواب: راه دادن چنین اشخاصی در بلد حرام است و حاضر شدن در محفل و محل شعبده ایشان و جمع شدن نزد آنها حرام است و مرکب و کاغذ دادن به آنها محض چنین امری اراجیف نوشتن و جائز نیست و اعانه بر آثم است.

سؤال چهل و هفتم: هر گاه شخصی صفات ثبوتیه و سلبی خداوندی بدلیل نفهمد به این انواع که قادر است و قدرت بر همه چیز دارد هم چنین تا آخر و سلبیه

به این انواع که خداوند مرکب نیست ترکیبات و جسم و جان ندارد و زنی و فرزندی ندارد و محلی ندارد و رؤیت نمی شود نه در دنیا و نه در آخرت، شریک و رفیقی و اینها هیچ یک ندارد، اسلام و ایمان او صحیح است یا نه. هر گاه از زمره فقراء و مساکین باشد زکاه و فطریه به او دادن چه

صورت دارد؟

جواب: إن شاء اللّه دقت نماینـد و مخفی نماند و تمام عقائد را از توحید و نبوت و عدالت و امامت و مراتب امام را عالم گردد و آگاه گردد بطور تفصیل و هر گاه قادر بر مؤنه سال بالفعل و بالقوه هم نباشد از بابت زکات و فطره به او بدهند که محسوب است.

سؤال چهل و هشتم: از بعضی ملاها مسموع شده است که نیت غسل جنابت باید به قصد حمد و سوره خواندن یا ده بار و یا دو بار صلوات فرستادن باشد.

هر گاه نیت به این انواع نباشد صحیح نیست مگر هنگام نماز اگر باشد از جهت

مجموعه مقالات، ص: ۳۶۴

نماز گزاردن آن وقت صحیح است فرمایش بفرمایید این سخن اصلی دارد یا نه.

هر گـاه این سـخن صـدق باشـد خلق این قراهـا تـا بحال نیت غسل جنابت این نحو کرده انـد که غسل جنابت می کنم از برای رضای خدا قربه إلی اللّه عبادت گذشته شان اعاده می خواهد یا نه هم چنین اخری، غیر هنگام نماز هم قربه إلی اللّه نیت کرده اند صحیح است یا نه؟

جواب: لازم به این تفاصـیل نیست همین قـدر نیت غسل جنابت یا غیر جنابت هر غسـلی که بر ذمه داشـته باشـد به این نحو که غسل جنابت می کنم از برای رفع حدث جنابت قربه إلی اللّه کفایت می کند خواه وقت نماز باشد یا نباشد.

سؤال چهل و نهم: هر گاه بایع و مشتری صیغه نه به عربی و نه به فارسی جاری نمایند معامله ایشان چه صورت دارد؟

جواب: مباح است ولی لزوم ندارد و هر وقت خواسته باشند فسخ می نمایند.

سؤال پنجاه: گماشـتگان و نوکران و ناظران و پیشخدمتان و چاکران اهل ظلمه و دیوانیان می روند در کربلا و نجف موافق پنج تومان به مجتهدین می دهند

آن چه از حرام و پیش کش که به ایشان داده انـد از هر ولایت که می روند وجه دیوانی می گیرند و هر تصـرفاتی و هر ظلمی که کرده اند که موافق صد تومان زیادتر است به همان پنج تومان همراه ایشان صلح می کنند و به ایشان می بخشند مجتهدین، این صحیح است یا نه؟

جواب: صحیح نیست بلکه به قدری که داده است هم محسوب از مظالم

مجموعه مقالات، ص: ۳۶۵

نمی شود زیرا که این از اموال معلوم المالک است نه مجهول ولی از باب از خرس مویی از ایشان می گیرند.

سؤال پنجاه و یکم: الختان واجب او مستحب و علی الاول فهل هو واجب لنفسه او لغیره و ما معناه و هل یثبت فیه حقیقه شرعیه ام لا و کیف الحال فی النساء.

زحمت کشیده جواب به فارسی نوشته باشند تا این عبد جانی فانی نادان سر تا پا عصیان فهمیده باشد؟

جواب: ختان هم واجب نفسی است و هم واجب غیری است یعنی نسبت به حج و امامت واجب است که شرط صحت آن عبادت است و نسبت به سایر عبادات شرط صحت آنها نیست بلکه واجب است برای خود و لنفسه.

سؤال پنجاه و دوم: از قول بعضی ملاها مسموع شده که هر گاه مسجد نجس بشود چه خاک باشد فرش مسجد چه گچ و چه ساروج از همان جای نجس که باید کند

، هر گاه لختی کنده شده که از هم پاشیده نشده باید همان لخت نجس به آب کر یا به آب جاری فرو برند تا خوب که آب به جوفش رفت و نفوذ کرد، طاهر که شد آن وقت همان لخت طاهر ببرند به همان محلی که کنده اند بگذارند و اندود دهند و هر گاه که لخت کنده نشد، که ریز ریز شد و از هم پاشیده شد همان خاک داخل حوض آب بریزند و به محضی که خاک طاهر شد مسجد هم به متابعت آن طاهر خواهد شد هر گاه خاک نجس به آب طاهر ننمایند مسجد مدام نجس است. اگر همان خاک مسجد که نجس شده است اگر در صحرا بریزند به آب نزنند مسجد همیشه نجس است و نماز نمی توان در مسجد خواند این سخن اصلی دارد یا ندارد؟

مجموعه مقالات، ص: ۳۶۶

جواب: سخن اول اصل دارد و سخن دوم که خاک نجس آن را به صحرا ریختن پاکش نمی کند و نماز در آن مسجد صحیح نیست اصلی ندارد بلکه به همین قدری که خاک نجس آن را ببرند و بیرون ریزند پاک می شود و نماز در آن هم صحیح است.

سؤال پنجاه و سوم: کسانی از مردان و زنان که چیزی از تقلید نمی فهمند و معنی تقلید هم نمی دانند معاشرت با ایشان کردن و نان دست چنین زنانی خوردن جائز است یا نه؟

جواب: مادامی که علم به نجاست آن نداشته باشد طاهرند و جایز است.

سؤال پنجاه و چهارم: اثنی عشریه برود در ولایت اهل خلاف سکنی نماید چه صورت دارد؟

جواب: هر گاه ضرر به دین و دنیای او نداشته باشد ضرر ندارد و الّا حرام است.

سؤال پنجاه و پنجم: دو دینار حرام میان ده دینار حلال ریخته شده چه باید کرد به چه قاعده دو دینار حرام سوای باید کرد؟

جواب: مقدار حرام را به صاحبش یا به من یقوم مقامه برسانند که باقی مانده حلال می شود.

سؤال پنجاه و ششم: [غسل ارتماسی]

بعضی از علما مثل مرحوم شیخ زین العابدین مازندرانی و غیره فرمایش فرموده اند که هر گاه شخص غسل احتیاج داشته باشد تا سینه مثلا در زیر آب باشد با بدن پاک به نیت غسل زیر آب رود کفایت می کند. گویا جناب آقا سید اسماعیل صدر جبل العاملی که حجه الاسلام

مجموعه مقالات، ص: ۳۶۷

مرحوم میرزای شیرازی «عطر اللّه مرقده» می گویند که جانشین خودش نموده است و رساله حجه الاسلام محشّی نموده، رأیش این است که تا شخص خارج از آب نشود و بعد برود داخل آب غسل نماید غسلش صحیح نیست و شیخ حسین ولد مرحوم شیخ زین العابدین مازندرانی رساله مرحوم پدرش حاشیه نموده از جهت این عبد عاصی فرستاده می فرماید احوط خروج از آب است در ارتماس، برأی شریف آن مقتدای الانام خروج از آب لازم است یا نه زیرا که این عبد فانی تقلید شیخ حسین و تقلید محمد حسن ممقانی و شهرستانی اینها هیچ یک نمی کند مگر آن مولا و آقای بزرگوار، دست از دامن آن مقتدای الانام ما دام الحیاه کوتاه نخواهد کرد بفرمایید که به رأی شریف در وقت غسل کردن مثلا هر گاه شخص تا سینه برود داخل حوض آب یا چشمه آب آن وقت نیت غسل بکند زیر آب برود غسل آن صحیح است یا الا خارج از آب بشود آن وقت نیت بکند برود زیر آب؟

جواب: بدن و لنگ غسل کننده که پاک باشد خواه دیگر خارج از آب باشد یا نباشد یا تا سینه آب باشد یا

بیشتر یا کمتر نیت غسل نماید غسلش صحیح است، و لازم نیست که در وقت غسل کردن از آب خارج باشد.

سؤال پنجاه و هفتم: ما معنی قولهم علیهم السلام «افضل الطاعات احمزها»

جواب: یعنی از افضل مراتب بندگی و اطاعت مرتبه ای است که اشقّ و اصعب بر بنده باشد چنانچه وضو در سرما افضل است از وضو در گرما و حج پیاده افضل است از حج سواره و شکر در حال فقر افضل است از شکر در حال غنی و توبه جوانان افضل است از توبه پیران و هم چنین ده انفاق افضل است از نه

مجموعه مقالات، ص: ۳۶۸

انفاق و نه انفاق افضل است از هشت انفاق و هکذا تا آخر و هم چنین ده معصیت ترک کردن افضل است از ۹ تا و ترک ۹ معصیت نمودن افضل است از ترک ۸ تا.

و هکذا تا آخر.

سؤال پنجاه و هشتم: سیدی هست در چهار پنج فرسنگی ولایت اشکنان منزل دارد که آن منزل قریه بیرم مشهور است گویا صرف و نحوی خوانده است

و دست او در کار دیوانیت حاکم بعضی از قراها می باشد از اهل دیوانیان می باشد خلق اشکنان می روند خدمت او عقد می کنند و صیغه طلاق زنهایشان جاری می نمایند، اتفاق می افتد می آیند نزد این عبد و مذنب جانی که بنویس تا آن سید صیغه طلاق زنان ما جاری نماید و این عاصی حجت به آن سید طی می کند که البته باید صیغه طلاق در حضور عدول مؤمنین جاری نمایید و خود را معاقب خدا و رسول نسازید صیغه عقد و طلاق جاری نمودن این سید بفرمایید صحیح است یا صحیح نیست این عاصی که وکالت نامه نوشته و می نویسد آثم و گناه کار است یا نه فرمایش بفرمایید که این عاصی دیگر إلی من بعدها متحمل این امر شود یا نشود وکالت نامه طلاق بنویسد یا ننویسد به این سید حکم اللّه و حکم الرسول فرمایش بفرمایید که زیاد خوف از خداوند دارم.

جواب: هر فعلی را که مسلمان به

جا آورده و نه داعی که بر وجه صحت یا فساد واقع شده محمول بر صحت است در ظاهر ولی احتیاط خصوصا در امر فروج حسن عقلی و امر شرعی دارد. بلکه از برای بعضی واجب بلکه أوجب است چه بسا به جهت یک قرآن مخالف احتیاط در امر فروش شده و مایه ایجاد حرامزاده هایی در میان شیعیان شده و می شود و جواب آنها را در مواقف

عظیمه و عقبات اخرویه چه خواهند داد.

سؤال پنجاه و نهم: وجوهاتی که از بابت هبه و هدیه و تعارفات یا از بابت نذر یا از بابت این که یک شب جمعه به قصد اموات

من روضه خوانی سید الشهداء روحی و روح العالمین له الفداء بخوان هر گاه وجوهات مذکوره به سال از آن بگذرد خمس آنها باید داد یا نه؟

جواب: در تعلق خمس به زائد از مؤنه سنه هر گاه از منافع غیر ارباح مکاسب باشد مثل ارث و هدیه و صله خلاف است احوط تخمیس است.

سؤال شصت: لا سهو فی سهو را بیان فرمائید؟

جواب: این حدیث از مجامع کلم است و چهار معناه دارد زیرا که هر دو سهو یا به معنی حقیقی سهو است، یا هر دو به معنی شکند یا یکی به معنای سهو است و دیگری به معنای شک معنی اول اثری نیست از برای سهو در سجدهٔ سهو معنی ثانی اثری نیست از برای شک در موجب شک که نماز احتیاط باشد معنی ثالث اثری نیست از برای سهو در نماز احتیاط معنی چهارم اثری نیست از برای شک در سجده سهو و فقهاء اعلام فتوا بر هر چهار معناه داده اند. و هر چهار معنا از حدیث فهمیده اند.

سؤال شصت و یکم: اهل و عیال که دستاس می کنند و مشغول نان پختن می شوند و قرار است که در این قراها زنها بروند در آب انبار بر سر چاه آب می آورند

یا خیک پر از آب می کنند به دوش می کشند یا به ظرف سفالی در بغل می کشند و می برند در خانه یقین که به خویش نیز جرأت از مردان ندارند چنان نان و آبی خوردن چه صورت دارد حرام است یا مکروه است؟

جواب: زحمت نان کشیدن موجب حرمت آن نان نمی شود بلی موجب تعلق اجرت آن زحمت بر ذمه آمرش می شود چنانچه حمال مغصوب موجب حرمت حملش نمی شود بلی موجب تعلق اجرت آن زحمت بر ذمه آمرش می شود هم چنین حمل آب وقفی که حاملش مغصوب باشد موجب غصبیت آب نمی شود مگر آن که آن آب از مباحات اصلیه باشد که حاملش ضد تملیک نموده.

سؤال شصت و دوم: در اخبار کثیره وارد شده است که قرآن ثقل اکبر و اهل بیت علیهم السلام ثقل اصغرند

بـا آن که اهـل بیت علیهم السـلام کلاـم اللّه ناطقنـد و در ضـمن قرآن ماننـد رقم پادشـاه است و ائمه علیهم السـلام دوسـتان و برگزیـدگان الهینـد چنان برگزیدگانینـد که حق سـبحانه و تعالی ایجاد عالم از برای خاطر جدّ ایشان و ایشان نموده است، بیان فرمائید؟

جواب: أولاـ به این که اکبر به ثقـل قرآن منافـات نـدارد به اشـرفیت ثقـل اصـغر چنـانچه اکبر به حضـرت آدم منافات نـدارد با اشرفیت حضرت خاتم و ثانیا قرآنی که ثقل اصغر است عبارت نیست از خطوط و نقوش مطبوع زیرا که آن را همه کس حامل است حتی کفار و مایه اظلال همه کس می شود که بشود نه مایهٔ ما ان تمسکتم بها لم تظلوا ابدا بلکه قرآنی که ثقل اکبر است عبارتست از قوه عاصمهٔ ناطقه به ارادت و مشیات و تکلمات واقعی الهیه به نص و ما تشاءون الّا ان یشاء اللّه که ملازم است آن قوه با وجود

امام به نص قوله علیه السلام لن یفترقا حتی یردا علی الحوض پس اشرفیت قرآن از امام به این معنا و به این ملازمه برگشتش به اشرفیت صفت است از موصوف و مکین است از مکان بعد از فرض ملازمه دائمیه بین آن صفت و موصوف و آن مکان و مکین چنانچه ضرورت

مجموعه مقالات، ص: ۳۷۱

امامیت است که اشرفیت امام بواسطه آن است که مظهر صفات الوهیت است از قدرت و علم و ریاست و ارادت و مشیت و تکلم.

سؤال شصت و سوم: آب چاهی که یتیم با غیره که کبیر باشد هر گاه شریک باشند استعمال آن در وضو و غسل چه صورت دارد؟

جواب: به قدر سهم کبیر به اذن آن کبیر مالک چاه استعمال کردن جایز و مباح است.

سؤال شصت و چهارم: قرآنی نقد سکه دار رواج المعامله به چند عدد که رسید سال از او که گذشت زکاه باید اخراج نمود؟

جواب: ده تومان و پنج هزار و بنا بر وجه سکه سفید که عبارت است از یک صد و پنج عدد قرانی متعارف بوده باشد.

سؤال شصت و پنجم: اشخاصی که اعمی و عاجز و از چشم نابینا می باشند و مشکل می باشد که احتراز از نجاست داشته باشند

و در خانه ای منزل دارند که اطفالشان بول و غائط می نمایند و در آن خانه آفتاب هم نمی گیرد و نماز و روزه اجاره هم برمی دارند نماز میت از گردن ایشان ساقط می شود یا نه؟

جواب: هر گاه در ظاهر و به حسب علم خود عامل عمل مقرون به طهارت است مجزی و بری ء الذمه خود نائب منوب عنه می شود و الّا فلا.

سؤال شصت و ششم: این زره عوام کالانعام بلکه از انعام پست فطرت و لیکن اسمش به انسان است نه حیوان شما الحمد للّه ملّا هستید

این عاصی خدمتت جسارت می کند باید بدتان نیاید هر گاه مجتهد هستید باید رساله بیرون بیاورید زیرا که بر شما واجب است هر گاه مجتهد نیستید تقلید هر کس که می کنید

مجموعه مقالات، ص: ۳۷۲

رساله همان کس باید بفرستید از برای این ذره اگر رساله دارید بفرستید هر گاه خودتان الحمد للّه مجتهد هستید رساله خودتان بفرستید این عاصی آن چه مسائل خدمت عرض نموده و جواب فرمایش فرموده اید مردم تمام از قول این عاصی در کار عمل کردن می باشند به مسأله مسأله نوشتن درست نمی آید رساله البته فرستاده باشید یا می خواستید در این دهات و قراهای خراب بی حساب تشریف نیاورید رساله یا کتاب فارسی که بتوان عمل نمود فرستاده باشید.

جواب: حق تعالی فرموده فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ* «۱» یعنی بر مقلد جاهل واجب است سؤال و بر عالم مجتهد واجب است جواب به قدر طاقت و امکان امّا رساله نوشتن و چاپ کردن و فرستادن واجب نیست و نگاه برای آحاد آحاد نفوس علاوه بر این حال قریب یک سال است که رساله فرستاده و چاپ نموده اند ولی در شیراز معطل گذاشته اند که جلد نمایند و بفرستند، نفرستاده اند متصل وعده می کنند که می فرستیم هر وقت فرستادند من هم

بندگی و انفاق خدمت می کنم ولی تقصیر داعی چه چیزی است، با نفرستادن و با این همه ضیق مجال و تشبث بال و اضطرب حال.

سؤال شصت و هفتم: برأی شریف شما دو شاب «شیره» خرما ثلث و ثلثان می خواهد یا نه؟

جواب: از برای کسانی که اصول دین و نمازش صحیح است حلال است و ثلثان نمی خواهد.

سؤال شصت و هشتم: شاه زاده عبد العظیم که در ری واقع است فرزند

---

(۱) نحل / ۴۳.

کدام امام است.

جواب: از اولاد یکی از حسنین است.

سؤال شصت و نهم: هر گاه مصلی دستمالی یا چاقوئی از غصب در جیب او باشد در بین نماز بخاطر او بیاید چگونه آن چیز غصب از خود دور نماید که تصرف در غصب نشود.

جواب: از خود دور نماید و نماز را تمام نماید و بعدا احتیاط اعاده نماید.

سؤال هفتاد: شخص هر گاه فقیر و مستحق زکات باشد در اطراف ولایت برود و از بابت زکات بگیرد بهتر است، یا نماز و روزه اجاره کند بهتر است؟

جواب: بله بهتر است عبادت از سؤال.

سؤال هفتاد و یک: فقراء مساکینانی که در پی یاد گرفتن شکیات و سهویات و امور واجبات خود نیستند از بابت زکاه و صدقات واجبه به ایشان می توان داد یا نه؟

جواب: هر گاه اصول دین و نمازش صحیح باشد می توان وجوهات به ایشان داد و الّا فلا.

سؤال هفتاد و دو: شما فرمایش فرموده بودید خواه پیش از وقت خواه بعد از وقت وضو قصد رفع حدث نماید

شخص مدام با وضو است هنگام نمازی می خواهد تجدید وضو نماید یقین می داند که هیچ حادثه ای به او رخ نداده هم قصد رفع حدث نماید؟

جواب: جواب مسأله اول صحیح است و ثانی غیر صحیح.

وضو و تجدیدی ثانوی به قصد قربت مطلقه به جا می آورد.

مجموعه مقالات، ص: ۳۷۴

سؤال هفتاد و سه: روحی فداک یا سیدی در زمین غصب هر گاه شخص سبزی مثل کاهو و اسفناج و نعنا و بادمجان و خرفه و پیاز سبز نماید و بفروشد

کسانی که سبزی خرید می نمایند برایشان مباح است آن سبزیها یا حرام است، هر گاه خوردن آن سبزیها حرام نباشد بر شخص خرید نموده و بر فروشنده حق الارض، مشغل الذمتی دارد یا الّا بر آن کسانی که خرید می نمایند هم مشغل الذمه حق الارض دارند.

جواب: بر خورنده سبزی نه همان است که حرمت و انما الضمان علی غاصب الارض لا غیر.

سؤال هفتاد و چهار: در ذبح حیوان هر گاه بالای همان کره که مراب طعام و آب می باشد که جواز او غلصمه می نامند اگر بریده بشود زیر لحیه حیوان حرام است یا حلال.

جواب: اوداج اربعه که رگهای چهار گانه باشد طریق بریدن که محلل شود آن است که از میان آن رگها بریده شود فیما بین مبدأ رقبه و منتهای رقبه به موضعش که باشد نه از مبدأ و منتهای آن ما بین بریده شود که محلل نیست.

سؤال هفتاد و پنج: مولای بزرگوار روحی فداک هر گاه شخصی ۱۰ من گندم به ۱۰ من جو بدهد به مدت چهار ماه

که مدت در او باشد صحیح است یا نه؟

جواب: شرط مدت موجب ربا است زیرا که گندم و جو یک جنس است و رباء او حرام و فاسد است.

مجموعه مقالات، ص: ۳۷۵

سؤال هفتاد و پنج: هر گاه ده من گندم بدهد به ده من آرد صحیح است یا نه؟

جواب: معاوضه گندم و آرد بی زیاده صحیح است.

سؤال هفتاد و شش: هر گاه ده من خرمای بنوان که خرمای پست می باشد بدهند به ده من خرمای خاصه و شاهانی که خرمای مرغوب می باشد صحیح است یا نه؟

جواب: معاوضه خرمای جید به دانی صحیح است بشرط عدم زیان.

سؤال هفتاد و هفت: به شرف عرض مقدس عالی می رساند چارپایانی که اهل ظلام و جور و دیوانیان به رسم پیش کش و یا به

رسم تعارف به یکدیگر می دهند

هر گاه به حکم شرع انور صحیح نباشد عقد کردن آنها نه به عبد و نه حرّ اولاد آنها و اولاد اولاد آنها تمام جایز نیست یا الّا تفاوت دارد؟

جواب: تفاوت میان حرام و نتائج حرام نیست در حرمت جمیع و عدم صحت عقد و استخدام و تحدیر و سایر تصرفات.

سؤال هفتاد و هشت: کنیزهایی که اهل دیوانیان از بابت دیوان یا از بابت پیش کش به یکدیگر می دهند هر گاه کسی از آزاد یا حرّ خواسته باشد او را به زنیت خود بیرون بیاورد

می تواند ایشان را به عقد خود بیرون بیاورد عقد ایشان صحیح است یا صحیح نیست یا الّا باید به اذن مجتهدین به حباله نکاح خود بیرون آورد هر گاه بی اذن مجتهدین صحیح نیست زحمت کشیده اذن داده باشند؟

جواب: ممالیک مغصوبه به رشوه یا به ظلم یا پیش کش تصرف در آنها من

مجموعه مقالات، ص: ۳۷۶

جمیع الوجوه حرام است به وقفیت یا حریت یا زنیت یا غیرها چه به اذن مجتهد و چه بی اذن مجتهد به اذن مجتهد مال غیری که حرام است حلال نمی کند و نمی شود

سؤال هفتاد و نه: نفقه پدر بر پسر است هر گاه پسر ندهد دختر شوهر کرده است خودش مال ندارد که نفقه پدر دهد

مال شوهر هم نمی تواند بی اذن شوهر بردارد به پدر بدهد از گردن دختر نفقه پدر ساقط می شود یا خیر؟

جواب: البته در خصوص این فرض که تمکن نداشته باشد ساقط است از خصوص غیر متمکن نه از متمکن.

سؤال هشتاد: خراجات و اغشاب شاه مخالف ممضی است یا نه و در شاه شیعه چگونه است؟

جواب: تفاوت میان سلطان مخالف و غیر مخالف نیست در این که آن چه به عنوان خروج یعنی حق الارض مفتوحه العیون از مردم می گیرند نه به عنوان زکات و گمرک و به راهداری ممضی است و معنای ممضی بودنش نه این است که حلال است بر ایشان گرفتن و نه از برای مردم به اختیار خود دادن چنانچه اشتباه نموده اند بلکه معنیش این است که آن حق الارض مفتوحه که تولیتش با امام است که صرف مصالح مسلمانان کند، هر گاه سلطان جائر به زور از مردم بگیرد مردم معذورند در دادن و ضامن آن مال نیستند که دو مرتبه به امام یا نائبش بدهند که صرف مصالح مسلمانان نماید چنانچه غارم و ضامن مال زکاه می باشند هر گاه زکات ایشان را جائر به جور بگیرد.

سؤال هشتاد و یک: موسم حصاد کردن هر گاه ماه رمضان باشد

هم چنین

خرمن کوفتن و تصـفیه دانه در آفتاب نتواننـد روزه بگیرنـد موافق سـد رمق اکل و شـرب نمایند و روز خود را فارغ نمایند بعد روزه از عوضش بگیرند چه صورت دارد؟

جواب: بلی در این صورت جائز است افطار نمودن و بعـد قضا کردن و به عوض هر روز یک مـد طعام صدقه دادن ولی به سـه شرط. اول آن که روزه گرفتن ایشان مایه عسـر یا ضـرر بوده باشد دوم آن که ترک حصاد و عمل مایهٔ عسـر یا ضـرر بر ایشان بوده باشد سوم آن که حصاد را به شب انداختن یا به عوض خود اجیر گرفتن یا به اطفال و نسوان غیر مکلف واگذاشتن میسور نباشد و الّا با فقدان یکی از سه شروط ثلاثه افطار نمودن حرام و موجب

قضا و کفاره است.

سؤال هشتاد و دو: خراجات شاهی که از رعایا می گیرند حلال است بر حاکمان جور یا نه؟

هم چنین نجوسات اراضی که عشر از کسانی که در صحرا کشت می کنند بر ایشان مباح است یا نه؟

جواب: مال غیر کفار حربی بر مسلمان حرام نیست مگر به رضا و طیب نفس هذه بضروره العقل و النقل چنانچه نص قرآن است لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ «۱» و مستحل مال مسلمانان بی رضای آن، کافر و مرتد است.

سؤال هشتاد و سه: هر گاه پدر با زنی زنا کرده باشد پسر آن می تواند آن زن زانیه به عقد خود بیرون بیاورد یا نه؟

جواب: مشهور و منصور این است که حکم وطی به شبهه و زنای سابق بر

---

(۱) نساء/ ۲۹.

عقد، حکم وطی صحیح دارد در مصاهره پس حرام است موطوئه پدر بر پسر چنانچه حرام است معقوده هر یک بر دیگری.

سؤال هشتاد و چهار: به شرف عرض مقدس عالی می رساند این عبد عاصی جانی ذرهٔ بی مقدار تبه روزگار محمد ابن علی الاشکنانی قدری اجناس از جو و گندم و وجه نقد از مال طفل یتیم صغیر تحویل این عاصی نموده اند

که ضبط نموده و حق الثمن مادر صغیر هم داده شده و خرجی مادر صغیر ماهی هفت من و نیم جو و گندم هم داده شده که روزی مدّی باشد هر گاه اجناس طفل یتیم صغیر سال بر او بگذرد هم چنین وجه نقد یتیم سنه بر او بگذرد بر این عاصی لازم است که خمس اجناس و وجه طفل صغیر یتیم بیرون بکند یا نه؟

جواب: شرط وجوب زکاه بلوغ است فلا زکاه علی الصبی.

سؤال هشتاد و پنج: این عبد عاصی در خصوص اموال یتیم صغیر بی پدر که تحویل گرفته در سنه ۱۳۰۳ اذن از ملا محمد مجتهد در نجف اشرف گرفته

به این مضمون این عاصی نوشت که این بنده علم عربی نخوانده مرخص است که متولی قسمت ایتام صغار و کبار شود؟ جواب نوشتند بلی مأذون هستید، حال از جناب مستطاب شما این عاصی مرخص است که این عمل کرده یا مرخصی نیست هر گاه اذن نیست این عاصی وجه یتیم صغیر در این ولایت بی معرفت تحویل و تسلیم کی نماید هم چنین اجناس یتیم صغیر به کی بسپارد؟

جواب: حفظ مال یتیم و صغیر واجب کفایی است بر همه کس ولی تصرف در آن جائز نیست الّا بالتی هی احسن آن هم از برای خصوص ولی و وصی و هر گاه نباشد ولی و وصی، از برای خصوص مجتهد عادل و هر گاه نباشد، از

خصوص عدول مؤمنین لا غیر، هر که تصرف کند ضامن و غارم است و عاصی و مجرم است. و چون جمعی از اخیار اهل لار شهادت داده اند بر عدالت لهذا زحمت این گونه تکالیف بر اوست که متصدی شود.

سؤال هشتاد و شش: علماء اعلام بیان فرموده اند که حضانت طفل با مادر است در پسر تا دو سال و در دختر تا هفت سال

مادر یتیم هر گاه خواسته باشد شوهر بکند طفل می توانند از مادر بردارند یا نه هر گاه می توان طفل از مادر برداشت کی باید طفل از مادر بردارد هر گاه از عمو و عم زاده و خالو و خاله زاده هیچ یک از اقوام و اقارب و عشایر و قبیله نمی توانند طفل بردارند اذن آن جناب است که این عاصی به دایه بسپارد و اخراجات یوما فیوما؟ از اجناس یتیم به دایه بدهد تا دختر به سن چهار یا پنج سال برسد یا نه؟

جواب: حق الحضانه طفل با مادر است تا هفت سال حتی در پسر

بنا بر احتیاط و لکن این در وقتی است که طفل ولی یا وصی داشته باشد و الّا مادر اولی به اوست از همه کس مادامی که اعراض نکند از تربیت طفلش و الّا بعد از اعراض همه کس یکسانند در وجوب حفظ و تربیت چه خویشان و چه اجانب.

سؤال هشتاد و هفت: ثیاب پدر یتیم از پیراهن و زیر جامه و قبا و جوراب این عاصی از جناب شما رخصت دارد که به مصرف فروش برساند

و خرج بنماید با وجودی که یتیم دختر باشد و پسر نباشد یا مرخص نیست این عاصی؟

جواب: ملاحظه کن هر گاه ملکه عدالت داری و مردم هم ترا عادل می دانند از جانب حق مأذونی در تصرفاتی که مصلحت طفل یتیم است و الّا اذن این

مجموعه مقالات، ص: ۳۸۰

داعی شما را معذور نخواهد کرد و از ضمان و غرامت نخواهی خلاص شد.

باشد نصیحت هم چو در اما بود الحق مرّ

هر چند که دارد نفع پر تلخ است آب هندباء

سؤال هشتاد و هشت: پیراهن و زیر جامه ای که پدر یتیم از جهت مادر یتیم درست کرده از جهت عروسی

و مادر همان پیراهن و زیر جامه مدتی پوشیده و استعمال نموده حال مال مادر است یا مال دختر صغیره می باشد حق الثمن خودش مادر می برد از آن پیرهن و الّا فلا؟

جواب: هر چه را که میت در حال حیات نبخشیده به زنش از لباس و غیره داخل ترکه است و بایست قسمت ورثه شود. و مجرد درست کردن رخوت؟ و دادن به عروس بخشش نیست.

سؤال هشتاد و نه: این مذنب وجه نقدینه یتیم در منزل خود آورده و ضبط نموده و لیکن اجناس از جو و گندم داخل خانه مادر یتیم گذارده و وزن هم کرده و حق الثمن مادر از اجناس بیرون کرده خوب کاری کرده یا بد کاری کرده هر گاه شیطان مادر صغیر را فریب دهد و اجناس پایمال نماید این عاصی غارم است یا آثم است فرمایش بفرمایید که این اجناس یتیم از خانه مادر یتیم بر دارد بیاورد در خانه خود ضبط نماید یا در خانه مادر یتیم باشد. هر گاه علی الظاهر مادر یتیم دل سوز باشد و ضبط یتیم و مال یتیم بنماید یا الّا

شاید که پایمال نماید حکم آن فرمایش بفرمایید.

جواب: جواب این مسأله علی وجه الصواب معلوم شده در سابق فلا نطیل بالإعاده.

لاری، سید عبد الحسین، مجموعه مقالات، در یک جلد، مؤسسه المعارف الإسلامیه، قم - ایران، اول، ۱۴۱۸ ه ق

مجموعه مقالات؛ ص: ۳۸۱

مجموعه مقالات، ص: ۳۸۱

سؤال نود: حضانت طفل یتیم که دختر باشد تا هفت سال که علماء رضوان اللّه علیه ذکر کرده اند با مادر است

خراجات مادر از ثیاب بدن، نفقه، و کره، و هیزم و اشنان و روغن و خرما آن چه احتیاج دارد جمیع باید از مال یتیم اخراج نمایند یا نه و گندم و جو این عاصی روزی یک مد حساب نموده که یک چارک تبریز باشد که ماهی هفت من و نیم می شود از مال یتیم به مادر داده هر گاه می دانند موافق شرع است که خوب، هر گاه می فهمند که خلاف شرع عمل شده زحمت کشیده آن چه موافق شرع است حکم بفرمایید که روزی این قدر از مال یتیم به مادر بدهند که متوجه طفل می شود و طفل شیر می دهد هر گاه می دانند که این عاصی قابل این کار است اذن داده هر گاه می فهمند که در قوه این عاصی نیست ذخیره و ضابطه نمودن اموال یتیم، هم فرمایش بفرمایید که تحویل کدام کس باید کرد. تا اموال یتیم بسپارد به آن کسانی که آن جناب فرمایش می فرمایند؟

جواب: مادر به قدر حق التربیه مستحق است از مال یتیم، یتیم هم به قدر نفقه متعارفه و کسوه متعارفه بایست و به مصرفش رسانید و اما حفظ مال یتیم پس واجب کفایی است بر تمام مکلفین و اما تصرف در مال یتیم جائز نیست الا بالّتی هی احسن آن هم از برای ولی یا وصی و هر گاه نباشد

ولی یا وصی، حاکم شرع عادل، و هر گاه نباشد حاکم شرع، عدول مؤمنین شما ملاحظه خود بفرما هر گاه ملکه عدالت داری و مردم هم شما را صاحب ملکه می دانند مأذون از جانب حق می باشید در تصرفات، مصلحت، و الّا اذن بنده و نه اذن بزرگتر از بنده شما را معذور عند اللّه نخواهد کرد و از ضمان و غرامت و اشتغل الذمه نخواهید جست

مجموعه مقالات، ص: ۳۸۲

و مغرور به صداقت بعضی صداقت مآبها نشوید فإن الاحتیاط سبیل النجاه و انما بخش اللّه من عباده العلماء و در حدیث است که الناس هالکون الّا العالمون و العالمون هالکون الا العاملون و العاملون هالکون الا المخلصون و المخلصون لفی خطر عظیم.

سؤال نود و یک: نفقه پدر بر چه کسانی و بر کدام اولاد واجب است

هم چنین مادر مستحق نفقه می باشد مانند پدر یا نه؟

جواب: هر یك از پدر و مادر که فقیر باشند نفقه اش بر اولاد غنی است.

سؤال نود و دو: در وقتی که حکم شد به آدم صفی که نماز بگذار آدم رو به کعبه نمود و نماز گزارد

و یا رو به بیت المقدس کرد یا رو به جای دیگر نمود هم چنین صد و بیست و چهار هزار پیغمبر و وصی رو به کجا نمودند و نماز گذاردند. تا وقتی که به خاتم پیغمبران محمد ابن عبد اللّه صلی اللّه علیه و آله و سلم رسید؟

جواب: وَ لِلّٰهِ الْمَشْرِقُ وَ الْمَغْرِبُ فَأَيْنَمٰا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللّٰهِ حضرت ابراهیم قبله اش کعبه بوده حضرت موسی کعبه اش بیت المقدس بوده و حضرت خاتم هر دو بوده و سایر انبیاء غیر اولو العزم بر قبلهٔ اولو العزم بوده اند.

سؤال نود و سه: غبار نجس که خانه جاروب می کنند به سقف خانه می رود

در وقت باریدن باران آب از سقف خانه می چکد اول که آب می چکد یقین که آن قطره که می چکد نجس است بفرمایید که بعد از ۱۰ قطره یا بیشتر یا کمتر که از سقف خانه بعد بچکد طاهر نمی شود؟

جواب: مادامی که قطرات بارش متصل به هم و پی در پی می ریزند و منفصل و مضاف و متغیر به نجس نشده پاك و طاهر بلکه مطهر است و الّا نجس

مجموعه مقالات، ص: ۳۸۳

و منجس است.

سؤال نود و چهارم: هر گاه شخص عاقل حجت بگیرد که پنج قران به من بده تا صیغه عقد ترا جاری نمایم چه صورت دارد؟

جواب: حجت گرفتن بر مسلمان و ضیق نمودن به ایشان جایز نیست بلکه حرام و سحت است.

در صورتی که فقیر و بی چیز باشند البته حرام است امّا ایراد گرفتن بر اغنیاء عیبی ندارد.

سؤال نود و پنج: از بابت زکات شخص می تواند بگیرد برود و به کربلای معلی یا مشهد رضوی یا خیر؟

جواب: بلی می تواند به زیارت برود.

سؤال نود و شش: وضو گرفتن قربه إلی اللّه می شود گرفت قبل از وقت فریضه صلاه

، وقت فریضه می شود به همان وضوء قربه إلی اللّه نماز فریضه به جا آورد؟ یا نه بعضی از ملاها می گویند میرزا اسماعیل صدر فرموده که صحیح نیست چه وضوی قبل از وقت و چه غسل قبل از وقت باید به قصد ۱۰ بار صلوات یا قصد حمد و سوره خواندن داشته باشی آن وقت می توانی که نماز فریضه را به جا آوری وقتی که نماز داخل بشود این سخن اصلی دارد یا نه؟

جواب: این کلام بی اصل است همین قدر وضو یا غسل بگیرند محض رفع حدث به این نحو که وضو می گیرم از برای رفع حدث یا این که غسل جنابت می کنم از برای رفع حدث جنابت قربه إلی اللّه خواه پیش از وقت باشد یا هنگام

مجموعه مقالات، ص: ۳۸۴

وقت باشد صحیح است، لازم به این عناوین خارجه ندارد.

سؤال نود و هفت: هر گاه طعامی گذاشته باشند بیرون کلبی بیاید که آن طعام را بخورد

صاحب خانه مشغول خواندن نماز فریضه باشد در بین نماز بداند که کلب آمد که طعام بخورد به قصد خطاب در هر جا که باشد مثل سوره حمد در أنعمت علیهم بلند بگوید یک دفعه یا دو دفعه مکرر به قصد خطاب بگوید نمازش باطل است یا نه؟

جواب: بلی، بقصد خطاب باطل است مگر آن که ذکر دیگری به قصد ذکر بگوید و تفهیم غیر نماید.

سؤال نود و هشت: در خصوص عدالت نماز وحشت و عدالت از مرحوم مغفور مبرور رضوان آشیان حجه الاسلام سؤال نمودند

در جواب فرمایش فرمودند که عدالت در اصل فعل معتبر نیست چه مضایقه که معتبر باشد وثوق و خاطر جمعی به خود فعل از برای کسی که مکلف باشد به صلاه به وجه مخصوص که به او داده اند که تحصیل نماید هم چنین مرحوم شیخ زین العابدین مازندرانی عدالت نمی دانست فرمودند که شخص کاذب نباشد در عمل آوردن نماز عیبی ندارد بفرمایید فتوای آن بزرگوار بر عدالت است یا نه؟

جواب: نظر قاصر هم بر همین است که مطمئن باش به این که درست به جا آورد کفایت است.

سؤال نود و نه: ظروفات روغنی هر گاه به مردن موش یا به ولوغ و لطع کلب نجس بشود هر گاه قابل تطهیر باشد

بفرمایید به چه نوع باید طاهر کرد.

جواب: اول ازاله چربی و چرک آن نمایند بعد اگر ولوغ کلب بود یک مرتبه

مجموعه مقالات، ص: ۳۸۵

خاک خشک پاک به آن بمالد و بعد همان خاک خشک که شد کمی آب به آن بزنند تا فی الجمله نم گردد و بمالند و سه مرتبه هم به آب کر یا جاری تطهیر نمایند پاک است و هر گاه به غیر ولوغ نجس شده باشد مثل آن که موش در آن مرده باشد بعد از این که چربی و چرک آن ظرف را پاک نمودند ۲ مرتبه به آب بشویند پاک است.

ظروف جای روغن هر گاه غیر سفالی باشد به طوری که مرحوم سید فرموده تطهیرش ممکن است و اگر سفالین باشد بعید است که چربی از او زائل نمودن بایستی از آن اجتناب کرد بلی اگر کاشی باشد شاید قبول تطهیر نماید و الّا در آن هم احتیاط است.

انصاری اشکنانی

سؤال صد: قطع اوداج اربعه مراد از چهار رگ است یا مراد از مجرای علف و آب است هر گاه چهار رگ تمام بریده بشود

و لیکن آن «کره» که ممر جای علف زائد است بریده نشود در تحت تن حیوان باشد و در تحت سر حیوان نباشد چه صورت دارد.

جواب: چیزی که معتبر است در تزکیه حیوان، بریدن تمام چهار رگ که مری و حلقوم و اوداج نه بعض آن و موضع بریدن هم در ما بین مبدأ کردن و منتهای آن بایستی باشد و یکی از آن چهار رگ مری است که مجرای طعام است بایستی که طعام آن نه بعضی آن بریده شود و در این ما بین مبدأ و منتهای رقبه.

سؤال صد و یک: [حیات حیوان عند الذبح]

هر گاه حیوان بعد از ذبح حرکت مواضع اربعه که عین

مجموعه مقالات، ص: ۳۸۶

و اذن و رجل و دم باشد هیچ یک نداشته باشد و لیکن خون به طریق جهنده بیاید آن ذبیحه حلال است یا حرام؟

جواب: هر گاه علم به حیات حیوان باشد عند الذبح ضرورت حرکت هیچ یک از مواضع اربعه و غیره نیست و هر گاه شک در حیاتش باشد عند الذبح حرکت هر یک از مواضع اربعه و جهندگی خون علامت حیات است.

سؤال صد و دو: هر گاه شتر نحر ننمایند مانند حیوانات ذبح نمایند چه صورت دارد

؟ حلال است یا حرام هر گاه قصاب سهو نماید در نحر نمودن و ذبح نماید شتر حلال است یا حرام و هر گاه شخصی جاهل به مسأله نحر باشد و ذبح نماید چه صورت دارد؟ حکم در ذبح و نحر هر گاه قصاب قاصر و مقصر باشد چه صورت دارد؟

جواب: در تمام صور مذبوح نمودن منحور و بالعکس اشکال و احتیاط است مگر در صورت اضطرار و مستعصی بودن حیوان که به هر نحو کشته شود حلال است.

سؤال یک صد و سوم: علماء اسلامیّه و فقها اثنی عشریه کثر اللّه أمثالها بیان بفرمایید که دو نفر دعوا می کنند و ضربت به یکدیگر می زنند

می روند در نزد بزرگ ولایت و بزرگ ولایت دومی همراه ایشان می نماید و می آیند در نزد حقیر که حاکم ولایت گفته که حکم این زخم سیما که دیده چقدر است حقیر نگاه به زخم او می کنم آن چه علماء رضوان اللّه علیهم نوشته اند حکم می کنم بفرمایید که در این حکم کردن آثم و گنه کار و مستحق جهنم هستم یا نه؟

جواب: تکلیف همه مردم این است که اصلاح ذات البین نمایند چنانچه

مجموعه مقالات، ص: ۳۸۷

فرموده عز و جل وَ أَصْلِحُوا ذاتَ بَيْنِكُمْ و فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ نه تحاکم بسوی جبت و طاغوت و از برای جبت و طاغوت و الّا حشرش با جبت و طاغوت است و قد أمروا ان یکفروا به.

سؤال یک صد و چهارم: فدای تراب نعال مبارکت گردم بفرمایید که شخصی مدت یک سنه و چهار ماه می باشد که دختری برده است در خانه و قادر بر مقاربت دختر نیست

حال دختر اصرار دارد که بیرون می آیم نزد این مرد نمی نشینم و آمده است نزد این عبد فانی که بر جناب آقای سید عبد الحسین سلمه اللّه بنویس تکلیف این عاجزه چه چیز است؟ در این خصوص محتاج به طلاق می باشد یا احتیاج به طلاق ندارد مهریه تمام می برد یا نصف می برد یا هیچ نمی برد حکم آن بفرمایید؟

جواب: هر گاه زوج مذکور اقرار با گواه معتبر به اقرارش هست که عیب عنین داراست زوجه را می رسد که فسخ نکاح خود نمایند و نصف مهریه را دارد.

و هر گاه انکار نموده عیب عنین را در خود و گواهی هم نبوده بر اقرارش بعد از مرافعه حاکم شرع او را مهلت می دهد تا یک سال هر گاه تصرف نمود در زن خود فبها و الّا بعد از یک سال هر گاه تصرف نکرد زوجه رسا دارد که فسخ نماید و نصف مهر ایفاء

می گردد.

سؤال یک صد و پنجم: در نماز احتیاط که دو رکعت نشسته افضل تر است

مثل شک سه و چهار یا غیره بحول اللّه و قوته می خواهد در رکعت دوم بگوید یا نمی خواهد هر گاه کسی چند سال از عمر او گذشته باشد و اصلا در نماز احتیاط نشسته دو رکعتی ثانی بحول اللّه نگفته باشد نماز احتیاطش چه صورت دارد

مجموعه مقالات، ص: ۳۸۸

بحول اللّه گفتن در نماز یومیه فریضه واجب است یا سنّت است.

جواب: بحول اللّه در نماز قیامی واجب نیست و در نماز جلوسی و نشسته که جایز نیست و گفتنش لغو است.

سؤال یک صد و شش: زلزله در هر موضعی که شد بر اهل آن موضع واجب است هر گاه در مزارع و باغات زلزله شود

هم بر اهل آن موضع واجب است مزارع و باغات هم متابعت اهل آن موضع است یا نه؟

جواب: تا هر موضعی که حرکت زلزله احساس بشود بر اهل آن موضع واجب است نمازش و در موضعی که احساس نمی شود واجب نیست و لو هم سایه باشد.

سؤال یک صد و هفت: هر گاه حاشیه عمامه حریر محض باشد موافق یک وجب، نماز او چه صورت دارد

دستمال حریر محض در کیسه اگر باشد موجب بطلان نماز می شود یا نه؟

جواب: در زائد بر چهار انگشت از حاشیه عمامه احتیاط اجتناب است امّا اگر دستمال حریری که محمول باشد نه ملبوس عیبی ندارد در نماز.

سؤال یک صد و هشت: بعضی سادات دیده شده که خمس می بخشند به کسانی که خمس در ذمه دارند می گویند ما خمس ترا قبول کردیم

حال از ذمه تو فارغ گردید و حال آن که خمس مال جمیع سادات می باشد چه صورت دارد؟

جواب: به حیل صدریه و لسانیه حقوق فقراء سادات جائز نیست و منافات با غرض شارع است که ردّ خله فقراء بوده باشد.

سؤال یک صد و نه: [حکم عقد فارسی]

جناب حجه الاسلام سلمه اللّه فرمایش فرموده است

مجموعه مقالات، ص: ۳۸۹

یک نفر در تولی طرفین عقد لا اقل جمع کند میان تولی خود از خود و طرف دیگر به عربی و با طرف دیگر به فارسی بخواند فرمایش بفرمایید این چگونه می شود یک صیغه فارسی ایجابا و قبولا بخواند و بعد یک صیغه ایجابا و قبولا عربی بخواند یا الّا به این طور صیغه جاری شود اول شخصی که از جانب زوج و زوجه هر دو وکیل الطرفین است باید بگوید أنکحت و زوجت و متعت موکلتی فلانه لموکلی فلان علی الصداق المعلوم و بعد از جانب ناکح که مرد باشد جواب به فارسی بگوید قبول این زنی و زوجیت و تمتع و نکاح دائمی نمودم از جانب موکل خودم فلان به صداق معین مبین معلوم القدر مرضی الطرفین که مبلغ فلان قدر باشد یا الّا نوعی دیگر است فرمایش بفرمایید.

جواب: تولی شخص واحد طرفی عقد روا نیست که شخص واحد از طرف موجب بگوید أنکحت نفس موکلتی لنفسی بالموکلی و از طرف قابل هم بگوید قبلت لنفسی بالموکلی هذا و با طرف موجب به فارسی خواندن این است که دو مرتبه خود موجب به فارسی بگوید به عقد زنیت در آوردم خود را از برای شما یا موکل شما و شما هم به فارسی بگویید قبول کردم از برای خود یا موکل

خود

سؤال صد و ده: شخص عاقلی که نحو و صرف خوانده بود از جهت این عبد جانی نوشت صیغه جریان کردن عقد فضولی

که أنکحت و زوجیت و متعت نفس مرأه المعلومه لرجل المعلوم علی الصداق المعلوم جواب تولی الطرفین هر کس باشد می گوید قبلت النکاح و التزویج و التمتیع الرجل معلوم علی الصداق المعلوم این عبد از روی همان نسخه نوشته و برد در نجف اشرف مدفن شاه من عرف در خدمت فاضل شربیانی ملا محمد مجتهد فرمایش فرمودند مرأه

مجموعه مقالات، ص: ۳۹۰

المعلومه به فتحه مبادا که بخوانی در وقت صیغه جاری می کنی به کسره بخوان مرأه المعلومه بخوان بفرمایید حق با کدام از این دو ملا می باشد؟

جواب: صیغه عقد نکاح چند صورت صحیح دارد یکی آنست که موجب بگوید أنکحت و زوجت نفس امرأه المعلومه لرجل المعلوم علی الصداق المعلوم و دیگری آنست که بگوید أنکحت و زوجت المرأه المعلومه للرجل المعلوم و در صیغه اول که نفس المرأه باید بگوید بایست نفس را فتحه و مرأه را به کسره بخواند و در صیغه دوم که نفس ذکر نکند بایستی مرأه را بر فتحه بخواند و به هر تقدیر مرأه و رجل بایستی دارای الف و لام باشند و بی الف و لام غلط است یقینا چنانچه نوشته اید پس بنا بر این اخبار از برای شما ترک صیغه خواندن است.

سؤال صد و یازده: مقتدایی الامامی عرض می شود بفرمایید پسری که پانزده سال کامل داشته باشد و لیکن شروطاتی که باعث بلوغ و رشد باشد ندارد

و نه موی عانه دارد و نه موی زیر بغل و نه موی دماغ هیچ یک ندارد. و صدای او تغییر هم نیافته است و صاحب شهوت هم هنوز نشده و در ذخیره و ضابطه و منافع و اضرار هم کامل نیست و پدر هم ندارد و در سلک ایتام است عقد و نکاح چنین پسری چه صورت دارد غیر از حاکم از شرط

که مجتهد عادل جامع الشرائط باشد ملای صرفی و نحوی خواندن می تواند که صیغه عقد چنین پسری به دختر رشیده کامله جاری نماید یا نه. نه مجتهدین می توانند و نه مقلدین تا آن که بلوغیت آن پسر به حد کامل برسد.

جواب: هر گاه بلوغش به یکی از اسباب بلوغ حاصل شده که بلوغ پانزده سال باشد یا احتلام یا انبات شعر خشن و رشید هم باشد عقدش و توکیل عقدش

مجموعه مقالات، ص: ۳۹۱

برای عارف عقدش صحیح است و الّا فلا.

سؤال صد و دوازده: در باب صحت و فساد عقد نکاح حکم این چنین است که علماء اعلام فرموده اند که هر گاه قصد انشاء و لفظ صحیح از وکیل با تحقیق توکیل صادر شود

البته صحیح و بی عیب است و لو از عاصی بی سواد فاسق فاجر کافر صادر شود؟ چه جای مسلمان و امّا دعوای مدعی بطلان هم چنین عقود و ایقاعات و حکم بر فسادش و شوهر دادن هم چو معقودها به غیر، و پول گرفتن برای اعاده هم چو عقدها هر گاه ثابت بشود موجب فسق و حکم به غیر ما انزل اللّه و اکل مال به باطل و مستوجب تعزیر دنیوی و عقوبت اخروی خواهد بود ولی عقد نمودن بی اذن یا با اذن اجبار معقوده به جهت رشوه گرفتن مادیانی یا چند قرانی چنانچه مسموع شده از بعضی آطل و باطل و فاسد و مفسد و باعث بر زنا و ایجاد اولاد زنا خواهد بود و العهده علی ناقله و قائله و اما شکوه نمودن از کثرت عیلوله و مؤنه و قله بضاعت و معونه پس از جهت عظمت از فرمایش حق تعالی که و فی الشی ء رزقکم و ما توعدون همان زمانی که در شکم مادر که بودیم رزق ما در همان جا می رساند و حال هم می رساند هر چه بنده امیدش

را از خلق و از اسـباب ظاهریه بیشتر قطع نمایـد رزقش واسع تر و کارش بهتر خواهـد شـد و هر چه امیـدش به خلق و به عقل و خویش و به قوم و بهتر خود بیشتر باشـد رزقش کمتر و کارش پست تر و نفعش خوارتر خواهـد شد خلاصه بهتر این اسـباب و فرق تفویض امری است بسوی خالق و توکل است بر خالق و انقطاع امیـد است از سوی مخلوق به خالق و با وجود این وصـف هر کس شما را فقیر و مستحق زکات و مظالم بداند مأذون و مرخص است که تتمه معونه شما را بدهد از آن وجوهات

مجموعه مقالات، ص: ۳۹۲

مرقومه و السـلام علیکم و رحمه اللّه التمـاس دعا دارم این چنـد کلمه در حال تب و ناتوانی را بر سبیل تـذکر و یادآوری قلمی نمودم.

سؤال صد و سیزده: بعضی از قباله جات غیر شرعی مانند ربا گرفتن و حملیه نمودن از حاکم ولایت نزد این عاصی می آورند که مهر بنما و شهادتی خودت را بنویس

این عاصـی از خوف و واهمه از سـبب هتـک حرمت خود لاـ علاج مهری می زنم و شـهادتی خود می نویسم بفرماییـد که این عاصـی در این کار آثم و گناه کار هست یا نه هر گاه مستحق عذاب باشد هجرت کردن در چنین ولایتی و به جای دیگر رفتن واجب است یا نه. این عاصـی در هیچ وقت از اوقات به جایی نرفته غیر از شـش دفعه که در سـفر عتبات عالیات عرش درجات رفته هر گـاه راه به جـایی نمی برده برود در ولاـیت اهل خلاف توقف نمایـد درست است در ولایت اهل خلاف توقف کردن صحیح نیست بفرمایید این عاصـی چه خاکی بر سر خود بنماید عمری که چنین بود حرام است مرگ است که زندگیش منت. البته حکم این بفرمایید که شب و

روز در بیم و هراس و خوف هستم خداوند رحمی نماید.

جواب: جواب مذهب مشهور و منصور بر جواز تکلیف ما لا یطاق است در صورتی که فاعل مختار کالمتوسط فی الارض المغصوبه بحیث یعاقب علی الخروج المأمور به و شارب المسکر حیث یعاقب علی ما یفوته حال السکر چه او به اختیار زکاه به ظلمه نماید تا آن که ملجأ و مقهور شود بخلاف شرع و توقعات ایشان مثل معروف نه شیر شتر نه دیدار عرب این است که حق تعالی می فرماید فَلَا تَقْعُدْ بَعْدَ الذِّكْرَىٰ مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ.

مجموعه مقالات، ص: ۳۹۳

سؤال صد و چهارده: رمل اندازی نمودن حرام است یا نه؟

جواب: بلی رمل اندازی مثل قمار بازی است حرام است و اصلی ندارد و نسبت دادن آن به حضرت دانیال علیه السّلام افتراء و بهتان است.

سؤال صد و پانزده: بعضی کتابهای دعوات مثل جامع الدعوات که چاپ کرده اند بعضی ملاها دارند بیمار نامه دارد

و اسم بیمار و اسم مادر بیمار به حساب جمل حقیر بیرون می آورند می گویند که بیمار فلان روز و فلان شب نظر به او زده اند یا پریان به او آزار رسانیده اند فلان دوا و فلان آیه می نویسند و فلان مرغ و فلان گوسفند بکشند که بیمار شفاء می یابد این کار کردن مکر و عوام فریبی می باشد یا عیبی ندارد؟

جواب: بلی کتاب بیمار نامه و حساب نامه و فال نامه و آن چه در آنها نوشته شده از مجعولات و اکاذیب دراویش و صوفیه است در مجالس صدوق روایت است که ما امن بی من صدق کائنا او معرفا یعنی هر کس که تصدیق آنها نماید ایمان به پیغمبر نیاورده و نسبت آنها هم دروغ و افتراء است، إِنَّمَا يَفْتَرِي الْكَذِبَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ.

سؤال صد و شانزده: سادات که خمس برمی دارند و فقراء که زکوات و فطره می گیرند هر گاه از مئونه سال زیاد بشود

باید خمس اخراج نمایند یا از این بابت که ذکر شد نباید خمس اخراج نمود، بعضی از مجتهدین فتوی داده اند که نباید داد به فتوای آن آقای بزرگوار باید خمس بدهند یا نه.

جواب: بلی هر گاه از مؤنه سال زیاد بیاورند باید خمس بدارند بنا بر احتیاط.

مجموعه مقالات، ص: ۳۹۴

سؤال صد و هفده: هر گاه دختری از خاصه زن عامه شده باشد می توان بی آن که عامه طلاق او را بگوید

به مکر و حیله یا به جبر از نزد شوهرش بیرون بیاورند یا نه؟

جواب: جواب این مسأله باید به مشافهه باشد نه مکاتبه و مبنی بر تقیه است نه حقیه.

سؤال صد و هجده: این ذره فانی اذن دارد از جناب مستطاب شما که از سهم امام علیه السّلام به فقرای سادات بدهد

چنانچه بعضا علماء و مجتهدین نجف و کربلا اذن به این فانی داده اند هم چنین حق خود از زکوات یا نه.

جواب: خمس و زکاه از عبادات است نه معاملات و در عبادات مباشرت و قصد قربت معتبر است و تقاص و توکیل غیر در آن نمی شود.

سؤال صد و نوزده: فدای تراب نعال مبارکت گردد این ذرهٔ بی مقدار عاصــی تبه روزگار محمد ابن علی الاشــکنانی که زحمت کشیده جواب مسائل فرمایش بفرمایند و مسامحه ننمایند.

این عاصی تا حال تقلید مرحوم شیخ زین العابدین مازندرانی نموده حال تقلید سرکار حجه الاسلام. جناب حاجی میرزا محمد حسن دام ظله العالی می فرمایند رساله خود ندارد آن جناب محبت نموده هر گاه رساله دادند مرحمت بفرمایند رساله سرکار خودشان بفرستند چند یومی مطالعه می شود فرستاده خدمت خواهد گردید و السلام علیکم و رحمه اللّه و برکاته.

جواب: اما تقلید غیر اعلم که باطل است و اما رساله غیر عربی آقای حجه الاسلام هم که فعلا ندارم از برایت بفرستم هر گاه بعد میسر شد می فرستم

مجموعه مقالات، ص: ۳۹۵

و السلام علیکم و رحمه اللّه.

سؤال صد و بیست: شخص مقلد باشد و از کتاب پیشینیان فتوی دهد و احکام قضا جاری نماید

آن حکیم را ردّ می توان کرد یا نه؟

جواب: مقلد را منصب حکم نیست بالاجماع و حکمش حکم است و اذن و استنابه از مجتهد هم قابلش نمی کند و موجب صحت حکمش نمی شود حررتها العبد الفانی عبد الحسین الموسوی

عرض می شود که در این چند مدت که بنده آمدم استفتاءهایی نیز که اذنش رسیده جواب داده شده قریب یک کتاب شده و اینها مقدارش از برای شخص ضابط کافی بلکه مغنی است و از همه اطراف فضلاء از خود بلد روزی نیست که این قدر استفتاء می شود فضلا از زحمات دیگر لهذا استدعا آنست که قدر این جوابها بدانند و به همانها اکتفا نموده و بعد از این کمتر زحمت داده مگر به قدر ضرورت و مسائل عامه البلوی که محل حاجت باشد نه محل حاجت نباشد که مجال و فرصت نیست.

هذه مسائل عبده المذنب العاصی الجانی الفانی محمد بن علی الاشکنانی

مجموعه مقالات، ص: ۳۹۹

۹- رساله فی المحکم و المتشابه

اشاره

مجموعه مقالات، ص: ۴۰۱

مقدّمه التحقيق

الحمد للّه ربّ العالمين، و الصلاه و السلام على أشرف الأنبياء و المرسلين، و على آله الطيّبين الطاهرين.

و بعد: فإنّ من الحقائق الرائعه و الخصائص البارزه لكتاب اللّه العزيز هو شموليّته على أصناف الآيات و أنواعها، و هذا ممّا يضفى عليه علما هامّا من علومه التى تبحث فى التفريق بين الآيات المحكمات و المتشابهات مع بيان الفرق بين التشابه و التأويل، و ما إلى ذلك.

و الحقّ يقال: إنّ هذه الرساله التى بين يديك- عزيزى القارئ- مع صغر حجمها فهى من عيون المؤلّفات التى تناولت هذا الموضوع و كثرت فوائدها.

فلقد شرع المؤلّف قدس سره بتعريف كلّ من المحكم و المتشابه وفقا لما جاء فى كتب اللغه و الاصول و بيّن انّ المحكم هو المرجع و المتّبع، و المتشابه خلافه.

و من ثمّ تناول بيان حكم الآيات المحكمات و المتشابهات و أثبت كون أنّ المحكم من الآيات و الروايات هو المستحكم بموافقه العقل و النقل المتّبع، و المتشابه ضدّه و عكسه، و هو الموهون، ليذكر بعدها طائفه من الآيات المتشابهات آخذا بتأويل الجواب لكلّ منها على سبيل منع الخلوّ.

و أخيرا يبيّن قدس سره أقسام المتشابه و أوضاعه و تأويله ذاكرا الاشكالات الوارده فى الآيات و الروايات المتشابهات من عدّه جهات مع بيان حلولها.

مجموعه مقالات، ص: ۴۰۲

منهجيّه التحقيق

اعتمدنا فى تحقيق هذا الكتاب على نسخه خطّيه واحده أتحفنا بها آيه اللّه محمد حسين شب زنده دار الجهرمى حفظه اللّه، كتبت النسخه فى ثمانين صفحه بخطّ النسخ بطلب من الشيخ محمد جعفر القسورى مدير مدرسه الرحيميّه، كتبها نصر اللّه شاهيان بن محمد على حاجى شاه، و فرغ من كتابتها فى غرّه شهر ذى الحجّه الحرام سنه ۱۳۴۶ ه:

و أمّا عملنا

فی الکتاب فکان کالتالی:

۱- استنسخنا الکتاب علی نسخته الخطّیه.

۲- استخرجنا الآیات القرآنیه الشریفه و طابقناها مع القرآن الکریم و أثبتناها کما هی فی القرآن.

۳- استخرجنا الأحادیث و الروایات الوارده فی الکتاب و أرجعناها إلی مصادرها الحدیثیه و صحّحناها وفقا للمصادر.

۴- ما أضفناه من المصادر أو من عندنا لاستقامه المعنی جعلناه بین [].

و فی الختام انّنا لا ندّعی الکمال فی عملنا هذا سیّما و انّ النسخه الخطّیه للکتاب کانت کثیره الأخطاء، و نحمده تعالی علی منّه و توفیقه.

و أخیرا: نتقدّم بخالص الشکر و التقدیر إلی الفاضل فارس حسّون کریم الذی قام بتحقیق هذه الرساله الجلیله.

و آخر دعوانا أن الحمد للّه ربّ العالمین. اللجنه العلمیّه للمؤتمر

مجموعه مقالات، ص: ۴۰۵

الحمد للّه الذی هدانا إلی اتّباع المحکمات و تأویل المتشابهات بما لا یعلم تأویله الّا اللّه و الراسخون فی العلم المخصوصون بأهل بیت الوحی المقرون بهم الکتاب و المتمسک بهما لن یضلّ أبدا «۱»، و هم سفینه النجاه التی من رکبها نجا، و من تخلف عنها غرق «۲»، المتقدم لهم مارق، و المتأخّر عنهم زاهق، و اللازم لهم لاحق.

و الصلاه و السلام علیهم و علی ارواحهم و اجسادهم و طینتهم و شیعتهم من الأنبیاء و المرسلین و الشهداء و الصّالحین و الملائکه اجمعین، صلاه تملأ السماوات و الأرضین، صلاه فوق صلاه المصلّین، صلاه تبلغ رضاه و تبقی ببقاه.

الکلام فی بیان المحکم و المتشابه و أحکامه و أنواعه و أوضاعه و تأویله و تعلیله، فنقول:

أما تعریفه

ففی الاصول تبعا للعلّامه «۳» و وفاقا للعامّه «۴»: اللفظ إن لم یحتمل غیر ما یفهم منه لغه فنصّ، و إلّا فالراجح ظاهر، و المرجوح مأوّل، و المساوی مجمل، و المشترک بین الأولین محکم،

و بين الاخرين متشابه. و فيه ان تعريف

---

(۱) كمال الدين: ۲۳۵ ح ۴۷.

(۲) أمالى الطوسى: ۳۴۹ ح ۶۱.

(۳) مبادئ الوصول إلى علم الاصول: ۷۱- ۷۲.

(۴) البحر المحيط: ۱/ ۴۵۰- ۴۵۷.

المحكم و المتشابه بذلك خلاف المستفاد من عرف الشارع فى الكتاب و السنّه، محكوم عليه بقوله تعالى مِنْهُ آياتٌ مُحْكَماتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتابِ وَ أُخَرُ مُتَشابِهاتٌ «۱» الآيه.

فان المستفاد من هذا الحكم كون المحكم هو المرجع و المتبع، و المتشابه خلافه، فيكون الحكم من الآيات و الروايات هو المستحكم بموافقه العقل و النقل المتّبع، و المتشابه ضده و عكسه و هو الموهون و المعارض ظاهره بمخالفه العقل أو النقل القطعى المتّبع، فما ذكروه بالعموم من وجه، فقوله تعالى إِنَّ اللَّهَ اصْطَفى آدَمَ «۲» ظاهر فى العصمه التامّه العامه من جميع المناقص الخفيه و الجليه و الدنيه و الدنيويه، من الجهل و النسيان و القصور و النقصان، و لكن التعميم ظهوره من جميع الجهات مستحكم بالعقل و النقل المتبع فهو المحكم بخلاف قوله تعالى:

وَ عَصى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوى «۳»، وَ لَقَدْ عَهِدْنا إِلى آدَمَ مِنْ قَبْلُ فَنَسِيَ وَ لَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْماً «۴» فإنها و إن كانت أظهر من الاولى فى النسيان و العصيان و الجهل و النقصان إلا انها لما خالفت العقل و النقل المتبع عدّت متشابها و وجب تأويلها ببنى آدم و نحوه.

بل ربما كان المجمل بالذات من احكم المحكمات بواسطه اقترانه بالعقليات و النقليات و التعريض بالإشاره و الكنايه من المجازات التى هى أبلغ من التصريح و المنصوصات كقوله تعالى:

---

(۱) آل عمران: ۷.

(۲) آل عمران: ۳۳.

(۳) طه: ۱۲۱.

(۴) طه: ۱۱۵.

مجموعه مقالات، ص: ۴۰۷

إِنَّما وَلِيُّكُمُ اللّهُ وَ رَسُولُهُ وَ

الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ «۱» و أَطِيعُوا اللّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أَولِى الْأَمْرِ مِنْكَمْ «۲» و «من كنت مولاه فعلىّ مولاه» «۳» و «إنّى تاركم فيكم الثقلين: كتاب اللّه، و عترتى أهل بيتى» «۴».

اللّهمّ صلّ على محمد و آله فإن الآل، و العتره، و أهل البيت، و اولى الأمر، و ان كانت بالذات من المتشابهات و التعريض و الكنايات، و لكن بواسطه الاقتران بالقرائن العقليه و النقليه صارت من أحكم المحكمات، و أبلغ من التصريحات و المنصوصات.

فالمحكم- لغه-:

مطلق الشى ء المستحكم الأعم من مقوله الأفعال و الأقوال، و يقابله الموهن منها، و فى عرف الشرع من الآيات و الروايات.

و يقابله المتشابه المخالف ظهوره بشى ء من الاصول و القواعد العقليه أو الشرعيه، فالمحكم- عرفا- و إن كان أعم من النصّ و الظاهر إلّا ان المتشابه بخلافه خاص بالنص المخالف لعقل أو شرع، كالعمومات و المطلقات و سائر الظواهر المعارض ظهورها بشى ء من العقل أو الشرع على وجه يمكن الجمع بينهما بالحمل على العقل و الشرع، بتخصيص أو تقييد أو نسخ أو إضمار أو تجوّز أو تأويل، بخلاف ما لا يمكن الجمع فيه و لا الطرح كالمجملات من مقطوع الصدور أو يجب الطرح فيه، كالمعارض للعقل أو الشرع من غير مقطوع الصدور من الأكاذيب المجعوله

---

(۱) المائده: ۵۵.

(۲) النساء: ۵۹.

(۳) المصنف لابن أبى شيبه: ۱۲/ ۷۸ ح ۱۲۱۶۷.

(۴) مسند أحمد: ۳/ ۲۶.

على اللّه و رسوله، كقولهم: «لا تجتمع أمّتى على خطأ» «۱» و «أصحابى كالنجوم بأيهم اقتديتم اهتديتم» «۲» و «انّ الطرق إلى اللّه بعدد النجوم»، و «انّه لو كان نبىّ بعدى لكان عمر» «۳» و

«ان أبا بكر و عمر سيدا كهول أهل الجنه» «۴»، و «اعلنوا النكاح بالدف» «۵» إلى غير ذلك ممّا لا يعدّ و لا يحصى.

و اما حكم المحكم و المتشابه

فهو المشار اليه بقوله هُوَ الَّذِی أَنْزَلَ عَلَیْکَ الْکِتٰابَ مِنْهُ آیٰاتٌ مُحْکَمٰاتٌ هُنَّ أُمُّ الْکِتٰابِ وَ أُخَرُ مُتَشٰابِهٰاتٌ فَأَمَّا الَّذِینَ فِی قُلُوبِهِمْ زَیْغٌ فَیَتَّبِعُونَ مٰا تَشٰابَهَ مِنْهُ ابْتِغٰاءَ الْفِتْنَهِ وَ ابْتِغٰاءَ تَأْوِیلِهِ وَ مٰا یَعْلَمُ تَأْوِیلَهُ إِلَّا اللّٰهُ وَ الرّٰاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ» «۶».

و أمّا حكم المتشابهات

و مصالحها من كلام الحكيم فوجوه:

منها: مقابله المحكم بالمتشابه من الحكيم لأجل مصلحه ان يحوج العباد إلى مسأله الأوصياء، و رفع مفسده استغنائهم عن مسأله الأوصياء بقولهم: كفانا كتاب اللّه «۷» و استكبارهم كاستكبار إبليس على آدم عليه السّلام بقوله أَنَا خَيْرٌ* «۸» و فرعون على الكليم عليه السّلام بقوله أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلىٰ «۹» و خلفاء الجور و رؤساء.

---

(۱) مستدرك الصحيحين: ۱/ ۱۱۵ و ۱۱۶، مبادئ الوصول إلى علم الاصول: ۱۹۲ تلخيص الحبير:

۳/ ۱۴۱ ح ۱۴۷۴ المقاصد الحسنه للسخاوى: ۴۶۰. و فى المصادر: لا تجتمع أمتى على ضلاله

(۲) الاحتجاج: ۲/ ۲۵۹، المطالب العاليه: ۴/ ۱۴۶ ح ۴۱۹۴.

(۳) مسند أحمد: ۴/ ۱۵۴، المعجم الكبير للطبرانى: ۱۷/ ۱۸۰ ح ۴۷۵.

(۴) مسند أحمد: ۱/ ۸۰، سنن الترمذى: ۵/ ۶۰۹ باب ۱۶.

(۵) سنن ابن ماجه: ۱/ ۶۱۱ ح ۱۸۹۵ و ۱۸۹۶، نصب الرايه لأحاديث الهدايه: ۳/ ۱۶۸.

(۶) آل عمران: ۷.

(۷) صحيح البخارى: ۱/ ۳۹، و ج ۶/ ۱۱- ۱۲.

(۸) الاعراف: ۱۲، و ص: ۷۶.

(۹) النازعات: ۲۴.

الزور بقولهم: أنا أحق.

و منها: انّه لأجل افتتان العباد و امتحانهم بالرشاد و الفساد، کامتحانهم بما قال اللّه تعالی وَ کَذٰلِکَ جَعَلْنا لِکُلِّ نَبِیٍّ عَدُوًّا مِنَ الْمُجْرِمِینَ «۱» الآیه و عَدُوًّا شَیاطِینَ الْإِنْسِ وَ الْجِنِّ «۲» الآیه.

و منها: تعریض العباد إلی مصالح الجد و الاجتهاد و التسلیم و الانقیاد، فی تحصیل الحقّ و الرشاد و مدافعه الباطل

و الفساد و المکابره و العناد، لیقوی به مراتب الایمان، و یضعف زیغ القلب و الجنان، إلی غیر ذلک من حکمها و مصالحها المفصّله فی رساله المعارف.

فإن قلت: ما الوجه و السر و الحکمه فی عدم بیان الأئمه علیهم السّلام تأویل أکثر المتشابهات، بل تفسیرهم المتشابه بالمتشابه مزیدا فی العله لا رافعا للشبهه و لا مورثا للقلّه؟

قلت: وجهه و حکمته کوجه [و] حکمه عدم بیان أکثر الآیات المحرّفه و اخفائهم القرآن الواقع المنزل کما أنزل، احد الوجوه علی سبیل منع الخلو لا الجمع:

منها: أن یکون وجهه و حکمته اعزاز الحق و إخفاءه عن غیر أهله، لعدم الأهلیه و القابلیه و اللیاقه لتلک الاسرار و الحکم العظیمه الشأن، فان وجوده و إن کان لطفا واجبا إلّا ان عدمه من عندنا و سوء اختیارنا کفقد نبیّنا، و غیبه ولیّنا، و إخفاء لیله القدر، و الاسم الاعظم، و رفع عیسی المسیح علیه السّلام، و ألواح موسی

---

(۱) الفرقان: ۳۱.

(۲) الانعام: ۱۱۲.

الکلیم علیه السّلام، و ما أنزل علی بنی إسرائیل من تابوت السکینه، و الجبل العظیم المقسم به حیث أقسموا به مکرا کذبا فأزاله اللّه تعالی فقال وَ إِنْ کانَ مَکْرُهُمْ لِتَزُولَ مِنْهُ الْجِبالُ «۱».

و کإخفاء جمله من الاحکام، و اشتباه الحلال و الحرام، و أکثر مراتب معرفه الامام، بل و أصل الامام علیه السّلام، فضلا عن أکثر شعائر الاسلام: من الجمعه و العیدین و نحوها المخفیه علی أکثر الأنام، بقتلهم الإمام علیه السّلام، حیث نودوا بعد قتله یوم عاشوراء من بطنان العرش: «لا وفّقتم لفطر و لا أضحی» إلی غیر ذلک من حبس الامطار، و حدوث الآفات، و رفع البرکات، و فساد الزراعات، و

خسران التجارات، و منع استجابه الدعوات، و نزول الفيوضات، كقوله عليه السّلام: «لو لا أن يقع عند غيركم كما وقع غيره لأعطيتكم كتابا لا تحتاجون إلى أحد حتى يقوم القائم» «۲» إلى غير ذلک فی نصوص عله کتم الائمه بعض العلوم و الاحکام التی عقد لها بابا مستقلا فی أول البحار، و کقوله علیه السّلام بعد بیان تمییز دم العذره و الحیض بتطوّق القطنه و عدمه: «یا فلان، هذا سرّ اللّه فلا تذیعوه، دعوا الناس علی ما اختار اللّه لهم من ضلال» «۳».

کما یشهد علیه ایضا إخفاء الائمّه الصحیفه السجّادیه إلّا علی اخصّ خواصهم، و قولهم فی شرحها: «ما خرج و لا یخرج منّا اهل البیت إلی قیام قائمنا أحد لیدفع ظلما أو ینعش حقا إلا اصطلمته البلیه و کان قیامه زیاده فی مکروهنا».

---

(۱) إبراهیم: ۴۶.

(۲) بصائر الدرجات: ۴۷۸ ح ۲.

(۳) الکافی: ۳/ ۹۲ ح ۱.

و کما یشهد ما فی شرح فروع المصاهره من الجواهر و الصافی: «سألت أبا جعفر علیه السّلام عما یروی الناس عن امیر المؤمنین علیه السّلام عن أشیاء من الفروج لم یکن یأمر بها و لا ینهی عنها إلّا نفسه و ولده. قال علیه السّلام: قد بیّن لهم إذ نهی نفسه و ولده.

قلت: ما منعه أن یبیّن ذلک للناس؟

قال علیه السّلام: خشی أن لا یطاع، و لو أن امیر المؤمنین علیه السّلام ثبت قدماه اقام کتاب اللّه کله و الحقّ کلّه» «۱».

و منها: أن یکون وجهه و حکمته مانعیه التقیه و الحذر من مخافته ان یتعلم المخالفین علم التأویل فتعلمه فی اصلاح مفاسدهم خلفاء الجور و توجیه مثالب أقوام الزور، کما یشیر إلیه قوله علیه السّلام: «لو

صرّح اللّه تعالى بعليّ عليه السّلام بدل قوله:

وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ لحرّفوه بأبى بكر و عمر و لكن لمّا علم اللّه منهم ذلك لم يعلن التصريح بعلى عليه السّلام، بل بيّنه بالكنايه التى هى أبلغ».

و قوله صلى اللّه عليه و آله و سلم: «يا على عليه السّلام لو لا مخافه أن يقول الناس فيك ما قالت النصارى فى المسيح عليه السّلام لقلت فيك شيئا لا تمر بشى ء إلّا و اخذوا التراب من تحت قدميك و اكتحلوا به أعينهم» «٢».

و قوله صلى اللّه عليه و آله و سلم: «لو لا ان يقول الناس انّ محمّدا صلى اللّه عليه و آله و سلم استعان بقوم فلمّا ظفر بهم قتلهم لقدّمت كثيرا من أصحابى و ضربت أعناقهم» «٣».

و منها: أن يكون وجه عدم بيان تأويل المتشابه هو الوجه فى أصل

---

(١) الجواهر: ٢٩/ ٣٥٧، الصافى: ١/ ٤٣٧.

(٢) المناقب لابن شهرآشوب: ٢/ ٣٤٢.

(٣) الكافى: ٨/ ٣٤٥.

المتشابه، و يكون بيان تأويلها لعموم الناس منافيا للغرض الحكيم و حكمه و مصالحه المكنونه فى أصل المتشابه و جعله المتشابه متشابها نظرا إلى ان مقتضى وَ ما يَنْطِقُ عَنِ الْهَوى «١» وَ ما تَشاؤُنَ إِلَّا أَنْ يَشاءَ اللَّهُ* «٢» يقتضى التبعيه الصرفه بين اللّه و رسوله و خلفائه فى المشيّه و متابعه الحكمه و المصلحه المقتضيه لجعل المتشابه و بقائها على حالها أو تفسيرها بمثلها غالبا تبعا لحكمه الحكيم و التعبّد بحكم المقضيه التبعيه، بل العينيّه فى الأقوال و الاعمال.

و منها: كما ان الأمر فى العبادات مشروط بالتوقيف و منوط بالاقتصار على المأثور كمّا و كيفا كذلك إبراز اسرار علوم غيب اللّه التى لا يُظْهِرُ عَلى غَيْبِهِ أَحَداً إِلَّا

مَنِ ارْتَضىٰ مِنْ رَسُولٍ «۳» ممّا لٰا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ «۴» و المرضيون و من هنا لما توفّى الكاظم عليه السّلام و استعلموا من زراره الامامه من بعده لم يظهر للناس امامه الرضا عليه السّلام، بل بعث ابنه إلى الحجاز لاستعلام حال الامامه بعد الكاظم عليه السّلام، و الحال انّه رئيس الاماميه و المتكلّمين، و روى فى مقدار الأئمه و أشخاصهم و أعيانهم ما لا يحصى و ما لا يخفى على من دونه وسع ذلك لما ادركته الوفاه قبل رجوع ابنه بالخبر طلب القرآن و وضعه على صدره و عدّ الأئمّه إلى الكاظم عليه السّلام، ثمّ قال بإمامه من فى القرآن سرّه و اسمه و رسمه، و لما بلغ خبره علىّ الرضا عليه السّلام وجّه فعله بأنّ لكلّ امام جديد عهدا جديدا أكيدا على شيعته ان لا يبرزوا سرا، و لا يظهروا أمرا، إلّا بأمر جديد و اذن أكيد.

---

(۱) النجم: ۳.

(۲) الانسان: ۳۰.

(۳) الجن: ۲۶- ۲۷. و الآيه هكذا: عالم الغيب فلا يظهر ..

(۴) الواقعه: ۷۹.

مجموعه مقالات، ص: ۴۱۳

و كذا يستفاد من أحوال يونس بن عبد الرحمن الذى هو من أصحاب الاجماع و المحدثين الأربعه الذين لم ينقل علم الائمه إلّا إليهم، و مع ذلك كان يجلس بالباب و يحدّث عمّن يدخل على الصادقين و هو لا يدخل خوفا من عدم الإذن الخاص، و لأجل ذلك كان ديدن أصحابنا المحدثين على الاستجازه و الاجازه فى الروايه تيمّنا بسلسله الاتصال باجازه المعصوم و رخصته، فإن الامام طبيب الأديان، فكما انّ الدواء المصلح لمرض خاص و شخص خاص و زمان خاص و مكان خاص يكون مفسدا به شخص آخر، كذلك إظهار الحق الواقعى المصلح به شخص

خاص قد يكون مفسدا به شخص آخر و زمان آخر و مكان آخر فكما يجب إظهاره على من يصلحه كذلك يحب إخفاؤه على من يفسده، كما يشهد عليه قوله عليه السّلام: «لا تعلّموا العلم لغير أهله فتظلموا، و لا تمنعوه عن أهله فتظلموه» «۱» أ لا ترى اتفاق النصوص و الفتاوى على حرمه بيع السلاح على الاعداء، و حرمه بيع العنب على عاصره خمرا؟

أ لا ترى ان المخالفين ائتمنوا على كتاب اللّه فحرّفوه، و على احكامه فغيّروها، و على مراتب خلفائه فغصبوها؟ و ان قاضى القضاه يصلح مفاسد قومه، أحرق عثمان فى يوم واحد سبعمائه مصحف و لم ينكر عليه أحد من الصحابه بقول قلت: كما احرق النبى صلى اللّه عليه و آله و سلم مسجد ضرار، و اصلاح مفاسد تخلّفهم عن جيش اسامه بتخلف على عليه السّلام من محو اسم النبى صلى اللّه عليه و آله و سلم من الرساله فى صلح الحديبيه، و اصلاح مفاسد حروب معاويه مع على عليه السّلام، و حروب يزيد مع

---

(۱) معانى الاخبار: ۱۹۶ ح ۲، أمالى الصدوق: ۳۴۳ ح ۱۷. و فيهما: «الحكمه» بدل «العلم»

الحسين عليه السّلام بالمطالبه بثارات عثمان و معاويه معادلته بحرب بدر و حنين، إلى غير ذلك من قياساتهم التى هى أقبح و أكفر من قياس ابليس.

و من جمله المتشابهات: الآيات الداله على تخصيص علم الغيب كله أو جلّه بالبارى تعالى، كقوله تعالى وَ عِنْدَهُ مَفاتِحُ الْغَيْبِ لا يَعْلَمُها إِلّا هُوَ «۱» و إِنَّ اللّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السّاعَهِ وَ يُنَزِّلُ الْغَيْثَ «۲» الآيه، و يَسْئَلُونَکَ عَنِ السّاعَهِ أَيّانَ مُرْساها قُلْ إِنَّما عِلْمُها عِنْدَ رَبِّى «۳» و لا يحيطون بعلمه الّا

بما شاء «۴» فَلا يُظْهِرُ عَلىٰ غَيْبِهِ أَحَداً «۵» إلّا ان تأويل هذه الطائفه من عمومات نفى علم الغيب عن غير البارى تعالى إنّما هو بتخصيص عمومها بقوله تعالى إِلّا مَنِ ارْتَضىٰ مِنْ رَسُولٍ «۶» و ما يؤدى مؤدّاه من سائر آيات اثبات علمهم و اصطفائهم من كل نقص.

و منها: طائفه اخرى من آيات نفى العلم عن الانبياء، كقول نوح عليه السّلام وَ لا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِى خَزائِنُ اللّهِ وَ لا أَعْلَمُ الْغَيْبَ «۷» و قول الكليم عليه السّلام للخضر عليه السّلام:

هَلْ أَتَّبِعُكَ عَلىٰ أَنْ تُعَلِّمَنِ مِمّا عُلِّمْتَ رُشْداً قالَ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِىَ صَبْراً وَ كَيْفَ تَصْبِرُ عَلىٰ ما لَمْ تُحِطْ بِهِ خُبْراً «۸» و قول المسيح عليه السّلام تَعْلَمُ ما فِى

---

(۱) الانعام: ۵۹.

(۲) لقمان: ۳۴.

(۳) الاعراف: ۱۸۷.

(۴) كذا، و الظاهر مراده قوله تعالى فى سوره البقره، ۲۵۵ وَ لا يُحِيطُونَ بِشَيْ ءٍ مِنْ عِلْمِهِ إِلّا بِما شاءَ.

(۵) الجن: ۲۶.

(۶) الجن: ۲۷.

(۷) هود: ۳۱.

(۸) الكهف: ۶۶- ۶۸.

نَفْسِى وَ لا أَعْلَمُ ما فِى نَفْسِكَ «۱» و قوله تعالى ذٰلِكَ مِنْ أَنْباءِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيْكَ* «۲» ما كُنْتَ تَعْلَمُها أَنْتَ وَ لا قَوْمُكَ مِنْ قَبْلِ هٰذا «۳»، و قوله تعالى لحبيبه صلى اللّه عليه و آله و سلم لا تَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ «۴»، وَ لا تَقْفُ ما لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ «۵»، و قوله تعالى وَ لَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبَ لَاسْتَكْثَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ «۶»، و قوله تعالى يَوْمَ يَجْمَعُ اللّهُ الرُّسُلَ فَيَقُولُ ما ذا أُجِبْتُمْ قالُوا لا عِلْمَ لَنا إِنَّكَ أَنْتَ عَلّامُ الْغُيُوبِ «۷»، و قوله تعالى قُلْ هُوَ نَبَأٌ عَظِيمٌ أَنْتُمْ عَنْهُ مُعْرِضُونَ ما كانَ لِى مِنْ عِلْمٍ بِالْمَلَإِ الْأَعْلىٰ إِذْ يَخْتَصِمُونَ

«۸»، و قوله تعالی وَ كَذٰلِكَ أَوْحَيْنا إِلَيْكَ رُوحاً مِنْ أَمْرِنا ما كُنْتَ تَدْرِی مَا الْكِتابُ وَ لَا الْإِيمانُ «۹»، و قوله تعالی رَبِّ زِدْنِی عِلْماً «۱۰» إلی غير ذلک من آيات نفی العلم من الأنبياء المنافی لمحكمات الكتاب و السّنه.

و تأويلها بأحد الوجوه علی سبيل منع الخلوّ لاـ الجمع، و هو الحمل علی نفی العلم عن الامّه من باب «إياک أدعو و اسمعی يا جاره» كما هو المحتمل فی كلها علی نفی العلم الحسّی الحاصل من الحسّ و الرؤيه، و المشاهد بمعنی نفی الشهود

---

(۱) المائده: ۱۱۶.

(۲) آل عمران: ۴۴.

(۳) هود: ۴۹.

(۴) التوبه: ۱۰۱.

(۵) الاسراء: ۳۶.

(۶) الأعراف: ۱۸۸.

(۷) المائده: ۱۰۹.

(۸) ص: ۶۷- ۶۹.

(۹) الشوری: ۵۲.

(۱۰) طه: ۱۱۴.

و الرؤيه لاـ نفی العلم القلبی اللدنی، كما هو المحتمل أيضا فی كل منها، أو علی نفی حجيّه العلم و نفی العلم به، أو علی نفی الاذن و الرخصه فی إظهاره و بروزه كليه لعامه الناس مصلحه كليه فی ستره، أو مفسده كليه فی كشفه، كترک التضرع و الدعاء و الخوف و الرجاء و السعی فی أمر المعاش و المعاد، كما هو المحتمل ايضا فی كل منها و يشهد عليه قولهم عليه السّلام فی المستفيضه: «لو كان لألسنتكم أوكيه لحدثت كل امرئ بما له و عليه» «۱» أو علی نفی بعض مراتب اطمينان العلم و فوائده و بركاته، كما يختص احتماله بمثل قوله تعالی وَ قُلْ رَبِّ زِدْنِی عِلْماً «۲» أی زدنی بركاته و فوائده و اطمينانه، أو علی نفی العلم من باب السالبه بانتفاع الموضوع كما يختص بمثل وَ لا تَقْفُ ما لَيْسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ «۳».

هذا كله فی تأويل الآيات المتشابهه النافيه

لعلمهم عليهم السلام.

و أمّا الرّوايات المنافيه التى هى من هذا السنخ و النهج فيتأتى فيها كل من هذه التأويلات آتيه على سبيل منع الخلو مع زياده احتمال التقيه و المصلحه و الكذب المسوّغ المطروح فيها.

و منها: قوله تعالى حكايه عن نوح عليه السّلام رَبِّ إِنَّ ابْنِى مِنْ أَهْلِى وَ إِنَّ وَعْدَكَ الْحَقُّ وَ أَنْتَ أَحْكَمُ الْحاكِمِينَ «۴»، و قوله تعالى إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صالِحٍ فَلا تَسْئَلْنِ ما لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنِّى أَعِظُكَ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْجاهِلِينَ «۵» فإن

---

(۱) بصائر الدرجات: ۴۲۲ ح ۱- ۳.

(۲) طه: ۱۱۴.

(۳) الاسراء: ۳۶.

(۴) هود: ۴۵.

(۵) هود: ۴۶.

كلّا من فقرات الآيه متشابه من حيث استلزامه جهل مثل شيخ المرسلين من اولى العزم من الرسل.

أمّا تأويل السؤال فبأنه لتقرير المقال و تصديق الحال لا لاستفهام الجهال كسؤال ذى الجلال عن الكليم عليه السّلام بقوله تعالى وَ ما تِلْكَ بِيَمِينِكَ يا مُوسى «۱»، و عن المسيح عليه السّلام بقوله تعالى أَ أَنْتَ قُلْتَ لِلنّاسِ اتَّخِذُونِى وَ أُمِّى إِلٰهَيْنِ مِنْ دُونِ اللّٰهِ «۲»، و عن ابليس لعنه اللّه ما مَنَعَكَ أَلّا تَسْجُدَ إِذْ أَمَرْتُكَ «۳».

و أمّا تأويل الجواب بقوله فَلا تَسْئَلْنِ ما لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ «۴» الآيه فلأنّه من باب «إياك أدعو و اسمعى يا جاره».

و منها: قوله تعالى حكايه عن يوشع بن نون فتى موسى قال فَإِنِّى نَسِيتُ الْحُوتَ وَ ما أَنْسانِيهُ إِلَّا الشَّيْطانُ أَنْ أَذْكُرَهُ «۵» و تأويله: انى تركت الحوت و ما أتركنيه إلّا المجاهده مع الشيطان.

و منها: قوله سَنُقْرِئُكَ فَلا تَنْسى إِلّا ما شاءَ اللّٰهُ «۶».

و يزيده تشابها عن القمىّ فى تفسيره من قوله: ثم استثنى لأنّه لا يؤمن

عليه النسيان، لأنّ الذى لا ينسى هو اللّه «٧».

و ما عن المجمع: عن ابن عباس: كان النبى صلى اللّه عليه و آله و سلم اذا نزل عليه جبرئيل عليه السّلام

---

(١) طه: ١٧.

(٢) المائده: ١١۶.

(٣) الاعراف: ١٢.

(۴) هود: ۴۶.

(۵) الكهف: ۶٣.

(۶) الاعلى: ۶- ٧.

(٧) تفسير القمى: ٢/ ۴١٧.

بالوحى يقرأه مخافه أن ينساه، فكان لا يفرغ جبرئيل عليه السّلام من آخر الوحى حتى يتكلم هو بأوله، فلما نزلت هذه الآيه لم ينس بعد ذلك شيئا «١».

و هذا ممّا لا يليق بصبىّ فضلا عن نبىّ، و تأويله: سنقرئك فلا تترك ما أقرأناك إلّا ما شاء ان تتركه بالنسخ و التخصيص، أو الاذن و الترخيص، لا السهو و النسيان.

و أما الروايات المزيده فى تشابه الآيه فيزيد على تأويلها بذلك احتمال التقيه و الكذب و الفريه الموجبه للطرح.

و الحاصل انّ النسيان المنسوب إلى الانبياء كالنسيان المنسوب إلى اللّه تعالى فى قوله نَنْساهُمْ كَما نَسُوا لِقاءَ يَوْمِهِمْ «٢» مأوّل بالترك العمدى لا السهوى.

و منها: قوله تعالى حكايه عن الكليم عليه السّلام قالَ فَعَلْتُها إِذاً وَ أَنَا مِنَ الضَّالِّينَ «٣»، و قوله تعالى لنبيّه وَ وَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدى «۴» و تأويلها: ان الضال كما يطلق على الضال عن الحقّ كذلك يطلق على الضال عن الخلق، أى على زعمهم كقوله تعالى حكايه عن الكليم عليه السّلام وَ لَهُمْ عَلَيَّ ذَنْبٌ «۵» أى على غمّهم، أو على الضال عند الخلق بمعنى المجهول لا الجاهل بينهم، كما يقال للّقيط و اللقطه المجهول صاحبه و مالكه الضال و الضاله بمعنى المجهول لا الجاهل.

(۱) مجمع البيان: ۱۰/ ۳۲۹- ۳۳۰.

(۲) الأعراف: ۵۱.

(۳) الشعراء: ۲۰.

(۴) الضحى: ۷.

(۵) الشعراء: ۱۴.

مجموعه مقالات، ص: ۴۱۹

و منها:

قوله تعالى إِنّٰا فَتَحْنٰا لَکَ فَتْحاً مُبِیناً لِیَغْفِرَ لَکَ اللّٰهُ مٰا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِکَ وَ مٰا تَأَخَّرَ «۱» و تأویله بأحد الوجوه علی سبیل منع الخلو.

و منها: ان المخاطب أمته صلی اللّه علیه و آله و سلم من باب «إیاک أدعو و اسمعی یا جاره» أو من باب التضمین و التحمیل، کما عن القمی «۲» و المجمع «۳» ما کان له ذنب، و لا همّ بذنب، و لکن اللّه حمله ذنوب شیعته و شیعه علی علیه السّلام ثم ضمن أن یغفر ما تقدّم و ما تأخر من آدم إلی یوم القیامه، و هو اللائق بعموم رحمته التی وَسِعَتْ کُلَّ شَیْ ءٍ «۴» و عموم کونه علیه السّلام رَحْمَهً لِلْعٰالَمِینَ «۵» و عموم وَ مٰا أَرْسَلْنٰاکَ إِلّٰا کَافَّهً لِلنّٰاسِ «۶» لا لخصوص هذه الامه.

و منها: ان المراد لیغفر لک اللّه ما تقدّم قبل الهجره و ما تأخّر عنها من ذنبک عند مشرکی اهل مکه لزعمهم- کما عن الرضا علیه السّلام- انّه لیس اعظم ذنبا من رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله و سلم إذ کانوا یعبدون من دون اللّه ثلاثمائه و ستین صنما، فلما جاءهم بالدعوه إلی کلمه الاخلاص کبر ذلک علیهم و عظم و قالوا أَ جَعَلَ الْآلِهَهَ إِلٰهاً وٰاحِداً .. إِنْ هٰذٰا إِلَّا اخْتِلٰاقٌ «۷» من قبیل وَ لَهُمْ عَلَیَّ ذَنْبٌ فَأَخٰافُ أَنْ یَقْتُلُونِ «۸».

و منها: قوله تعالی لنبیّه صلی اللّه علیه و آله و سلم:

---

(۱) الفتح: ۱- ۲.

(۲) تفسیر القمی: ۲/ ۳۱۴.

(۳) مجمع البیان: ۹/ ۱۸۴- ۱۸۵.

(۴) إشاره إلی الآیه: ۱۵۶ من سوره الأعراف.

(۵) إشاره إلی الآیه: ۱۰۷ من سوره الأنبیاء.

(۶) إشاره إلی الآیه: ۲۸ من سوره سبإ

(۷) عیون اخبار الرضا علیه السّلام:

١/ ٢٠٢. و الآيات فى سوره ص: ۵- ٧.

(٨) الشعراء: ١۴.

مجموعه مقالات، ص: ۴٢٠

وَ وَضَعْنا عَنْكَ وِزْرَكَ الَّذِی أَنْقَضَ ظَهْرَكَ «١» و قد فسّر الكشاف وزره بما كان يثقل عليه بغمّه من فرطاته قبل النبوه، أو من جهله بالأحكام و الشرائع «٢».

أقول: و هل للنبوه زمان دون زمان فضلا عن نبوه من قال صلى اللّٰه عليه و آله و سلم: «كنت نبيا و آدم بين الماء و الطين» «٣»؟ و هل يعقل للنبى صلى اللّٰه عليه و آله و سلم فرطات و جهل بأحكام الدين فضلا عن سيّد الانبياء و المرسلين؟ و تأويله بما عن القمى «۴» من تفسير الوزر بثقل الحرب كقوله تعالى حَتّٰى تَضَعَ الْحَرْبُ أَوْزٰارَهٰا «۵» أى أثقالها، أو بحرصه و تهالكه على إسلام الكافرين و إيمان المنافقين، كما فى قوله تعالى إِنْ تَحْرِصْ عَلىٰ هُدٰاهُمْ فَإِنَّ اللّٰهَ لٰا يَهْدِی مَنْ يُضِلُّ «۶» و لَعَلَّكَ بٰاخِعٌ نَفْسَكَ أَلّٰا يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ «٧» أو باتهامه و تكذيبه و نسبته إلى ما لا ينبغى له من الجنون و الكذب و السحر، إلى غير ذلك مما كان يثقل عليه فى نصوص القرآن.

هذا كله فى أحكام المحكم و المتشابه و حكمه و مصالحه.

و أما أقسام المتشابه و منها: قوله تعالى فى سوره طه وَ لَقَدْ عَهِدْنٰا إِلىٰ آدَمَ مِنْ قَبْلُ فَنَسِیَ وَ لَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْماً «٨» أما وجه كونه من المتشابه فلمخالفته عموم

---

(١) الشرح: ٢- ٣.

(٢) تفسير الكشاف: ۴/ ٧٧٠.

(٣) المناقب لابن شهرآشوب: ١/ ٢١۴.

(۴) تفسير الصافى: ۵/ ٢١، و لم يورده القمىّ.

(۵) محمد: ۴.

(۶) النحل: ٣٧.

(٧) الشعراء: ٣.

(٨) طه: ١١۵.

مجموعه مقالات، ص: ۴۲۱

إِنَّ اللَّهَ اصْطَفى آدَمَ «۱» وَ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْماءَ كُلَّها

«۲» و إِنَّ عِبَادِی لَیْسَ لَکَ عَلَیْهِمْ سُلْطَانٌ* «۳» الآیه.

و أما تأویله نفی کون الناس بنی آدم من باب معاتبه الرئیس بذنب المرءوس و الاب بخطإ بنیه کما هو دیدن العقلاء و العرف، أو ان المنسی هو الترک العمدی الاختیاری، أو المقهور المعذور بوسوسه ابلیس و مخاصمته و مزاحمته له فی القرار و الاستقرار فی الجنّه و الاستراحه فیها و التنعم بنعیمها و روحها و ریحانها و الاستیناس بالملائکه و استخدامهم إلی ان عاف الجنّه و خرج منها مقدمه لإخراج ابلیس اللعین الواجب ازالته عینا عن مقام القدس، کخروج الحسین علیه السّلام عن إحرام الحج إلی الافراد، و عن بیت الحرام إلی العراق صونا عن انتهاک حرمه البیت بإراقه دمه فیها او مسارعته إلی تحصیل المراتب العبودیه و المصالح الکلیه و الحکم النوعیه المخلوق لها بالإحاله من الزهد فی الدنیا و تحمّل مشاقتها و ریاضتها و المجاهده فیها.

و یتعین التأویل الأوّل فی النصوص المفسره للمعهود المنسی بالنبوّه لمحمّد صلی اللّه علیه و آله، و الولایه لعلی علیه السّلام، و ولاه الامر بعده إلی المهدی المنتظر علیه السّلام. کما یتعین التأویل الثانی فی النصوص المفسره للمعهود المنسی بالنبوّه لمحمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلم، و الولایه و الولایه لعلی علیه السّلام، و ولاه الامر بعده إلی المهدی المنتظر علیه السّلام، کما یتعین التأویل الثانی فی النصوص المفسره له بالأکل من الشجره المنهیه.

و منها: ما یتلوها من قوله تعالی فَقُلْنا یا آدَمُ إِنَّ هٰذا عَدُوٌّ لَکَ وَ لِزَوْجِکَ فَلا یُخْرِجَنَّکُما مِنَ الْجَنَّهِ فَتَشْقیٰ «۴» و تأویله: فتتعب بمشاق الدنیا و زحماتها.

---

(۱) آل عمران: ۳۳.

(۲) البقره: ۳۱.

(۳) الحجر: ۴۲.

(۴) طه: ۱۱۷.

و منها:

ما يتلوه من قوله تعالى فَوَسْوَسَ إِلَيْهِ الشَّيْطانُ قالَ يا آدَمُ هَلْ أَدُلُّكَ عَلى شَجَرَهِ الْخُلْدِ وَ مُلْكٍ لا يَبْلى «۱».

أما كونه من المتشابه فلمنافاه اصطفائه برتبه النبوه و الخلافه و العلم و التعليم للوسوسه و الاغراء بالجهل خصوصا بالكذب الصريح الغير المخفى على أحد بأن الأكل من شجره الخطمه لا يوجب الخلود و الملك الذى لا يزول.

و أما تأويل فَوَسْوَسَ إِلَيْهِ الشَّيْطانُ الآيه فبأنّها راجمه على المكث فى الجنه حسدا و عداوه له بالعرض إلى ما كان بعلم ادم عليه السّلام من ان الاكل من شجره الخطمه يوجب تكوين قوته البشريه و تحمله المشاق الدنيويه و رياضتها و مجاهداتها و التناسل و الخلود فيها الباقى ببقاء النسل و الخلف خصوصا الخلف الصالح من الخلفاء، و نعم الخلف الهادى المهدىّ عليه السّلام الباقى ببقاء الخلافه الالهيه و السلطنه الكليّه و الملكيّه و الملكيّه و الملكوتيه العامه الدنيا و الآخره على الوجه الذى لا يبلى و لا يزول ابدا.

و منها: قوله تعالى وَ لا تَقْرَبا هذِهِ الشَّجَرَهَ فَتَكُونا مِنَ الظّالِمِينَ* «۲».

أمّا كونه من المتشابه فلمنافاه رتبه النبوه و الاصطفاء بالعلم و التعليم و العصمه لارتكاب الظلم و الافعال المنهيه.

أمّا تأويل النهى: فبانّه نهى ارشادى لا تحريمى و لا تنويهى، كنهى الطبيب عن الشى ء المباح، بل الواجب المخيّر لمحض كون النهى شاقا فعله أو مستلزما لمشقه، و كلفه مباحه أو واجبه مخيره كالنهى عن السفر الغير المعين لما فيه من

---

(۱) طه: ۱۲۰.

(۲) البقره: ۳۵.

المشقه العظيمه، و ان كان فيه منفعه اعظم، و عن شرب العسل فى الصيف لاستلزامه تحمل الم الفصد و الحجامه، و ان كان فى شربه منفعه أعظم.

و أمّا فَتَكُونا

مِنَ الظّالِمِينَ* لأنفسكما، إمّا بواسطه اقتحامها فی مهالک الدنیا و مشاقها القهریه المترتبه علی الأکل من شجره الدنیا من باب الخاصه و الفائده لا العقوبه و الاهانه، فان هذا یعد من الظلم بالنفس، أی النقص بها عما کان لها من حق الراحه و الاستراحه فی الجنه و استخدام الملائکه و السلطنه فیها و إن کان الزهد فیه و الرغبه عنه افضل و أوجب من باب «أفضل الأعمال أحمزها» «۱» أ لا ترى انّ المقتحم فی مشاق السفر و الحظر الغیر المعین علیه یصح أن یعترف بقوله تعالی رَبَّنا ظَلَمْنا أَنْفُسَنا «۲»؟ و یستدعی تسهیل تلک المشاق علیه بقوله تعالی وَ إِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنا وَ تَرْحَمْنا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخاسِرِينَ «۳».

أو بواسطه ان من خواص الاكل من شجره الدنیا خروجكما من صنف الملائكه، و وصفهم بأنهم لا یأكلون الطعام، و دخولكما فی جنس الظالمین لا فی فروقهم و لا فی وصفهم، بل صیرورتكما أبا لهم و سببا لإیجادهم كسببیّه الخالق لخلقهم لا لظلمهم، تعالی اللّه عما یقول الظالمون علوا كبیرا.

و بأحد التأویلین یؤوّل قوله تعالی رَبَّنا ظَلَمْنا أَنْفُسَنا وَ إِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنا وَ تَرْحَمْنا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخاسِرِينَ «۴»، و قوله لا إِلهَ إِلّا أَنْتَ سُبْحانَكَ «۵» إِنِّی ظَلَمْتُ نَفْسِی فَاغْفِرْ لِی «۶».

---

(۱) النهایه لابن الأثیر: ۱/ ۴۴۰، الأربعون حدیثا للبهائی: ۴۵۲.

(۲) الاعراف: ۲۳.

(۳) الاعراف: ۲۳.

(۴) الاعراف: ۲۳.

(۵) الانبیاء: ۸۷.

(۶) القصص: ۱۶.

مجموعه مقالات، ص: ۴۲۴

و منها: قوله تعالی فَلَمّا ذاقَا الشَّجَرَةَ بَدَتْ لَهُما سَوْآتُهُما وَ طَفِقا يَخْصِفانِ عَلَيْهِما مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ «۱»، و تأویله: ان بدو السوء بأكل الشجره من باب الخاصیه الطبیعیه و الغایه القهریه لا من باب العقوبه و الاهانه كبد و الدم

و عروش الألم من الفصد و الحجامه و إن كان لمصلحه راجحه.

و منها: قوله تعالى وَ نَادَاهُمَا رَبُّهُمَا أَ لَمْ أَنْهَكُمَا عَنْ تِلْكُمَا الشَّجَرَهِ «٢» و تأويله: ان الاستفهام للتصديق و التقرير لا للتوبيخ و التحقير، كقوله تعالى أَ لَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّى أَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ أَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَ مَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ «٣»، أَ لَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ* «۴»، أَ لَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ «۵»، لا كقوله أَ لَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ «۶»، أَ لَمْ يَأْتِكُمْ نَذِيرٌ «٧» أَ لَمْ تَكُنْ آيَاتِى تُتْلَى عَلَيْكُمْ «٨».

و منها: قوله تعالى وَ عَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى «٩»، و تأويله: إما بتقدير و إضمار بنى آدم من باب «إياك أدعو و اسمعى يا جاره»، أو بتخصيص العصيان بالترك الاولى من باب «إن حسنات الأبرار سيئات المقرّبين» «١٠» أو تفسير العصيان بترك الأمر الارشادى و المصالح الدنيويّه و الراحه الشخصيّه، و ايثار المصلحه الكليه النوعيه على المصلحه الشخصيه النفسيه الدنيويه من باب «ايثار الاولى

---

(١) الأعراف: ٢٢.

(٢) الأعراف: ٢٢.

(٣) البقره: ٣٣.

(۴) الفجر: ۶، الفيل: ١.

(۵) الشرح: ١.

(۶) يس: ۶٠.

(٧) الملك: ٨.

(٨) المؤمنون: ١٠۵

(٩) طه: ١٢١.

(١٠) كشف الغمّه: ٢/ ٢۵۴.

على غير الاولى و الاهمّ» على غير الاهمّ عكس الترك الاولى و هو الاولى بمنصب الخلافه و الرساله الالهيه.

و منهـا: قوله تعـالى ثُمَّ اجْتَباهُ رَبُّهُ فَتابَ عَلَيْهِ وَ هَدى «۱»، فَتَلَقّى آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِماتٍ فَتابَ عَلَيْهِ «۲»، و نحوهمـا من آيات توبه الأنبيـاء، فتأويلهـا: ان التوبه بمعنى النـدم و الرجوع، فيـأوّل على أحـد وجوه تأويل عصـيانه، لأن التوبه بمعنى النـدم و الرجوع عن عصيانه، فان اوّل عصيانه من قوله تعالى وَ عَصى آدَمُ

«۳» بعصیان بنیه فیأوّل توبه بالتوبه علی بنیه أو تعلیمه لبنیه، و انّ اوّل عصیانه بمخالفته ما کان له من ترک حق الخیار و ترجیح الایثار، فکذا تأوّل توبته بالرجوع عمّا لا یطاق من المشاق، و تاب اللّه علیه و منّ علیه بتسهیل المشاق و العطوفه و الاشفاق، و مزید الصبر و التحمل و الارفاق.

و منها: قوله تعالی یا بَنِی آدَمَ لا یَفْتِنَنَّکُمُ الشَّیْطانُ کَما أَخْرَجَ أَبَوَیْکُمْ مِنَ الْجَنَّهِ «۴»، تأویله: لا یضر بدینکم الشیطان کما أضر بدنیا أبویکم کما یشعر به بلاغه اختلاف لفظ المشبّه و المشبّه به، و إلا لکان مقتضی البلاغه أن یقول: لا یفتنکم کما افتن أبویکم.

و من المتشابهات حکایه عن یعقوب علیه السّلام:

---

(۱) طه: ۱۲۲.

(۲) البقره: ۳۷.

(۳) طه: ۱۲۱.

(۴) الأعراف: ۲۷.

«أَخافُ أَنْ یَأْکُلَهُ الذِّئْبُ» «۱» و عن موسی و هارون إِنَّنا نَخافُ أَنْ یَفْرُطَ عَلَیْنا أَوْ أَنْ یَطْغی «۲» و عن موسی علیه السّلام بقوله تعالی فَخَرَجَ مِنْها خائِفاً یَتَرَقَّبُ «۳»، فَفَرَرْتُ مِنْکُمْ لَمَّا خِفْتُکُمْ «۴»، فَأَخافُ أَنْ یَقْتُلُونِ* «۵»، فَأَوْجَسَ فِی نَفْسِهِ خِیفَهً مُوسی قُلْنا لا تَخَفْ «۶» و عن هارون إِنِّی خَشِیتُ أَنْ تَقُولَ فَرَّقْتَ بَیْنَ بَنِی إِسْرائِیلَ «۷»، و عن أهل البیت علیهم السلام إِنّا نَخافُ مِنْ رَبِّنا یَوْماً عَبُوساً قَمْطَرِیراً «۸»، یَخافُونَ یَوْماً تَتَقَلَّبُ فِیهِ الْقُلُوبُ وَ الْأَبْصارُ «۹»، وَ لَیُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْناً «۱۰»، و عن النبی صلی اللّه علیه و آله و سلم وَ تَخْشَی النّاسَ وَ اللّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشاهُ «۱۱»، و عن زکریا بقوله تعالی وَ إِنِّی خِفْتُ الْمَوالِیَ مِنْ وَرائِی «۱۲» إلی غیر ذلک.

و الاشکال فی مثل هذه الآیات من جهات: تاره: من جهه ان خوف

الانبياء من القتل و من شرّ الاشرار و ممّا سوى اللّه تعالى مناف لكمال توحيدهم، و انهم «لَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ» «۱۳» و

---

(۱) اقتباس من سوره يوسف: ۱۳.

(۲) طه: ۴۵.

(۳) القصص: ۲۱.

(۴) الشعراء: ۱۴.

(۵) الشعراء: ۱۴.

(۶) طه: ۶۷ و ۶۸.

(۷) طه: ۹۴.

(۸) الانسان: ۱۰.

(۹) النور: ۳۷.

(۱۰) النور: ۵۵.

(۱۱) الأحزاب: ۳۷.

(۱۲) مريم: ۵.

(۱۳) اقتباس من سوره المائده: ۵۴.

إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ «۱».

و تاره: من جهه امتناع اجتماع ضدى الخوف و العلم بعدم تحقق أسبابه المخوفه فى حقهم أو امتناع تحققها.

و ثالثه: من جهه فرط خوفهم و شدته ينافى كونهم بين الخوف و الرجاء.

أمّا الاشكال الأول فحلّه: ان المعلوم من شاهد حال المعصوم قرينه صارفه للخوف على دنياه إلى الخوف على دينه، و انتفاء

مجرى الخير على يمينه و مزيد العنايات و الاضافات المترتبه على حياته و تبليغاته، و كذلك الخوف من الخلق خوف على نفسه من تفويت بعض مراتب الكمال و الاكمال، أو على الخلق من الضلال و الاضلال.

و أما اشكال الثانى- و هو اجتماع الخوف من الشى ء مع العلم بعدمه أو امتناعه- فحلّه: انّ علم الخائف بعدم المخوف أو امتناعه لا تأثير له فى قدره القادر و لا مانع له من ايجاد المعدوم و لو كان ممتنعا بالعاده فان له خرق العادات بعموم القدره على المقدورات و لا يصير الغير المقدور بالعاده غير مقدور بالذات و لا يخرجه من عموم الامكان و القدره إلى الاستحاله و الممتنعات.

و لمّا كان عموم قدره القادر الحكيم و كليه سطوه السلطان العظيم غير متناهيه التوصيف و لا مدركه بالكنه و التعريف كاد خوف العارفين من عموم قدرته و

كليه سلطنته أن يبلغ الغشيه و الصعق و الهلاكه إلى الغايه و غير النهايه، كما تجلى نوره للجبل فجعله دكّا و خرّ موسى صعقا «٢»، بل «لو لا الآجال التى كتبت عليهم

---

(١) يونس: ۶۲.

(٢) إشاره إلى الآيه ۱۴۳ من سوره الأعراف.

مجموعه مقالات، ص: ۴۲۸

لفارقت أرواحهم أبدانهم» «١».

و بعباره: ان الشك و العلم بالشى ء و أن كانا ضدّين بل نقيضين لا يجتمعان و لا يرتفعان و لكن مع ذلك لا مانع من اجتماعها إذا منع أحدهما الآخر من التأثير و التأثر، فكما ان دواعى الجهل للجاهل، و قوه الوهم فى المتوهم، و الوسوسه فى الموسوس، و غلبه العاده فى المعتاد، و قوتى الغضب و الشهوه، قد تغلب العقل و العلم و تحجبهما و تمنعهما من التأثير و التأثر، فكذلك الخوف الناشئ من عموم قدره القادر المطلق، و كلّيه عظمته، و غلبه سطوته الغير المتناهيه، قد يغلب العلم و سائر القوى الظاهريه و الباطنيه بالأوليه القطعيه نظير حجب السحاب نور النيّرين على وجه يجتمع مع ضدّ الظلمه و نظير غلبه شعاع الشمس على نور البصر المانع من رؤيته و مشاهدته.

و أمّا الاشكال الثالث- و هو زياده خوفهم على الرجاء- فهو ممنوع قطعا، بل لمّا كان للخوف دون الرجاء آثارا ظاهريه و مشاهده حسيّه، كالانزجار و الانكسار و الغشاء و البكاء، و الخضوع و الخشوع، و الخشيه و الهيبه، بخلاف الرجاء توهّم ان خوفهم اكثر من الرجاء لأنّ آثاره فى غايه الخفاء.

و من جمله المتشابهات: قوله تعالى حكايه عن يعقوب عليه السّلام إِنِّى لَيَحْزُنُنِى أَنْ تَذْهَبُوا بِهِ، وَ ابْيَضَّتْ عَيْناهُ مِنَ الْحُزْنِ فَهُوَ كَظِيمٌ، و تَاللّهِ تَفْتَؤُا تَذْكُرُ يُوسُفَ حَتّى تَكُونَ حَرَضاً أَوْ تَكُونَ مِنَ الْهالِكِينَ

«۲»، إلى غير ذلك

---

(۱) الكافى: ۲/ ۲۳۷ ح ۲۵ باختلاف يسير.

(۲) يوسف: ۱۳ و ۸۴ و ۸۵.

من بكاء آدم عليه السّلام و يعقوب عليه السّلام و يوسف عليه السّلام و الصّديقه و السجاد «۱» و سائر المعصومين على فراق البنين و الارحام و بعض المصائب و الالام، بأشدّ ما يخرج عن العاده البشريه، و الطاقه الانسانيه، و الوقوع فى الهلاك و التهلكه المنهيه، و شوائب العلقه بما سوى اللّه من حب الدنيا الدنيّه، و عدم التسليم و الرضا بالقضاء و القدر.

و حلّ هذا الاشكال: ان قرائن الاحوال تصرف كل فعل من الافعال إلى ما يقتضيه الحال و مدلول كل دال، كما ان محكمات المقال هى المرجع و المآل فى متشابه الاقوال، فكثره البكاء و شده الجزع و العناء فى مثل الانبياء على خلاف ما فى غيرهم من حيث القضاء و الاقتضاء، ففى غيرهم بمقتضى القوى الحيوانيه، ليس الّا لشده العلاقه الدنيّه الحيوانيه المنهيّه، و المؤانسه السنخيّه الجنسيّه، و العلاقه النفسيه من حيث هى هى، و أما فى حقهم فبمقتضى القوى الروحانيّه، و الأوصاف الإلهيّه، و الذوات الملكيه ليس إلّا لشده العلائق الروحانيه، و الروابط الاتصاليه، و الجهات التوصليه إلى العوالم القدسيه، و الارواح النورانيه، و العادات الأبديّه، و النعم الأزليّه، و الصفات الكماليّه، و الأوصاف الجلاليّه، و الميل إلى عالم البقاء و اللقاء، و الصفيح الأعلى، و مقتضيات الوفاء، و مراتب التسليم و الرضا بالقدره و القضاء، كما هو المنصوص فى المنصوص، انّه «لو لا الآجال التى كتبت عليهم لفارقت أرواحهم أبدانهم» «۲» و ان كل جنس يميل إلى جنسيه. أ لا ترى الفيل يألف الفيلان، كما ان كل شى ء

يرجع إلى اصله، و كل جسم يميل إلى مركزه،

---

(١) انظر: الخصال: ٢٧٢ ح ١٥.

(٢) الكافى: ٢/ ٢٣٧ ح ٢٥ باختلاف يسير.

فان [كان] كثيفا يسرع إلى السفل، و ان كان لطيفا أسرع إلى العلو، و لنعم ما قيل بالفارسيه فى الشعر:

كار خوبان را قياس از خود مگير گر چه باشد در نوشتن شير شير

آن يكى شير است كادم مى خورد و ان ديگر شير است كادم مى درد

«١» و من هـذا البـاب الجواب الصواب من علاقه الانبياء و الأولياء ببعض امور الـدنيا، كقوله: «اخترت من دنياكم ثلاثا: الطيب، و النساء، و قرّه عينى الصـلاه» «٢» فـإنّه بقرينه شاهـد الحـال و سياق المقال تكون علاقته صـلى اللّه عليه و آله و سـلم بها ليس من حيث هى هى و المحبـوبيه النفسـيه بـل من حيث التبعيّه الغيريه و الوصـله و التوصّـل إلى الجهـات الـدينيه لا الـدنيويه و الوجـوه الاخرويه لا النفسيه الحيوانيه.

و من جمله المتشابهات من بعض الجهات قوله تعالى اهْدِنَا الصِّرٰاطَ الْمُسْتَقِيمَ «٣».

منها: من جهه ما نقل عن بعض الزنادقه من الايراد على على عليه السّـلام بأن المطلوب من قوله اهْـدِنَا الصِّرٰاطَ الْمُسْـتَقِيمَ ان كان حاصـلا كمـا زعمتم فلا وجه لتحصـيل الحاصـل، و إن لم يكن فهو مناقض لـدعوى كونكم على الهـدايه و الصـراط المسـتقيم، فأجابه عليه السّـلام بأن المطلق فبما حاصل الاسـتدامه و الـدوام لا إيجاد الاعدام، و لعلّ من هذا الباب تأويل اسـتغفار الانبياء من الذنوب و ستر

---

(١) لكلمه «شير» بالفارسيّه عدّه معان، منها: حليب، أسد، ..

و مراد الشاعر انّه لا تقس عمل المحسنين بنفسك، حتى لو كتب «شير، شير» فمع أن لفظها واحد، إلّا أنّ الاولى تعنى ذلك الّذى

يشربه الانسان، و الثانيه تعنى ذلک الّذى يمزّق الانسان.

(۲) الوسائل: ۱/ ۴۴۲ ح ۱۱ و ۱۲.

(۳) الحمد: ۶.

مجموعه مقالات، ص: ۴۳۱

العيوب.

و قوله تعالى وَ قُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْماً «۱» و طلب الاستعاذه من وساوس الشيطان بالمعوّذتين، و بقوله تعالى وَ قُلْ رَبِّ أَعُوذُ بِكَ مِنْ هَمَزٰاتِ الشَّيٰاطِينِ وَ أَعُوذُ بِكَ رَبِّ أَنْ يَحْضُرُونِ «۲» فانّه مناف لعصمتهم و لقوله تعالى لَيْسَ لَهُ سُلْطٰانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا «۳».

و منها: قوله تعالى: حكايه عن الكليم عليه السّلام رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي وَ يَسِّرْ لِي أَمْرِي وَ احْلُلْ عُقْدَةً مِنْ لِسٰانِي يَفْقَهُوا قَوْلِي وَ اجْعَلْ لِي وَزِيراً مِنْ أَهْلِي هٰارُونَ أَخِي اشْدُدْ بِهِ أَزْرِي «۴» و قوله تعالى وَ أَخِي هٰارُونُ هُوَ أَفْصَحُ مِنِّي لِسٰاناً «۵» الآيات و هى متشابهات من جهات:

أحدها: من جهه طلب شرح الصدر الموهم لعدمه المدفوع بكونها لطلب الاستمرار و مزيد البركه و الآثار لا لطلب المعدوم فى المضمار.

و ثانيها: من جهه وَ احْلُلْ عُقْدَةً مِنْ لِسٰانِي الموهم للكنه لسانه و منقصه بيانه، و أفصحيه من هو دونه فى رتبه الرساله كما فى تفاسير العامه العمياء «۶».

و تندفع هذه الشبهه أيضا: إمّا بما سبق سيما بقرينه السياق و اتحاد النسق لقوله تعالى رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي- إلى آخر-

---

(۱) طه: ۱۱۴.

(۲) المؤمنون: ۹۷- ۹۸.

(۳) النحل: ۹۹.

(۴) طه: ۲۵- ۳۱.

(۵) القصص: ۳۴.

(۶) تفسير القرطبى: ۱۱/ ۱۹۲- ۱۹۳، الدر المنثور: ۵/ ۵۶۷.

وَ اجْعَلْ لِی وَزِیراً مِنْ أَهْلِی هٰارُونَ «۱» من انّه الاستمرار دوام الامر الموجود لا لطلب الامر المعدوم. و إما بأن المراد من حل عقده اللسان بقرینه یفقهوا قولی کشف حجب القلوب القاسیه و مضایق الصدور الفاسده عن ادراک محاسن لسانه

و بديع بيانه المحجوبه أنوارها عن الناس بواسطه «الوسواس الخناس مِنَ الْجِنَّهِ وَ النّاسِ» «٢».

و امّا افصحيّه من هو دون الكليم عليه السّلام كهارون فكأشجعيه أمير المؤمنين عليه السّلام و أفصحيته من الرسول الامين صلى اللّه عليه و آله و سلم، فبمعنى أن هذه المزيه و الاكثار ليست إلا من حيث البروز و الاظهار، لا من حيث القدره و الاقتدار، و من المعلوم أن كل معرف أخفى من معرفه، و كل مصدّق أخفى من مصدقه، و كل مدّع أخفى من شاهده.

و لما كان هارون النبى وزير موسى و شاهده و معرفه و مصدّقه فلا جرم أن يكون فى مقام الاظهار لا الاقتدار أفصح منه لسانا، و أظهر بيانا، و أصدق برهانا، و أوثق عند الناس اطمئنانا.

و فى البحار، عن الصدوق: عمّن حدّثه أن عقده لسان الكليم عليه السّلام إنما كان من شده استحيائه أن يكلّم عدوّ اللّه فرعون بلسانه الذى كلّم اللّه «٣».

و من المتشابهات: من جهات قوله تعالى فى سوره ص وَ هَلْ أَتاكَ نَبَأُ الْخَصْمِ إِذْ تَسَوَّرُوا الْمِحْرابَ إِذْ دَخَلُوا عَلى داوُدَ فَفَزِعَ مِنْهُمْ قالُوا لا تَخَفْ خَصْمانِ بَغى بَعْضُنا عَلى بَعْضٍ فَاحْكُمْ بَيْنَنا بِالْحَقِّ وَ لا تُشْطِطْ وَ اهْدِنا إِلى سَواءِ الصِّراطِ إِنَّ هذا أَخِى لَهُ تِسْعٌ وَ تِسْعُونَ نَعْجَةً وَ لِيَ نَعْجَةٌ واحِدَةٌ فَقالَ أَكْفِلْنِيها وَ عَزَّنِى فِى الْخِطابِ

---

(١) طه: ٢٥- ٣١.

(٢) اقتباس من سوره الناس: ۴ و ۵.

(٣) علل الشرائع: ۶٧ ح ٣.

قالَ لَقَدْ ظَلَمَكَ بِسُؤالِ نَعْجَتِكَ إِلى نِعاجِهِ وَ إِنَّ كَثِيراً مِنَ الْخُلَطاءِ لَيَبْغِى بَعْضُهُمْ عَلى بَعْضٍ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ وَ قَلِيلٌ ما هُمْ وَ ظَنَّ داوُدُ أَنَّما فَتَنّاهُ فَاسْتَغْفَرَ رَبَّهُ وَ

خَرَّ رٰاکِعاً وَ أَنٰابَ «۱» الآیات علی ما فی تفسیرها غیر الصّافی حتی الصافی من الشبهات و المتشابهات، و التأویل بأحد وجوه:

منهـا: انّه خطر علی قلب داود من باب الخطرات القهریّه حتی علی النفوس الملکیه التی لا ثبات لها حتی ینافی العصـمه بأنّه اعلم من خلق اللّه، و اصبرهم علی التکـالیف الشـاقّه و البلاء، و أحکمهم و اعـدلهم و أنصـفهم فی العـدل و الانصاف، فأنزل اللّه علیه الملکین لیمتحناه و یفتتناه فی دعوی خصـمین بغی بعضـهما علی بعض، فعجّل داود علیه السّلام بالحکم بعلمه علی المدّعی علیه قبـل تحمّـل السؤال عنه و الاسـتعلام منه، فافتتنـاه و امتحنـاه من قبـل اللّه تعـالی بـأن مقتضـی الأـعلمیّه و الأـحکمیه و الاصبریه و الاعـدلیه و الانصـفیه هو تحمل السؤال، و مـداراه الجهّال، و عـدم الاسـتعجال فی الحکم بالأبطال، و ان کان أعلم بحق المقال و حقیقه الحال، من قبل ذی الجلال، کسائر موارد الوحی و الاستنزال، لمزید العزّ و الاجلال، لا لرفع الجهل و الضلال فإنّه ضلال و محال.

و منها: انّه لما علم أن سیکون له من امرأه سلیمان النبی علیه السّلام عجل فی خطبتها قبل أن یخطبها اوریا فتعسّر علیه تزویجها، و قد کان تحته تسع و تسعون زوجه غیرها، و لم یکن لأوریا زوجه، فأنزل اللّه علیه الملکین بالافتتان و الامتحان بأن یؤثره بها علی نفسه علیه السّلام، ثمّ لما مات اوریا [امر] بتزویجها.

---

(۱) ص: ۲۱- ۲۴.

مجموعه مقالات، ص: ۴۳۴

تزوجها لکی لا یکون علی أمته حرج فی تزویـج المتوفی عنها زوجها، و کان هو أوّل من تزوج بالمتوفّی عنها زوجها بهـذا الامر الامتحانی، و کانت المرأه قبله تقعد بعد فوت زوجها حتی تموت.

کما ان النبی صلی

اللّه علیه و آله و سلم امتحن بالإیثار علی نفسه تزویج زید ما اهدی الیه النجاشی «۱» مع علمه صلی اللّه علیه و آله و سلم بأنّها مقدّره له فی عداد زوجاته بقوله تعالی فَلَمّا قَضی زَیْدٌ مِنْها وَطَراً زَوَّجْناکَها لِکَیْ لا یَکُونَ عَلَی الْمُؤْمِنِینَ حَرَجٌ فِی أَزْواجِ أَدْعِیائِهِمْ إِذا قَضَوْا مِنْهُنَّ وَطَراً «۲» و هذا الأمر المقدر الذی کان یعلمه النبی صلی اللّه علیه و آله و سلم هو المراد مما کان یخفیه النبی صلی اللّه علیه و آله و سلم بقوله تعالی وَ تُخْفِی فِی نَفْسِکَ مَا اللّهُ مُبْدِیهِ وَ تَخْشَی النّاسَ وَ اللّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشاهُ «۳» لا ما اتهموه و افتروا به علی النبی صلی اللّه علیه و آله و سلم من انّه هوی امرأه زید و کان یخفی فی نفسه خوفا من ان یعیبوه، فأنزل اللّه تعالی فی تنزیهه ما کانَ عَلَی النَّبِیِّ مِنْ حَرَجٍ فِیما فَرَضَ اللّهُ لَهُ سُنَّةَ اللّهِ فِی الَّذِینَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ وَ کانَ أَمْرُ اللّهِ قَدَراً مَقْدُوراً «۴» و لهذا قیل فیه صلی اللّه علیه و آله و سلم: و اللّه لو کان یخفی شیئا لأخفی هذه الآیه.

و عن البیضاوی «۵» و المجمع «۶» فی قصه داود علیه السّلام تأویلات اخر بعیده عن ساحه قرب الانبیاء و تنزیههم.

---

(۱) لا یخفی أنّ زوجه زید بن حارثه هی زینب بنت جحش و هی بنت عمّه رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله و سلم.

و لیست من إهداء النجاشی، انظر: تنزیه الأنبیاء: ۱۱۰.

(۲) الأحزاب: ۳۷.

(۳) الأحزاب: ۳۷.

(۴) الأحزاب: ۳۸.

(۵) تفسیر البیضاوی: ۵/ ۴۳.

(۶) تفسیر مجمع البیان: ۸/ ۳۵۳- ۳۵۴.

مجموعه مقالات، ص: ۴۳۵

منها: انّه ودّ ان یکون له

ما لغيره و أمثاله، فنبّهه اللّه تعالى بهذه القصه فاستغفر و أناب.

و منها: انّه خطب مخطوبه اوريا أو استنزله عن زوجه على وجه مباح كما واسى المهاجر و الانصار بهذا المعنى و ان كان بالنسبه إلى الانبياء خلاف الاولى فعوتب على ترك الاولى.

و منها: ان قوما قصدوا قتله فتسوّروا المحراب و دخلوا عليه فوجدوا عنده اقواما، فاحتالوا بهذا التحاكم، فلما علم بمفاد غرضهم همّ أن يقتلهم و ينتقم و يترك الاولى- و هو العفو- فظن ان هذا ابتلاء من اللّه تعالى، فاستغفر ربّه و أناب و عفى عنهم، ثمّ إنّ الخوف و الفزع و الخشيه من هذا الافتتان و الامتحان المشار إليه بقوله تعالى فَفَزِعَ مِنْهُمْ قالُوا لا تَخَفْ «۱» الآيه، و قوله تعالى وَ تَخْشَى النّاسَ وَ اللّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشاهُ «۲» متشابه آخر من جهه اخرى، و تأويله: ان ذلك الخوف من الناس ليس على الأمر الدنيوى، بل انّما هو على الامر الدينى، اما من جهه الاشفاق على نفسه صلى اللّه عليه و آله و سلم من تحمل تلك المشاق العظيمه من التكاليف و الاتهامات الشاقه خصوصا على النفوس القدسيه المقدسه بقدس اللّه الراجع اتهامه إلى اللّه تعالى و انتهاك حرماته و جاهه أو من جهه الاشفاق على الامه من ان يرتدوا على ادبارهم بإعابه انبياء اللّه و اتهامهم و إيذائهم و الافتراء عليهم بما يوجب الخسف و المسخ و نحوهما.

و عن على عليه السّلام: من حدث بحديث داود على ما يرويه القصّاص جلدته

---

(۱) ص: ۲۲.

(۲) الأحزاب: ۳۷.

مائه و ستين جلده و فى الخبر: بحدّين: حدا للنبوه، و حدا للإسلام «۱».

و منها: جواب موسى عليه السّلام لفرعون لما

قال له وَ فَعَلْتَ فَعْلَتَكَ الَّتِي فَعَلْتَ وَ أَنْتَ مِنَ الْكَافِرِينَ قَالَ فَعَلْتُهَا إِذاً وَ أَنَا مِنَ الضَّالِّينَ «۲» حيث فسّرها الخاصه «۳» تبعا للعامه «۴» بالجاهلين بأن الوكزه تفضى إلى القتل، أو الناسين أو المخطئين فى القتل، أو بما من العيون بالضلال عن الطريق بوقوعى إلى مدينه من مدائنك، و كل منها بظاهره مناف لمحكمات عصمه الانبياء و تنزيههم عن كل نقص و خطأ فالصواب فى الجواب الرجوع إلى محكمات الكتاب التى هى ام الكتاب أو تأويله بالضالين عن طريق الباطل و الدين العاطل، و عن طريق الاتهام بالقتل و الكفر لعدم كون الوكزه من الاسباب العاديه للكفر و القتل، بل افضاءها إلى القتال من خوارق العاده التى ينبغى عدّها من معجزات النبوه لا من اسباب القتل و الكفر.

و المراد من تفسير العيون بالضال عن الطريق بوقوعى إلى مدينه من مدائنك و الّا لم يصلح عذرا للقتل و لا تنزيها عن النقص، و حينئذ يكون الجواب بالضالين عن قوله تعالى وَ أَنْتَ مِنَ الْكَافِرِينَ «۵» نظير الجواب بقوله: و أنا من الكافرين بالباطل من طريقتك أو دينك أو انتهائك إيّاى بالقتل و الكفر، و هو نوع من التجنيس و انواع البديع، او المراد: أنا من الجاهلين بنعمتك، أى: لم أر لك نعمه و لا دنيا حتى أكون من الكافرين بها أو من الجاهلين بكون القاتل الوكزه، أى: لم

---

(۱) تنزيه الأنبياء: ۹۲، قصص الأنبياء: ۲۰۳ ح ۲۶۳.

(۲) الشعراء: ۱۹- ۲۰.

(۳) مجمع البيان: ۷/ ۳۲۴- ۳۲۵.

(۴) الدر المنثور: ۶/ ۲۹۱.

(۵) الشعراء: ۱۹.

أر الوكزه قاتله القبطى، بل اللّه قتله اعجازا على يدى.

و منها: قوله تعالى فى سوره النمل و القصص وَ أَنْ

أَلْقِ عَصٰاکَ فَلَمّٰا رَآهٰا تَهْتَزُّ کَأَنَّهٰا جَانٌّ وَلّی مُدْبِراً وَ لَمْ یُعَقِّبْ یٰا مُوسیٰ أَقْبِلْ وَ لاٰ تَخَفْ إِنَّکَ مِنَ الْآمِنِینَ «۱» إِنِّی لاٰ یَخٰافُ لَدَیَّ الْمُرْسَلُونَ «۲». من جهه ان تولّیه من غیر تعقّب و رجوع خوفا من رؤیه الجان مناف لمرتبه النبوه و کمال توحیده، و تأویله: ان تولّیه بسرعه لیس لخوفه من صیروره عصاه جانا، بل لعلمه ان ذلک من معجزات رسالته و آیات بعثته، فولّی مسرعا إلی البعثه و تبلیغ الرساله إلی فرعون و ملئه خوفا من التوانی و التراخی فی تکلیفه و تبلیغه و المسارعه فی الطاعه من أکمل مراتب الاطاعه و الفناء فی اللّه، و المجاهده فی سبیل اللّه.

أو تأویل خوفه علیه السّلام بأنّه من مقتضی قوّته البشریه التی لا تطیق مخاوف غضب الجبار و آیات غضبه و اعاجیب آیاته، أو لأجل تعلیم الناس إراءه طریق الفرار و المناحل مما لا یطاق، فقد ورد انّه لما أمروا لحضور الموعد و ان یحشر الناس ضحی لیشهدوا الغالب و المغلوب و یشاهدوا عظمه و غلبه آیه موسی علیه السّلام فَأَلْقیٰ مُوسیٰ عَصٰاهُ فَإِذٰا هِیَ تَلْقَفُ مٰا یَأْفِکُونَ «۳» من أسباب السحر و آلاتها و احبالها و کادت تبلع جمیع من فی الارض و ما علیها من الدور و الدهور فَأُلْقِیَ السَّحَرَهُ سٰاجِدِینَ «۴» و غشی علی فرعون و جنوده، و فزع الناس فی الفرار من دهشه تلک الحیّه حتی هلک بتراکم الزحام منهم عشره آلاف و کادوا ان یهلکوا

---

(۱) القصص: ۳۱.

(۲) النمل: ۱۰.

(۳) الشعراء: ۴۵.

(۴) الشعراء: ۴۶.

مجموعه مقالات، ص: ۴۳۸

جمیعا، کما فی الصافی «۱» فی سوره الشعراء، بل فی البحار «۲»: عن ابن عباس:

قتل فی الهزیمه و وطی بعضهم

بعضا خمس و عشرون الف، و انهزم فی من انهزم فرعون عازبا عقله مستطلقا بطنه فی یومه هذا أربعمائه جلسه و فی الایهام الاخر علی الدوام إلی ان هلک فی کلّ یوم و لیله اربعین جلسه، و التقم الثعبان من حبالهم و عصیّهم ستین بعیرا.

و منها: قوله تعالی فی آدم و حوّاء دَعَوَا اللّهَ رَبَّهُما لَئِنْ آتَیْتَنا صالِحاً لَنَکُونَنَّ مِنَ الشّاکِرِینَ فَلَمّا آتاهُما صالِحاً جَعَلا لَهُ شُرَکاءَ فِیما آتاهُما فَتَعالَی اللّهُ عَمّا یُشْرِکُونَ «۳» و تأویله بأحد الوجوه علی سبیل منع الخلو:

إمّا بإرجاع ضمیر جَعَلا إلی ما فی بطن من بطون حوّاء من صنفی الذکر و الانثی، کما روی عن الرضا علیه السّلام «۴» فی جواب المأمون.

و امّا بتأویل الجعل بالمال و العاقبه و الرضا بالقدر و القضاء، و الصبر علی البلاء و الابتلاء، لا اختیار الشرکاء و الاعداد.

و أمّا بتأویل الشرک إلی تربیه أولادهما المشرکین أو تسمیتهم بعبده الشیطان و الاصنام، کعبد الحارث و عبد العزی، لکن لا للجهل و الغرور و الاغراء، بل التسلیم بالقدر و القضاء، و علی ما ینزل من السماء من البلاء و الاسماء، و من شبهات تحریف الکلام عن مواضعه تفسیر أسرّ من قوله تعالی:

---

(۱) تفسیر الصافی: ۴/ ۳۵- ۳۶.

(۲) البحار: ۱۳/ ۱۲۱.

(۳) الأعراف: ۱۸۹- ۱۹۰.

(۴) عیون اخبار الرضا علیه السّلام: ۱/ ۱۹۵ ح ۱.

وَ إِذْ أَسَرَّ النَّبِیُّ إِلی بَعْضِ أَزْواجِهِ حَدِیثاً «۱» بتحریم ماریه القبطیه علی نفسه «۲» لأجل عائشه و حفصه و إنبائه بأن أباهما أبا بکر و عمر یلیان الأمر و یملکان من بعده إلی آخر تفسیر السرّ و الإنباء بما ینافی شواهد حل النبی صلّی اللّه علیه و آله و سلّم

و النبوّه و الابناء، و كون السرّ النبى و نص فى خلافتهما المخالف لمذهب الفريقين كما لا يخفى، بل أسرّ النبى صلّى اللّه عليه و آله فى التنزيل الذى نزل به جبرئيل كرارا سرا فى حجه الوداع، و علانيه فى يوم الغدير، انما هو تبليغ الولايه فى على عليه السّلام و ان أبا بكر و عمر يقلبوا لك الامور و ينقلبوا على أعقابهم القهقرى فى غصب الخلافه ظلما و غدرا و كفرا، كما رواه المجلسى «۳» فى كتاب الفتن و المحن: عن حذيفه اليمانى، قال: لما استتم النبى صلّى اللّه عليه و آله فى حجه الوداع، و عرف الناس ما يحتاجون إليه، و أقام لهم ملّه إبراهيم عليه السّلام، و أزال عنهم ما أحدثه المشركون بعده، و ردّ الحجّ إلى حالته الاولى، دخل مكه فهبط جبرئيل بأوّل سوره العنكبوت الم أَ حَسِبَ النّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا- إلى قوله- ساءَ ما يَحْكُمُونَ «۴» فقال: ما هذه الفتنه؟

فقال جبرئيل: ان اللّه يقرئك السلام و قال: إنى ما أرسلت نبيا قبلك إلّا أمرته عند انقضاء أجله أن يستخلف على أمّته من بعده من يقوم مقامه، و يحيى سنته و أحكامه- إلى قوله- فدعا رسول اللّه عليّا فخلا به يوم ذلك و ليلته، و استودعه العلم و الحكمه، و عرّفه ما قال جبرئيل، و كان ذلك فى يوم عائشه، فقالت: يا رسول اللّه لقد طال استخلاؤك بعلى منذ اليوم! فأعرض عنها، فقالت:

---

(۱) التحريم: ۳.

(۲) مجمع البيان: ۱۰/ ۵۶.

(۳) بحار الأنوار: ۲۸/ ۹۵- ۹۶.

(۴) العنكبوت: ۱- ۴.

لم تعرض [عنّى] بامر لعله يكون لى صلاحا.

فقال: صدقت و ايم اللّه انّه لأمر صلاح لمن استعده اللّه بقبوله و الايمان

به، و قد أمرت بدعاء الناس اليه جميعا، و لتعلمين إذا قمت به فى الناس.

قالت: و لم [لا] تخبرنى به الان لأتقدم بالعمل به و الأخذ بما فيه الفلاح؟

قال: سأخبرك سرّا فلا تفشيه، فإن أفشتيه و لم ترعيه كفرت و حبط عملك.

فضمنت حفظه و إخفاء سرّه فأخبرها بأن عمرى قد انقضى، و أمرنى ربّى أن أستخلف عليا على الناس كما استخلف الأنبياء قبلى أوصياءهم فلا تفشيه إلى أن يأذن اللّه بالقيام به، فلم تلبث أن أفشت سرّ النبى صلّى اللّه عليه و آله، و أخبرت حفصه، و أخبرت كل واحده أباها، فاجتمعا و أرسلا إلى جماعه الطلقاء و المنافقين فاخبروهم بالسرّ و الأمر، فتعاهدوا و تعاندوا و تخالوا على كتابه الصحيفه الملعونه على القتل و الاغتيال و الغدر، و إلقاء السم، و نقض العهود، و أن ينفروا بناقه النبى صلّى اللّه عليه و آله و يغيروا و يبدلوا و يحرفوا، إلى غير ذلك من الفتن و الدسائس و البدع التى اضمروها و أحدثوها.

و منها: قوله تعالى وَ لا تَقْرَبا هٰذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونا مِنَ الظّالِمِينَ* «۱».

أقول: ظاهر هذه الآيات كالروايات الوارده فى تفسيرها من المتشابهات، المخالفه لفروع العقل و النقل، و محكمات الكتاب و السنه، من عصمه الأنبياء و الاصطفاء من جميع المناقص الخلقيه و اللاخلقيه، و السهو و النسيان و الجهل و النقصان، بقوله تعالى إِنَّ اللّٰهَ اصْطَفىٰ آدَمَ «۲»

---

(۱) البقره: ۳۵.

(۲) آل عمران: ۳۳.

وَ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمٰاءَ كُلَّهٰا «۱» و تفضيله على الملائكه بجعله مسجودا لهم و خليفته و حجته و مفروض الطاعه عليهم بالرئاسه الكلّيه العامه التامه الالهيّه، بحيث كان مخالفه ابليس لأمره و الاستكبار عليه مخالفه للّه، و

كفرا بـاللّه تعـالى، فمن خصّه اللّه تعـالى بتلك الصـفوه العليا و الولايه الكبرى، و [جعله] مرآه لصـفاته العظمى و مظهرا لأسـمائه الحسنى كيف يصحّ منه مخالفه نهى اللّه تعالى و ترجيحه طاعه عدو اللّه على طاعه اللّه المرجوح، الذى هو أقبح و اكفر و افحش من مخـالفه ابليس، و كـان نقضـا لغرض الحكيم و حكمته و حجته و معـذره لإـبليس فى مخـالفته؟ و هـل هو إلّا من خزانه عقل العامه العمياء تعالى اللّه و خلفاؤه عمّا يقول الظالمون علوا كبيرا.

مضافا إلى ان الشـجره الخبيثه المحرمه خلقها فى الجنه مناف للحكمه، و لو حرمت على آدم لحرمت على العالم، فمن احلها بعد و من نسـخ و لما نسـخ حرمتها إلى غير ذلك من المنافيات العقليه و النقليه القطعيه المنعيه بقواعـد التعادل و التراجح لطرح تلك الروايات بالضـعف و الشـذوذ و موافقه العامه و القضـيه فان الرشد فى خلافهم، أو تأويلها بما يأوّل به الآيات المتشابهات لكن لا يحمل النهى على النهى التنزيهىّ و المعصيه على ترك الاولى، أو كونها فى الجنه فى غير دار التكليف فإن ذلك و ان خفت من لزوم المعصـيه و العقوبه إلّا انها لا تخلو من النقص و المنقصه و قبـح ترجيـح المرجوح، بل التأويل الأنسب و الاقرب المعين من الشواهد حالهم القطعيه، و قرائن أحوالهم المرضـيه، أن يكون النهى عن تناول الشـجره نهى إرشادى، كنهى الطبيب المريض من السفر الراجح، و الصوم المندوب، لما فيه من التعب و العناء و الراجحه الدنيويه البدنيه مع الغض عن

---

(۱) البقره: ۳۱.

الجهـات الـدينيه و الفوائـد الكليه الراجحه المخـالفه من المرجـوحيه و المحظوره الاـخرويه، لأـن الشـجره المنهيه كـانت من دار الهبوط

إلى الارض و تحمل مشاقها و عنائها و بلائها المقرره لأنبياء و الاولياء من العباده و الرياضه و الشهاده و المجاهده و قوه المقاومه مع شياطين الانس و الجن و التناكح و التناسل و لوازم البشريه، لا من دار الخلود مع الملائكه فى الجنه و نعيمها و روحها و ريحانها وَ لَقَدْ صَدَّقَ عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ ظَنَّهُ «۱» مَا نَهَاكُمَا رَبُّكُمَا عَنْ هَذِهِ الشَّجَرَةِ إِلَّا أَنْ تَكُونَا مَلَكَيْنِ أَوْ تَكُونَا مِنَ الْخَالِدِينَ «۲» فافهم و استقم و تدبر و اعتبر.

و منها: قوله تعالى فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ* «۳» تأويله: من الظالمين بنفسك، لكن لا بنقصها و وضعها فى غير محلها من العاده الدينيه، بل بنقصها و وضعها فى غير محلها من الراحه البدنيه الدنيويه المعده لها من النعيم، و تبعيدها عن ساحه قرب الكريم إلى دار التعب و العناء و البلاء العظيم، التى أهونها ابوته و مقاومته و مجاهدته و مجالسته و مقابلته و محاجته الظالمين، مثل: قابيل و أولاده، و ابليس و جنوده، فاختيارهم العناء على الراحه، و البلاء على العافيه، توجيها للمصالح الكليه النوعيه على الراحه الشخصيه الجزئيه، ليس من العصيان، و لا من ترك الاولى و النقصان، بل من «أفضل الأعمال أحمزها» «۴» و «أمرنا صعب مستصعب لا يتحمّله إلّا نبىّ مرسل أو مؤمن امتحن اللّه قلبه للايمان» «۵» كما كان

---

(۱) سبأ: ۲۰.

(۲) الأعراف: ۲۰.

(۳) البقره: ۳۵، الأعراف: ۱۹.

(۴) الأربعون حديثا للشيخ البهائى: ۴۵۲.

(۵) بصائر الدرجات: ۲۲ ح ۷.

مجموعه مقالات، ص: ۴۴۳

النبى صلّى اللّه عليه و آله اذا صلّى قائم على أصابع رجليه حتى تورّمت و اصفر وجهه، و يقوم الليل حتى خوطب بقوله تعالى طه مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى «۱»

و كـان يؤثر على نفسه حتى نزل وَ لَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُوماً مَحْسُوراً «٢» و من سـنته المسـتمره فى أوصيائه انّه لم يأكل الحنطه قط، و ما شبع من الشعير قط، فافهم و استقم و تدبر و اعتبر جدا.

و منها: قوله تعالى فَأَكَلَا مِنْهَا فَبَدَتْ لَهُمَا سَوْآتُهُمَا وَ طَفِقَا يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّهِ «٣» الآيه، تأويله: لأنّهما بأكل زاد الدنيا و سـفر الهبوط إلى السـفلى اسـتحكم فيهما القوى البشـريه و الصـلابه الجسميه، فنزع عنهما قهرا لطافه الروحانيه و ألبسه الجنانيه، كنزع لباس الحضر لمريد السفر، و الصيف فى الشتاء، و لباس الزينه لمريد الاستحمام بالحمام.

و منهـا: الخروج من الجنه و الهبوط إلى الارض فى قوله تعالى وَ قُلْنَا اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ «۴» و قوله تعـالى يَا بَنِي آدَمَ لَا يَفْتِنَنَّكُمُ الشَّيْطَانُ كَمَا أَخْرَجَ أَبَوَيْكُمْ مِنَ الْجَنَّهِ يَنْزِعُ عَنْهُمَا لِبَاسَهُمَا «۵» تـأويله انّه ليس من بـاب الاهـانه، بـل من بـاب ترجيح المصـلحه الكليّه النوعيه فى الخروج على الراحه الجزئيه الشخصـيه فى البقاء، و الخروج عن ساحه قـدس الجنان مقـدمه التوصـل إلى اخراج العدوّ الخبيث المخبث الشيطان عن قرب حضره الرحمن، كالخروج من

---

(١) الاحتجاج: ١/ ٥٢٠. و الآيه فى سوره طه: ١- ٢.

(٢) الاسراء: ٢٩.

(٣) طه: ١٢١.

(۴) البقره: ٣۶.

(۵) الأعراف: ٢٧.

المسـجد و المحراب لا خراج الكلاب، و قطع الصـلاه لـدرک ما هو افضل الفردين من جمعه أو جماعه، أو مدافعه الاخبثين، أو مهاجره الهجرتين، و كخروج الحسين عليه السّلام عن جوار الحرمين، فافهم و استقم و تدبر و اعتبر.

و أمّا ورد فى قوله تعالى وَ مَا أُنْزِلَ عَلَى الْمَلَكَيْنِ بِبَابِلَ هَارُوتَ وَ مَارُوتَ «١» من يشبّه التخطئه و

العصیان بالشرک و شرب الخمر، و قتل النفس المحترمه، و الافتتان بالزانیه، فمردود بالضعف و الشذوذ، و موافقه العامه، و مخالفه الأدلّه الاربع من الکتاب و السنه و الاجماع و العقل علی ما فی تفسیر العسکری «۲» و عیون الأخبار «۳» و عقائد الصدوق «۴»، و لیست من الرموز و لا المتشابه حتی یحتاج إلی تأویل الملکین بقراءه الملکین بکسر اللام، أو تأویلهما بالقوتین العلّامه و العماله کما تکلفه بعض المتصوفه جمعا بین النصوص.

و من جمله المتشابهات، بل المتناقضه ظاهرها قوله تعالی وَ إِنْ تُصِبْهُمْ حَسَنَةٌ یَقُولُوا هٰذِهِ مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ وَ إِنْ تُصِبْهُمْ سَیِّئَةٌ یَقُولُوا هٰذِهِ مِنْ عِنْدِکَ قُلْ کُلٌّ مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ «۵»، و قوله تعالی مٰا أَصٰابَکَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللّٰهِ وَ مٰا أَصٰابَکَ مِنْ سَیِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِکَ «۶».

و حاصل ما عن المعصوم فی تفسیر القمی «۷» تأویله: بأن الخیر و الشر

---

(۱) البقره: ۱۰۲.

(۲) التفسیر المنسوب للإمام العسکری علیه السّلام: ۴۷۲- ۴۷۵ ذ ح ۳۰۴.

(۳) عیون أخبار الرضا علیه السّلام: ۱/ ۲۶۶ ح ۱.

(۴) اعتقادات الصدوق (ضمن مصنفات الشیخ المفید): ۹۶.

(۵) النساء: ۷۸.

(۶) النساء: ۷۹.

(۷) تفسیر القمی: ۱/ ۱۴۴- ۱۴۵.

التکوینی کالرحمه و العقوبه، و النعمه و النقمه، و السرّاء و الضرّاء، النازله من السماء کل من عند اللّٰه، و مستند إلی فعله و مشیئته و القدر و القضاء و ان استفاد اسبابها المستحقه لها من الطاعه و العصیان، و الایمان و الشکر و الکفران، إلی الخلق، و الخیر و الشر التکلیفی بالحسنه و السیئه بمعنی الطاعه و المعصیه فبالعکس کلها مستنده إلی الخلق و ان کان اسبابها من العلم و القدره و العقل و الاختیار و آلات

الفعل و الفاعل و القابل كل من عند اللّه، و بهذين المعنيين يجمع بين الايتين و «لا جبر و لا تفويض بل أمر بين الأمرين» «۱» خلافا للجبريه الصرفه كالأشاعره و المتصوفه حيث ذهبوا إلى كفر وحده الوجود، و إن الواحد لا يصدر منه إلّا واحد، و هو الفاعل الحقيقى و العباد للّه صرف لا فاعل و لا مختار كحركه المرتعش، كما قال الرومى:

آلت حقى و فاعل دست حق كى توان بر دست حق زد

«۲» طعن و دق و خلاف للمفوضه الصرفه حيث ذهبوا إلى استناد الافعال من جميع الجهات من حيث السبب و المسبّب إلى نفس العباد و ليس له فيها مدخليه رأسا و خلافا لمتأخرى المتصوفه كملا صدرا و ملا هادى حيث ذهبوا إلى استناد افعال العباد إلى اختيارهم، و لكن الاختيار لا بالاختيار، بل بالإجبار و القضاء و القدر و المشبه به، جمعوا بين «المحكمات و المتشابهات» و بين «لا جبر و لا تفويض، بل أمر بين الأمرين» و هو و ان كان دون الجبر الصرف و الاليه لكنّه راجع اليه بالأخره و قسم منه تعالى اللّه عما يقول الظالمون علوا كبيرا.

من جمله الاخبار المشتبهه: ما رواه القمىّ «۳» و غيره فى تفسير قوله تعالى:

---

(۱) عيون اخبار الرضا عليه السّلام: ۱/ ۱۲۴ ح ۱۷.

(۲) مراده: أنت آله بيد اللّه تعالى، و متى يمكن قطع يده؟!

(۳) تفسير القمى: ۱/ ۳۴- ۳۵.

إِنَّ اللَّهَ لا يَسْتَحْيِي أَنْ يَضْرِبَ مَثَلًا ما بَعُوضَةً فَما فَوْقَها «۱» من انّ البعوضه على عليه السّلام و ما فوقها الذباب محمد صلّى اللّه عليه و آله و تحقيقه ما فى تفسير العسكرى عليه السّلام عن الباقر

عليه السّلام: «سمع هؤلاء شيئا و لم يضعوه على وجهه، انّما كان رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله قاعدا ذات يوم [هو] و على عليه السّلام، إذ سمع قائلا يقول: ما شاء اللّه و شاء محمد صلّى اللّه عليه و آله، و سمع آخر يقول: ما شاء اللّه و شاء على عليه السّلام.

فقال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله: لا تقرنوا محمد صلّى اللّه عليه و آله و عليا باللّه عزّ و جلّ، و لكن قولوا: ما شاء اللّه، ثم شاء [محمد، ما شاء اللّه ثم شاء] على، على ان مشيئته هى القاهره التى لا تساوى و لا تكافأ و لا تدانى، و ما محمد رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله فى اللّه و فى قدرته إلّا كذبابه تطير فى هذه الممالك الواسعه، و ما على فى اللّه و فى قدرته إلّا كبعوضه فى جمله هذه الممالك مع أنّ فضل اللّه على محمد صلّى اللّه عليه و آله و على عليه السّلام هو الفضل الذى لا يفى به فضله على جميع خلقه من أول الدهر إلى آخره» «۲».

و منها: قوله تعالى وَ فَوْقَ كُلِّ ذِی عِلْمٍ عَلِیمٌ «۳» حيث ان عمومه يستلزم التسلسل الباطل فى العالم و الاعلم و حلّ هذا الاشكال: ان معنى ذى العلم هو سلسله الممكنات المركبات من البارى و الذوات، و العليم هو العليم بالذات لا بالمعانى و الصفات، أعنى: الذات البسيطه التى صفاته من العلم و القدره و الحياه عين الذات فكما انّه واجب الوجود بالذات واجب الوجدان و الايجاد و العلم و القدره و الحياه بالذات لا بالغير حتى يستلزم التسلسل الباطل و لا بنفسه، بمعنى

أنّه الفاعل و القابل و المنفعل حتى يلزم التركيب و الـدور الباطل ايضا، بل بمعنى ان ذاته البسـيطه بسـيطه مجرده حتى عن التقيد بالذات و الصفات، فذاته عين صفاته

---

(۱) البقره: ۲۶.

(۲) التفسير المنسوب للإمام العسكرى عليه السّلام: ۲۰۹- ۲۱۰.

(۳) يوسف: ۷۶.

و صفاته عين ذاته، فوصفه بذاته لنفى التعطيل لا لأجل التحصيل.

و منها: قوله تعالى وَ أَلْقَى الْأَلْواحَ وَ أَخَذَ بِرَأْسِ أَخِيهِ يَجُرُّهُ إِلَيْهِ «۱»، قالَ يَا بْنَ أُمَّ لا تَأْخُذْ بِلِحْيَتِى وَ لا بِرَأْسِى «۲» و أحسن ما قيل فى تـأويله ما فى البحار «۳»: عن الصـدوق: أخـذ برأس نفسه و لحيه نفسه على العاده المتعارفه للناس اذا اغتم [أحـدهم] بمصاب عظيم أخذ برأسه و لحيته و لطم على رأسه و خذه و صدره و فخذه معاينا ماضـيه تعريضا لامّته من باب «إياك أعنى و اسمعى يا جاره» فإنّه من دأب الحكماء و البلغاء و ابلغ فى التبليغ، فإن الامه [بمنزله] الأغنام، و أبرهم و راعيهم النبى صلّى اللّه عليه و آله و الامام [و هما أحقّ] بالاغتمام.

و قال السيّد: أجرى موسـى اخاه هارون مجرى نفسه لأنّه كان اخاه و شـريكه و من يمسه من الخير و الشـر ما يمسه، فصـنع به ما يصـنع الرجـل بنفسه فى احـوال [الفكر و] الغضب، فهـذه الامور تختلـف باختلاف العـاده، فقـد يكـون مـا هو اكرام فى بعضـها استخفافا فى غيرها، و بالعكس «۴».

و من الآيـات المتشابهـات فى الجبر: قوله تعـالى يُضِلُّ مَنْ يَشاءُ وَ يَهْدِى مَنْ يَشاءُ* «۵»، و ما أشـبهها، و قـد أوّلها الامام على بن محمد الهادى عليه السّلام بوجهين:

أحدهما: [إخبار] بالقدره على هدايه من يشاء، و ضلال من يشاء، و إذا

أجبرهم بقدرته على أحدهما لم يجب لهم ثواب، و لا عليهم عقاب، و بطلت مواعيد السنه و الكتاب.

الثانى: تأويل الهدايه بالتعريف، أى يعرفهم الهدايه و الضلال، كقوله تعالى:

---

(١) الأعراف: ١٥٠.

لارى، سيد عبد الحسين، مجموعه مقالات، در يک جلد، مؤسسه المعارف الإسلاميه، قم - ايران، اول، ١۴١٨ ه ق

مجموعه مقالات؛ ص: ۴۴٧

(٢) طه: ٩۴.

(٣) بحار الأنوار: ١٣/ ٢٢٠.

(۴) تنزيه الأنبياء: ٨٠.

(۵) فاطر: ٨.

مجموعه مقالات، ص: ۴۴٨

وَ أَمّا ثَمُودُ فَهَدَيْناهُمْ أى عرّفناهم «١».

قيل: هل فوّض اللّه إلى عباده أفعالهم؟

قال عليه السّلام: هم أضعف من ذلک و أقلّ.

قيل: فجبرهم؟

قال عليه السّلام: هو أعدل من ذلک و أجل.

[قيل:] فالتفويض شرک باللّه، و الجبر ظلم على اللّه.

قال عليه السّلام: لا جبر و لا تفويض، بل أمر بين الأمرين.

قيل: فما أمر بين الأمرين.

قال عليه السّلام: وجود السبيل إلى اتيان ما أمروا به، و ترک ما نهوا عنه» «۲».

قوله تعـالى أَنَّ اللّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَ قَلْبِهِ «۳» و الحيلوله بإتمـام الحجه البـالغه بأن لا يعلم الحقّ باطلا و الباطل حقا، أو بالألطاف الخاصه المقرّبه إلى الطاعه و المبعـده عن المعصـيه، زائدا على الأمر و النهى، أو بفسخ العزائم و نقض الهمم «۴»، أو بأعلميّته بما فى قلوبنا منا، أو بشرح الصدور و غمّتها.

إلى هنـا جفّ قلمه الشـريف، فى هـذا الكتاب المنيف، الـذى عباراته تنبيه و إرشاد، و هـدايه و رشاد، من رغب فيه فقـد رشـد و هدى و من رغب عنه فقد ضلّ و غوى، و السلام على من اتّبع الهدى، و خالف الهوى، و اجتنب ما يوجب الردى.

---

(۱) تحف العقول: ۴۷۵. و الآيه: فصلت: ۱۷.

(۲) العدد القويه: ۲۹۸ ح ۳۲.

(۳) الأنفال: ۲۴.

(۴) فى الأصل: و نضم البهائم، و

ما أثبتناه وفقا لما ورد عن أمير المؤمنين عليه السّلام فی نهج البلاغه: ۵۱۱ ح ۲۵۰ (قصار الحکم) حیث قال علیه السّلام: عرفت اللّه سبحانه بفسخ العزائم، و حلّ العقود، و نقض الهمم.

مجموعه مقالات، ص: ۴۵۱

۱۰- عرفان السلمانی بحقائق الإیمان (رساله فی حب الدنیا)

اشاره

مجموعه مقالات، ص: ۴۵۳

مقدّمه التحقیق

الحمد للّه ربّ العالمین، و الصلاه و السلام علی أشرف الأنبیاء و المرسلین، و علی آله الطیّبین الطاهرین.

و بعد:

من خلال استعراضنا للنصوص الکثیره الوارده فی ذمّ الدنیا و التعلّق بها نجد أن هناک تقاطع واضح بین حب اللّه و حب الدنیا، فعند ما یکون حب الدنیا محورا للإنسان و قاعده له فی سلوکه و تصرفاته فانّه یعمی الإنسان عن رؤیه اللّه تعالی أو حبّه، حیث لا یمکن اجتماع ولاءین فی قلب واحد، و الدنیا کما یصفها الإمام الصادق علیه السّلام: «کماء البحر من ازداد منه شربا ازداد عطشا» و هی کذلک التی تفرّغ الصلاه من معناها و الصیام من معناه و تفرّغ کلّ عباده من معناها ..

و لهذا السبب نجد ان العلماء کتبوا المئات من الرسائل حول هذا الموضوع و أکّدوا علی حرمه حبّ الدنیا بالرغم من اختلافهم فی تفصیلات هذه الحرمه.

و من هذه المؤلّفات نجد رساله حب الدنیا للسید المجاهد عبد الحسین اللاری قدس سرّه و التی تحدّث فیها باسهاب عن حب الدنیا باعتباره (رأس کلّ خطیئه) و تحدّث عن بعض الشیعه الذین یعتقدون بأنهم سیردون الجنّه بدون حساب من خلال حدیث (حبّ علیّ حسنه لا یضر معه سیئه) متناسین بذلک ما ذکره علماؤنا الأعلام حول (شرطها و شروطها)، انها رساله علی صغرها فهی غنیه بمعانیها و أفکارها، و هی جدیره بالمطالعه و الدارسه.

مجموعه مقالات، ص: ۴۵۴

و قد اعتمدنا فی تحقیق هذا الکتاب علی طبعه حجریه، طبعت بطهران فی سنه ۱۳۱۳ ه علی ید علی أکبر الطالقانی.

و قد حصلنا علی صوره منها من مکتبه المرحوم الشیخ حسن نخبه الفقهاء العامّه فی مدینه لار.

و أمّا عملنا فکان علی النحو

التالى:

۱- استنسخنا الكتاب على نسخته الخطّيه.

۲- استخرجنا الآيات القرآنيه الشريفه و طابقناها مع القرآن الكريم و أثبتناها كما هى فى القرآن.

۳- استخرجنا الأحاديث و الروايات الوارده فى الكتاب و أرجعناها إلى مصادرها الحديثيه و صحّحناها وفقا للمصادر.

۴- ما أضفناه من المصادر أو من عندنا لاستقامه المعنى جعلناه بين [].

و أخيرا: نتقدّم بخالص الشكر و التقدير إلى الفاضل محمود البدرى الذى قام بتحقيق هذه الرساله الجليله.

و آخر دعوانا أن الحمد للّه ربّ العالمين اللجنه العلميّه للمؤتمر

مجموعه مقالات، ص: ۴۵۵

بسم اللّه الرّحمن الرّحيم

الكلام فى عقوبه حبّ الدنيا و سوء عاقبته، و تفصيل الكلام فيهما

انّه اختلف علماؤنا المخلصون بعد اتّفاق النصوص و الفتاوى فى الجمله على حرمه حبّ الدنيا فى أنّ حرمته هل هى حرمه نفسيّه كالزنا و شرب الخمر كما هو ظاهر النصوص، و عناوين محدّثيها، و صريح استاد أساتيدنا الأعلام السيد على التسترى طاب ثراه، أم حرمه غيريه، كحرمه المقدّمات المفضيه إلى الحرام، من السعايه و الإعانه عليه، كما عليه استادنا الروحانى الفاضل الهمدانى طاب ثراه؟ على قولين، بل عمل أكثر أصحابنا الغفله، وفاقا للعوام و الجهله على خرق هذين القولين، و ترتيب آثار الوجوب النفسى العينى التعيينى عليه فى البين، بل كثيرا ما نرى منهم تقديم آثاره عند التعارض على آثار سائر الواجبات النفسيّه المزاحمه له، كتقديم حفظ بيضه الاسلام على جميع الواجبات النفسيه المزاحمه له، حتى على نفوس الأنام، بل و كثيرا من المنهمكين فى حبّ الدنيا، و المقتحمين فى حطامها و رئاستها و زخارفها من يزعم وجوب ذلك عليه.

فالأقوال إذا ثلاثه، و تحقيق الحقّ منها يتوقّف على تشخيص محل النزاع و منشئه و علاجه، و ثمره كلّ من الأقوال و نصوصه، و دلالته و بيان عقوبات حبّ الدنيا و سوء عواقبه.

مجموعه مقالات،

ص: ۴۵۶

فنقول: أمّا محل النزاع فتفصيل الكلام فيه أن يقال:

أمّا الـدنيا فعباره عمّا عـدا الآخره من كلّما هو فى معرض الفناء و عالم الزوال المقابل بكلّ ما هو خلافه، ممّا هو فى معرض البقاء و عالم الآخره من الصـحّه و الراحه، و العزّ و الجاه، و الرئاسه و السلطنه، و النساء و البنين، وَ الْقَنٰاطِيرِ الْمُقَنْطَرَهِ مِنَ الذَّهَبِ وَ الْفِضَّهِ وَ الْخَيْلِ الْمُسَوَّمَهِ وَ الْأَنْعٰامِ وَ الْحَرْثِ ذٰلِكَ مَتٰاعُ الْحَيٰاهِ الدُّنْيٰا وَ اللّٰهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَآبِ «۱».

و أمّا حبّه فيختلف باعتبار كلّ من جهاته و موارده و مراتبه.

فأمّا من جهاته فباعتبار أنّ من الـدنيا ما يحبّه المكلّف من جهه محض مقدّميّته و موصـليّته إلى الطاعه، كحبّ الاسـتطاعه لمحض الحجّ، و النصاب لمحض الزكاه و المال لمحض الإنفاق و الصدقه و الكفّ عن الحرام.

و منه ما يحبّه من جهه مقـدّميّته و موصـليته إلى الحرام، كالرئاسه للجور و الظلم، و المال للإسـراف و التبذير، و الزينه للشـهره، و العلم للسمعه.

و منه ما يحبّه لنفسه لا لأجل المقدّميّه الموصليّه إلى شى ء.

و أمّـا اختلافه باعتبـار مـوارده، فمن حيث تعلّقه تـاره بمبغوضـات الشـارع و منهيـاته، كحبّ الجور و الظلم، و تـاره بمحبوبـاته و مطلوباته، كحب العدل و الإحسان، و ثالثه بمباحاته، كحبّ الطيّبات من المطاعم و المشارب و المناكح.

و أمّـا اختلافه باعتبـار مراتبه من حيث القوّه و الضـعف فباعتبـار أنّ ميـل النفس إلى مثـل الطعام اللذيـذ؛ أمّا أن يكون على وجه يساوى الميل إلى ضدّه، أو

---

(۱) آل عمران: ۱۴.

يغلبه الميل إلى ضـدّه، أو يغلب هو الميل إلى ضـدّه اختيارا أو قهرا على وجه يبلغ حدّ العشق، و يسـهل عنده تحمّل الآلام التى لا تطاق،

بـل لاـ يحسن بهـا حين اشـتغال نار العشق كما كانوا يترصّـ دون إخراج السـهام التى لا يطاق إخراجها من بـدن على عليه السّـلام أحوال صلاته، و ذلک الحبّ فى أوّل مراتبه المذکوره ضعيف، و فى الثانى منها أضعف، و فى الثالث قوى، و فى الرابع أقوى.

و إذ قـد عرفت اختلاف حبّ الـدنيا باعتبار کلّ من جهاته و موارده و مراتبه، فاعلم: أنّ الّذى هو محلّ النزاع من جهاته، فانّما هو فى حبّه من جهه نفسه لاـ من جهته مقـدّميّته و موصـليّته إلى شـى ء، لأـنّ حکمه من جهه المقـدّميّه انّمـا هـو حکم ذى المقـدّمه المترتّب عليه، إن واجبا فواجب، و إن منـدوبا فمنـدوب، و إن حراما فحرام، و إن مکروها فمکروه، فالدنيا التى هى مقدّمه الطاعه من حيث انّه مقـدّمه للطـاعه عين الآـخره و خارج عن منصـرف نصوص ذمّ الـدنيا، بل يصـحّ سـلبه عنه عرفا، بل ورد النصّ بحبّه شرعا.

و أمّـا محـلّ النزاع من مـوارده فانّمـا هـو فى الحبّ المتعلّـق بمباحـات الشـارع لاـ المتعلّق بمحبوبـاته، فـإنّه محبوب، و لاـ المتعلّق بمبغوضاته فإنّه مبغوض عقلا و نقلا، کقوله تعالى إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفاحِشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا لَهُمْ عَذابٌ أَلِيمٌ «۱».

و قوله عليه السّلام: «من أحبّ عمل قوم شارکهم» «۲».

و أمّا محلّ النزاع من مراتبه فهو الحبّ القوى بالدنيا الغالب على حبّ ضدّه

---

(۱) النور: ۱۹.

(۲) بشاره المصطفى لشيعه المرتضى: ۷۴، عنه بحار الأنوار ۶۸: ۱۳۰ ح ۶۲ مفصّلا.

الآخره، بل المفارق عنه عنـد التزاحم و ترتيب الآثار على وجه يختصّ التأثير به دونه، کحبّ عمر بن سـعد (لعنه اللّه) ملک الرى «۱» الموعود به على قتل الحسين عليه السّلام، حيث آثره على ملک

الآخره مع علمه و اعترافه «۲»، لا الحبّ الضعيف المساوی

---

(۱) الرّی- بتشدید الراء-: من بلاد فارس، لم تکن مدینه فی الشرق أعمر منها، و ان کانت نیسابور أکبر رقعه منها، و هی عجیبه فی الحسن و الجمال.

(۲) قال أرباب السیر: و کان ابن زیاد قد بعث عمر بن سعد- قبیل شهر المحرّم- قائدا علی أربعه آلاف إلی (ثغردستبی) لأنّ (الدیلم) قد غلبوا علیها، و کتب له عهدا بولایه (الری و ثغردسبتی و الدیلم) فعسکر ابن سعد فی (حمام أعین)، فلمّا کان من أمر الحسین علیه السّلام ما کان، دعاه ابن زیاد و قال له: سر إلی الحسین، فإذا فرغنا ممّا بیننا و بینه سرت إلی عملک.

فاستعفاه عمر بن سعد من ذلک، فقال ابن زیاد: نعم علی أن تردّ لنا عهدنا الذی کتبناه لک، فلما قال له ذلک استمهله ابن سعد یوما، لینظر فی الأمر و یأتیه بالجواب فی الیوم الثانی.

فظلّ طوال ذلک الیوم بلیلته یستشیر نصحاءه، فکلّهم نهاه عن الاقدام علی حرب الحسین علیه السّلام، و ممّن أتاه ابن اخته حمزه بن المغیره بن شعبه لمّا سمع بذلک، فقال له- ممّا قال-: «أنشدک اللّه أن لا تسیر إلی الحسین، فتأثم و تقطع رحمک، فو اللّه لئن تخرج من دنیاک و مالک و سلطان الأرض کلّها خیر لک من أن تلقی اللّه بدم الحسین بن فاطمه».

فقال ابن سعد: أفعل و بات لیلته تلک قلقا مفکّرا فی أمره و سمع فی اخریات اللیل و هو یقول:

أ أترک ملک الرّی و الرّی منیتی أم أرجع مأثوما بقتل حسین

و فی قتله النار التی لیس دونها حجاب و ملک الرّی قرّه عینی

و عند الصباح أتی ابن زیاد،

فقـال له: «أيّها الأمير، إنّك قـد ولّيتنى هـذا العمل و سـمع به الناس، فإن رأيت أن تنفـذه لى فافعل و تبعث إلى قتال الحسـين من أشراف الكوفه من لست أغنى فى الحرب منه، و سمّى له أناسا.

فقال ابن زياد: لست أستأمرك فى من أريد أن أبعث فان سرت بجندنا، و إلّا فابعث إلينا بعهدنا.

قال ابن سعد: فانّى سائر إليه غدا، فأقبل فى أربعه آلاف حتى نزل بالحسين من الغد، أى: فى اليوم الثالث من المحرّم.

انظر: أنساب الأشراف للبلاذرى ۳: ۱۷۷، تاريخ الطبرى ۵: ۴۱۰، الكامل لابن الأثير ۳: ۲۸۳، مقتل الخوارزمى ۱: ۲۴۰.

مجموعه مقالات، ص: ۴۵۹

و المجامع لحبّ ضدّه فضلا عن الأضعف المغلوب لضدّه عند التزاحم و ترتيب الآثار، كحبّ الحر للرئاسه، حيث آثر الآخره عليه عند التزاحم، و ذلك أمّا الصحّه سلب الحبّ أو انصرافه عرفا عن غير ذى الأثر و التأثير، و هو الضعيف و الأضعف المفروضين إلى خصوص ذى الأثر و التأثير، و هو القوى المفروض كصحّه سلب الدنيا عرفا أو انصرافه، كذلك عن الدنيا المطلوبه للشارع، كالتناكح للتناسل، أو المقدّمه لمطلوبه، كتحصيل المال لوفاء الدين من حيث هو، كذلك إلى خصوص ما ليس بمطلوبه و لا مقدّمه لمطلوبه.

و ممّا ذكرنا يعلم أيضا؛ أنّ المراد بالمودّه و الحبّ فى قوله تعالى قُلْ لا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبى «۱»، و قوله فى المستفيضه: «حبّ علىّ حسنه لا يضرّ معه سيئه» «۲»؛ انّما هو حبّ القوى الغالب على حبّ ضدّه من العصاه و المغالى دون الأعمّ منه، و من الحبّ الضعيف المساوى و المجامع لحبّ أضداده من العصاه، كحبّ العامّه له، أو من المعاصى، كحبّ أغلب الخاصّه له المفارقين له

فی العمل.

هذا مضافا إلی ما فی النصوص المستفیضه الصحیحه الصریحه من تقیید إطلاقات حبّ العتره الطاهره صلوات اللّه علیهم بالحبّ الملازم لعلمهم، کما فی الوسائل «۳» و مستطرفات السرائر «۴» عن الصادق علیه السّلام، و فی مجالس الصدوق «۵»

---

(۱) الشوری: ۲۳.

(۲) المناقب ۳: ۱۹۷- ۱۹۸، الفردوس ۲: ۱۴۲ ح ۲۷۲۵، بحار الأنوار ۸: ۳۰۱ ح ۵۵ و ۳۹: ۲۵۶.

(۳) الوسائل ۱۱: ۱۸۴ ح ۳ و ج ۱۵: ۲۳۴ ب «۱۸».

(۴) مستطرفات السرائر: ۱۴۳ ح ۱۰ و ص ۶۳۶.

(۵) الأمالی للشیخ الصدوق: ۶۲۵، المجلس «۹۱».

مجموعه مقالات، ص: ۴۶۰

بتفاوت ما عن الباقر علیه السّلام: «قال: یا جابر، أ یکفی من انتحل التشیّع أن یقول بحبّنا أهل البیت؟ فو اللّه ما شیعتنا إلّا من اتّقی اللّه و أطاعه، و ما کانوا یعرفون إلّا بالتواضع و التخشّع و کثره ذکر اللّه، و الصوم و الصلاه، [و البرّ بالوالدین،] و التعهّد للجیران من الفقراء و أهل المسکنه و الغارمین و الأیتام، و صدق الحدیث، و تلاوه القرآن، و کفّ الألسن [عن الناس] إلّا من خیر، و کانوا امناء عشائرهم فی الأشیاء.

فقال جابر: یا ابن رسول اللّه، لست أعرف أحد بهذه الصفه.

فقال: یا جابر، لا تذهبنّ بک المذاهب، أ حسب الرجل أن یقول: أحبّ علیا و أتولّاه [ثمّ لا یکون مع ذلک فعالا]، فلو قال: أحبّ رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله، فرسول اللّه خیر من علی علیه السّلام ثمّ لا یعمل بعمله، و لا یتّبع سنّته ما نفعه حبّه إیّاه شیئا، فاتّقوا اللّه و اعملوا «۱» لما عند اللّه لیس بین اللّه و بین أحد قرابه، أحبّ العباد إلی اللّه و أکرمهم علیه أتقاهم له، و أعملهم بطاعته.

[یا

جابر،] و اللّه ما يتقرّب إلى اللّه جلّ ثناؤه إلّا بالطاعه، ما معنا براءه من النار، و لا على اللّه لأحد حجّه، من كان للّه مطيعا فهو لنا وليّ، و من كان للّه عاصيا فهو لنا عدو، و لا تنال ولايتنا إلّا بالورع و العمل».

و فى البحار «۲»: عن الحسن بن الوشّاء قال: كنت بخراسان مع الرضا عليه السّلام فى مجلسه، و كان زيد بن موسى عليه السّلام حاضرا، قد أقبل على جماعه فى المجلس يفتخر عليهم و يقول: نحن و نحن، و أبو الحسن عليه السّلام مقبل على قوم يحدّثهم، فسمع

---

(۱) كذا فى المصدر، و فى الأصل: و اعلموا.

(۲) بحار الأنوار ۴۳: ۲۳۰ ح ۲.

مجموعه مقالات، ص: ۴۶۱

مقاله زيد، فالتفت إليه و قال: «يا زيد، أ غرّك قول ناقلى الكوفه: أنّ فاطمه عليها السلام أحصنت فرجها، فحرّم اللّه ذرّيتها على النار، و اللّه ما ذلك إلّا للحسن و الحسين عليهما السّلام و ولد بطنها خاصّه، و أمّا أن يكون موسى بن جعفر عليه السّلام يطيع اللّه، و يصوم نهاره، و يقوم ليله، و تعصيه أنت، ثمّ تجيئان يوم القيامه سواء، لأنت أعزّ على اللّه عزّ و جلّ منه.

انّ على بن الحسين عليه السّلام كان يقول: لمحسننا كفلان من الأجر، و لمسيئنا ضعفان من العذاب»، ثمّ التفت إلى الوشّاء فقال: «كيف تقرءون هذه الآيه قالَ يا نُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صالِحٍ «۱»».

[فقلت: من الناس من يقرأ انّه عمل غير صالح، و منهم من يقرأ انّه عمل غير صالح، فمن قرأ انّه عمل غير صالح فقد] نفاه عن أبيه.

فقال عليه السّلام: كلّا لقد كان ابنه، و لكن لمّا عصى اللّه

عزّ و جلّ نفاه عن أبيه، كذا من كان لم يطع اللّه عزّ و جلّ فليس منّا، و أنت إذا أطعت اللّه عزّ و جلّ فأنت منّا أهل البيت».

و فى ضمن حديث آخر قال عليه السّلام للحسن بن الجهم: «من خالف دين اللّه فابرأ منه كائنا من كان من أى قبيله كان، و من عادى اللّه فلا تواله كائنا من كان من أى قبيله كان.

فقلت له: يا بن رسول اللّه، و من الّذى يعادى اللّه؟

قال: من يعصيه «۲»؟

---

(۱) هود: ۴۶.

(۲) عيون أخبار الرضا عليه السّلام ۲: ۲۳۵، عنه بحار الأنوار ۴۹: ۲۱۹ ح ۴ و ۹۶: ۲۲۴ ح ۱۹.

و روى فى تفسير الآيه الشريفه وَ قَدِمْنا إِلى‌ ما عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْناهُ هَباءً مَنْثُوراً «۱» انّ هؤلاء قوم يصلّون و يصومون و يقومون و هنا «۲» من الليل، و لكن إذا عرض عليهم شى ء من الحرام أخذوه «۳».

و فى كتاب الكلمه الطيبه عن تفسير العسكرى عليه السّلام «۴»: انّه دخل رجل على الجواد عليه السّلام مسرورا، فسأله الإمام عن وجه سروره فقال: سمعت من أبيك عليه السّلام انّ أحسن أيّام سرور العبد وفّقه اللّه للصدقات و الإحسان و النفع إلى إخوانه المؤمنين، و اليوم قد أتانى عشره نفر من إخوانى الفقراء و ذوى العيله من بلدهم فأعطيت كلّا منهم عطاء، و سرورى لأجل ذلك.

فقال عليه السّلام: «لعمرى ينبغى لك أن تسرّ إذا لم تحبطه فيما قبل و لا فيما بعد».

فقال: كيف أحبطه و أنا من خلّص شيعتكم؟

فقال له الإمام عليه السّلام: «ألا قد أبطلت احسانك و صدقاتك».

قال: و لم يا بن رسول اللّه؟

فقال عليه السّلام: لقوله تعالى لا تُبْطِلُوا صَدَقاتِكُمْ بِالْمَنِّ

وَ الْأَذىٰ «۵».

قال: يا بن رسول اللّه، انّى لم أمنّ على الّذين تصدّقت عليهم، و لم أوذهم.

فقال: «إنّ اللّه تعالى يقول لا تُبْطِلُوا صَدَقاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَ الْأَذىٰ على وجه الإطلاق، و لم يقيّده بالمنّ و الأذى على من تصدّقت عليه، ثمّ قال عليه السّلام: أ ترى

---

(۱) الفرقان: ۲۳.

(۲) فى الهامش: «الوهن على ما فى القاموس: نحو من نصف أو بعد ساعته». منه رحمه اللّه.

(۳) تفسير على بن إبراهيم ۲: ۱۱۳، عنه بحار الأنوار ۷: ۱۷۶ ح ۹.

(۴) تفسير الإمام العسكرى: ۳۱۴، عنه بحار الأنوار ۶۸: ۱۵۴ ح ۱۱ مفصّلا.

(۵) البقره: ۲۶۴.

انّ إيذاء من تصدّقت عليه أعظم، أم إيذاءك الحفظه و الملائكه المقرّبين الحافّين بك، أم إيذاءك إيّانا؟

فقال: بل هذا يا بن رسول اللّه.

فقال عليه السّلام: انّك قد آذيتنى و آذيتهم، و أبطلت صدقاتك بقولك: أنا من خلّص شيعتكم، ويلك أ تدرى من خلّص شيعتنا؟

قال: لا.

قال: حزبيل مؤمن آل فرعون و صاحب يس الّذى ذكره اللّه بقوله وَ جاءَ رَجُلٌ مِنْ أَقْصَى الْمَدِينَهِ يَسْعىٰ «۱» و سلمان و أبو ذر و المقداد و عمّار. الحديث.

و فى مرسل ابن أبى عمير فى الوسائل «۲» عن الصادق عليه السّلام: «ما أحبّ اللّه من عصاه»، ثمّ تمثّل:

تعصى الإله و أنت تظهر حبّه هذا محال فى الفعال بديع

لو كان حبّك صادقا لأطعته انّ المحبّ لمن يحبّ مطيع «۳»

و من جمله أشعاره عليه السّلام فى ديوانه:

لا تخدعنّ فللمحب دلائل و لديه من نجوى الحبيب رسائل «۴»

إلى آخر أشعاره عليه السّلام.

و من الدلائل الأربعه عشر «۵» إلى غير ذلك من الأخبار و الآثار الصحيحه

---

(۱) القصص: ۲۰.

(۲) الوسائل ۱۱: ۲۴۳ ح ۵.

(۳) الوسائل ۲۸:

۳۴۰ ب «۱۰»

(۴) ديوان الإمام على عليه السّلام: ۳۴۶، فى خطابه إلى همام بن أغفل الثقفى.

(۵) و هى الدلائل التى ذكرها أمير المؤمنين عليه السّلام فى إحدى قصائده و التى يبيّن فيها

الصريحه فى تخصيص عمومات مدح الشيعه «۱» و تخصّصها بمثل سلمان و أبى ذر و مقداد و مؤمن آل فرعون و صاحب يس و أصحاب الكهف، و مع ذلك كلّه كيف يجوز لأصحابنا المحدّثين الاجتراء و الافتراء على اللّه و رسوله الكذب بإغراء أنفسهم و إغراء العوام فى المحافل و المنابر بمثل عمومات: «حبّ على حسنه لا يصرّ معه سيئه» «۲» و بمثل عمومات مدح الشيعه مع تخصيصها أو تخصّصها بمثل سلمان و أبى ذر و أصحاب الكهف بالاستفاضه، بل التواتر، بل الأدلّه الأربع كما

---

(۱) صفات المحبّين للّه جلّ شأنه، و هذه الدلائل- حسب ما وردت فى القصيده- هى:

لا تخدعنّ فللمحب دلائل ولديه من نجوى الحبيب رسائل

منها تنعّمه بما يبلى به و سروره فى كلّ ما هو فاعل

فالمنع منه عطيه معروفه و الفقر إكرام و الصفا عاجل

و من الدلائل أن يرى متحفّظا متقشّفا فى كلّ ما هو نازل

و من الدلائل أن تراه مشمّرا فى خرقتين عى شطوط الساحل

و من الدلائل زهده فيما ترى من دار ذلّ و النعيم الزائل

و من الدلائل أن يرى فى عزمه طوع الحبيب و أن ألحّ العاذل

و من الدلائل أن يرى من شوقه مثل السقيم و فى الفؤاد غلائل

و من الدلائل أن يرى من أنسه مستوحشا من كلّ ما هو شاغل

و من الدلائل ضحكه بين الورى و القلب محزون كقلب الثاكل

و من الدلائل حزنه و

نحيبه جوف الظلم فما له من عاقل

و من الدلائل أن يرى متهتّكا بسؤال من يحظى لديه السائل

و من الدلائل أن تراه باكيا أن قد رآه على قبيح عاقل

و من الدلائل أن تراه مسافرا نحو الجهاد و كلّ فعل فاضل

و من الدلائل أن تراه مسلما كلّ الأمور إلى المليك العادل

(١) انظر: الوسائل ١: ٨٨ ب «٢٠»، و انظر ما كتبه الطبرى فى بشاره المصطفى لشيعه المرتضى، و الشيخ الصدوق فى فضائل الشيعه، و غيرها من الكتب التى تحدّثت عن هذا الموضوع.

(٢) تقدّمت تخريجاته فى ص: ۴۵۹ هامش (٢).

فصّلناها فى رسالتنا الإنذاريّه لإنذار العوام.

و هل حال هؤلاء العلماء إلّا كحال من وصفه اللّه تعالى بقوله إِنَّ كَثِيراً مِنَ الْأَحْبارِ وَ الرُّهْبانِ لَيَأْكُلُونَ أَمْوالَ النّاسِ بِالْباطِلِ «١» بالرشاء و تخفيف الشرائع، و على عكس ما قال اللّه لِيَتَفَقَّهُوا فِى الدِّينِ وَ لِيُنْذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ «٢»، ثمّ انّ هذا كلّه فى تشخيص محلّ النزاع من الدنيا المذمومه و حبّها.

و أمّا ثمرته فيظهر فى عشق المحبّ للدنيا فى العاجل، و استحقاقه العقاب عليه فى الآجل بمجرّد حبّه للإضرار أو لكونه من الكبائر الموعود عليه النار على القول بحرمته نفسيا، و عدم العشق و استحقاق العقاب بمجرّده على القول بالعدم.

و أمّا منشأ النزاع فأحد وجوه على سبيل منع الخلو:

منها: عدم تشخيص محلّ النزاع و زعم المنكر حرمته النفسيّه انّ مراد مثبتيّه حرمه حبّه مطلقا من جميع الجهات و فى جميع الموارد و المراتب، و قد عرفت اختصاصه ببعض جهاته و موارده و مراتبه لا كلّها، و زعم المثبت وجوبه شمول محلّ النزاع لما هو طاعه أو مقدّمه للطاعه،

و قد عرفت خروج هذا القسم منه و اختصاص النزاع بما عداه.

و منهـا: توهّم انّ حبّ الـدنيا فى غير المعصوم من الـذاتيّات التى لا تتغيّر، سيّما فى مثل المسـرفين، و أبناء الملوك، و السـلاطين الناشئين فى لذائذ الدنيا و زخارفها، فتكليفهم بالخروج عن حبّ ما نشئوا فيه خلفا عن سلف، و أبا عن

---

(١) التوبه: ٣۴.

(٢) التوبه: ١٢٢.

جدّ، من قبيل التكليف بما لا يطاق عاده المستحيل عقلا.

و فيه نقضـا بـأنّ تكليفهم بـالخروج عن ذلـك الحبّ ليس بأصـعب من تكليفهم بـالخروج عن دين الآبـاء و الامّهـات، و مهاجره الأحبـاب و الأوطـان، و المجاهـده معهم بـإراقه الـدماء، و مع النفس بـإزاله أخلاقها الرذيله الفطريّه الجبليّه، من الجبن و البخل و الحسـد و سوء الخلق و تبـديلها بالضـدّ، و حلّا بأنّ الـذاتى الـذى لا يتغيّر إنّما هو الـذاتى التكوينى، كقبـح المنظر و حسـنه، و أمّا الـذاتى التكليفى كمـا نحن فيه، فتتغيّر غايته بالتحصـيل لا الحصول، و يطاق التكليف بإزالته و تبـديله بالضـدّ غايته بالمجاهـده و التدريـج شـيئا فشـيئا لاـ بـالفور دفعه، فكما انّ معالجه الجبن يحصل بمزاوله الامور المهوّله، و الاقتحام فى الأمكنه المخوّفه و إن صعب عليه ذلك فى المرّه الاولى إلّا انّه يسـهل عليه فى الثانيه و الثالثه شـيئا فشـيئا إلى أن يتبـدّل جنبه الذاتى بملكه الشـجاعه، و هكـذا معالجه البخل و الوسوسه و الحسـد و سوء الخلق، فكـذا معالجه حبّ الـدنيا و سائر الأخلاق الرذيله الجبليّه يحصل بمزاوله أضدادها و ملاحظه المعقول و المنقول من مضارّها، و إن صـعب عليه ذلك فى المرّه الاولى إلّا انّه يسهل عليه فى الثانيه و الثالثه شيئا فشيئا إلى أن يصير الضدّ له خلقا و

طبيعه ثانيه حسب ما فصّل فى علم الأخلاق.

و منها: ما زعمه بعض الأصحاب تبعا لأستادنا الرّوحانى الفاضل الهمدانى دام ظله من استلزام حرمته النفسيّه فسق ما عدا المعصوم من جلّ الناس، بل كلّهم، و اللازم باطل، فالملزوم مثله.

بيان الملازمه انّ حبّ الدنيا من المال و الجاه و العزّ، و الرئاسه و السلطنه، و النساء و البنين و القناطير المقنطره، ممّا لا ينفكّ عنه جلّ الناس، بل كلّهم.

مجموعه مقالات، ص: ۴۶۷

و أمّا بطلان اللازم فلما فيه من اختلال نظام إقامه الجماعات، و اثبات الحقوق و الشهادات، و هجر الإخوان، و قطع المواصله و المودّات.

و الجواب: إمّا نقضا؛ فبصريح قوله تعالى وَ إِنْ تُطِعْ أَكْثَرَ مَنْ فِي الْأَرْضِ يُضِلُّوكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ «۱» وَ ما أَكْثَرُ النّاسِ وَ لَوْ حَرَصْتَ بِمُؤْمِنِينَ «۲».

وَ قَلِيلٌ مِنْ عِبادِيَ الشَّكُورُ «۳» وَ لا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شاكِرِينَ «۴» فَأَبى أَكْثَرُ النّاسِ إِلّا كُفُوراً* «۵» لَأَحْتَنِكَنَّ ذُرِّيَّتَهُ إِلّا قَلِيلًا «۶» وَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ إِلّا عِبادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ «۷» وَ لَقَدْ ضَلَّ قَبْلَهُمْ أَكْثَرُ الْأَوَّلِينَ «۸» و كانَ أَكْثَرُهُمْ مُشْرِكِينَ «۹» وَ إِنَّ كَثِيراً مِنَ الْخُلَطاءِ لَيَبْغِي بَعْضُهُمْ عَلى بَعْضٍ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ وَ قَلِيلٌ ما هُمْ «۱۰».

و فى عدّه مواضع من القرآن أيضا وَ لكِنَّ أَكْثَرَ النّاسِ لا يَعْلَمُونَ* «۱۱»، و فى عدّه مواضع اخر وَ لكِنَّ أَكْثَرَ النّاسِ لا يُؤْمِنُونَ* «۱۲»، و فى عدّه مواضع

---

(۱) الأنعام: ۱۱۶.

(۲) يوسف: ۱۰۳.

(۳) سبأ: ۱۳.

(۴) الأعراف: ۱۷.

(۵) الاسراء: ۸۹، الفرقان: ۵۰.

(۶) الاسراء: ۶۲.

(۷) الحجر: ۳۹- ۴۰.

(٨) الصافات: ٧١.

(٩) الروم: ۴٢.

(١٠) ص: ٢۴.

(١١) وردت هذه الآيه (١٢) مرّه فى القرآن الكريم، منها: الأعراف: ١٨٧، هود ١٧، يوسف:

٢١ و ۴٠ و ۶٨.

(١٢) هود:

۱۷، الرعد: ۱، غافر: ۵۹.

مجموعه مقالات، ص: ۴۶۸

اخر أيضا وَ لٰكِنَّ أَكْثَرَ النّٰاسِ لٰا يَشْكُرُونَ* «۱» وَ مٰا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللّٰهِ إِلّٰا وَ هُمْ مُشْرِكُونَ «۲»، أى شرك طاعه لا شرك عباده كما ورد فى تفسيره «۳».

و روى فى تفسير قوله تعالى لَأَتَّخِذَنَّ مِنْ عِبٰادِكَ نَصِيباً مَفْرُوضاً «۴» «انّ من كلّ مائه أو ألف، واحد للّه و الباقى للنار و لإبليس لعنه اللّه» «۵».

و فى الكافى «۶» فى باب الروضه بسنده عن النبى صلّى اللّه عليه و آله: «و اللّه لو لا أن يقول الناس: انّ محمدا صلّى اللّه عليه و آله استعان بقوم فلمّا ظفر بعدوّه قتلهم، لقدّمت كثيرا من أصحابى فضربت أعناقهم» «۷».

و قوله صلّى اللّه عليه و آله: «الناس هالكون إلّا العالمون، و العالمون هالكون إلّا العاملون، و العاملون هالكون إلّا المخلصون، و المخلصون لفى خطر عظيم» «۸».

و قوله صلّى اللّه عليه و آله: «الرياء «۹» فى هذه الامّه أخفى من دبيب النمله فى الليله الظلماء على الصخره الصمّاء» «۱۰»، إلى غير ذلك من الآيات و الأخبار الصحيحه «۱۱»

---

(۱) البقره: ۲۴۳، يوسف: ۳۸، غافر: ۶۱.

(۲) يوسف: ۱۰۶.

(۳) تفسير القمىّ ۱: ۳۵۸.

(۴) النساء: ۱۱۸.

(۵) بحار الأنوار ۹: ۷۶.

(۶) الكافى ۸: ۳۴۵ ح ۵۴۴، و الروايه هكذا: «لو لا انّى أكره أن يقال انّ محمدا استعان بقوم حتى إذا ظفر بعدوّه قتلهم لضربت أعناق قوم كثير».

(۷) الكافى ۸: ۳۴۵ ح ۵۴۴، و فيه: «لو لا انّى أكره أن يقال انّ محمدا استعان بقوم حتى إذا ظفر بعدوّه قتلهم لضربت أعناق قوم كثير».

(۸) مصباح الشريعه: ۳۶، عنه بحار الأنوار ۷۰: ۲۴۵ ح ۱۸ باختلاف يسير.

(۹) كذا فى الأصل، و فى المصدر: الربا.

(۱۰) روضه الواعظين:

۴۶۵، عنه بحار الأنوار ۱۰۳: ۱۱۷ ح ۱۶.

(۱۱) انظر: مجموعه ورام ۱: ۱۳۷ باب ذمّ الدنیا.

الصریحه فی عدم انفکاک أکثر الناس عن الکفر و الفسق و الضلال و الجهل و الفساد و الهلاک، فبما تجیب عنها تجاب من عدم انفکاکهم من حبّ الدنیا مع حرمته الذاتیه.

و أمّا حلّا فبأنّه أن أرید من لزوم عدم انفکاک أکثر الناس عن الفسق، عدم انفکاکهم عن الفسق الواقعی، فبطلان اللازم ممنوع، لما عرفت صحّته بصریح الآیات و النصوص المتقدّمه، و إن أرید لزوم عدم انفکاک الأکثر عن الفسق الظاهری، فالملازمه ممنوعه، ضروره انّ أصاله الصحّه فی أفعال المسلمین، و أصاله العدم یصحّح أفعالهم المجهوله فی الظاهر سیّما بعد ما عرفت من اختصاص محلّ النزاع فی حرمه حبّ الدنیا ببعض جهاته و بعض موارده و مراتبه لا کلّها، و ذلک لأنّ عدم حبّ الدنیا المحرّمه مع کونه أمرا عدمیّا موافق لأصاله العدم، لیس وجوده فی الناس بأقلّ من وجود العداله بمعنی الملکه المخالفه للأصل و الغلبه جدا، و یتعسّر الاطّلاع علیها علما، و لا بأقلّ من وجود الطاهر و الحلال الواقعی، فکما انّ خلّا وجود العداله بمعنی الملکه مع مخالفته الأصل و تعسّر الاطّلاع علیها علما فی الظاهر لا یوجب رفع الید عن ظاهر نصوص اعتبارها بعد فرض تسهیل الشارع خطبها بالاکتفاء فی طریقها بحسن الظاهر و الظنّ الموجبین لکثرتها، و تیسیر الاطّلاع علیها فی الظاهر، و کذا قله وجود الطاهر و الحلال الواقعی جدا سیّما فی مثل هذه الأزمنه التی غالب ألبستها و أطعمتها و أشربتها من منسوجات بلاد الکفره، و مصنوعاتهم لا یوجب رفع الید عن ظاهر الأدلّه المقتضبه، لاعتبار العلم الإجمالی، و عدم

تقیید الموضوع الواقعی فیها بالعلم التفضیلی کما توهّمه بعض، بعد فرض تسهیل الشارع الخطب

مجموعه مقالات، ص: ۴۷۰

بالاکتفاء فی طریقها بالأصول العملیّه، و الامارات الظاهریّه، من أصاله الصحّه و البراءه و الحلّیّه و الطهاره و الید و السوق.

کذلک قلّه وجود ترک حبّ الدنیا و ندور انفکاکه عن أحد لا یوجب رفع الید عن ظاهر نصوص حرمته النفسیّه بعد فرض تسهیل الشارع الخطب بالاکتفاء فی طریقها فی الظاهر بأصاله الصحّه و البراءه و عدم الحبّ.

و منها: اختلاف النصوص فی ذمّه بقوله تعالی تِلْکَ الدّارُ الْآخِرَهُ نَجْعَلُها لِلَّذِینَ لا یُرِیدُونَ عُلُوًّا فِی الْأَرْضِ وَ لا فَساداً وَ الْعاقِبَهُ لِلْمُتَّقِینَ «۱».

و قوله: مَنْ کانَ یُرِیدُ الْحَیاهَ الدُّنْیا وَ زِینَتَها نُوَفِّ إِلَیْهِمْ أَعْمالَهُمْ فِیها وَ هُمْ فِیها لا یُبْخَسُونَ أُولئِکَ الَّذِینَ لَیْسَ لَهُمْ فِی الْآخِرَهِ إِلَّا النّارُ «۲».

و قوله: لِکَیْلا تَأْسَوْا عَلی ما فاتَکُمْ وَ لا تَفْرَحُوا بِما آتاکُمْ «۳» وَ لا تَمُدَّنَّ عَیْنَیْکَ إِلی ما مَتَّعْنا بِهِ أَزْواجاً مِنْهُمْ زَهْرَهَ الْحَیاهِ الدُّنْیا لِنَفْتِنَهُمْ فِیهِ وَ رِزْقُ رَبِّکَ خَیْرٌ وَ أَبْقی «۴».

و قوله: قُلْ إِنْ کانَ آباؤُکُمْ وَ أَبْناؤُکُمْ وَ إِخْوانُکُمْ وَ أَزْواجُکُمْ وَ عَشِیرَتُکُمْ وَ أَمْوالٌ اقْتَرَفْتُمُوها وَ تِجارَهٌ تَخْشَوْنَ کَسادَها وَ مَساکِنُ تَرْضَوْنَها أَحَبَّ إِلَیْکُمْ مِنَ اللّهِ وَ رَسُولِهِ وَ جِهادٍ فِی سَبِیلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتّی یَأْتِیَ اللّهُ بِأَمْرِهِ «۵».

---

(۱) القصص: ۸۳.

(۲) هود: ۱۵- ۱۶.

(۳) الحدید: ۲۳.

(۴) طه: ۱۳۱.

(۵) التوبه: ۲۴.

مجموعه مقالات، ص: ۴۷۱

و قوله: وَ لا تُعْجِبْکَ أَمْوالُهُمْ وَ أَوْلادُهُمْ إِنَّما یُرِیدُ اللّهُ أَنْ یُعَذِّبَهُمْ بِها «۱».

و قوله: فَلا تَغُرَّنَّکُمُ الْحَیاهُ الدُّنْیا وَ لا یَغُرَّنَّکُمْ بِاللّهِ الْغَرُورُ* «۲».

و قوله: وَ فَرِحُوا بِالْحَياهِ الدُّنْيا وَ مَا الْحَياهُ الدُّنْيا فِی الْآخِرَهِ إِلّا مَتاعٌ «۳»- يعنی جيفه.

و قوله

تعالی: إِنَّ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا وَ رَضُوا بِالْحَيَاهِ الدُّنْيَا.

وَ اطْمَأَنُّوا بِهَا وَ الَّذِينَ هُمْ عَنْ آيَاتِنَا غَافِلُونَ أُولئِكَ مَأْوَاهُمُ النّارُ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ «۴».

و قوله تعالی: إِنَّمَا مَثَلُ الْحَيَاهِ الدُّنْيَا كَمَاءٍ أَنْزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ مِمّا يَأْكُلُ النّاسُ وَ الْأَنْعَامُ حَتّى إِذَا أَخَذَتِ الْأَرْضُ زُخْرُفَهَا وَ ازَّيَّنَتْ وَ ظَنَّ أَهْلُهَا أَنَّهُمْ قَادِرُونَ عَلَيْهَا أَتَاهَا أَمْرُنَا لَيْلًا أَوْ نَهَاراً فَجَعَلْنَاهَا حَصِيداً كَأَنْ لَمْ تَغْنَ بِالْأَمْسِ «۵».

و قوله تعالی: مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعَاجِلَهَ عَجَّلْنَا لَهُ فِيهَا مَا نَشَاءُ لِمَنْ نُرِيدُ ثُمَّ جَعَلْنَا لَهُ جَهَنَّمَ يَصْلَاهَا مَذْمُوماً مَدْحُوراً «۶».

و قوله تعالی:

---

(۱) التوبه: ۸۵.

(۲) لقمان: ۳۳.

(۳) الرعد: ۲۶.

(۴) یونس: ۷- ۸.

(۵) یونس: ۲۴.

(۶) الاسراء: ۱۸.

مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْحَيَاهَ الدُّنْيَا وَ زِينَتَهَا نُوَفِّ إِلَيْهِمْ أَعْمَالَهُمْ فِيهَا وَ هُمْ فِيهَا لَا يُبْخَسُونَ أُولئِكَ الَّذِينَ لَيْسَ لَهُمْ فِي الْآخِرَهِ إِلَّا النّارُ وَ حَبِطَ مَا صَنَعُوا فِيهَا وَ بَاطِلٌ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ «۱».

و قوله تعالی: وَ مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَ مَا لَهُ فِي الْآخِرَهِ مِنْ نَصِيبٍ «۲».

و قوله تعالی- ذاما لقوم- كَلّا بَلْ تُحِبُّونَ الْعَاجِلَهَ وَ تَذَرُونَ الْآخِرَهَ «۳».

و قوله تعالی: إِنَّ هؤُلَاءِ يُحِبُّونَ الْعَاجِلَهَ وَ يَذَرُونَ وَرَاءَهُمْ يَوْماً ثَقِيلًا «۴».

و قوله تعالی: وَ مَا أُوتِيتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَمَتَاعُ الْحَيَاهِ الدُّنْيَا وَ زِينَتُهَا وَ مَا عِنْدَ اللّهِ خَيْرٌ وَ أَبْقَى «۵».

و قوله: وَ مَا هذِهِ الْحَيَاهُ الدُّنْيَا إِلّا لَهْوٌ وَ لَعِبٌ وَ إِنَّ الدّارَ الْآخِرَهَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ «۶».

و قوله تعالى: اعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ وَ زِينَةٌ وَ تَفَاخُرٌ بَيْنَكَمْ وَ تَكَاثُرٌ فِى الْأَمْوَالِ وَ الْأَوْلَادِ كَمَثَلِ غَيْثٍ أَعْجَبَ الْكَفَّارَ نَبَاتُهُ ثُمَّ يَهِيجُ فَتَرَاهُ مُصْفَرًّا ثُمَّ

يَكُونُ حُطٰاماً وَ فِی الْآخِرَهِ عَذٰابٌ شَدِيدٌ وَ مَغْفِرَهٌ مِنَ اللّٰهِ وَ رِضْوٰانٌ وَ مَا الْحَيٰاهُ الدُّنْيٰا إِلاّٰ مَتٰاعُ الْغُرُورِ «٧».

و قوله تعالى:

---

(١) هود: ١٥- ١۶.

(٢) الشورى: ٢٠.

(٣) القيامه: ٢٠- ٢١.

(۴) الانسان: ٢٧.

(۵) القصص: ۶٠.

(۶) العنكبوت: ۶۴.

(٧) الحديد: ٢٠.

لاٰ يَغُرَّنَّكَ تَقَلُّبُ الَّذِينَ كَفَرُوا فِی الْبِلاٰدِ مَتٰاعٌ قَلِيلٌ ثُمَّ مَأْوٰاهُمْ جَهَنَّمُ وَ بِئْسَ الْمِهٰادُ «١».

و قوله تعالى: قُلْ مَتٰاعُ الدُّنْيٰا قَلِيلٌ وَ الْآخِرَهُ خَيْرٌ لِمَنِ اتَّقىٰ «٢».

و فى إرشاد الديلمى «٣» عن النبى صلّى اللّه عليه و آله: «حبّ الدنيا رأس كلّ خطيئه، و مفتاح كلّ سيّئه، و سبب احباط كلّ حسنه».

و العجب انّ اللّه تعالى يقول أَنَّمٰا أَمْوٰالُكُمْ وَ أَوْلاٰدُكُمْ فِتْنَهٌ* «۴»، و الناس يجمعونها و يحبّونها مع علمهم انّهم مفارقوها، و محاسبون عليها، و أنّ «الدنيا سجن المؤمن و جنّه الكافر» «۵»، و فى الوسائل «۶» قوله عليه السّلام: «انّ أول ما عصى اللّه به ستّه حبّ الدنيا، و حبّ الرئاسه، و حبّ الطعام، و حبّ النوم، و حبّ الراحه، و حبّ النساء».

و فيه أيضا فى باب تحريم حبّ الدنيا: عن محمد بن مسلم سألت على بن الحسين عليهما السّلام: أى الأعمال أفضل؟

قال: «ما من عمل بعد معرفه اللّه و رسوله صلّى اللّه عليه و آله أفضل من بغض الدنيا، فانّ لذلك شعبا كثيره، و للمعاصى شعبا، فأوّل ما عصى اللّه به الكبر- إلى أن قال-:

ثمّ الحرص، ثمّ الحسـد، و هو معصـيه ابن آدم حيث قتـل أخـاه، فتشـعّب من ذلك حبّ النساء، و حبّ الـدنيا، و حب الرئاسه، و حبّ الراحه، و حبّ الكلام، و حبّ العلوّ

---

(۱) آل عمران: ۱۹۶– ۱۹۷.

(۲) النساء: ۷۷.

(۳) ارشاد القلوب: ۲۱، الوسائل ۱۶: ۸

ب «۱۶».

(۴) الأنفال: ۲۸.

(۵) تأويل الآيات: ۲۲۸، مجموعه ورام ۱: ۲۶۸، مكارم الأخلاق: ۴۳۹، بحار الأنوار ۶: ۱۵۴ ح ۹.

(۶) الوسائل ۱۵: ۳۳۹ ب «۴۹».

مجموعه مقالات، ص: ۴۷۴

و الثروه، فصرن سبع خصال فاجتمعن كلّهنّ فى حبّ الدنيا» «۱».

و فى العدّه «۲»: مرّ موسى عليه السّلام برجل و هو يبكى، فقال: «إلهى عبدك يبكى من مخافتك».

قال اللّه تعالى: «يا موسى لو به كى حتى ينزل دماغه مع دموع عينه لم أغفر له و هو يحبّ الدنيا».

و فى آخر حديث المعراج: «يا أحمد لو صلّى العبد صلاه أهل السماء و الأرض، [و صام صيام أهل السماء و الأرض] و طوى الطعام مثل الملائكه، و لبس لباس العارى، ثمّ أرى فى قلبه من حبّ الدنيا ذرّه، أو سمعتها، أو رئاستها، أو حليتها، أو زينتها، لا يجاورنى فى دارى، و لا نزعنّ من قلبه محبّتى، و عليك سلامى و رحمتى» «۳».

و قال عليه السّلام: «انّما الدنيا منتهى بصر الأعمى لا يبصر ممّا وراءها شيئا، و البصير ينفذها بصره، و يعلم انّ الدار وراءها، فالبصير منها شاخص، و الأعمى إليها شاخص، و البصير منها متزوّد، و الأعمى لها متزوّد» «۴».

و قال عليه السّلام: «مراره الدنيا حلاوه الآخره، و حلاوه الدنيا مراره الآخره» «۵» و «انّ الدنيا و الآخره عدوّان متفاوتان، و سبيلان مختلفان، فمن أحبّ الدنيا و تولّاها

---

(۱) الوسائل ۱۶: ۸ ب «۶۱» و فيه: حسد أخاه فقتله، مشكاه الأنوار: ۲۶۶ و فيه: حين قتل أخاه.

(۲) عدّه الداعى: ۱۷۶، عنه بحار الأنوار ۹۳: ۳۳۹ ح ۱۲.

(۳) ارشاد القلوب: ۲۰۶، عنه بحار الأنوار ۷۷: ۳۰ ح ۶.

(۴) شرح نهج البلاغه لابن أبى الحديد ۸: ۲۷۵.

(۵) شرح نهج البلاغه لابن

أبی الحدید ۱۸: ۲۶۴، عنه بحار الأنوار ۷۳: ۱۳۱ ح ۱۳۵.

أبغض الآخره و عاداها، و هما بمنزله المشرق و المغرب، و ماش بینهما کلّما قرب من واحد بعد من الآخر، و هما بعد ضرّتان» «۱».

و قال علیه السّلام: «من هوان الدنیا علی اللّه أن لا یعصی إلّا فیها، و لا ینال ما عنده إلّا بترکها» «۲».

و فی الکافی «۳» بإسناده عن الصادق علیه السّلام: «مرّ رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله بجدی أسد ملقی علی مزبله میّتا، فقال لأصحابه: کم یساوی هذا؟

فقالوا: لعلّه لو کان حیّا لم یساو درهما.

فقال النبی صلّی اللّه علیه و آله: و الّذی نفسی بیده الدنیا أهون علی اللّه من هذا الجدی علی أهله».

و قوله علیه السّلام: «انّما مثل الدنیا کمثل الحیّه، ما ألین مسّها و فی جوفها السمّ الناقع، یحذرها الرجل العاقل، و یهوی إلیها الصبی الجاهل، و انّ الدنیا لو عدلت عند اللّه جناح بعوضه لما سقی الکافر منها شربه ماء» «۴».

و قول الأمیر علیه السّلام: «و اللّه ما دنیاکم عندی إلّا کسفر علی منهل، رحلوا إذا صاح بهم سائقهم، و لا لذّاتها فی عینی إلّا کحمیم أشربه غسّاقا أو علقم زعاقا، أو سمّ أفعی أسقاه دهاقا، أو قلاده من نار أوهقها خناقا» «۵». الحدیث.

---

(۱) خصائص الأئمّه: ۹۶، شرح نهج البلاغه لابن أبی الحدید ۱۸: ۲۶۴، غرر الحکم و درر الکلم: ۱۴۰، بحار الأنوار ۷۳: ۱۲۹ ح ۱۳۳.

(۲) شرح نهج البلاغه لابن أبی الحدید ۲: ۹۹، مجموعه ورام ۱: ۱۳۷، عنهما بحار الأنوار ۷۳: ۱۳۲ ح ۱۳۶.

(۳) الکافی ۲: ۱۲۹ ح ۹، عنه بحار الأنوار ۷۳: ۵۵ ح ۲۷.

(۴) الکافی ۲: ۲۴۶ ح ۵،

عنه بحار الأنوار ۷۳: ۷۵ ح ۲۸.

(۵) أمالی الشیخ الصدوق: ۶۲۰، عنه بحار الأنوار ۴۰: ۳۴۵ ح ۲۹.

و قوله علیه السّلام: «و اللّه لدنیاکم هذه أهون من عراق خنزیر فی ید مجذوم» «۱».

و فی روایه أخری: «من عفطه عنز» «۲».

و قوله علیه السّلام: «ملعون من ترأس، ملعون من همّ بها، ملعون من حدّث بها نفسه» «۳»، و «إیّاک و الرئاسه» «۴»، «فانّ الرئاسه لا تصلح إلّا لأهلها» «۵».

و قوله علیه السّلام: «ما خفقت النعال خلف رجل إلّا هلک و أهلک» «۶».

إلی غیر ذلک من النصوص «۷» المستفیضه المتواتره المعارض إطلاقها بإطلاق قوله تعالی قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِینَةَ اللّهِ الَّتِی أَخْرَجَ لِعِبادِهِ وَ الطَّیِّباتِ مِنَ الرِّزْقِ قُلْ هِیَ لِلَّذِینَ آمَنُوا فِی الْحَیاةِ الدُّنْیا خالِصَةً یَوْمَ الْقِیامَةِ «۸».

و قوله علیه السّلام: «لیس منّا من ترک دنیاه لآخرته، و لا من ترک آخرته لدنیاه» «۹».

و قوله علیه السّلام: «کاد الفقر أن یکون کفرا» «۱۰».

---

(۱) شرح نهج البلاغه لابن أبی الحدید ۱۹: ۶۷، عنه بحار الأنوار ۴۰: ۳۳۷ ح ۲۱ و ۷۳: ۱۲۹ ح ۱۳۵.

(۲) علل الشرائع: ۱۵۰، معانی الأخبار: ۳۶۰، ارشاد المفید ۱: ۲۸۷، شرح نهج البلاغه لابن أبی الحدید ۲: ۲۰۴.

(۳) الکافی ۲: ۲۹۸ ح ۴، عنه بحار الأنوار ۷۳: ۱۵۱ ح ۵.

(۴) معانی الأخبار: ۱۶۹، عنه بحار الأنوار ۲: ۸۳ ح ۵.

(۵) الاختصاص: ۲۵۱، عنه بحار الأنوار ۲: ۱۱۰ ح ۱۶.

(۶) الکافی ۲: ۲۹۷ ح ۳، عنه بحار الأنوار ۷۳: ۱۵۰ ح ۳.

(۷) انظر: قرب الاسناد: ۱۵۷، الأمالی للشیخ المفید: ۲۶۰، خلاصه الایجاز: ۲۴، شرح نهج البلاغه لابن أبی الحدید ۶: ۶۷.

(٨) الأعراف: ٣٢.

(٩) الفقيه ٣: ١٥٦ ح ٣٥٦، تحف العقول: ٤٠٩، بحار

الأنوار ۷۸: ۳۴۶ ح ۴، و فيه: «دينه» بدل «آخرته».

(۱۰) الكافى ۲: ۳۰۷ ح ۴، عنه بحار الأنوار ۷۳: ۲۵۱ ح ۹، و ۲۵۷ ح ۳۱ عن شهاب الأخبار.

مجموعه مقالات، ص: ۴۷۷

مع قوله صلّى اللّه عليه و آله: «الفقر فخرى» «۱» و

ما أحسن الدين و الدنيا إذا اجتمعا «۲»

. و قوله عليه السّلام فى ديوانه:

و آخر فاز بكلتيهما قد جمع الدنيا مع الآخره «۳»

و قوله عليه السّلام:

بلوت صروف الدهر ستّين حجّه و جرّبت حاليه من العسر و اليسر

فلم أر بعد الدين خيرا من الغنى و لم أر بعد الكفر شرّا من الفقر «۴»

إلى غير ذلك من نصوص مدح الطيب و النساء و العقار.

و أمّا علاجه فكما يمكن بتخريج نصوص ذمّه عن الحرمه النفسيّه إلى الحرمه الغيريّه و المقدّميّه، أعنى: حرمه الحبّ المترتّب عليه الأفعال المحرّمه دون الحبّ المجرّد، بناء على أنّه لا حكم له فى نفسه سوى ما يستتبعه من أحكام ما يترتّب عليه، كما هو قضيّه القول الثانى، بل الثالث فانّ المراد من وجوبه فيه هو الوجوب الغيرى المستتبع من وجوب ما يترتّب عليه أحيانا، و إلّا فلا موهم لتوهّم وجوبه نفسيا بالضروره.

كذلك يمكن مجمل نصوص مدحه أو عدم ذمّه على مدحه فى نفسه من حيث انّه من النعم الجسام، الممتنّ به على الأنام، لا مدح حبّه، أو على ما يتوقّف عليه الطاعه و الوصول إلى الآخره، كحبّ المال المحض أداء الدّين، أو على

---

(۱) عوالى اللئالى ۱: ۳۹، عنه بحار الأنوار ۷۲: ۳۰ ح ۲۶.

(۲) هذا صدر بيت شعر ينسب للإمام على عليه السّلام و هو:

ما أحسن الدين و الدنيا إذا اجتمعا لا بارك اللّه فى الدنيا

بلا دين

انظر: ديوان الإمام على عليه السّلام: ۴۵۱.

(۳) ديوان الإمام على عليه السّلام: ۱۹۹ و ۲۰۱.

(۴) ديوان الإمام على عليه السّلام: ۱۹۹ و ۲۰۱.

مجموعه مقالات، ص: ۴۷۸

الحبّ الضعيف أو الأضعف الناقص عن التأثير، بل المجامع لتأثير ضدّه، كما يشهده به لفظ الاجتماع بين الدنيا و الآخره فى هذه النصوص، و الضدّيّه و عدم الاجتماع بينهما فى نصوص النعم، أو على نحو ذلك من بعض جهات حبّ الدنيا، أو بعض موارده و مراتبه الخارج عن محلّ النزاع اسما بالانصراف أو صحّه السلب، لا حكما حتى يستلزم التخصيص المخالف للأصل، و لا ريب فى ترجيح هذا الحمل على الحمل الأوّل من وجوه شتّى و قرائن عديده:

منها: دلاله نصوص مدح الدنيا صريحا أو تلويحا على المضادّه و عدم إمكان الجمع بينهما حسب ما عرفت.

و منها: تعلّق أغلب نصوص ذمّه بذمّ حبّه، و جميع نصوص مدحه به مدح نفسه لا مدح حبّه إلّا فى النبوى العامىّ من قوله عليه السّلام: «حبّب إلىّ من دنياكم النساء و الطيب .. إلخ» «۱».

و منها: استلزام الحمل السابق التجوّز بتقدير محذوف أو إضمار موصوف فى نصوص ذمّ الدنيا، أو بتأويل النهى عن حبّه إلى النهى الغيرى، أو تخصيصه بما يترتّب عليه المعاصى و الأفعال المحرّمه بخلاف الحمل الثانى، فإنّ غايه ما يلزم منه خروج بعض موارد حبّ الدنيا أو مراتبه عن الذمّ من باب التخصّص لا التخصيص حسب ما عرفت وجهه فى تحرير محلّ النزاع، و من البيّن المبيّن فى محلّه انّه لو دار الأمر بين التخصيص و التخصّص، كان التخصيص أولى من التخصّص عرفا، فضلا عن المجاز و الاضمار، أ لا ترى انّه لو اشترك زيد بين عالم و جاهل،

و أجمل المراد منه فی: لا تكرم زيدا، هل هو العالم ليخصّص به عموم:

---

(۱) الكافی ۵: ۳۲۱ ح ۶، عنه بحار الأنوار ۷۶: ۱۴۱ ح ۹.

أكرم العلماء، أو الجاهل لئلّا يخصّصه حمل على زيد الجاهل بأصاله عدم التخصيص، فكذلك الأمر فيما نحن فيه دائر بين التجوّز و الضمار فی لفظ الدنيا، أو التأويل و التخصيص فی النهی عن حبّه بما يفضی إلی شی ء من المحرّمات، و يترتّب عليه معصيه من المعاصی، و بين إبقاء الدنيا علی ظهوره، و إبقاء النهی عن حبّه علی عمومه، و إخراج بعض ما هو خارج عن موضوعه اسما بالانصراف، أو صحّه السلب عرفا، كبعض موارده الراجعه إلی الطاعه، أو بعض مراتبه الضعيفه عن التأثير، أو المجامعه لتأثير ضدّه، و لا ريب فی تقديم الحقيقه علی المجاز، و التخصّص علی التخصيص، و الأظهر علی الظاهر.

و منها: انّه لو لم يكن حبّ الدنيا حراما نفسيا مطلقا كما نقوله، لم يكن حراما غيريّا أيضا مطلقا كما يقوله الخصم، بل كان له فی نفسه حكم سائر المباحات التی لا حكم لها سوی ما يستتبعها من أحكام ما يترتّب عليها إن واجبا فواجب، و إن حراما فحرام، و ما هذا حاله لا ينبغی أن يطلق عليه الحرام المطلق سيّما فی كلام الحكيم و البليغ المطلق.

و منها: انّ اهتمام الشارع الحكيم فی ذمّ حبّ الدنيا فی تمام صحفه السماويّه، و لسان جميع أنبيائه و خلفائه بلغ إلی حدّ التواتر و الضروره فی الكثره، و التشديد و التأكيد، و علی وجه لم يهتمّ بمعشاره فی بيان سائر المحرّمات النفسيّه ينافی إراده الحرمه الغيريّه و المقدّميّه لمنافاته الحكمه و البلاغه، بل و يأبی عن

التخصيص بالمفضى إلى الحرام لمنافاته سياق ما سبق لبيان إعطاء ما هو كالقاعده الكلّيه.

و منها: اعتضاد حرمته النفسيّه بعموم الكتاب، و هو قوله وَ لَا تُلْقُوا

بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَهِ «۱» حيث انّ حبّ الدنيا بالحبّ القوى الذى هو محلّ النزاع الموجب لإيثاره على الآخره عند التزاحم معرّض للعقاب الدائم و العذاب الاليم، و هو من أعظم المهالك.

و منها: اعتضاد حرمته النفسيّه بالإجماع المعلوم من عدّ حبّ الدنيا و الرئاسه فى عداد الكبائر فى جميع كتب علماء الأخلاق الخاصّه و العامّه، و بالإجماع الظاهر.

أيضا من عناوين محدّثى أحاديث ذمّ الدنيا و تعبيرهم من الصدر الأوّل إلى يومنا هذا بقولهم كما فى الوسائل «۲» أخذا ممّن تقدّمه.

---

(۱) البقره: ۱۹۵.

(۲) الوسائل ۱۶: ۸ ب «۶۱».

باب حرمه حبّ الدنيا و حرمه حبّ الرئاسه

فإنّ ذلك ظاهر فى إجماعهم على فهم الحرمه النفسيّه من نصوصها، و بالإجماع الظاهر أيضا من الجواهر «۱» حيث قال فى باب الشهادات:

لا يخفى [عليك] انّ المصنّف و غيره ممّن تعرّض لذكر بعض ما يقدح فى العداله ليس [غرضه] حصر ذلك فيما ذكره، ضروره عدم انحصار الأمر فى ما ذكره، لمعلوميّه حرمه امور كثيره لم يذكروها كمعلوميّه كونها من الكبائر- إلى أن قال-: وفاقا لمّا نقله عن الأردبيلى.

أيضا و منها: حبّ الدنيا، و منها: حبّ الرئاسه، و منها: حبّ الطمع .. إلخ.

و منها: اعتضاد حرمته النفسيّه أيضا بالاعتبار العقلى، بتقريب انّ فى حبّ الدنيا بالحبّ القوىّ الّذى هو محلّ النزاع مظنّه للضرر العظيم، و هو العذاب الأليم، و دفع الضرر المظنون واجب عقلا، أو بتقريب انّ العقل يستقبح حبّ القبيح، و هو الدنيا فضلا عن إيثاره على حبّ ضدّه الآخره، فانّه ترجيح للمرجوح على الراجح القبيح

عند العقل و العقلاء أيضا، و ذلک لأنّ اللذائذ الدنيويه غالبا ليست

---

(۱) جواهر الكلام ۴۱: ۵۷.

بلذائـذ حقيقيّه، بل مجرّد رفع الآلام، كما ترى انّ لـذّه الطعام مجرّد رفع ألم الجوع، و لـذّه الشـراب مجرّد رفع ألم العطش، و لذّه النكاح مجرّد رفع ألم الشـهوه، إذ لو كانت لذائـذ حقيقيّه لم يرتفع بمجرّد ارتفاع تلک الآلام، مضافا إلى انّه لو فرض فی بعضـها لـذّه حقيقيّه على وجه النـدور، لكن بواسـطه سـرعه الزوال و الفناء فيها لا تعـدّ فی مقابل اللذائـذ الحقيقيّه الأخرويّه الباقيه الدائمه المتزايـده بلذائـذ أصـلا و رأسا، فإيثارها على حبّ اللذائـذ الأخرويّه و إن كان فی مقام العمل و الفعل الا الحكم و القول، إلّا انّه أيضا كإيثار المرجوح على الراجح فی مقام الحكم و القول فی القبح العقلی من غير فرق، و ان قيل بالفرق بينهما، أ لا ترى انّه لو قدم إلى أحد طعامان أحدهما مرّ و غير لذيذ، و الآخر حلو و لذيذ، فقدّم أكل المرّ على الحلو، و الغير اللذيذ على اللذيذ من غير داع عقلائی عدّ عند العقل و العقلاء من أسفه السفهاء، كما لو حكم قولا بترجيح المرّ على الحلو، و الغير اللذيذ على اللذيذ.

فتلخّص ممّا ذكرنا ثبوت ما ادّعيناه من الحرمه النفسيّه فی حبّ الدنيا بالأدلّه الأربع من الكتاب و السنّه و الإجماع و العقل بوجوه شتّى، و تقريراته العديده حسب ما عرفتها بالتفاصيل الأكيده.

جزى اللّه الأئمّه من أهل بيت العصمه عن هذه الأمّه بأفضل رحمه و نعمه، كما أتمّوا الحجّه و البيان على الانس و الجان، و بلّغوا أسرار الايمان التی اعتراها الكتمان فی سالف الأزمان بأبلغ تبيان و عرفان، بحيث

لم یبق فی البین حیران، و لا للشّبه میدان، و مع ذلک کلّه الأمان الأمان من حبّ الدنیا و تسویل الشیطان، الراسخ فی القلوب و الأبدان، الموجب للطغیان و الکفران، و الحرمان و الخسران.

خاتمه

فی بیان خواتم سوء حبّ الدنیا و عواقبه الموبقه الناشئه عنه مطلقا، حتی مع الغضّ عن عقوبته و حرمته الذاتیّه المتنازع فیها، و هی أظهر من أن تخفی، و أکثر من أن تحصی فی الوصایا المأثوره عن الأنبیاء و الأوصیاء علیهم السّلام، حتی اعترف المنکر عقوبته و حرمته بقوله: لأودّن أن یترتّب علیه أشد عقوبه و حرمته و لم یترتّب علیه تلک العواقب السوء من المفاسد و المضار الدنیویه و الأخرویه التی هی أشد من عقوباته.

فمن المضار الدنیویه الناشئه عنه، هو التأسّف علی ما قال، و التخوّف ممّا هو آت، و هو من الآلام النفسیّه التی لا أقل من إیثارها الشیبوبه، و کبر النشاط، و ضعف القوی، و إلّا فقد یورث الأمراض المزمنه.

و منها: الحسد و الغضب و الحزن و الهمّ و الغمّ علی فقد ملائمات الطبع، و حدوث مخالفاته من الأحباب و الأنساب، و الأحساب و الأصحاب و الألقاب، و الأسباب و الأثواب، فانّ جمیع هذه الآلام النفسیّه ناشئه عن حبّ الدنیا و المستریح منه مستریح منها، و المبتلی به مبتلی بها، لا زال حتی عند وجدانها، فانّ المحبّ للمال و الجاه مثلا متألّم بفقدانه عند عدمه، و به فقدان الزائد عند وجدانه، و إلّا زید عند وجدان الزائد، و هکذا فقد ورد: «انّه لو کان لابن آدم

وادیان من ذهب لابتغی وادیا ثالثا» «۱».

و منها: جمیع ما وقع و ما یقع

بین أبناء الدنیا حتی بین أخوین لأب و أمّ واحد، من الفتن و البغضاء و الشحناء، و العداوه و التشاكس، و الجدال و النزاع، و القتال المورثه للنفاق و الفراق، و العراک و الهلاک، و تلف الأموال و الأنفس و الأعراض و الدول، بل ما من شی ء من المصائب و المناقص و المضار الدنیویّه من الأمراض و الأسقام و الآلام و الأوجاع، و الفقر و الفاقه، و الآفات و العاهات علی النفس و المال و العرض، إلّا و هو مسبّب عن ذنب، و کل ذنب مسبّب عن حبّ الدنیا، فالکلّ مسبّب عن حبّ الدنیا.

أمّا حصر المصائب و المناقص و المضار فی الذنوب فیکفی الدلیل علیه من الآیات عموم الحصر من قوله تعالی مٰا أَصٰابَکَ مِنْ حَسَنَهٍ فَمِنَ اللّٰهِ وَ مٰا أَصٰابَکَ مِنْ سَیِّئَهٍ فَمِنْ نَفْسِکَ «۲».

و قوله تعالی: وَ مٰا أَصٰابَکُمْ مِنْ مُصِیبَهٍ فَبِمٰا کَسَبَتْ أَیْدِیکُمْ وَ یَعْفُوا عَنْ کَثِیرٍ «۳»، حیث لم یستثن من عمومها إلّا مصائب الأولیاء، فانّها لمزید الأجر من غیر ذنب.

و من الروایات ما فی الوسائل «۴» و الصافی «۵»، عن الکافی «۶»، عن

---

(۱) شرح نهج البلاغه لابن أبی الحدید ۱۷: ۱۴.

(۲) النساء: ۷۹.

(۳) الشوری: ۳۰.

(۴) الوسائل ۱۵: ۲۹۹ ب «۴۰».

(۵) تفسیر الصافی ۱: ۴۷۲.

(۶) الکافی ۲: ۴۴۵ ح ۶.

الصادق علیه السّلام فی تفسیر هذه الآیه من انّه «لیس من التواء عرق، و لا نکبه حجر، و لا عثره قدم، و لا خدش عود، (و لا صداع، و لا مرض) «۱» إلّا بذنب، و ما یعفو اللّٰه أکثر ممّا یعجّل عقوبته».

و ما فی الوسائل «۲» أیضا عن الصادق علیه السّلام: «ما یأمن الّذین ینظرون فی أدبار

النسـاء أن ينظر بـذلك فى نسـائهم»، و قوله عليه السّـلام أيضـا: «أ ما يخشـى الّـذين ينظرون فى أدبار النساء أن يبتلوا بـذلك فى نسائهم» «۳».

و فى الحديث القدسى: «يا بن آدم، كن كيف شئت كما تدين تدان» «۴».

و فى الصـحيح: انّ هـذا المثـال من كلام الحقّ و الأصل فيه: «انّ امرأه كانت على عهـد داود عليه السّـلام يأتيها رجل يسـتكرهها على نفسـها، فألقى اللّه تعالى فى قلبها فقالت: لا تأتينى مرّه إلّا و عند أهلك من يأتيهم، فذهب إلى أهله فوجد عندها رجلا فأتى به إلى داود عليه السّلام فقال: وجدت هذا الرجل عند أهلى، فأوحى اللّه عزّ و جلّ إلى داود عليه السّلام: قل له: كما تدين تدان» «۵»، إلى غير ذلك.

و أمّا من المضار الأخرويّه الناشـئه عنه، فمضافا إلى ذلك كلّه انّه ما من معصـيه صـغيره أو كبيره، و لا ضـلال، و لا إضـلال، و لا فسق، و لا ظلم، و لا جور، و لا فجور، و لا زور، و لا كفر، و لا ارتـداد، و لا ظلام، و لا حرام، من البدء إلى الختام، إلّا و منشؤه و مصدره و سببه و مورثه، حبّ الشهوات من المال و الجاه

---

(۱) ليس فى الكافى.

(۲) الوسائل ۲۰: ۱۹۹ ب «۱۰۸».

(۳) الوسائل ۲۰: ۲۰۰ الباب المتقدّم.

(۴) الكافى ۲: ۱۳۸ ح ۴، بحار الأنوار ۷۳: ۱۷۵ ح ۱۶.

(۵) الفقيه ۴: ۲۱، عنه بحار الأنوار ۱۴: ۴۱ ح ۲۸.

و الرئاسه و النساء و البنين و القناطير المقنطره من الذهب و الفضّه و نحوها.

فإنّ أوّل ما عصى اللّه فيه، استكبار ابليس على آدم، و امتناعه من السجده له، و منشؤه الحسد و حبّ الجاه

و الرئاسه، ثمّ قتل قابيل هابيل، و منشؤه كذلك الحسد و حبّ الجاه و الرئاسه، ثمّ تشريد أخاه هبه اللّه، فإنّ أخاه هبه اللّه لما دفن أباه آدم أتاه قابيل فقال له: انّى رأيت أبى آدم خصّك من العلم بما لم اخصّ به، و هو العلم الّذى دعا به أخوك هابيل، فتقبّل قربانه فانّك إن أظهرت من العلم الذى اختصّك به أبوك أقتلك كما قتلت أخاك هابيل، فلبث هبه اللّه و العقب منه مستخفّين بما عندهم من الايمان و العلم، و الاسم الأكبر، و ميراث العلم، و آثار العلم النبوّه حتى بعث نوح عليه السّلام.

و كذلك ما فعل إخوه يوسف به، و ما فعلت امرأه العزيز به، و به يحيى ما صنع، و ما فعل نمرود، و شدّاد و فرعون و هامان و قارون و بلعم، حيث كذّبوا الرسل، و أسروهم، و حسبوهم، و أحرقوهم، و قاتلوهم، و جادلوهم، و خاربوهم، و شرّدوهم، فغرقوا و صعقوا، و خسفوا و مسخوا بذلك.

كذلك فذا جدّ بن ملجم «۱» عشق امرأه يقال لها: رباب، فعقر لها ناقه صالح، كما عشق ابنه عبد الرحمن بن ملجم قطام، و قتل لها أمير المؤمنين عليه السّلام، و ما فعلت قريش و المنافقين بالنبىّ و آله، من تكذيبهم و إيذائهم و تشريدهم و مقاتلتهم و محاربتهم، و اذاقتهم السموم و الهموم.

و كذلك خروج الضفير «۲» على يوشع عليه السّلام وصى زوجها موسى، كخروج

---

(۱) المناقب لابن شهرآشوب ۳: ۳۰۹.

(۲) كذا فى الأصل، و فى المصدر: صفراء بنت شعيب، و هى زوجه موسى، حيث خرجت على وصيّه يوشع بن نون كما خرجت عائشه على وصىّ رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله الإمام

على عليه السّلام.

انظر: كمال الدين: ۲۷.

مجموعه مقالات، ص: ۴۸۷

الحميراء على أمير المؤمنين عليه السّلام، حيث جيّشت الجيوش عليه، و قتلت من المعسكرين ثمانين ألف مسلم و ما ندمت.

و منها حدثت فتنه صفّين و الخوارج، و دوله بنى أميّه و بنى مروان، و سائر دول الجائرين إلى قيام القائم، كلّ ذلك ليس إلّا بواسطه الحسد و حبّ الدنيا و الجاه و الرئاسه و المال و الراحه و الشهوات.

و من اسوإ عواقب حبّ الدنيا و أخزى خواتمه السوء التى هى شرّ من عقوباته انّه إذا لم يتمكّن الشيطان من أن يغلب المحبّين للدنيا و يخدعهم فى شى ء من أيّام عمرهم، ترقّب بهم الفرص و الخدع إلى حين الممات، فإذا ضعفت القوى و غلب عليهم سكرات الموت، اغتنم الفرصه، و زيّن لكلّ ما هو محبوبه، من الصحّه و الراحه، و الجاه و الرئاسه، و النساء و البنين و القناطير المقنطره من الذهب و الفضّه و الخيل المسوّمه بأحسن صوره، و أكمل زينه، أتمّ شهوه، و أخفى خدعه، و ألطف صحبه، و قال له: اطعنى أعطك كلّما هو محبوبك المزيّن فى نظرك من الصحّه و الراحه، و الجاه و الرئاسه، أو المال و النسوه، أو البنين و الحفده، أو القناطير المقنطره من الذهب و الفضّه، فيعد له بهذا التسويد و التزيين عن الايمان إلى الكفر، أو يشغله بمحبوبه المزيّن فى نظره إلى أن يخرج من الدنيا مشتغلا بمجامعته و ملامسته «۱»، فخرّ هنالك الدنيويّون، ذلك هو الخسران المبين.

و فى روضه الكافى: عن زراره قلت له قوله تعالى:

---

(۱) فى الهامش: و بملابسه.

مجموعه مقالات، ص: ۴۸۸

فَبِمٰا أَغْوَيْتَنِى لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرٰاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ ثُمَّ لَآتِيَنَّهُمْ .. «۱» الآيه.

قال: قال أبو جعفر

عليه السّلام: «يا زراره، انّما عهد لك و لأصحابك، و أمّا الآخرون فقد فرغ منهم» «۲».

و فى الخبر: انّه يجى ء الشيطان حال النزع فيجلس عند يسار الانسان فيقول له: اترک هذا الدين و قل بإلهين اثنين تنجو من هذه الشدّه، و يجى ء أيضا عند رأسه بقدح من ماء الجمد فيحرّک له، فيقول الانسان: اسقنى، و لا يدرى أنّه شيطان، فيقول: قل لا صانع للعالم حتى اسقيک، فإن لم يجبه جاء إلى موضع قدميه، فيحرّک القدح، فيقول الانسان: اسقنى، فيقول: كذّب الرسل حتى أعطيک.

فمن أحبّ الدنيا و زينتها و راحتها أدركته الشقاوه، و أجاب إلى ذلک، و خرج من الدنيا كافرا، و من أبغض الدنيا و راحتها و زينتها أدركته السعاده، و ردّ كلامه، و التفت أمامه.

كما حكى عن أبى زكريا الزاهد لمّا حضرته الوفاه أتاه صديقه، و هو فى سكرات الموت، فلقّنه الشهادتين و الإمامه، فاعرض الزاهد وجهه، و لم يقل و قال له ثانيا، فاعرض عنه، و قال له ثالثا، فقال: لا أقول، فغشى صديقه، فلمّا كان بعد ساعه وجد بنفسه خفّه ففتح عينيه و قال: هل قلتم لى شيئا؟ قال: نعم، عرضنا عليک الشهاده ثلاثا فأعرضت فى المرّتين، و قلت فى الثالثه: لا أقول.

قال: أتانى ابليس بقدح من الماء فقال: أ تحتاج إلى الماء؟

---

(۱) الأعراف: ۱۶- ۱۷.

(۲) الكافى ۸: ۱۴۵ ح ۱۱۸، عنه بحار الأنوار ۶۳: ۲۵۲ ح ۱۱۶، و ۶۸: ۹۴ ح ۳۷ عن المحاسن.

قلت: بلى.

فقال: قل عيسى ابن اللّه، فأعرضت عنه، ثمّ أتانى من قبل رجلى فقال لى كذلک، و فى الثالثه قال: قل لا إله، فقلت: لا أقول، فضرب القدح على الأرض و ولّى هاربا، فأنا

رددت على إبليس لا عليكم، فأشهد أن لا إله إلّا اللّه، و أنّ محمّدا رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله، و انّ عليّا ولى اللّه.

و كما حكى عن بعض الزاهدين لمّا حضرته الوفاه كلّما لقّنه أصدقاؤه الشهاده أعرض، فلمّا أفاق فى الغد أعادوه الأصدقاء و سألوه عن وجه إعراضه عمّا لقّنوه فى الأمس.

قال: كنت كثير المحبّه للدنانير الصفر، فلمّا لقّنتمونى الشهاده أتانى ابليس بطبق مملوء من الدنانير الصفر و قال لى: اعرض عنها أعطيك إيّاها، فأشغلنى بحبّها عمّا لقّنتمونى من الشهاده.

مجموعه مقالات، ص: ۴۹۳

۱۱- تشريع الخيره و التكلان

اشاره

مجموعه مقالات، ص: ۴۹۵

مقدّمه التحقيق

اشاره

بسم اللّه الرحمن الرحيم الحمد للّه ربّ العالمين، و الصلاه و السلام على أشرف الأنبياء محمد، و على آله الطيّبين الطاهرين.

و بعد: لقد أراد البعض أن يعتبر الاستخاره شكلا من أشكال البدعه و الضلاله، فى الوقت الّذى ترسّخ الاعتقاد بالاستخاره عند الكثيرين، من ذوى السرائر الصافيه، و أضحت الاستخاره عندهم أحد العبادات التى تقرّبهم من اللّه سبحانه و تعالى. فحين ما تلتبس الامور على العبد و يحتار فيها فهو يستخير ربّه، فيجرى له تعالى الخيره، فعند ذلك يقدم العبد على ذلك العمل مطمئن القلب.

و نظرا لأهمّيه الاستخاره فقد صنّف فيها علماؤنا الأعلام كتبا و رسائل مستقلّه؛ و من أولئك الأجلّه: العيّاشى- صاحب التفسير-، و السيّد ابن طاوس، و العلّامه المجلسى، و السيّد عبد اللّه شبّر، و الشيخ سليمان الماحوزى البحرانى، و الميرزا الكلباسى الاصفهانى، و الشيخ محمد بن الفيض الكاشانى، و أحمد بن سليمان البصرى، و غيرهم.

إضافه إلى ما كتبه العلّامه المجاهد السيّد عبد الحسين اللارى قدّس سرّه فى كتابه الماثل بين يديك- عزيزى القارئ.

مجموعه مقالات، ص: ۴۹۶

عملنا فى الكتاب

اعتمدنا فى تحقيق هذا الكتاب على طبعتين له، و هما:

۱- الطبعه الحجريّه «۱»، و المطبوعه فى مطبعه المحمّدى ب «شيراز» سنه ۱۳۱۷ ه.

، و قد حصلنا على هذه النسخه من مكتبه المرحوم الشيخ حسن نخبه الفقهائى العامره فى مدينه «لار».

۲- الطبعه الحروفيّه، و هى بتحقيق و نشر مؤسّسه الإمام المهدىّ عجّل اللّه تعالى فرجه الشريف ب «قم» سنه ۱۴۱۱ ه، و المطبوعه فى مقدّمه كتاب «الاستخاره» لأبى المعالى الكلباسى الأصفهانىّ، المولود سنه ۱۲۴۷، و المتوفّى سنه ۱۳۱۵ ه.

و أمّا عملنا فكان على النحو التالى:

۱- طابقنا هاتين الطبعتين فيما بينهما، و نظرا لوجود اختلافات بينهما فقد لفّقنا

بین نصّیهما للخروج بنصّ دقیق متقن قدر الوسع و الامکان.

۲- طابقنا الآیات القرآنیه الشریفه مع القرآن الکریم و أثبتناها کما هی فی القرآن.

۳- أرجعنا الأحادیث الوارده إلی المصادر الحدیثیّه المعتبره، و بعد مطابقتها مع المصادر أثبتنا نصّا متقنا قدر الوسع.

۴- ما أضفناه من المصادر جعلناه بین [] و أشرنا لذلک فی محلّه.

و أخیرا: نتقدّم بخالص الشکر و التقدیر إلی الفاضل فارس حسّون کریم الذی قام بتحقیق هذه الرساله الجلیله.

و آخر دعوانا أن الحمد للّه ربّ العالمین اللجنه العلمیّه للمؤتمر

---

(۱) الذریعه: ۴/ ۱۸۹ رقم ۹۴۳.

مجموعه مقالات، ص: ۴۹۷

[مقدمه المؤلف]

بسم اللّه الرّحمن الرّحیم الحمد للّه الحنّان المنّان، المفتتح علینا أبوابا من الخیر و الإحسان، بتشریع الخیره و القرعه و التکلان، و جعلها بمنزله الوحی للحیران، فی کشف الغیوب عن قبل الرّحمن.

و بعد، فیقول العبد المتحیّر فی البلدان، و المتبعّد عن الأهل و الأوطان، المبتلی بنوائب الزمان و طوارق الحدثان، و افتراق الأحبّه و الاخوان، عبد الحسین الموسوی التستری: إنّه قد اختلفت الآراء فی أصل شرعیّه الخیره و القرعه و کیفیّه تشریعها و کمّیتها علی وجوه، بل أقوال؛ فعن بعض العامّه إنکار شرعیّتها مطلقا و انّها کالقمار و المقامره، ثمّ القائلین بشرعیّتها کالخاصّه اختلفوا فی کیفیّه الشرعیّه و کمّیّته علی وجوه، بل أقوال:

۱- فمنها: ما عن ابن إدریس «۱» و المحقّق «۲» علی ما حکی فی الذخیره «۳» من الاقتصار علی شرعیّه أصل الاستخاره و صلاتها دون الاستخاره بالرقاع و القرعه و السبحه و الحصی و ما یؤدّی إلیه القلب و المشاوره، و أوّل ما یری من المصحف بناء منهما علی استناد ذلک کلّه إلی ما یقصر عن الحجّیّه من أخبار

---

(۱) السرائر: ۱/ ۳۱۳.

(۲) المعتبر

۲/ ۳۷۶.

(۳) الذخیره: ۳۴۸.

الشذوذ و الآحاد.

۲- و منها: ما کنت أزعمه سابقا من شرعیّه أصل الاستخاره و العمل بمؤدّاها فی ضمن جمیع الکیفیّات المأثوره المذکوره علی وجه التعبّد دون شی ء من مراتب الطریقیّه و لا أحکامها.

۳- و منها: ما احتمله بعض فضلاء العصر من شرعیّه أصل الاستخاره و العمل بمؤدّاها علی وجه العمل بالأصول العملیّه لمصلحه رفع الحیره و نحوها، بمعنی أنّها أماره و طریق تعبّدی، تعبّدنا الشارع بترتیب أحکام الطرق الواقعیّه علی مؤدّاها تعبدا و إن لم تکن طریقا.

۴- و منها: ما لعلّه المشهور و المنصور من طریقیّتها واقعا کطریقیه البیّنه و الید و السوق و نحوها، لا مجرّد التعبّد بترتیب أحکام الطریقیّه علیها.

۵- و منها: ما ترقّی بعض الأصحاب من الالتزام باستحاله تخلّف مؤدّاها عن الواقع، و دوام مطابقته و إیصاله إلیه.

۶- و منها: الترقّی إلی تعمیم شرعیّتها لغیر مورد التحیّر أیضا من موارد وجوه المرجّحات لأحد الطرفین.

۷- و منها: الترقّی إلی تعمیم شرعیّتها بغیر الکیفیّات الخاصّه المأثوره أیضا، کما جرت علیها سیره أکثر العوامّ.

۸- و منها: ما عن بعضهم من الترقّی إلی وجوب العمل بعد الاستخاره بمؤدّی الخیره.

و قبل الخوض فی تحقیق الحقّ منها ینبغی تشخیص معنی الخیره و القرعه، و بیان النسبه و الفرق بینهما، فنقول:

أمّا معنی الخیره- بالکسر فالسّکون- فی اللغه: فکالاستخاره و الاختیار

و هو مطلق طلب الخیر؛ و یقال: اسم لما یتخیّر کالطیره لما یتطیّر.

و فی الاصطلاح: هو خصوص طلب الخیر بالخصوصیّات المأثوره من شخص خاصّ، و مورد خاصّ، و کیفیه خاصّه.

و أمّا القرعه فی اللغه- فمن القرع هو الضرب و الطرق-: اسم لما یقرع فی مرّه کاللقمه لما یلقم

فى مرّه، و الجرعه لما يتجرّع فى مرّه. و فى اصطلاح الشرع:

اسم لما يقرع بالخصوصيّات المأثوره من شخص خاصّ، و مورد خاصّ، و كيفيّه خاصّه.

و أمّا النسبه و الفرق بين القرعه و الخيره: فبحسب المفهوم اللغوىّ بينهما تباين كلّىّ، و بحسب المفهوم الشرعىّ بينهما عموم من وجه، يجتمعان فى المساهمه بالخصوصيّات المأثوره لتشخيص بعض المنافع و المضارّ، كما ورد به بعض روايات الباب.

و يفترق مفهوم الخيره عن القرعه فى مفهوم صلاه الاستخاره المأثوره مجرّده عن الأخذ بشى ء، كما ورد به أيضا بعض روايات الباب.

و يفترق مفهوم القرعه عن الخيره فى مفهوم المساهمه على تشخيص بعض الحقوق الجزئيّه بالخصوصيّات المأثوره مجرّده عن طلب الخير، كما هو مورد بعض نصوص الباب أيضا.

و أمّا بحسب المصداق الشرعىّ و المورد الخارجىّ فمقتضى عموم قوله عليه السّلام:

«القرعه لكلّ أمر مشكل» «۱» و عموم قوله عليه السّلام: «ما حار من استخار» «۲» هو تساويهما فى المصداق و الموارد الخارجيّه، و لكن مقتضى وهن العمومين، و الاقتصار على

---

(۱) انظر: فتح الأبواب: ۲۷۲، روى فيه بلفظ: كلّ مجهول ففيه القرعه.

(۲) أمالى الطوسى: ۱۳۶ ح ۲۲۰.

مواردهما المجبوره بعمل الأصحاب، هو اختصاص الخيره بموارد الجهل بالمنافع و المضارّ الدنيويّه، لا الجهل بالحكم، و لا بالموضوع، و اختصاص القرعه ببعض موارد الجهل بالمنافع و المضارّ، و ببعض موارد الجهل بالحقوق الجزئيّه و الموضوعات الصريحه، بخلاف الجهل بالحكم، أو بالموضوع المستنبط، فإنّ المرجع فيهما إلى الاصول العمليّه على ما استقرّ عليه عمل الأصحاب.

و إذ قد وقفت على هذه المقدّمه فلنرجع إلى ما كنّا فيه من تحقيق الحقّ فى المسأله فنقول: لا يخفى أنّ نفى شرعيّه الخيره و القرعه رأسا إفراط من بعض

العامّه، كذلك الالتزام ببعض مراتبها المذكوره تفريط من أصحابنا المتأخّرين، و خير الأمور أوسطها.

و تفصيل هذا الاجمال هو أن يقال:

أمّا شرعيّه الخيره و القرعه و العمل بمؤدّاهما فهو و إن أنكرها العامّه قياسا على القمار و المقامره إلّا أنّه لا خلاف و لا إشكال بين الخاصّه نصّا و لا فتوى فى ثبوتها فى الجمله فى مقابل السلب الكلّى.

و يدلّ عليه- ما عدا العقل المستقلّ- كل واحد من سائر الأدلّه الثلاثه الباقيه:

أمّا من الكتاب: فيكفى فى شرعيّه أصل الاستخاره عموم قوله تعالى ادْعُونِى أَسْتَجِبْ لَكُمْ «١» قُلْ مٰا يَعْبَؤُا بِكُمْ رَبِّى لَوْ لٰا دُعٰاؤُكُمْ «٢».

و عموم قوله تعالى وَ عَلَى اللّٰهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ «٣».

---

(١) سوره غافر: ٦٠.

(٢) سوره الفرقان: ٧٧.

(٣) سوره إبراهيم: ١٢.

مجموعه مقالات، ص: ٥٠١

وَ عَلَى اللّٰهِ فَتَوَكَّلُوا إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ «١».

إِنَّ اللّٰهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ «٢».

وَ مَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللّٰهِ فَهُوَ حَسْبُهُ إِنَّ اللّٰهَ بٰالِغُ أَمْرِهِ قَدْ جَعَلَ اللّٰهُ لِكُلِّ شَيْ ءٍ قَدْراً «٣».

و عموم قوله تعالى فى مؤمن آل فرعون وَ أُفَوِّضُ أَمْرِى إِلَى اللّٰهِ إِنَّ اللّٰهَ بَصِيرٌ بِالْعِبٰادِ «۴».

نظرا إلى ما تقدّم من كون أصل الاستخاره نوعا من الدعاء و التوكّل و التفويض إلى اللّٰه تعالى و حسن الظنّ به.

و يكفى فى شرعيّه العمل و الأخذ بمؤدّاها من الكتاب أيضا قوله تعالى- فى بيان أحوال يونس عليه السّلام- فَسٰاهَمَ فَكٰانَ مِنَ الْمُدْحَضِينَ «۵».

و قوله تعالى وَ مٰا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ يُلْقُونَ أَقْلٰامَهُمْ أَيُّهُمْ يَكْفُلُ مَرْيَمَ «۶».

و أمّا من السنّه: فيكفى فى شرعيّه أصل الاستخاره عموم مثل قوله عليه السّلام: «من اعطى ثلاثه لم يحرم ثلاثه: من أعطى الدعاء أعطى الاجابه، و من أعطى الشكر أعطى الزياده، و من اعطى التوكّل اعطى الكفايه» «۷».

و

خصوص ما رواه الكلينىّ فى الصحيح عن أبى عبد اللّه عليه السّلام: «صلّ ركعتين

---

(۱) سوره المائده: ۲۳.

(۲) سوره آل عمران: ۱۵۹.

(۳) سوره الطلاق: ۳.

(۴) سوره غافر: ۴۴.

(۵) سوره الصافّات: ۱۴۱.

(۶) سوره آل عمران: ۴۴.

(۷) المحاسن: ۱/ ۶۱ ح ۱، الخصال: ۱۰۱ ح ۵۶.

مجموعه مقالات، ص: ۵۰۲

و استخر اللّه تعالى، فو اللّه ما استخار اللّه مسلم إلّا خار اللّه له البتّه» «۱».

و فى شرعيّه العمل و الأخذ بمؤدّاها ما رواه الصدوق فى الفقيه، عن حمّاد بن عيسى، عمّن أخبره، عن حريز، عن أبى جعفر عليه السّلام قال: «أوّل من سوهم عليه مريم بنت عمران، و هو قوله عزّ و جلّ وَ مٰا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ يُلْقُونَ أَقْلاٰمَهُمْ أَيُّهُمْ يَكْفُلُ مَرْيَمَ و السهام ستّه.

ثمّ استهموا فى يونس عليه السّلام لمّا ركب مع القوم فوقفت السفينه فى اللجّه، فاستهموا فوقع السّهم على يونس عليه السّلام ثلاث مرّات، فمضى يونس إلى صدر السفينه، فإذا الحوت فاتح فاه، فرمى نفسه.

ثمّ كان عند عبد المطّلب تسعه بنين، فنذر فى العاشر إن رزقه اللّه غلاما أن يذبحه، فلمّا ولد عبد اللّه لم يكن يقدر أن يذبحه و رسول اللّه فى صلبه، فجاء بعشر من الإبل فساهم عليها و على عبد اللّه، فلم يزل يزيد الإبل و يساهم حتى بلغت الإبل مائه، فخرجت السهام على الإبل ثلاث مرّات.

فقال: الآن علمت أنّ ربّى قد رضى، فنحرها» «۲».

و ما فى الوسائل: عن أبى عبد اللّه عليه السّلام، قال: «قلت له: ربّما أردت الأمر يفرق منّى فريقان: أحدهما يأمرنى، و الآخر ينهانى.

قال: فقال: إذا كنت كذلك فصلّ ركعتين و استخر اللّه مائه مرّه و مرّه، ثمّ انظر أحزم الأمرين لك فافعله، فإنّ الخيره فيه

إن شاء اللّه، و لتكن استخارتک فی عافیه، فإنّه ربّما خیّر للرجل فی قطع یده، و موت ولده، و ذهاب ماله» «۳».

---

(۱) الکافی: ۳/ ۴۷۰ ح ۱، الوسائل: ۵/ ۲۰۴ ح ۱.

(۲) من لا یحضره الفقیه: ۳/ ۸۹ ح ۳۳۸۸، الخصال: ۱۵۶ ح ۱۹۸، الوسائل: ۱۸/ ۱۸۹ ح ۱۲.

(۳) المحاسن: ۲/ ۴۳۲ ح ۲۵۰۱، الکافی: ۳/ ۴۷۲ ح ۷، تهذیب الأحکام: ۳/ ۱۸۱ ح ۵، الوسائل:

۵/ ۲۰۵ ح ۶، بحار الأنوار: ۹۱/ ۲۷۶ ح ۲۶.

مجموعه مقالات، ص: ۵۰۳

و قوله علیه السّلام فی خبر آخر: «فصلّ رکعتین، و استخر اللّه مائه مرّه، ثمّ انظر أیّ شی ء یقع فی قلبک فاعمل به» «۱».

و قوله علیه السّلام: «ما ابالی إذا استخرت إلی أیّ جنبیّ وقعت» «۲».

و قوله علیه السّلام: فی خبر آخر: «ثمّ انظر ما یلهمک تفعله فهو الّذی أشار علیک به» «۳».

و قوله علیه السّلام فی خبر آخر: «ثمّ یشاور فیه، فإنّه إذا بدأ باللّه أجری له الخیره علی لسان من یشاء من الخلق» «۴».

و قوله علیه السّلام بعد الاستخاره: «انظر إذا قمت إلی الصلاه فإنّ الشیطان أبعد ما یکون من الانسان إذا قام إلی الصلاه، أیّ شی ء یقع فی قلبک فخذ به و افتح المصحف، فانظر إلی أوّل ما تری فیه فخذ به إنّ شاء اللّه» «۵».

و قوله علیه السّلام فی ذات الرقاع: «فإن کان علی ظهرها «افعل» فافعل و امض لما أردت فإنّه یکون لک فیه إذا فعلته الخیره إن شاء اللّه، و إن کان فیها «لا تفعل» فإیّاک أن تفعله أو تخالف، فإنّک إن خالفت لقیت عنتا، و إن تمّ لم یکن لک فیه الخیره» «۶»، الحدیث.

إلی غیر ذلک من الأخبار المبوّبه فی

الوسائل و غيرها الآمره بالعمل و الأخذ بعد الاستخاره و صلاتها بما يقع فى القلب، أو المشاوره، أو المصحف، أو

---

(۱) الكافى: ۳/ ۴۷۱ ح ۴، تهذيب الأحكام: ۳/ ۳۱۱ ح ۱۰، الوسائل: ۵/ ۲۰۵ ح ۴.

(۲) فتح الأبواب: ۱۶۰، الوسائل: ۵/ ۲۰۷ ح ۱۰، بحار الأنوار: ۹۱/ ۲۲۴ ح ۴.

(۳) أمالى الطوسى: ۲۷۵ ح ۵۲۵، الوسائل: ۵/ ۲۱۳ ح ۳.

(۴) المحاسن: ۲/ ۴۳۱ ح ۲۴۹۶، معانى الأخبار: ۱۴۴ ح ۱، الوسائل: ۵/ ۲۱۳ ح ۲.

(۵) تهذيب الأحكام: ۳/ ۳۱۰ ح ۶، الوسائل: ۵/ ۲۱۶ ح ۱.

(۶) فتح الأبواب: ۱۶۳.

الرقاع، أو السبحه، أو الحصى، أو المساهمه و القرعه على الوجه المأثور.

و أمّا من الاجماع: فيكفى ما استقرّ عليه قول الاماميّه و فعلهم على شرعيّه الاستخاره، و العمل بمؤدّاها على وجه يكون ذلك من شعائرهم الكاشفه عن رأى رئيسهم و تقريره إيّاهم قطعا.

و أمّا اقتصار ابن إدريس و بعض من تبعه على شرعيّه أصل الاستخاره و صلاتها دون شرعيّه الأخذ بمؤدّى القرعه و الرقاع و السبحه و غيرها ممّا ذكر فمبنيّ على شبهه زعمه استناد ما عدا صلاه الاستخاره إلى أخبار الآحاد، و على شبهه عدم حجّيه أخبار الآحاد، و كلا مقدّمتيه شبهتان ممنوعتان: أمّا الأولى فبما سبق، و أمّا الثانيه فبما تقرّر فى محلّه.

هذا كلّه فى ثبوت شرعيّه الاستخاره و القرعه و شرعيّه العمل بمؤدّاهما.

و أمّا طريقيّه مؤدّاها فتفصيل الكلام فيه هو أنّ الشى ء المشروع و المعتبر إمّا أن يعتبر تعبّدا صرفا و إن كان فى نفسه طريقا كاعتبار الاستصحاب على وجه، و إمّا أن يعتبر طريقا صرفا و إن لم يكن طريقا فى نفسه، و إمّا أن يعتبر طريقا تعبّديا

كالأصول العمليّه.

و إذ قـد عرفت ذلك فاعلم أنّ مؤدّى الاسـتخاره و القرعه، و إن لم يكن طريقا فى نفسه بالبداهه الأوّليّه و الضـروره العيانيّه، و لا دلالـه أيضا فى مجرّد الأوامر الآمره بالعمل، و الأخـذ به على طريقيّته التعبّـديّه فضـلا عن طريقيّته الواقعيّه إلّا أنّ تعليلات العمل و الأخذ بمؤدّى الاسـتخاره بقوله عليه السّـلام: «فإنّ الخيره فيه» «١»، و بقوله: «فهو الّـذى أشـار عليك به» «٢» و بقوله: «فـإنّه يكون لك فيه إذا فعلته

(١) تقدّم فى ص: ٥٠٣.

(٢) تقدّم فى ص: ٥٠٣.

الخيره» «١» ظاهره فى طريقيّه الاسـتخاره و الموصليّه إلى المنافع و المقاصد المقصود انكشافها، خصوصا تعليلات العمل و الأخذ بمؤدّى القرعه «بأنّه يخرج سـهم المحقّ» «٢» و «بـأنّ من خرج سـهمه بالقرعه فهو المحقّ» «٣» كالصـريح فى الطريقيّه و الموصليّه إلى الواقع.

فـإن قلت: إنّ مؤدّى الاسـتخاره و القرعه إذا لم يكن طريقا فى نفسه، فكيف يمكن أن يجعله الشارع طريقا بالجعل! أ ليس ذلك من قبيل قلب الماهيه المحال، و جعل النار ماء، و الماء نارا؟.

قلت: هـذا ليس من قبيـل مـا ذكر من قلب الماهيه المحال، و جعل النار ماء و بالعكس، بل هو من قبيل تبـديل الخواصّ و الآثار، أعنى: من قبيـل جعـل آثار النار و خواصّه فى الماء و بالعكس، و هو أمر ممكن، بل واقع كثيرا من القادر المطلق تعالى فى جعله النار نورا على إبراهيم.

فـإن قلت: سلّمنا إمكـان جعـل آثـار ذات الطريـق من الموصـليّه و الايصـال فى غير ذى الطريق من القـادر المطلق تعـالى إلّا أنّه بملاحظه كونه من خوارق العادات نادر جدّا، بل معدوم النظير فى خصوص الأمارات المعتبره طريقا إلى الواقع شرعا.

قلت: ندور

طريقيّه الاستخاره و القرعه فى الكشف و الايصال إلى الواقع إنّما هو مع قطع النظر عن أسبابه و مقتضياته المحصّله له.

و أمّا بالنظر إلى أسبابه و مقتضياته المحصّله من مثل الأدعيه المأثوره له من

---

(۱) تقدّم فى ص: ۵۰۳.

(۲) تهذيب الأحكام: ۶/ ۲۳۸ ح ۱۵، الوسائل: ۱۸/ ۱۸۸ ح ۴. و سيأتى مفصّلا.

(۳) الكافى: ۷/ ۲۴۰ ح ۲، الوسائل: ۱۸/ ۱۸۴ ح ۸.

الصلاه و طلب الخير و الاستشاره و الاسترشاد منه، و التوكّل و الاعتماد عليه، و تفويض الأمر إليه، و حسن الظنّ به، فلا غرو و لا عجب، و لا ندور فى طريقيّه الاستخاره و القرعه بتلك الضمائم و الأسباب المنضمّه إليه الملزمه لتنجيز مواعيده تعالى، سيّما بعد تصريحه تعالى بطريقيّته كما عرفته من أدلّتها المتقدمه من الكتاب و السنّه.

فإن قلت: لو كانت الخيره و القرعه من الطرق الواقعيّه لا التعبّديّه الصرفه فما وجه ما نراه فى مؤدّى الخيره و القرعه من التخطّى و التخلّف و عدم الايصال إلى الواقع فى كثير من الأحيان و الموارد؟.

قلت: دفع هذه الشبهه، أوّلا: بالنقص بجميع الأمارات و الطرق الواقعيّه حيث لم يكن منها طريق و أماره إلّا و له مادّه تخلّف عن الواقع أحيانا حتى الطرق المنجعله كالعلم و التواتر.

و ثانيا: بالحلّ بأنّ ما يتّفق من تخلّف الطريق و الأماره عن الايصال إلى الواقع بعد ثبوت الطريقيّه له، فلا بدّ من حمله على الندور و الشذوذ الغير المنافى لطريقيّه الطريق و أماريّته المنوطه بواسطه الجعل بغلبه الوصول و الايصال. أو حمله على حصول مانع أو انتفاء شرط من شروطه المأثوره من توجّه القلب و الصلاه و الدعاء و التوكّل و التفويض و حسن

الظنّ باللّه تعالی، کما یرشد إلیه ما عن التهذیب صحیحا عن جمیل، قال: «قال الطیّار لزراره: ما تقول فی المساهمه أ لیس حقّا؟

فقال زراره: بل هی حقّ.

فقال الطیّار: أ لیس قد ورد أنّه یخرج سهم المحقّ؟

قال: بلی.

مجموعه مقالات، ص: ۵۰۷

قال: فتعال حتی أدّعی أنا و أنت شیئا، ثمّ نساهم علیه، و ننظر هکذا هو؟

فقال زراره: إنّما جاء الحدیث بأنّه لیس من قوم فوّضوا أمرهم إلی اللّه ثمّ اقترعوا إلّا خرج سهم المحقّ، فأمّا علی التجارب فلم یوضع علی التجارب.

فقال الطیار: أ رأیت إن کانا جمیعا مدّعیین ادّعیا ما لیس لهما من أین یخرج سهم أحدهما؟

فقال زراره: إذا کان کذلک جعل معه سهم مبیح، فإن کانا ادّعیا ما لیس لهما خرج سهم المبیح» «۱».

فتلخّص ممّا ذکرنا ثبوت طریقیّه مؤدّی الاستخاره و القرعه فی الجمله.

و أمّا استحاله تخلّف مؤدّاها عن الواقع أحیانا کما هو أحد الوجوه، بل الأقوال، فلا دلاله علیه فی شی ء ممّا ذکر، و لا فیما استدلّ علیه مدّعیه: من أنّ الاستخاره استرشاد، و استشاره للخیر من اللّه تعالی، و کما أنّ نصح المستشیر و إرشاد المسترشد واجب علی الناس، فعلی اللّه بالأولویّه القطعیّه، و بأنّه کما أنّ بعث الرسل و إنزال الکتب واجب علی اللّه عقلا- بقاعده اللطف، کذلک الإرشاد إلی المصلحه واجب علیه بتلک القاعده، و بأنّه کما أنّ إرشاد الناس إلی المصالح الدینیّه الراجعه إلی المعاد واجب علی اللّه کنصب الرسل و إنزال الکتب، کذلک إرشادهم إلی المصالح و المفاسد الدنیویّه الراجعه إلی المعاش واجب علیه، و بأنّ تخلّف الاستخاره عن تلک المصلحه الواقعیّه یستلزم الاغراء المحال علی اللّه تعالی بعد فرض الأمر بها و تفویت المصلحه عن العبد.

إلی غیر ذلک

ممّا يقصر دلالته عن إثبات مدّعاه جدّا، كما لا يخفى.

---

(۱) تقدّم فی ص: ۵۰۵.

و تفصیل ذلک أنّ استفاده استحاله تخلّف مؤدّاها عن الواقع إمّا أن یستفاد من نفس مؤدّی الاستخاره و القرعه، مع قطع النظر عن دلیل اعتبارهما بالخصوص، و إمّا أن یستفاد من دلیل اعتبارهما شرعا بالخصوص، و إمّا من دلیل آخر خارجیّ کعموم قاعده اللطف و نحوه ممّا تمسّک به المتوهّم.

أمّا استفاده ذلک من نفسهما فمن البدیهیّات الأوّلیّه و الضروریّات العیانیّه عدمها.

و أمّا استفاده ذلک من دلیل اعتبارهما و تشریعهما فهو منحصر بالاستقراء فی الأدعیه المأثوره، أو الأوامر الآمره بالأخذ بمؤدّاها أو المواعید الموعوده علیها علی سبیل منع الخلوّ.

فأمّا الأدعیه المأثوره للخیره من مثل: «أستخیر اللّه برحمته خیره فی عافیه، اللّهمّ اختر لی ما هو خیر لی فی دینی و دنیای» «۱»، و من مثل: «اللّهمّ ربّ السماوات السبع و ربّ العرش العظیم، أنت اللّه لا إله إلّا أنت، عالم الغیب و الشهاده الرحمن الرحیم، أنت تحکم بین عبادک فیما کانوا فیه یختلفون، فأسألک أن تخرج سهم المحقّ» «۲» و نحو ذلک، فلا دلاله فیها علی ما یرید من کون الاستخاره و القرعه من الأدعیه المأثوره لطلب الخیره فی مقام الحیره، کما هو معنی الخیره و الاستخاره لغه، و صریح مضامین أدعیتها المأثوره جمیعا.

و أمّا الأوامر الآمره بالخیره و القرعه فی مقام الاشکال و الحیره فلا تزید دلاله علی الأوامر الآمره بالعمل بالأصول العملیّه عند الشکّ لمجرّد التعبّد بسلوکها لا للإرشاد إلی ما فی سلوکها.

---

(۱) الکافی: ۳/ ۴۷۰ ح ۳، الوسائل: ۵/ ۲۰۸ ح ۱.

(۲) الکافی: ۳/ ۴۷۰ ح ۱، تهذیب الأحکام: ۳/ ۱۷۹ ح ۱، الوسائل: ۵/ ۲۰۴

ح ۱.

مجموعه مقالات، ص: ۵۰۹

و أمّا المواعید الموعوده علیها من مثل قوله علیه السّلام: «ما استخار اللّه مسلم إلّا خار اللّه له البتّه» «۱». و قوله علیه السّلام: «ما من قوم فوّضوا أمرهم إلی اللّه عزّ و جلّ ثمّ قارعوا إلّا خرج سهم المحقّ» «۲» فإنّما هی فی المفاد و السیاق کسائر المواعید الموعوده علی مطلق الدعاء من مثل قوله تعالی ادْعُونِی أَسْتَجِبْ لَکُمْ «۳» و قوله علیه السّلام: «ما من مؤمن یدعو اللّه إلّا استجاب له» «۴» المخصّصه عمومها بمثل قوله تعالی أَوْفُوا بِعَهْدِی أُوفِ بِعَهْدِکُمْ «۵» و بمثل قوله علیه السّلام: «من اغتاب مسلما لم یقبل اللّه تعالی صلاته و لا صیامه أربعین صباحا، و أنّ من أکل لقمه من حرام لم یستجب دعاؤه» «۶» إلی غیر ذلک من المخصّصات الّتی یقف علیها المتتبّع فی الآثار المأثوره، بل کثیرا ما یؤخّر استجابه دعاء المؤمن حبّا لسماع صوته علی ما فی بعض الأخبار، بل قد ورد أنّه صلّی اللّه علیه و آله قد دعا اللّه تعالی فی لیله المعراج أن یرفع الخلاف عن أمّته فلم یجبه تعالی بعد ما أجابه فی دعوات کثیره، الّتی منها «أن لا یسلّط علی أمّته من سوی أنفسهم ظالم»، و أنّ موسی علیه السّلام قال فی مناجاته: «أسألک یا ربّ أن لا یقال فیّ ما لیس فیّ. فقال: یا موسی، ما فعلت هذا لنفسی فکیف لک»؟! علی ما فی الباب الثانی و الأربعین من إرشاد الدیلمی «۷»، إلی غیر ذلک من الأدعیه و الأسئله الّتی لم تستجب لمثل الأنبیاء مع عصمتهم و خلوّهم عمّا لم تخل منه من

---

(۱) تقدّم فی ص: ۵۰۲.

(۲) تهذیب الأحکام: ۶/ ۲۳۸ ح

۱۵، الوسائل: ۱۸/ ۱۸۸ ح ۴.

(۳) سوره غافر: ۶۰.

(۴) عدّه الداعی: ۳۴ ح ۸، الوسائل: ۴/ ۱۰۸۶ ح ۹.

(۵) سوره البقره: ۴۰.

(۶) جامع الأخبار: ۴۱۲ ح ۱۱۴۱، کنز العمّال: ۴/ ۱۵ ح ۹۲۶۶، بحار الأنوار: ۷۵/ ۲۵۸ ح ۵۳.

(۷) إرشاد القلوب: ۱۳۴.

موانع الاستجابه و مقتضیات عدم الاستجابه.

هـذا کلّه مضافا إلی أنّ اسـتجابه الدعاء کثیرا ما یتعقّبه الردّ و التبدیل و المحو و الاثبات بالبداء و نحوه، کما یشـهد به قوله تعالی یَمْحُوا اللّهُ ما یَشاءُ وَ یُثْبِتُ «۱» و قوله علیه السّلام: «اللّهمّ إنّی أسألک أن تقضـی و تقدّر من الأمر المحتوم فی الأمر الحکیم من القضاء الّذی لا یردّ و لا یبدّل» «۲» الدعاء.

لاری، سید عبد الحسین، مجموعه مقالات، در یک جلد، مؤسسه المعارف الإسلامیه، قم - ایران، اول، ۱۴۱۸ ه ق

و مع ذلک کلّه کیف یستفاد من الأدعیه المأثوره فی الاستخاره و القرعه استحاله تخلّف مؤدّاها عن الاجابه المتوقّفه علی اجتماع ما لم یجتمع فینا من مقدّمات کثیره و الّتی منها:

أوّلا: استجماع الداعی لشرائط الدعاء و مقتضیات الاجابه.

و منها: ثانیا: استجماعه لفقد الموانع المانعه من استجابته مع عدم استجماعها حتی فی الأوحدیّین منّا.

و منها: ثالثا: مصادفه الـدعاء لتعلّق المشیّه بإجابته، و عـدم منافاته للمصالـح النوعیّه الکلّیه الّـذی هو الباعث لعـدم اسـتجابه بعض الأدعیه من مثل الأنبیاء و الأولیاء أحیانا مع استجماعهم الشرائط و فقد الموانع لا محاله.

و منها: رابعا: عدم تعقّب الاجابه بعد تحقّقها بردّ و تبدیل، و محو و تحویل، بواسطه تعقّب بداء و نحوه.

هذا كلّه مضافا إلى أنّه سلّمنا تجاوز الدعاء عن جميع هذه العقبات، و بلوغه إلى ساحه الاجابه و القضاء الّذى

لا يردّ و لا يبدّل، و وصوله إلى عرصه الاثبات و التنجّز الّذى لا يغيّر و لا يبدّل، و لكن مع ذلك لا يكشف الدعاء عن بلوغ الداعى

---

(١) سوره الرعد: ٣٩.

(٢) إقبال الأعمال: ٥٠٣، بحار الأنوار: ٩٨/ ١۶۴.

للمدعوّ به على الوجه المدعوّ به، بل قد يعوّض على تقدير إجابته بما هو أصلح بحال الداعى و العوض أيضا قد يؤخّر إلى الآخره، و لا ينال الداعى فى الدنيا الّذى هو مآله، كما ورد عن الصادق عليه السّلام: «إنّى دعوت اللّه أن يجعل الامامه فى ابنى إسماعيل فعوّضنى عنه بجعله أوّل من يخرج من القائم عليه السّلام» «١».

و عنه عليه السّلام: «انّ المؤمن ليدعو الهّا، فيؤخّر اللّه إجابته إلى يوم الجمعه» «٢».

و فى خبر آخر: «قلت لأبى عبد اللّه عليه السّلام: أ يستجاب للرجل الدعاء ثمّ يؤخّر؟

قال: نعم، إلى عشرين سنه» «٣».

و فى خبر آخر: «كان بين قوله تعالى قَدْ أُجِيبَتْ دَعْوَتُكُمٰا «۴» و بين أخذ فرعون أربعين عاما» «۵».

و عن النبى صلّى اللّه عليه و آله و سلم: «ما من مسلم دعا اللّه سبحانه دعوه ليس فيها قطيعه رحم و لا إثم إلّا أعطاه اللّه أحد خصال ثلاثه: إمّا أن يعجّل دعوته، و إمّا أن يدّخر له، و إمّا أن يدفع عنه من السّوء مثلها» «۶».

و عنه أيضا: «الدعاء مخّ العباده، و ما من مؤمن يدعو اللّه إلّا استجاب له، إمّا أن يعجّل له فى الدنيا، أو يؤجّل له فى الآخره، و إمّا أن يكفّر عنه من ذنوبه بقدر ما دعا، ما لم يدع بمأثم» «٧».

---

(١) لم نعثر على هذا الحديث، مضافا إلى ما فيه من تأمّل و نظر.

(٢) الكافى: ٢/

۴۸۹ ح ۶، الوسائل: ۴/ ۱۱۰۸ ح ۳.

(۳) الکافی: ۲/ ۴۸۹ ح ۴، الوسائل: ۴/ ۱۱۰۸ ح ۴.

(۴) سوره یونس: ۸۹.

(۵) الکافی: ۲/ ۴۸۹ ح ۵، الوسائل: ۴/ ۱۱۰۸ ح ۲.

(۶) عده الداعی: ۲۴، الوسائل: ۴/ ۱۰۸۶ ح ۸.

(۷) عده الداعی: ۲۴، الوسائل: ۴/ ۱۰۸۶ ح ۹.

إلی غیر ذلک ممّا هو کالصریح، بل صریح فی إمکان تخلّف الأدعیه المأثوره للخیره و القرعه عن الاجابه و الواقع أحیانا، و عدم استحاله تخلّف مؤدّاها عن الواقع لأنّ حال الأدعیه المأثوره للخیره و القرعه و المواعید الموعوده علیها من الاجابه هو حال سائر الأدعیه و المواعید الموعوده علیها فی المفاد و السیاق، فیتّحدان فی أنّه قد یستجاب و قد لا یستجاب، و علی تقدیر الاجابه قد یمحی و قد یثبت، و علی تقدیر الاثبات قد یعوّض و قد لا یعوّض، و علی تقدیر عدم التعوّض قد یعجّل و قد یؤجّل.

و مع کلّ هذه التقادیر کیف یعقل الجزم و القطع باستحاله تخلّفها عن الاجابه و الکشف عن تنجّز المطلق؟ و هل هو إلّا الجمود علی العمومات، و الاغماض عن المخصّصات أو علی المتشابهات، و الاغماض عن المحکمات کجمود الأخباریه علی مثل «إسماعیل یشهد أن لا إله إلّا اللّه»؟

و أمّا تعلیلات الأخذ بمؤدّی الخیره و القرعه بمثل قوله علیه السّلام: «فإنّ الخیره فیه» «۱» و «إنّه یخرج سهم المحقّ» «۲» فغایه ما فیها هو الظهور فی طریقیّه مؤدّاها إلی الواقع دون استحاله تخلّفها عنه.

و أمّا التمسّک بأنّ الاستخاره استشاره و استرشاد من اللّه تعالی، و نصح المستشیر و إرشاد المسترشد واجب علی الناس، فعلی اللّه بالأولویّه، ففیه منع الکبری:

أوّلا: بأنّه لا دلیل عقلا و لا شرعا

على وجوب نصح المستشير على الناس- فى الموضوعات- الّذى هو المقيس عليه ما لم يؤدّ إلى مثل هلاك نفس محترمه

---

(۱) تقدّم فى ص: ۵۰۴.

(۲) تقدّم فى ص: ۵۰۵.

و نحوه.

نعم، الّذى يجب على الناس فى الموضوعات هو عدم إغراء الجاهل.

و أمّا سكوتهم عند الاستشاره، فكعدم إصغائهم لسؤال السائل، و عدم إجابتهم لدعوه الداعى لا يحرم و لا يقبّح من حيث هو، و ليس مثل ردّ السلام واجبا.

و ثانيا: لو سلّمنا وجوبه من حيث هو كردّ السلام كما يجب عليهم من حيث استلزامه لمثل هلاك نفس محترمه و نحوه، و لو لم يكن فى مقام الاستشاره، إلّا أنّ الحكم فى المقيس ممنوع، ضروره أنّه ليس كلّما يجب على الناس يجب على اللّه بالأولويّه، إلّا ما كان وجوبه عقليّا، كحسن العداله و قبح الظلم.

و أمّا ما كان وجوبه شرعيّا كأغلب تكاليف الموالى للعبيد، من مثل «لا يَغْتَبْ بَعْضُكُمْ بَعْضاً»، و «لا يقتل بعضكم بعضا»، و «لا يتصرّف بعضكم فى مال آخر إلّا بإذن منه»، و «يجب عليكم تحفّظ الأيتام»، و «جواب السلام» «۱»، و «إطعام الطعام»، كنصح المستشير على تقدير القول به، فلا يجب على المولى قطعا، فضلا عن الأولويّه، كما لا يخفى.

و أمّا مقايسه إرشاد المسترشد بنصب الرسل و إنزال الكتب فى وجوبه على اللّه بقاعده اللطف فقياس مع الفارق من جهه: أنّ اللطف الواجب فى الاصطلاح خاصّ بما يقرّب العبد إلى الطاعه، و يبعّده عن المعصيه، لا مطلق ما يقرّبه إلى المنافع و المصالح، و يبعّده عن المضارّ و المفاسد، و لو من الأمور الدنيويّه، بل لعلّ التقريب إلى المنافع و المصالح الدنيويّه خلاف اللطف المصطلح وجوبه على اللّه

---

(۱) المراد:

وجوب ردّ السلام.

مجموعه مقالات، ص: ۵۱۴

تعالى فى أغلب موارد الناس.

مضافا إلى أنّ اللطف- المصطلح الخاصّ بالمقرّب إلى الطاعه و المبعّد عن المعصيه- أيضا لا يجب على اللّه تعالى مطلقا، بل الواجب منه عليه مقدار خاصّ، و هو المقدار القاطع لمعاذير العباد بحيث لا يبقى للناس على اللّه حجّه، كما فى إنزال الكتب و إرسال الرسل.

و لهذا اكتفى فى اللطف ببعث رسول واحد، و كتاب واحد إلى جميع أهل العالم من الجنّ و الإنس، و لو لا ذلك لوجب عليه أن يبعث إلى كل عصر، بل إلى كلّ مصر، بل إلى كل قصر، بل إلى كلّ نفر، رسولا و كتابا على حده، لكونه أقرب إلى الطاعه قطعا، و أبعد عن المعصيه جدّا، و مع ذلك لم يجب، و لم يقع أصلا و رأسا.

و أمّا توهم استلزام تخلّف المصلحه للاغراء بالجهل فمدفوع: بوضوح منع الملازمه، إذ ليس فى أدلّه تشريع الخيره و القرعه تصريح و لا تلويح بتضمين الشارع دوام إيصال مؤدّاها إلى الواقع لا محاله حتى يلزم من تخلفه الاغراء و الكذب، بل غايه ما فى أدله تشريعها هو الوعد بالإيصال فى الجمله على وجه الاجمال لا بالجمله على وجه يستلزم من تخلفه المحال.

و أمّا توهم استلزام تخلفه لتفويت المصلحه الواقعيه، فمدفوع: بمنع بطلان اللازم إذا كان فى نفس التشريع و أمر الشارع، أو فى سلوك الفعل المشروع و المأمور به مصلحه تدارك الفائت من المصلحه الغائيه المقصوده للسالك بالسلوك، كما هو وجه من وجوه صحه التعبد بما هو غير دائم المطابقه من سائر الطرق و الأمارات الواقعيه، و ردّ من منع صحّه التعبد بها لتلك الملازمه. و أيّ مصلحه أعظم و أفضل و أشرف

و أنفع و أفيد من المصلحه الموجوده فى نفس

تشريع الخيره و فى نفس سلوكها عند الحيره من الخضوع و الخشوع و الصلاه و الدعاء و الطلب و التعظيم و التمجيد و التحميد للّه عزّ و جلّ، و ذكر صفاته الحميده و أسمائه الحسنى، و توجه القلب إلى ساحه قدسه، و الاتكال عليه، و تفويض الأمر إليه و إن لم تحصل الغايه المقصوده للسالك من المنافع الجزئيه الدنيويّه الفانيه الزائله.

أ فلم يكف بتلك المصالح الكليه المترتبه على الأمر بالخيره و العمل بها فى صحّه تشريعها، و الحث و التأكيد عليها، و الالتزام بها عند الحيره حتّى يلتزم بدوام مطابقتها و كاشفيتها عن مصالح جزئيّه دنيويه فانيه زائله لا تبلغ معشارا من تلك المصالح الكليه؟

فتلخص ممّا ذكرنا أنّ العمده فى تشريع الخيره و فوائدها: هو رجحانها النفسى لا التوصلى، كسائر العبادات النفسيه، بل هى أفضلها نظرا إلى اشتمالها على التعظيم و التمجيد و الصلاه و الدعاء و التوكل و التفويض، و أنّ الظاهر من تعليلات الأخذ بمؤدّاها هو وجود جهه التوصّليه فيها أيضا، إلّا أن الجهه النفسيه أقوى و أغلب من الجهه التوصليه فى الخيره، و بالعكس فى القرعه.

و من هنا قد توهّم انحصار رجحان الخيره فى الرجحان النفسى، و لكن قد عرفت اندفاعه بظهور تعليلات الأخذ بمؤدّاها بأن فيه الخيره و نحوه فى اشتمالها على جهه التوصّليه و الطريقيّه أيضا.

و أمّا توهّم تعميم تشريعها لغير مورد التحير فلعلّه ناظر إلى عموم مثل: «ما استخار اللّه مسلم إلّا خار اللّه له البته» «۱» و عموم قوله عليه السّلام: و «أيّ قضيه أعدل من

(۱) تقدّم فى ص: ۵۰۲.

القرعه»

«۱»؟ مع الاغماض عن أنّ موضوعها و موردها بحسب الأخبار الأخر هو خصوص مقام التحيّر و الاشكال، الذى لا سبيل إلى رفعه بغير الخيره و القرعه.

و أمّا توهّم تشريعها بغير الكيفيات الخاصّه المأثوره فأيضا مبنىّ على اقتصار النظر على العمومات و الاغماض عن مخصّصاتها المتراكمه، أو على توهّم أنّ مسأله الخيره و القرعه من المستحبات التى لا تقيد مطلقاتها بالمقيدات.

و يدفعه: انّ الخيره المشروعه تاره تشتمل على جهه العباديه النفسيه كذات الصلاه و الدعاء المجرّد عن جهه الاستعلام بشى ء من العلامات التوصليه، و تاره تشتمل على الجهتين المذكورتين و عدم جريان تقييد المطلق، بل جريان دليل التسامح إنّما هو فى القسم الأول من الخيره، و فى الجهه الأولى من القسم الثانى بخلاف الجهه الثانيه من القسم الثانى، فإن عمومات الخيره مخصّصه فيها بمثل قوله عليه السّلام: «الّذى سنّه العالم عليه السّلام فى هذه الاستخاره بالرقاع و الصلاه» «۲» فى جواب السائل عن الاستخاره بغيرها، و بمثل قوله عليه السّلام: «كان أبى يعلّمنى الاستخاره كما يعلّمنى السوره من القرآن» «۳»، و لا يجرى دليل التسامح فيها أيضا لعدم إثبات دليل التسامح ما عدا الثواب من الآثار الوضعيه، كالكاشفيه و الموصليه التى هى الغرض الأصلى للمستخير غالبا.

فتبيّن أنّ الخيره إمّا ذو جهه أو ذو جهتين، كالوضوء، فمن جهه رجحانها النفسى و إن لم يقيد مطلقاتها إلّا أنه من جهه رجحانها التوصلى و هو الطريقيّه و الايصال إلى الواقع يقيد مطلقاتها لا محاله.

---

(۱) من لا يحضره الفقيه: ۳/ ۹۲ ح ۳۳۹۱، الوسائل: ۱۸/ ۱۹۰ ح ۱۳.

(۲) الاحتجاج: ۲/ ۳۱۴، بحار الأنوار: ۹۱/ ۲۲۷ ذ ح ۲.

(۳) فتح الأبواب: ۱۴۸، الوسائل: ۵/ ۲۱۸ ح ۹.

بل

المنقول عن ابن طاوس فى الوسائل «۱» ترجيح استخاره ذات الرقاع على سائر أنواع الاستخاره بوجوه:

منها: تقييد عموم سائر أنواع الاستخارات بذات الرقاع، و لكن يضعّفه: أن من حيث اشتمال ذات الرقاع على الخصوصيات الزائده التى لم يعتبر فى غيرها من الصلاه و نحوها، و إن كان يوهم التقييد، و كون نسبتها إليها كنسبه المطلق و المقيّد، و الأقل و الأكثر، إلّا أنّه من سائر الحيثيات الأخر، كالاستعلام بأحد العلائم المباينه بعضها مع مباينه لا يمكن الجمع بالتقييد بينها.

مضافا إلى أنّ حمل المطلق على المقيّد إنّما هو بعد إحراز اتحاد المطلق منها كما فى التكاليف الالزاميه.

و أمّا فى الأحكام الندبيه و الوضعيه كالسببيه فلا مقتضى للحمل، و منه ما نحن فيه، كما لا يخفى على المتأمل فيها.

و أمّا وجه القول بحرمه مخالفه مؤدّى الخيره فلعله الجمود على ظهور النواهى عن مخالفته فى الحرمه النفسيه التعبديه، و لكن يضعّفه: ظهور تعليل النهى عن المخالفه بقوله: «إن خالفت لقيت عنتا» «۲» فى كون النهى نهى غيرى للإرشاد إلى التحذر عن مخافه العنت، و هو المشقه و الصعوبه، كالنهى فى قوله عليه السّلام: «تغدّ و تعشّ و لا تأكل فيما بينهما، فإن ذلک إفساد للبدن» «۳» و النهى الغيرى للإرشاد عن الشى ء لا يحرّم ذلک الشى ء إلّا فى صوره فرض العلم أو الظن المعتبر بأداء ذلک الشى ء إلى الوقوع فى ضرر المرشد إليه.

---

(۱) الوسائل: ۵/ ۲۱۱.

(۲) تقدّم فى ص: ۵۰۳.

(۳) المحاسن: ۲/ ۱۹۵ ح ۱۵۶۵.

مجموعه مقالات، ص: ۵۱۸

و مع ذلک لا يدل على حرمه ذلک الشى ء مطلقا، بل يدل على انسحاب حكم الضرر إلى تلک المخالفه المؤديه إليه، إن حراما فحرام، و إن مكروها فمكروه.

و لو سلّمنا

دلاله النهی عن مخالفه الخیره علی الحرمه النفسیه فلا نسلّمه فی خصوص المخالفه المقترنه بنوع من الاعراض عن أمر اللّه تعالی و سوء الظن به، کما هو محل بعض النصوص.

و إلی هنا تم المقال فی رفع الجدال، و لو لا ضیق المجال و تشتّت البال، لاختتمنا المنوال بما یشتمل علی آداب الخیره و القرعه و المباهله و کیفیاتها، و شروطها المأثوره، و جمله من أحکامها المنظوره، علی وجه یکون ذخرا، و لعلّ اللّه یحدث بعد ذلک أمرا، إن شاء اللّه. حرّره فی سنه ۱۳۱۵.

مجموعه مقالات، ص: ۵۱۹

فی بیان کیفیّه الخیره و القرعه و المباهله

اشاره

الکلام فی بیان کیفیه الخیره و القرعه و المباهله بالآداب و السنن المأثوره، و جمله من أحکامها المستوره، فی ضمن أبواب محصوره

الباب الأول فی بیان کیفیه الاستخاره

و نقول: مقدّمه: الاستخاره- لغه- هو: مطلق طلب الخیر، و الخیره- بسکون الیاء- اسم منه.

و فی اصطلاح الشرع: هو خصوص طلب الخیر بالخصوصیات المأثوره من شخص خاصّ، و مورد خاصّ، و کیفیه خاصّه.

و هل هی فی هذا الاصطلاح الخاصّ عباره عن خصوص طلب معرفته الخیر، و استعلامه بالخصوصیات المأثوره؟ أم أعمّ منه و من طلب المستخیر الخیر و البرکه فی فعله المنظور له، و من طلب توفیقه إلی ما فیه الخیر من الأفعال؟

مجموعه مقالات، ص: ۵۲۰

وجهان ناشئان عن اختلاف الأخبار المأثوره فی کیفیه الاستخاره بالإطلاق عن الاستعلامات فی طائفه، و بالتقیید بأحد الاستعلامات فی طائفه أخری.

و التحقیق: أنّه إن قیدنا إطلاقات الطائفه الأولی بالطائفه الثانیه اختصت الاستخاره فی اصطلاح الشرع بالمعنی الأول، و هو استعلام الخیر، و لم یکن لها بالمعنیین الآخرین کیفیه خاصّه مشروعه وراء کیفیات مطلق الدعاء و طلب الحاجه.

و أما إن لم نقیدها بها کما هو الأصل فی مطلقات الأحکام الندبیه و الوضعیه لم تختص بالمعنی الأول، بل عمت المعانی الثلاثه، و کان لها بالمعنیین الآخرین کیفیه خاصه مشروعه وراء کیفیات مطلق الدعاء، کما لها بالمعنی الأول مثل ذلک أیضا من الکیفیات الخاصه.

فأما کیفیتها بأحد المعنیین الآخرین، فتفصیلها: أنّه متی أراد الدخول فی أمر و أراد من اللّه تعالی الخیر فیه أو التوفیق إلی ما فیه

الخیر منه استخار اللّه تعالی قبله مره واحده، أو ثلاث مرات أو سبعا أو عشرا علی اختلاف الروایات فی الأمر الیسیر، و سبعین مرّه أو مائه مره و مره علی اختلاف الروایات

فی الأمر الجسیم بلفظ: «أستخیر اللّه برحمته»، أو بزیاده: «خیره فی عافیه»، أو بلفظ: «یا أبصر الناظرین، و یا أسمع السامعین، و یا أسرع الحاسبین، و یا أرحم الراحمین، و یا أحکم الحاکمین، صلّ علی محمد و أهل بیته، و خر لی فی کذا و کذا»، أو بلفظ:

«اللّهمّ إنی أسألک بأنک عالم الغیب و الشهاده إن کنت تعلم أن کذا و کذا خیر لی فخیّره لی و یسّره، و إن کنت تعلم أنّه شرّ لی فی دینی و دنیای و آخرتی فاصرفه عنی إلی ما هو خیر، و رضّنی فی ذلک بقضائک، فإنک تعلم و لا أعلم، و تقدر و لا

مجموعه مقالات، ص: ۵۲۱

أقدر، و تقضی و لا أقضی، إنک علام الغیوب». أو بأحد الأدعیه المأثوره للاستخاره فی مصباح الکفعمی و الصحیفه السجّادیه.

و الکمال المأثور فی هذا النوع من الاستخاره أن تکون عند قبر الحسین علیه السّلام، و أکمله أن تکون عند رأسه، و أکمله أن تکون فی آخر سجده من صلاه اللیل، أو من رکعتی الفجر، أو فی کل رکعه من الزوال، و أکملها أن تکون بعد صلاه رکعتین فی غیر وقت الفریضه، و أکمله أن یقرأ فیهما: قل هو اللّه أحد و قل یا أیها الکافرون، و أکمله أن یقرأ فیهما سوره الحشر و سوره الرحمن، ثمّ یقرأ المعوّذتین و قل هو اللّه أحد، و أکمل ذلک کلّه أن یصوم الثلاثاء و الأربعاء و الخمیس، ثمّ یصلّی یوم الجمعه فی مکان نظیف رکعتین، ثمّ یستخیر اللّه ناظرا إلی السماء قائلا: «اللّهمّ إنی أسألک بأنک عالم الغیب و الشهاده الرّحمن و الرّحیم، إن کان هذا الأمر خیرا فیما أحاط به علمک فیسّره

لی و بارک لی فیه و افتح لی به، و إن کان ذلک لی شرّا فیما أحاط به علمک فاصرف عنّی بما تعلم، فإنّک تعلم و لا أعلم، و تقدر و لا أقدر، و تقضی و أنت علام الغیوب-، یقولها مائه مره-» بل و أکمله أن یتصدق فی یومه علی ستین مسکینا، کل مسکین صاعا بصاع النبی صلّی اللّه علیه و آله، فإذا کان اللیل اغتسل فی ثلث اللیل الباقی، و یلبس أدنی ما یلبس- من یعول- من الثیاب إلّا أن علیه فی تلک الثیاب إزارا، یصلّی رکعتین، فإذا وضع جبهته فی الرکعه الأخیره للسجود هلّل اللّه و عظّمه و مجّده، و ذکر ذنوبه، فأقرّ بما یعرف منها مسمّی، ثمّ یرفع رأسه، فاذا وضع فی السجده الثانیه استخار اللّه مائه مره یقول: «اللّهمّ إنی أستخیرک» ثمّ یدعو اللّه بما شاء و یسأله إیاه کلّما سجد، و لیفض برکبتیه إلی الأرض برفع الإزار حتی یکشفها، و یجعل الإزار من خلفه بین

مجموعه مقالات، ص: ۵۲۲

ألیتیه و باطن ساقیه.

انتهت مراتب کمال الاستخاره بمعنییها الأخیرین بموجب النصوص المعتبره الوارده و إلّا فلا تنتهی إلی ما ذکر، بل تزداد بازدیاد کلّ ما له مدخلیه فی استجابه الدعاء، و بعد الشیطان عنه من شرف المکان و الزمان و الأحوال و الأقوال و الأفعال لأن المفروض کون المقام نوع منه.

و أمّا کیفیه الاستخاره بالمعنی الأول- و هو استعلام الخیر- فعلی أقسام:

۱- منها: الاستخاره بالمشاوره.

و کیفیتها المأثوره: أن لا یشاور فی الأمر أحدا حتی یبدأ فیستخیر اللّه فیه أولا، ثمّ یشاور فیه، فإنّه إذا بدأ باللّه أجری له الخیره علی لسان من یشاء.

۲- و منها: الاستخاره بالسبحه أو الحصی.

و کیفیتها المأثوره:

أن تقرأ «الفاتحه» عشر مرات و أقله ثلاثا و دونه مره، ثمّ تقرأ «القدر» عشرا، ثمّ تقول هذا الدعاء ثلاثا أو مره: «اللّهمّ إنى أستخيرك لعلمك بعاقبه الأمور، و أستشيرك لحسن ظنى بك فى المأمول و المحذور، اللّهمّ إن كان هذا الأمر الفلانى ممّا قد نيطت بالبركه أعجازه و بواديه، و حفّت بالكرامه أيامه و لياليه، فخر لى اللهم خيرا لى فيه خيرا تردّ شموسه ذلولا، و تقعض «۱» أيامه سرورا، اللهم إمّا أمر فآتمر، و أما نهى فأنتهى، اللّهُمَّ إنى أستخيرك برحمتك خيره فى عافيه» «۲»، ثمّ تقبض على قطعه من السبحه أو كفّ من الحصى، و تضمر الأمر فى زوجيّه العدد المقبوض، و النهى فى فرديته، أو بالعكس.

---

(۱) يقال: قعضت العود، أى عطفته.

(۲) بحار الأنوار: ۹۱/ ۲۴۷ ح ۱ و ص ۲۴۸ ح ۲.

مجموعه مقالات، ص: ۵۲۳

و الكمال المأثور لتلك الكيفيه من الاستخاره: هو أن توتّر العدد المفروض أمرا لا أن تشفّعه.

۳- و منها: الاستخاره بمراجعه القلب أو المصحف.

و كيفيتها المأثوره: أن تسجد عقيب المكتوبه و تقول: «اللّهمّ خر لى مائه مره»، ثمّ تتوسل بالأئمه عليهم السّلام و تصلّى عليهم و تتشفّع بهم، أو تصلّى ركعتين فى غير وقت الفريضه، ثمّ تستخير اللّه مائه مره أو مائه مره و مره، ثمّ تنظر إلى ما يقع و ما يلهم فى قلبك، فاعمل به، و افتح المصحف، فانظر إلى أول ما ترى فخذ به.

و الكمال المأثور لهذه الكيفيه: أن لا تتكلم بين أضعاف الاستخاره حتى تتم المائه، و هل المراد بأوّل ما ترى فيه من الآيات أو الصفحه؟ وجهان: حقيقه اللفظ تقتضى الثانى، و المناسب لطريقيّته و الاستعلام به هو الأول.

۴- و منها: الاستخاره

بالمساهمه.

و كيفيتها المأثوره: قوله عليه السّلام لمن سأله عن بعث متاعه إلى اليمن: «ساهم بين مصر و اليمن، ثمّ فوّض أمرك إلى اللّه عز و جل، فأى البلدين خرج اسمه فى السهم فابعث إليه متاعك». فقلت: كيف أساهم؟ قال عليه السّلام: «اكتب فى رقعه: بسم اللّه الرّحمن الرّحيم، اللّهمّ إنه لا إله إلا أنت عالم الغيب و الشهاده، أنت العالم و أنا المتعلم، فانظر فى أى الأمرين خير لى حتى أتوكل عليك فيه و أعمل به، ثمّ اكتب مصرا إن شاء اللّه، ثمّ [اكتب] «۱» فى رقعه أخرى مثل ذلك ثمّ اكتب: اليمن إن شاء اللّه [ثمّ اكتب فى رقعه اخرى مثل ذلك ثمّ اكتب: يحبس إن شاء اللّه و لا يبعث به إلى

---

(۱) من الفتح.

مجموعه مقالات، ص: ۵۲۴

بلده و منهما] «۱» ثمّ اجمع الرقاع و ارفعها إلى من يسترها عنك، ثمّ ادخل يدك فخذ رقعه و توكل على اللّه و اعمل بها» «۲».

۵- و منها: الاستخاره بالرقاع.

و كيفيتها المأثوره على وجوه، أوسطها: أن تأخذ ستّ رقاع، فاكتب فى ثلاث منها: «بسم اللّه الرّحمن الرّحيم، خيره من اللّه العزيز الحكيم لفلان بن فلانه افعل»، و فى ثلاث منها: «بسم اللّه الرّحمن الرّحيم، خيره من اللّه العزيز الحكيم لفلان بن فلانه لا تفعل»، ثمّ ضعها تحت مصلّاك، ثمّ صلّ ركعتين، فإذا فرغت فاسجد سجده و قل فيها مائه مره: «أستخير اللّه برحمته خيره فى عافيه»، ثمّ استو جالسا و قل: «اللّهمّ خر لى و اختر لى فى جميع أمورى فى يسر منك و عافيه»، ثمّ اضرب بيدك إلى الرقاع فشوّشها، و أخرج واحده واحده، فإن خرج ثلاث متواليات «افعل» فافعل الأمر الذى تريده، و

إن خرج ثلاث متواليات «لا تفعل» فلا تفعل، و إن خرجت واحده «افعل» و الأخرى «لا تفعل» فأخرج من الرقاع إلى خمس فانظر أكثرها، و اعمل به ودع السادسه لا تحتاج إليها «٣».

و دونه فی الکمال أن تکتب رقعتین فی واحده «لا» و فی واحده «نعم» و اجعلهما فی بندقتین من طین، ثمّ صلّ رکعتین و اجعلهما تحت ذیلک و قل: «یا اللّه إنی اشاورک فی أمری هذا، و أنت خیر مستشار و مشیر، فأشر علیّ بما فیه

---

(١) من الفتح.

(٢) فتح الأبواب: ٢۶٧، بحار الأنوار: ٩١/ ٢٢۶ و ٢٣٣.

(٣) جامع أحادیث الشیعه: ٧/ ٣١٧- ٣١٨ ح ۶ عن تهذیب الأحکام و الکافی و مصباح المتهجّد و فتح الأبواب و المقنعه و الوسائل.

صلاح و حسن عاقبه»، ثمّ أدخل یدک فان کان فیها «نعم» فافعل، و إن کان فیها «لا» لا تفعل.

و أکملهما و أفضلهما ما روی من أنّک إذا أردت أمرا فأسبغ الوضوء و صلّ رکعتین؛ تقرأ فی کل رکعه «الحمد» و «قل هو اللّه أحد» مائه مره، فإذا سلّمت فارفع یدک بالدعاء و قل فی دعائک: یا کاشف الکرب و مفرّج الهمّ، و ذکر الدعاء إلی أن قال: «و أکثر الصلاه علی محمد و آله» و یکون معک ثلاث رقاع قد اتخذتها فی قدر واحد، و اکتب فی رقعتین منها: «اللهم فاطر السماوات و الأرض عالم الغیب و الشهاده، أنت تحکم بین عبادک فیما کانوا فیه یختلفون، اللهم إنک تعلم و لا أعلم، و تقدر و لا أقدر، و تمضی و لا أمضی، و أنت علام الغیوب صلّ علی محمد و آل محمد، و أخرج أحب السهمین إلیک، و خیّرهما

لی فی دینی و دنیای و عاقبه أمری، انّک علی کل شی ء قدیر و هو علیک یسیر.

و تکتب فی ظهر إحـدی الرقعتین: «افعـل»، و فی ظهر الاـخری: «لاـ تفعـل»، و تکتب علی ظهر الرقعه الثالثه: «لا حول و لا قوه إلا بـاللّه العلی العظیم، اسـتعنت بـاللّه، تـوکلت علی اللّه، و هـو حسـبی و نعم الوکیـل، توکلت فی جمیع أموری علی الحیّ الـذی لا یموت، و اعتصمت بذی العزه و الجبروت، و تحصّنت بذی الحول و الطول و الملکوت، و سلام علی المرسلین، و الحمد للّه رب العالمین، و صـلّی اللّه علی محمد النبی و آله الطاهرین»، ثمّ تترک ظهر الرقعه أبیض و لا تکتب علیه شـیئا، و تطوی الثلاث رقاع طیّا شدیـدا علی صوره واحـده، و تجعل فی ثلاث بنادق شـمع أو طین علی هیئه واحده و ادفعها إلی من تثق به و تأمره أن یذکر اللّه و یصلّی علی محمد و آله و یطرحها إلی کمّه و یدخل یده الیمنی، و یجعلها فی کمّه

مجموعه مقالات، ص: ۵۲۶

و یأخـذ منهـا واحـده من غیر أن یتعمـدها بعینهـا، فاذا أخرجها أخـذتها منه و أنت تـذکر اللّه و تسأله الخیره فیما یخرج لک، ثمّ فضّها و اقرأها، و اعمل بما یخرج علی ظهرها.

و إن لم یحضـرک من تثق به طرحتها أنت إلی کمّک و أخذتها بیدک، و فعلت کما و صفتها لک، فإن کان علی ظهرها «افعل» فافعـل و امض لمـا أردت فـإنّه یکون لـک فیه إذا فعلته الخیره إن شـاء اللّه، و إن کـان فیها «لا تفعل» فایاک أن تفعله أو تخالف فانک إن خالفت لقیت عنتا، و إن لم یکن لک فیه الخیره، و

إن خرجت الرقعه التى لم تكتب على ظهرها شيئا فتوقّف إلى أن تحضر صلاه مفروضه، ثمّ قم فصلّ ركعتين كما وصفت لك، ثمّ صلّ الصلاه المفروضه أو صلّهما بعد الفرض ما لم يكن الفجر أو العصر.

فأمّا الفجر فعليك بالدعاء بعدها إلى أن تبسط الشمس ثمّ صلّهما، و أمّا العصر فصلّهما قبلها، ثمّ ادع اللّه بالخيره كما ذكرت لك، ثمّ أعد الرقاع و اعمل بحسب ما يخرج لك، و كلّما خرجت الرقعه التى ليس فيها شى ء مكتوب على ظهرها فتوقّف إلى صلاه مكتوبه كما أمرتك، إلى أن يخرج ما تعمل عليه إن شاء اللّه.

۶- و منها: الاستخاره بالقرعه.

و كيفيتها المأثوره: أن تفوض الأمر إلى اللّه تعالى و تقول: «اللّهمّ رب السماوات السبع و رب العرش العظيم، أنت اللّه لا إله إلا أنت عالم الغيب و الشهاده الرحمن الرحيم، أنت تحكم بين عبادك فيما كانوا فيه يختلفون، فأسألك أن تخرج أو تبيّن لنا كذا و كذا»، ثمّ تقارع فتعمل بما تخرجه القرعه

مجموعه مقالات، ص: ۵۲۷

بإلقاء الأقلام فى النهر، فمن علا سهمه كان له الحظّ أو بالكتابه على السهم أو الرقاع ما هو مقصوده من الحق و الباطل، أو المنفعه و المضره، أو افعل و لا تفعل، ثمّ يشوّشها و يخرج أحدها فيعمل به، أو بالقبض على كفّ من السبحه أو الحصى أو النوى، بل مطلق العدد ظاهرا ثمّ يعمل بما أضمر كونه أمرا، أو نهيا من العدد المقبوض.

و كمال هذه الاستخاره: أن يجمع فيها بين الآداب المأثوره للخيره من الصلاه و الدعاء، و بين الآداب المأثوره للقرعه من التفويض و الدعاء المتقدّم لأنّها ماده اجتماع لكل من مصداقى الخيره و القرعه، فلأجل ذلك يترجّح الجمع

بين وظيفتيهما فيه احتياطا.

و إلى ذلك انتهت أقسام الخيره و القرعه و جميع كيفياتها المأثوره بناء على الاقتصار على الخصوص المعتبر فيها من الاخبار الصادره عن الأئمه الأطهار، الذين هم المرجع للأسرار، و على قولهم ينبغى الاقتصار، و إلّا فلا تنتهى إلى ما ذكر، بل لها أقسام و أنحاء لا- تعدّ و لا- تحصى، و لكن لم نقف لها على أثر صحيح، و لا خبر معتبر صريح، سوى المسامحه و المقايسه أو الأخذ بعموم مثل: «ما حار من استخار» «۱» و بمثل: ما شذّ من المراسيل و المجاهيل و الأخبار الموقوفه الخارجه عن الكتب المعتبره، أو بما هو من البدائع المستحدثه فى الاسلام من الجهّال و العوامّ، كالاستعلام بكتاب الحافظ و المثنوى و الفال نامه و الرمل و الجفر و النجوم و الأعداد و نحوها من مخترعات أهل البدع و الفساد لا-غراء العباد، كما لم نقف أيضا على أثر صحيح، و لا خبر صريح، فى تقييد شى ء من أقسام الاستخاره

---

(۱) تقدّم ص: ۷.

ببعض الساعات دون بعضها سوى استناده إلى عمل بعض المتورعين أخذا من روايتين متعارضتين فى اختيارات محمد باقر بن محمد تقى المشتبه بالمجلسى من جهه اشتراک الاسم ظاهرا، و هما مع معارضه أحدهما للآخر لم ينقلا- فى غير الكتاب المذكور فى شى ء من الكتب المعروفه على كثرتها أصلا و رأسا، و لعلّه مأخوذ من استنباطات بعض المنجمين كما هو ديدنهم من تقييد كل شى ء بساعه دون ساعه.

مضافا إلى أنّ التقييد بهما لو سلّم وروده لا يوجب تقييد سائر المطلقات به، نظرا إلى انتفاء المقتضى لحمل المطلق على المقيّد فى الأحكام الندبيّه و الوضعيه حسب ما تقدّم من كون

المقتضی له هو إحراز اتحاد المطلوب منهما کما فی التکلیفات الالزامیه.

مجموعه مقالات، ص: ۵۲۹

الباب الثانی فی جمله من أحکامها

۱- فمنهـا: ان الأوامر و النواهی- فی العمـل بمؤدّی الاسـتخاره و ترک مخالفته- هل هی من الأوامر و النواهی الالزامیه المفیـده للوجـوب و الحرمـه نظرا إلی ظهـور الأمـر و النهی فی الالـزام؟ أم مـن غیر الالـزامیه المفیـده للنّدب و الکراهـه، نظرا إلی شـیوع اسـتعمال الأوامر و النواهی الشـرعیه فیهما؟ أم من الارشادیات المجرّده عن الطلب کأوامر الطبیب؟ وجوه أوسـطها الوسط لوقوعه بین مـا هو إفراط أو تفریـط، نظرا إلی أنّ کلّا من فهم المشـهور، و من شـیوع اسـتعمال الأمر و النهی فی النـدب و الکراهه، و من ملاـحظه تعلیلاـت الأـمر و النهی فی المقـام إن لـم یصـلح صـرف الأمر و النهی عن الالزام فلا أقلّ من ان یکون تراکم مجموعها صالحـا لصـرفهما عن الالـزام، و کـذا لتعیین النـدب و الکراهه و لو بضـمیمه کونه أقرب المجازات، و بطلان الطفره عنه، و عـدم منافاته الارشاد، کما لا یخفی.

مضافا إلی أن لازم القول الأول- و هو تحریم مخالفه مؤدّی الاسـتخاره- إنما هو انقلاب حکم الأکل و الشـرب أو السـفر المباح بالأصل إلی الحرمه، و سفر المعصیه بمجرّد تأدیه الاستخاره إلی المنع عنها، و لازم القول الثالث انسلاخ

مجموعه مقالات، ص: ۵۳۰

المطلوبیه و الرجحان النفسی عن جلّ الأوامر الشرعیه بل کلها، لتضمّنها الارشاد إلی شی ء لا محاله، و لا نظنّ أحدا یلتزم بشی ء من اللازمین و کفی به بعدا للملزومین.

فتعیّن المطلوب و هـو اسـتحباب الموافقه و کراهه المخـالفه لمؤدّی الاسـتخاره، بـل لو فرضـنا حصول العلم أو الظن المعتبر من تجربه و نحوه بأداء مخالفه الاستخاره إلی الوقوع فی الضرّ و لا یدلّ

أيضا على حرمه المخالفه مطلقا، بل غايته الدلاله على انسحاب حكم ذلك الضرر إلى المخالفه المؤدّيه إليه إن حراما فحرام، و إن مكروها فمكروه، و لو سلّمنا الحرمه النفسيه فى المخالفه أيضا فلا نسلّمه إلا فى خصوص المخالفه المقترنه بنوع من الاعراض عن أمر اللّه و عدم الرضا بتقديره و سوء الظن به، كما هو محل بعض النصوص.

٢- و منها: انّ الكيفيات المأثوره المذكوره للاستخاره هل تعتبر فيها على وجه الشرطيه لئلّا يجوز التعدّى عنها بوجه أم تعتبر على وجه الأكمليه ليجوز التعدّى؟ وجهان، بل قولان: من عموم «ما حار من استخار» «١» و اتحاد المناط و المسامحه فى أدلّه السنن، و من أن العموم مخصّص بظاهر الحصر من قوله عليه السّلام:

«الذى سنّه العالم عليه السّلام فى هذه الاستخاره بالرقاع و الصلاه» «٢» فى جواب السائل عن الاستخاره بغيرها. و بظاهر التشبيه من قوله عليه السّلام: «كان أبى يعلّمنى الاستخاره كما يعلّمنى السوره» «٣». و المناط المنصوص مفروض العدم و المستنبط لا عبره باتّحاده، فالتعدّى قياس و الدليل: التسامح فى أدله السنن، و هو إنما يثبت

---

(١) تقدّم فى ص: ٧.

(٢) تقدّم فى ص: ٢٣.

(٣) تقدّم فى ص: ٢٣.

الثواب على العمل برجائه الآثار الوضعيه من الكاشفيه و السببيه و الموصليّه التى هى الغرض الأصلى للمستخير.

فالتحقيق هو التفصيل بين الاستخاره بمعنى طلب الخير و توفيقه، فتعتبر الكيفيات المأثوره منها على وجه الأكمليه لا الشرطيه فيجوز التعدّى عنها إلى مطلق ما بدا له من الدعاء و كيفياته، لأنه نوع منه بالفرض، و لأنّ التسامح فى أدله السنن مثبت له أيضا، و بين الاستخاره بمعنى استعلام الخير و استكشاف الغيب فتعتبر الكيفيات المأثوره فيها

على وجه الشرطيه لا ـ المكمليه، فلا يجوز التعدّى عنها إلى مطلق ما يبدو له من الأنحاء و الكيفيات، لما عرفت من أنّ عمومات هذا القسم من الاستخاره مخصّصه، و المناط المتّحد مستنبط، و دليل التسامح قاصر عن إثبات المطلوب منه، فالتعدّى قياس يستلزم التشريع لا محاله.

و أمّا ما قال فى الجواهر «۱» «من أنّ الاستخاره بهذا الطريق أو غيره من السنن التى يتسامح فى أدلتها، فلا ـ بأس فى نيّه القربه للمستخير بذلك حينئذ، و لا ينافيه اشتمال الدليل على علامه الخيره، إذ لا ريب فى أنّ للفاعل إيقاع فعله كيف شاء، و مباح له الفعل و الترك، فلا حرج عليه بإناطه الفعل و الترك على هذه العلامه، لاحتمال إصابتها الواقع و لا تشريع فيه» و عليه فرّع شرعيه جميع أقسام الاستخاره حتى الضعاف سندا.

ففيه أنّ نفى الحرج و التشريع إنما هو فى إناطه الفعل و الترك على تلك العلامه من باب احتمال الاصابه و رجائها، أمّا إناطتها على تلك العلامه من باب التديّن و الالتزام بكونها علامه و ترتيب أحكام العلامه عليها من باب اعتقاد

---

(۱) جواهر الكلام: ۱۲/ ۱۶۵- ۱۶۶.

رجحان الموافقه و مرجوحيّه المخالفه، فهذا افتراء و تشريع لا محاله.

و بالجمله كما أنّ ترجيح ابن طاوس ذات الرقاع على سائر أقسام الاستخارات المعتبره، كاقتصار ابن إدريس على خصوص ذات الصلاه و الدعاء دون غيرهما إفراط ناشئ عن شدّه التّورّع فى الاحتياط. كذلك تعدّى بعض المتأخّرين عن الأقسام و الكيفيات المأثوره فى الكتب المعتبره إلى مطلق ما بدا له من الأقسام و الأدعيه، أو نقل له من الصّيفات من الضعاف أو المراسيل الغير المعتبره تفريط ناشئ عن المسامحه و المقايسه.

۳- و

منها: أنّ الاستخاره قابله للاستنابه و الوكاله أم لا؟ وجهان، بل قولان: من وجود المقتضى و هو العمومات و الاطلاقات القاضيه بالقابليه و عدم المانع من تخصيص و تقييد، و من أنّ الأصل فى التوقيفيات الاقتصار على القدر المتيقن و عدم المشكوك شرعيته و عدم القابليّه.

و يضعّف أنّ الأصل دليل حيث لا دليل، و العموم و الاطلاق دليل لا يفارقه الأصل.

هذا مضافا إلى ما تقدّم بالخصوص من ورود الاستعانه بالغير و تشريكه فى بعض كيفيّات ذات الرقاع على الوجه المفيد لقابليه الاستنابه، بل خصوص، بل لعلّ ما يكون التّوكيل و الاستنابه فى الاستخاره أرجح و أقرب من المباشره، نظرا إلى أنّ التماس الدعاء من الغير، و الدعاء من الغير فى حقّ الغير أقرب و أسرع إلى الاجابه و التنجيز جدّا.

۴- و منها: أنّه هل يجوز تكرار الخيره على أمر خاصّ بخصوصيتها المستخار عليها أوّلا أم لا؟ وجهان: من عموم: «ما استخار اللّه مسلم إلّا خار اللّه

مجموعه مقالات، ص: ۵۳۳

له» «۱» و من انتفاء موضوع الحيره بعد التّعرف بالخيره إلا أن يفرض الاجمال فى مؤدّى الخيره الاولى كوقوع آيه مجمله فى أول ما رأى من المصحف، أو تطرّق الاجمال باشتباه المقصود، و إلّا فلا وجه و لا محلّ للتكرار فيها- و إنما تظهر ثمره الخلاف بين الوجهين فيما إذا اختلف مؤدّى الخيره بالتكرار، فعلى الوجه الأول يقع التعارض فى مؤدّى الخيرتين و ترجع الحيره التى هى موضوع الخيره سواء قلنا بتساقط الأوليتين المتعارضتين كما فى تعارض الأصلين، أو قلنا بالتوقف كما فى تعارض الأمارتين.

و على الوجه الثانى لا يقع التعارض بينهما، بل المرجع إلى الاولى، و تلغى الثانيه لعدم المحل لها، و أمّا فى

صوره اتفاق الاتحاد فی مؤدّی التکرار فهو مؤکدا لما قبله لا محاله، علی کلا الوجهین.

---

(۱) تقدّم فی ص: ۹.

الباب الثالث فی المباهله

و هی فی اللغه مطلق الملاعنه و المداعاه، یقال: «بهله اللّه» من باب نفع أی لعنه، و «نبتهل» أی نلعن و ندعو علی الظالمین، و ابتهل بالدعاء أی تضرع به.

و ابتهل باللعن إلی قاتل أمیر المؤمنین علیه السّلام أی اجتهد باللعنه علیه و بأهل قبیله.

و أمّا فی الاصطلاح الشّرعی: فهی خصوص المداعاه و الملاعنه بالخصوصیات المأثوره من شخص خاص، و زمان خاص، و کیفیه خاصه.

فأما کیفیتها الخاصّه فأکملها ما عن ابن مسروق عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

«قلت له: إنا نکلم الناس فنحتج علیهم- إلی أن قال- فقال لی: إذا کان کذلک فادعهم إلی المباهله. قلت: کیف أصنع؟ قال: أصلح نفسک- ثلاثا- و أظن أنه قال: قم و اغتسل و ابرز أنت و هو إلی الجبّان «۱»، فشبّک أصابعک من یدک الیمنی فی أصابعه ثمّ أنصفه و ابدأ بنفسک و قل: «اللهم رب السماوات السبع و رب الأرضین السبع عالم الغیب و الشهاده الرحمن الرحیم، إن کان أبو مسروق جحد حقا و ادّعی باطلا فأنزل علیه حسبانا من السماء أو عذابا ألیما»، ثمّ رد الدّعوه علیه فقل: «و إن

---

(۱) أی الصحراء.

کان فلان جحد حقّا أو ادّعی باطلا فأنزل علیه حسبانا من السماء أو عذابا ألیما»، ثمّ قال لی: فإنک لا تلبث أن تری ذلک فیه، فو اللّه ما وجدت خلقا یجیبنی إلیه» «۱».

و دونه ما فی روایه اخری عن أبی عبد اللّه علیه السّلام فی المباهله قال: «تشبّک أصابعک فی أصابعه، ثمّ تقول: «اللهمّ إن کان

فلان جحد حقا، و أقر بباطل، فأصبه بحسبان من السماء، أو بعذاب من عندك» و تلاعنه سبعين مره» «۲».

و دونهما ما روى من أنّه إذا جحد الرّجل الحق، فإن أراد أن يلاعنه قال:

«اللهمّ رب السماوات و رب الأرضين السبع و رب العرش العظيم إن كان فلان جحد الحق، و كفر به، فأنزل عليه حسبانا من السماء أو عذابا أليما» «۳».

و أمّا زمانها الخاص، فهو ما روى عن أبى جعفر عليه السّلام قال: «إنّ الساعه التى يباهل فيها ما بين طلوع الفجر إلى طلوع الشمس» «۴».

و أمّا خصوصيه شخص المباهل، فهو: أن يكون المباهل عالما بحقّيه دعواه، و بمبطليه خصمه على وجه الجحود للحق، لا لاشتباه فيه قصورا و لا تقصيرا. فلو لم يعلم بحقيّه دعواه أو علمها، و لكن لم يعلم مبطليه خصمه أو علمهما، و لكن لم يعلم بجحوده كما لو احتمل اشتباهه فى البطلان عن قصور لا تقصير، فلا يجوز له المباهله و التلاعن حينئذ سيّما مع المسلم كما يشهد عليه مشاهده مورد النصوص المذكوره و مصبّها و أدعيتها، كما لا يخفى.

و أمّا خواص المباهله، ففى ضمن قصص و حكايات:

---

(۱) الكافى: ۲/ ۵۱۳ ح ۱، الوسائل: ۴/ ۱۱۶۷ ح ۱.

(۲) الكافى: ۲/ ۵۱۴ ح ۴، الوسائل: ۴/ ۱۱۶۷ ح ۲ و ۳.

(۳) الكافى: ۲/ ۵۱۵ ح ۵، الوسائل ۴/ ۱۱۶۸ ح ۴.

(۴) الكافى: ۲/ ۵۱۴ ح ۲.

مجموعه مقالات، ص: ۵۳۶

۱- منها: قوله تعالى فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ أَبْنَاءَكُمْ وَ نِسَاءَنَا وَ نِسَاءَكُمْ وَ أَنْفُسَنَا وَ أَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ «۱» قوله: «فيه» أى فى عيسى عليه السّلام، قوله

«نبتهـل» أى نتباهل بأن نقول: «بهله اللّه على الكاذب منا و منكم»، و البهله- بالضم و الفتح-: اللعنه، هـذا هو الأصل، ثمّ استعمل فى كلّ دعاء يجتهـد فيه و إن لم يكن التعانا، نزلت الآيات فى وفد نجران العاقب و السيد و من معهما، و لما دعاهم النبى صلّى اللّه عليه و آله إلى المباهله قالوا: حتى نرجع و ننظر، فلما خلا بعضهم إلى بعض قالوا للعاقب- و كان ذا رأيهم-: يا عبد المسيح، ما ترى؟ قال: و اللّه لقد عرفتم أن محمد نبىّ مرسل، و لقد جاءكم بالفصل من أمر صاحبكم، و اللّه ما به اهل قوم نبيا قطّ فعاش كبيرهم، و لا نبت صغيرهم. فإن أبيتم إلا إلف دينكم، فدعوا الرجل، و انصرفوا إلى بلادكم.

و ذلك بعد أن غدا النبى صلّى اللّه عليه و آله آخذا بيد على و الحسن و الحسين بين يديه، و فاطمه خلفه و خرج النصارى يقدمهم أسقفهم أبو حارثه.

فقال الاسقف: إنى لأرى وجوها لو سألوا اللّه أن يزيل جبلا لأزاله بها، فلا تباهلوا فلا يبقى على وجه الأرض نصرانى إلى يوم القيامه.

فقالوا: يا أبا القاسم، إنا لا نباهلك، و لكن نصالحك، و صالحهم رسول اللّه على أن يؤدّوا إليه فى كل عام ألفى حلّه، ألف فى صفر، و ألف فى رجب.

و على عاديه ثلاثين درعا، و عاديه، ثلاثين فرسا، و ثلاثين رمحا.

و قال: «و الذى نفسى بيده إن الهلاك قد تدلّى على أهل نجران، و لو لاعنوا

---

(۱) سوره آل عمران: ۶۱.

مجموعه مقالات، ص: ۵۳۷

لمسخوا قرده و خنازير، و لاضطرم عليهم الوادى نارا، و لما حال الحول على النصارى كلهم حتى يهلكوا» «۱».

۲- و منها: ما فى

رجال أبی علی و غیره فی ترجمه محمد بن أحمد بن عبد اللّه بن قضاعه بن صفوان بن مهران الجمّال من أنّه شیخ هذه الطائفه ثقه فقیه فاضل- إلی أن قال-: و کانت له منزله عند السلطان، کان أصلها أنّه ناظر قاضی الموصل فی الامامه بین یدی ابن حمدان، فانتهی القول بینهما إلی أن قال للقاضی: تباهلنی؟ فوعده إلی غد، ثمّ حضر فباهله، و جعل کفّه فی کفّه، ثمّ قاما من المجلس.

و کان القاضی یحضر دار الأمیر ابن حمدان فی کلّ یوم، فتأخّر ذلک الیوم و من غده.

فقال الأمیر: اعرفوا خبر القاضی، فعاد الرسول فقال: إنه منذ قام من موضع المباهله حمّ و انتفخ الکفّ الذی مدّه للمباهله، و قد اسودّت، ثمّ مات من الغد، فانتشر لأبی عبد اللّه الصفوانی بهذا ذکر عند الملوک، و حظی منهم، و کانت له منزله «۲».

---

(۱) انظر فی آیه المباهله: بحار الأنوار: ۳۵/ ۲۵۷ و ما بعدها.

(۲) رجال النجاشی: ۳۹۳ رقم ۱۰۵۰، منتهی المقال: ۵/ ۳۲۵ رقم ۲۴۵۰.

مجموعه مقالات، ص: ۵۴۱

۱۲- رساله فی تقدیر الصاع و المدّ

اشاره

مجموعه مقالات، ص: ۵۴۳

مقدّمه التحقیق

الصاع و المدّ و الدرهم مقادیر شرعیه ابتنت علیها الکثیر من مسائل الفقه الاسلامی فی شتی أبوابه العبادیه و الحقوقیه و المدنیه و القضائیه و غیرها، و لا جرم أن معرفه تلک المقادیر تعدّ ضروره للمجتهد و الفقیه.

و من هنا تصدّی سیّدنا اللاری قدس سره لتعیینها و تثبیت مقادیرها بالتحقیق و الاستقراء حسب الأوزان المتداوله فی البلدان الاسلامیه.

هذه الرساله الوجیزه قد تکفّلت لبیان هذا الموضوع و هی تحتوی علی ثمان صفحات کانت مذیّله بأحد کتب السیّد اللاری- تعلیقات علی رسائل شیخنا الأعظم الأنصاری رحمه اللّه.

و قد بادرنا بتحقیق هذه الرساله و تنقیحها بعد أن افرزناها من کتاب التعلیقات و جعلناها ضمن هذه المجموعه من رسائل السید قدس سره.

و آخر دعوانا أن الحمد اللّه ربّ العالمين. اللجنه العلميّه للمؤتمر

مجموعه مقالات، ص: ۵۴۷

[متن الرساله]

بسم اللّه الرحمن الرحيم قد تكرّر التقدير بالصاع و المدّ فى النصوص «۱» و الفتاوى لتعيين مقدار استحباب ماء الغسل و الوضوء، حيث قدّر بأنّه عليه السّلام كان يتوضأ بمدّ، و يغتسل بصاع، و لتعيين مقدار الواجب من زكاه الفطره حيث قدّر عن كلّ رأس بصاع، و لتعيين مقدار نصاب الغلّات حيث قدّر بثلاثمائه صاع، و لتعيين ما يباح أخذه من اللقطه حيث قدّر بما دون الدرهم، دون الدرهم و ما فوقه، و لتعيين مقدار الديه حيث قدّر بألف دينار أو عشره آلاف درهم، و لتعيين مقدار المستحبّ من المهر فى الدائم حيث قدّر بما لم يتجاوز السنّه، و هو خمسمائه درهم، إلى غير ذلك من أبواب الفقه الكثيره المتفرّقه المحتاج فيها إلى تعيين مقدار الصاع و الدرهم.

فنقول و باللّه المستعان:

إنّ للصاع تحديد بحسب المكيال، و تحديد بحسب الميزان و هما متقاربان،

أمّا تحديده بحسب المكيال فقد اتّفقت الفتاوى اللغويين «٢»

---

(١) الوسائل ١: ٣٣٨ ب «٥٠» من أبواب الوضوء.

(٢) لسان العرب ٧: ٢١٥.

و أكثر النصوص «١» على تقدير الصاع بأربعه أمداد، و المدّ بمل ء الكفين. و أمّا الخبر المقدّر للصاع بخمسه أمداد فمطروح لشذوذه، أو محمول على ما فى الجواهر «٢»، فلا يعارض الأخبار المشهوره.

و أمّا بحسب الميزان فالذى فى أكثر النصوص «٣» و الفتوى تقدير الصاع بألف و مائه و سبعين درهما، و المدّ بمائتين و اثنين و تسعين درهما و نصف درهم، و الدرهم بثمانيه و أربعين حبّه شعير متوسّطه.

و أمّا النص «۴» المقدّر للمدّ بوزن مائتى و ثمانين درهما، و الدرهم باثنين و سبعين حبّه شعير متوسّط فكالخبر المقدّر للصاع بخمسه أمداد مطروح لشذوذه لا يعارض المشهور، كتقدير الدرهم فى بعض نسخ مجمع البحرين «۵» باثنين و أربعين حبّه من شعير، مع تقديره المثقال الشرعى بستين حبّه، و تعبيره عنه بدرهم و خمس.

و بالجمله: فالظاهر المدّعى عليه الإجماع اتّفاقهم على تقدير الدرهم بثمانيه و أربعين حبّه شعير، إلّا أنّه بعد اتّفاقهم ظاهرا على تقدير الدرهم بثمانيه و أربعين حبّه شعير متوسّطه، و على أنّ عشره دراهم سبعه مثاقيل شرعيه، و على أنّ المثقال الشرعى ثلاثه أرباع الصيرفى، اختلفوا فى تقدير

---

(١) الوسائل ٧: ٢٣٣ ب «۶» من أبواب زكاه الفطره ح ١٢ و ب ٧ من أبواب زكاه الفطره ح ۵.

(٢) الجواهر ١۵: ٢٠٩- ٢١٠.

(٣) الوسائل ۶: ٣٣۶ ب «٧» من أبواب زكاه الفطره.

(۴) التهذيب ١: ١٣۵ ح ٣٧۴، الوسائل ١: ٣٣٨ ب «٥٠» من أبواب الوضوء ح ٣.

(۵) لا توجد لدينا نسخه اخرى لذا لم نعثر على المطلب.

ص: ۵۴۹

الـدرهم بالمثقـال على قولين لا ثالث بينهما، ففى حاشـيه السـلطان على الروضه «۱» تقـديره بنصف المثقال الصـيرفى، و فى سائر فتاواهم تقديره بنصف المثقال الصـيرفى و ربع عشـره، و مرجعه إلى تعبير بعضهم بنصف المثقال الشرعى و خمسه، كما يوضحه التأمّل.

و أمّا ما أورد آقا جمال على السـلطان فى حاشـيته على الروضه «۲» من ازدياد المثقال الصـيرفى على الـدرهمين فهو و إن أوهم تثليث الأقوال فى تقدير الدرهم بالمثقال، إلّا أنّ تعليله ازدياد المثقال الصيرفى على الدرهمين بقوله:

«و إلّا لكان عشـره دراهم سـتّه مثاقيل و ثلثى مثقال شـرعى لا سـبعه مثاقيل شـرعيه» كالصـريح فى غلطيه النسـخ و تبـديل نقصان المثقال الصيرفى عن الدرهمين بازدياده.

و الحاصل: أنّ الخلاف بينهم فى مقـدار الـدرهم منحصـر فى قولين لا ثالث لهما أحـدهما: ما عليه السـلطان من تقـديره بنصـف المثقال الصيرفى.

و الآخر: ما عليه الآخر من تقديره بنصف المثقال الصيرفى و ربع عشره.

و الذى يرجّح قول السـلطان هو أصل البراءه عن الزائد و الشـهره، بل الاتّفاق المنقول على تقدير الدرهم بثمانيه و أربعين شعيره، بضـميمه أنّا كلّمـا اعتبرنا العـدد المـذكور من أواسط شـعير أرض الغرى و أوزنّاه بالوزن و الميزان الصـيرفى لم يزد على نصـف المثقال بشى ء إن لم ينقص.

---

(۱) حاشيه اللمعه الدمشقيه ۱: ۱۶۶.

(۲) حاشيه اللمعه الدمشقيه ۱: ۱۶۶.

مجموعه مقالات، ص: ۵۵۰

و الـذى يرجّح القول الآـخر- هو ازديـاد الـدرهم على نصف المثقال- هو الشـهره، بل الاتّفاق المنقول على كون العشـره دراهم سبعه مثاقيـل شـرعيه، و كون المثقـال الشـرعى ثلاثه أرباع الصـيرفى، إذ لو لا ازدياد الـدرهم على نصف المثقال الصـيرفى لكان العشره دراهم ستّه مثاقيل و ثلثى مثقال شرعى لا سبعه مثاقيل، كما لا يخفى على

المتأمّل.

و مقتضى الاحتياط هو البناء على تقدير السلطان فى مقام توجّه الوجوب، و على تقدير المشهور فى مقام امتثال الواجب.

و كيف كان، فالمحصّل فى وزن الصاع أمّا على مذهب السلطان، فيبلغ بالمثاقيل خمسمائه و خمسه و ثمانين مثقالا صيرفيا، لأنّ كلّ مثقال صيرفى ضعف الدرهم الشرعى عنده، فالصاع الذى هو عباره عن ألف و مائه و سبعين درهم يبلغ على هذا المذهب خمسمائه و خمسا و ثمانين مثقالا صيرفيا.

و بالعيار الإصطنبولى و العطّارى- الذى أحدثه العثمانيه فى ممالكهم فى عصرنا- يبلغ حقتين و ربع أوقيه و سبعه مثاقيل و نصف، لأنّ الحقّه الاصطنبوليه المذكوره مائتان و ثمانون مثقالا صيرفيا.

و بالمنّ التبريزى المعمول فى أكثر الممالك الإيرانيه يبلغ منّا إلّا خمسه و خمسين مثقالا، لأنّ المنّ التبريزى المذكور ستمائه و أربعون مثقالا، فيزيد على الخمسمائه و الخمس و الثمانين خمسه و خمسين مثقالا.

و بالمنّ الشاهى المعمول فى الممالك الإيرانيه نصف المنّ التبريزى إلّا خمسه و خمسين مثقالا، لأنّ المنّ الشاهى المذكور ضعف المنّ التبريزى.

مجموعه مقالات، ص: ۵۵۱

و بالعيار النجفىّ الموجود فى عصرنا ثلاث أوقيات إلّا خمسه عشر مثقالا، لأنّ الأوقيه هى ربع الحقّه النجفيه، و الحقّه النجفيّه: عباره عن ثمانمائه مثقال صيرفى. هذا كلّه على مذهب السلطان، و هو كون الدرهم نصف المثقال الصيرفى.

و أمّا على المذهب الآخر فيبلغ الصاع بالمثاقيل ستمائه و أربعه عشر مثقال و ربع المثقال الصيرفى لازدياد الدرهم فى هذا المذهب على نصف المثقال الصيرفى بربع عشره، فالصاع الذى هو عباره عن ألف و مائه و سبعين درهم يبلغ على هذا المذهب المبلغ المذكور.

و بالعيار الإصطنبولى و العطّارىّ الذى أحدثته العثمانيه فى ممالكهم يبلغ حقّتين و أربع و خمسين مثقالا و

ربع المثقال، لما عرفت من أنّ الحقّه الإصطنبوليه المستحدثه فى عصرنا عباره عن مائتين و ثمانين مثقالا صيرفيا، فيبلغ الصاع الذى هو عباره عن ستمائه و أربعه عشر مثقالا و ربع المثقال الصيرفى على مذهب غير السلطان المبلغ المذكور.

و بالمن التبريزىّ المعمول فى أكثر الممالك الإيرانيه فى عصرنا يبلغ منّا إلّا خمس و ثلاثين مثقالا و ثلاثه أرباع المثقال، لأنّ المنّ التبريزى ستمائه و أربعون مثقالا فزيد على الستمائه و أربعه عشر مثقالا و ربع المبلغ المستثنى منه.

و بالمنّ الشاهىّ المعمول فى عصرنا فى أكثر الممالك الإيرانيه نصف المنّ إلّا ما استثنى، لأنّ المنّ الشاهى المذكور ضعف المنّ التبريزى.

و بالعيار النجفىّ الموجود المعمول فى أعصارنا فى النجف الأشرف

يبلغ ثلاث أوقيات و أربعه عشر مثقالا صيرفيا و ربع المثقال كذلك، أعنى ثلاثه أرباع حقّه النجف و أربعه عشر مثقالا و ربع، لما تقدّم من أنّ الحقّه المعموله فى النجف الأشرف فى أعصارنا عباره عن ثمانمائه مثقالا صيرفيا على «ما اعتبرناه، فتزيد هذه الحقّه على الصاع المفروض ستمائه و أربعه عشر مثقالا صيرفيا و ربع المثقال كذلك بمائتين إلّا أربعه عشر مثقالا و ربع.

و أمّا ما اعتبره الشيخ فى الجواهر «۱» من أنّ حقّه بقاقيل النجف عباره عن ستمائه مثقال صيرفى و أربعين مثقالا كذلك، و أنّ حقّه عطاطيره عباره عن ثلاثمائه إلّا اثنى عشر مثقالا صيرفيا فمبنى على ما اعتبر فى زمان كتابته الجواهر، و إلّا فهجر الحقّه البقّاليه المذكوره و تبديلها بما اعتبرناه حدث فى عصره بعد كتابته الجواهر بأمر ولاه النجف على ما نقل، كما أنّ هجر الحقّه العطّاريه المذكوره و تبديلها بما اعتبرناه من المقدار حدث فى عصرنا

بأمر العثمانيه.

ثمّ السبب فى ضبط التقادير على الوجه المذكور أنّا اعتبرناها على التحقيق لا التقريب، فلو حصل النقصان و لو قليلا فالناقص لا يترتّب عليه حكم التمام، فلا يوجب رفع الواجب، و لا توجّه الوجوب، للأصل و للإطلاق، و لا الأحكام تابعه لأساميها، و الأحكام الشرعيه مبتنيه على التحقيق لا التقريب، و هذا معنى ما يقال: من أن الأحكام الشرعيه مبتنيه على التحقيقات العقليه دون المسامحات العرفيه، و هو غير مناف لما قيل: من أن الأحكام الشرعيه مبتنيه على المسامحات العرفيّه دون الدقائق العقليه، إذ المقصود من ابتنائها

---

(١) الجواهر ١٥: ٢١٠- ٢١١.

على المسامحات العرفيه ليس التنزيلات المجازيه، أعنى تنزيل الناقص منزله التامّ مجازا، بل المقصود منه ابتنائها على الموضوعات و المصاديق العرفيه دون التدقيقات الفلسفيه، كما فى حكم العذره و الدّم و غيرهما من الموضوعات، حيث يدور حكمها مدار بقاء عينها عرفا دون بقاء اثرها كاللون و الرائحه و نحوهما.

ثمّ إنّ هذا كلّه فى تشخيص مقدار الصاع و المدّ و الدرهم بالوزن و المقدار.

و أمّا تشخيص مقدار الكرّ من المياه المنصوص المشهور المفتى به بأنّه ألف و مائتا رطل بالعراقى، و الرطل مائه و ثلاثون درهما، فيبلغ بعد ضرب عدد الألف و المائتين رطل فى عدد المائه و الثلاثين درهم بالدراهم إلى مائه و خمسين و ستّه آلاف درهم فأمّا على مذهب السلطان القائل بأنّ الدرهم نصف المثقال الصيرفى فتبلغ تلك الدراهم بالمثاقيل إلى ثمانيه و سبعين ألف مثقال صيرفى، و بالحقّه النجفيّه المعموله فى الستّه آلاف و الثلاثمائه مقدار سبعه و تسعين حقّه و نصف، لأنّ الحقّه النجفيّه المتداوله فى هذه الأعصار ثمانمائه مثقال صيرفى.

و بالعيار الإصطنبولى الذى أحدثه

العثمانيه فى ممالكهم فى عصرنا يبلغ مقدار مائتين و خمسين و ثمانيه حقّه و نصف و عشرين مثقال صيرفى، لأنّ الحقّه الاصطنبوليه المذكوره مائتان و ثمانون مثقال صيرفى.

و بالمنّ التبريزىّ المعمول فى الممالك المحروسه الإيرانيه مائه و اثنان و عشرون منّا إلّا ثمنا، لأنّ المنّ التبريزى المذكور ستمائه و أربعون مثقالا

مجموعه مقالات، ص: ۵۵۴

صيرفيا.

بالمنّ الشاهىّ المعمول أيضا فى ممالك إيران واحد و ستون منّا إلّا ربع ثمن من المنّ الشاهى، لأنّ المنّ الشاهىّ المذكور ضعف المنّ التبريزىّ.

و أمّا على مذهب المجلسى «۱» و غيره القائلين بازدياد الدرهم على نصف المثقال الصيرفى بربع عشره فيزداد كلّ من المقادير و الموازين المذكوره بربع عشره.

---

(۱) نقله صاحب الجواهر عن المجلسى ۱۵: ۱۷۵.

مجموعه مقالات، ص: ۵۵۷

۱۳- التعليقه على كتاب الصوم من مدارك الأحكام

اشاره

مجموعه مقالات، ص: ۵۵۹

مقدّمه التحقيق

هذه الرساله التى بين يديك- عزيزى القارئ- هى فى الواقع تعليقات آيه اللّه المجاهد السيّد عبد الحسين اللارى رحمه اللّه على كتاب الصيام من مدارك الأحكام للفقيه المحقّق السيّد محمد بن على الموسوى العاملى المتوفّى سنه ۱۰۰۹ ه.

و حسب ما ذكره السيّد اللارى فى مقدمتها بأنّ هذه التعليقات كانت ثمره المحاورات و المباحثات الليليه التى كان يجتمع فيها و يجالس مشايخه و اساتذته.

و لكن من المؤسف له أن هذه التعليقات ظلّت ناقصه إمّا أن طوارئ الزمان لم تدع السيّد أن يكمّل ما علّقه على المدارك أو أنها قد كانت كامله و لكن طوارق الحدثان أفقدتها و لم تبق لنا سوى هذه الوريقات القليله التى نقدّمها لطلّابها.

أمّا الرساله فهى تحتوى على ۲۹ صفحه و تشمل مبحث النيّه و قسما من المفطّرات و كانت ملحقه بالجزء الثانى من تعلقيات سيّدنا اللارى على رسائل الشيخ الأنصارى قدس سره، و لمّا كانت هذه الوريقات القليله فى عددها، الكثيره فى محتواها غنيّه بالنكت العلميه و الآراء الفقهيّه عزمنا على تهذيبها و تنقيحها و تحقيقها زياده للافاده و رعايه للامانه.

و آخر دعوانا أن الحمد للّه ربّ العالمين اللجنه العلميّه للمؤتمر

مجموعه مقالات، ص: ۵۶۳

[الأول فى تعريف الصوم]

بسم اللّه الرّحمن الرّحيم الحمد للّه الّذى كتب علينا الصيام كما كتبه على من قبلنا فى معدودات من الأيّام، لتمحّص الأرواح به عن الأمراض و الأسقام، فتتقرّب إلى منازل أهل القدس من خلفائه الكرام و سفرائه العظام، عليهم أفضل الصلاه و السّلام.

أمّا بعد: فهذه تعليقات رشيقه و تحقيقات أنيقه علّقتها على كتاب الصيام من مدارك الأحكام، بعد ما استفدتها من علّامه مشايخنا الأعلام فى نبذه من الليالى و الأيّام، و نسأل اللّه تعالى الاعتصام عن الزلل

فى المرام.

قوله: «الصوم فى اللغه «١»: هو الإمساك .. إلخ».

أقول: و أمّا ما عن بعضهم من تفسيره بخصوص الإمساك عن الطعام فالظاهر- و لو بقاعده أن المثبت مقدّم على النافى و أصاله عدم النقل و الاشتراك- رجوعه بحسب المراد إلى القول بالإمساك المطلق، فيكون تخصيصه بالإمساك عن الطعام من باب تمثيل الكلّى ببعض أفراده، لا أنّه قول آخر كما زعمه صاحبى المسالك «٢» و المستند «٣» و يوهمه ظاهر التفسير.

---

(١) المصباح المنير: ٣٥٢، لسان العرب ١٢: ٣٥١.

(٢) مسالك الأفهام ٢: ۶.

(٣) مستند الشيعه ١٠: ١۶٩.

قوله: «و صار حقيقه عند الفقهاء .. إلخ».

أقول: ظاهر تخصيص حقيقته بالفقهاء مبنىّ على القول بعدم ثبوت الحقيقه الشرعيه لأصاله تأخير الحادث، و لكنّ المشهور المنصور ثبوتها فى الألفاظ الثابته شرعيّه معانيها فى الشرائع السابقه و الأمم السالفه، كالصلاه و الصوم و الحجّ لمسيس الحاجه و قضاء العاده، بل بملاحظه قدم تلك المعانى و كثره تداولها من مبدأ اللغات، بل قبلها لا يبعد بقضاء العاده ثبوت الحقيقه اللغويه فيها أيضا و لو بالوضع التعيّنى.

قوله: «فالكفّ بمنزله الجنس .. إلخ».

أقول: و إنّما لم يقل هو الجنس لأنّ الجنس فى اصطلاح المنطقيين:

هو المقول على الكثره المختلفه الحقيقه، و الكفّ إنّما هو مقول على الكثره المتّفقه الحقيقه، كالعقد و العلم حيث قالوا إنّهما بمنزله الجنس للعقود و العلوم، و الاختلاف المتصوّر إنّما هو فى متعلّقاتها و مشخّصاتها الخارجيّه، أ لا ترى أنّ حقيقه العقود هو الإيجاب و القبول، و الاختلاف إنّما هو فى متعلّقه، و أنّ حقيقه جميع العلوم من النحو و الصرف و البيان و المنطق و الاصول و الفقه و غيرها هو الإدراك، و الاختلاف المتصوّر إنّما هو

فى متعلّقها و مشخّصاتها الخارجيّه.

و الحاصل: أنّ كون الكفّ و العقد و العلم بمنزله الجنس لما تحته- لا ـ الجنس- أنّ كلّ واحد منها نوع لما تحته من الأفراد لاتّفاقها فى الحقيقه، نعم هى بمنزله الجنس فى الشمول.

و أمّا ما توهّم فى وجه ذلك من أنّ الجنس إنّما هو فى الامور الحسّيّه

مجموعه مقالات، ص: ۵۶۵

لا ـ المعنويّه فخطأ مخالف لإطلاق جميع المنطقيين فى تحديد الجنس، مضافا إلى تصريحهم بأنّ الجوهر جنس، و الحال أنّه كالعلم من الامور المعنويّه.

قوله: «مع النيّه ..».

أقول: لا إشكال و لا خلاف نصّا «۱» و لا فتوى فى اعتبار النيّه فى الصوم شرطا أو شطرا فى الجمله، كاعتبارها فى سائر العبادات، و إنّما الكلام فى المرام فى تشخيص حقيقه النيّه و متعلّقها، و مقدار اعتبارها و كمّيّته، و حال اعتبارها و كيفيته، و وقت اعتبارها و زمانه، و بيان المنوى من المفطرات و عددها.

أمّا الكلام فى حقيقه النيّه فهل هو الداعى أم الإخطار؟ فقد تقرّر فى سائر مباحث العبادات من أنّ الحقّ كونه مجرّد الداعى الأعمّ من الإخطار.

و بعباره اخرى: أنّ النيّه المشروطه مقارنتها للعمل أعمّ من الفعليه التى هى:

عباره عن حضور العزم على الفعل متقرّبا فى البال ملتفتا إليه، و من الحكميه التى هى: عباره عن حضور العزم المذكور فى وقت و عدم قصد الترك و لا التردد و لا نسيان العزم بعده، إلى أن يشتغل بالعمل بحيث يكون العزم مودعا فى خزانه الخيال و إن لم يكن ملتفتا إليه أصلا، و ذلك غير النسيان، أ لا ترى أنّه لا يقال لكلّ أحد: إنّه نسى اسمه و اسم أبيه و ولده مع أنّه غير ملتفت إليه فى أكثر الأحوال. نعم

يكون بحيث لو التفت إلى العمل لوجد العزم عليه باقيا فى نفسه، و قد ذكرنا عدم

---

(١) الوسائل ٧: ب «٢» من أبواب وجوب الصوم و نيته.

الدليل على اشتراط مقارنه الأزيد من ذلك.

و أمّا الكلام فى متعلّق النيّه فهل هو الكفّ عن المفطّرات- كما هو ظاهر المصنّف- أو توطين النفس على تركها- كما هو عن ظاهر الدروس- «١» أم هو مجرّد الترک- كما صرّح به الشارح- «٢»؟ وجوه، الحقّ الأخير، لما فى الشرح من عدم الدليل على اعتبار ما عدا الترک و النيّه من الكفّ و التوطين، بل الدليل على العدم، و هو الاتّفاق على صحّه صوم الغافل و الذاهل مع عدم تحقّق الكفّ و التوطين منهما.

و أمّا الكلام فى حال اعتبار النيّه، و كيفيته فهل المعتبر كون النيّه من قبيل العلّه المبقيه فيه- بحيث يحتاج الترک الموجود إلى بقاء النيّه و لو بالقوّه فى كلّ آن من زمان الترک- أم يكفى كون النيّه من قبيل العلّه المحدثه؟ بحيث لا يحتاج إلى إبقاء النيّه بعد حدوثها.

و بعباره اخرى: اعتبار النيّه فى الصوم هل هو من قبيل الواجب التعبّدى أم التوصّلى؟ وجهان، أقواهما الثانى.

و يتفرّع عليه صحّه صوم من نوى الصوم ثمّ نام، أو اسكر أو اغمى عليه فى بعض نهار الصوم. بل فى كلّه، بل فى كلّ الشهر، كما لو فرض عدم إفاقته بعد نيّه الصوم فى ليله الصيام إلّا بعد انقضاء الشهر كلّه، فإنّه يصحّ منه ذلك الصوم بالاتّفاق ظاهرا، و به يكشف عن صحّه المبنى و هو الاكتفاء فى نيّه الصوم بعليتها المحدثه لا المبقيه.

---

(١) الدروس الشرعيه ١: ٢۶۶.

(٢) مدارک الأحكام ۶: ۶.

لا يقال: إنّ

نيّه الناوى للصوم باقيه فى حال النوم كبقائها مع تطرّق الغفله و الذهول فى الخزانه.

لأنّا نقول: الوجدان و البرهان شاهدان على وجود الفارق ببقاء نيّه الناوى حال الغفله فى خزانه الذهن و الخاطر، أ لا ترى بقاء أثره و هو التلبّس و الاشتغال بفعل المنوى مع امتناع انفكاك الأثر عن المؤثّر، و إنّما المنتفى حال الغفله عن النيّه هو العلم و الالتفات إلى النيه، لا نفس النيّه، بخلاف حال النوم و الإغماء، فإنّه أخ الموت لم يبق فيه أصل القصد فضلا عن بقاء أثره، و مع ذلك يصحّ صومه اتّفاقا.

لا يقال: لعلّ الاتّفاق على إلحاق النائم باليقظان فى حكم الصوم- و هو سقوط القضاء- لا فى الاسم و الموضوع، و هو صدق الصوم.

لأنّا نقول: الظاهر كما صرّح به شيخنا العلّامه كون الاتّفاق على الإلحاق بالاسم و الصدق لا مجرّد الحكم.

لا يقال: خلاف فى الاكتفاء بالعلّيه المحدثه فى الأكوان، و بعضهم بان على عدم الاكتفاء و احتياجها فى البقاء إلى العلّه المبقيه.

لأنّا نقول: الخلاف فى احتياج الأكوان إلى العلّه المبقيه و عدمها خلاف فى مسأله حكميّه لا تبتنى عليه المطلوبات الشرعيّه المبتنيه على المتفاهمات العرفيّه، و من البيّن أنّ المتفاهم عرفا من قوله عليه السّلام: «لا عمل إلّا بنيّه» «۱» و «إنّما الأعمال بالنيّات» «۲» هو استناد العمل إلى النيّه مطلقا و لو بالعلّيه المحدثه، فيكتفى بها

---

(۱) الكافى ۲: ۸۴ ح ۱، الوسائل ۱: ۳۴ ب «۵» من أبواب مقدمه العبادات ح ۱.

(۲) الوسائل ۱: ۳۴ الباب المتقدم ح ۱۰.

شرعا و لو لم يكتف بها فى الحكمه، كما يكتفى فى انتفاء موضوع الدّم و غيره من موضوعات الأحكام على انتفاء الجرم

و لو بقى اللون و الريح، مع عدم تخلّف الأثر عن المؤثّر بالدّقه الفلسفيّه عند الحكماء.

ثمّ و من جمله الكيفيّات المعتبره فى النيّه بعد تحقّقها: الاستدامه على النيّه إلى الآخر على وجه لا يتخلّل أجزاء زمان الصوم بالإعراض عن نيّته المتحقّق بإنشاء العزم على عدمه، فلو أخلّ فى أثناء الصوم بالإعراض عن نيّته للتحقّق بإنشاء العزم على عدمه بطل و فسد قطعا، لاستلزامه مضىّ جزء من الصوم بغير نيه، فيفسد لانتفاء شرطه، و الصوم لا يتبعّض كسائر العبادات المعتبره فيها استدامه النيّه إلى الآخر.

و أمّا مجرّد قصد المفطر فغير مفطر و لا مبطل ما لم يفعله و إن فعل مقدّماته- كوضع اللقمه فى الفم و علسها، كما عن الجواهر «۱» و عن جواب سؤال القمى «۲» قدس سره التصريح به- و ذلك لأنّ قصد الفعل المنافى للصوم- مثلا- ليس إعراضا عن نيّه الصوم بنفسه بل هو مؤكّد لنيّته، و إنّما هو نظير توكيلك الغير فى رفع موضوع الشى ء مع استمرار نيّتك على الاستمرار بلوازمه ما دام الموضوع باقيا كما لا يخفى.

و من جمله ما يتعلّق بكيفيّات النيّه: تشخيص أنّه هل يعتبر فى نيّه الصوم تعيين المنوى تركه من المفطّرات بالتفصيل، أم يكفى تعيينه إجمالا على وجه الترديد فى ضمن امور محصوره أو غير محصوره؟ وجوه بل أقوال:

---

(۱) جواهر الكلام ۱۶: ۲۱۴.

(۲) جامع الشتات ۱:

ثالثها: التفصيل بين ما يتمكّن المكلّف من تعيينه التفصيلى و عدمه.

و رابعها: التفصيل بين العبادات و المعاملات.

و خامسها: التفصيل فى العبادات بين ما يستلزم الامتثال الإجمالى التكرار فلا يجوز و بين ما لا يستلزم الامتثال الإجمالى التكرار فلا يجوز و بين ما لا يستلزمه فيجوز.

و الأقوى الاكتفاء بالامتثال

الإجمالى مطلقا، كما قرّر فى الاصول، وفاقا لجماعه من الفحول.

و من جمله ما يتعلّق بكيفيّه النيّه: تشخيص أنّ اعتقاد مفطريه غير المفطّر فى الصوم هل هو قادح فى نيّه الصوم و صحّته، أم لا؟ وجهان، أقواهما العدم، أمّا على تقدير قصوره فى اعتقاد مفطريه غير المفطّر لعدم كون الاعتقاد منهياً و لا إثما فضلا عن كونه مفسدا لصومه، و أمّا على تقدير كونه مقصّرا فى ذلك الاعتقاد فلأنّه و إن كان ذلك الاعتقاد منهياً و إثما إلّا أنّه غير مفسد للصوم، لتعلّقه بالأمر الخارج عنه، و لكن هذا فيما إذا لم يرتكب ذلك الفعل الغير المفطّر المعتقد مفطريّته.

و أمّا إذا ارتكبه معتقدا مفطريّته ففى مفطريّته من جهه منافاته لاستدامه النيّه وجه و إن كان الأوجه عدمه، و أمّا عصيانه بمخالفه معتقده حيث ارتكب ما يعتقد مفطريّته و إن لم يكن مفطّرا فمبنى على حرمه التجرّى و عدمه، و على تقدير القول بحرمته أيضا لا يرتّب الحكم الوضعىّ و هو البطلان على تلك الحرمه، لعدم الملازمه. هذا كلّه فى حكم المعتقد مفطريّه غير المفطّر.

و أمّا العكس و هو اعتقاد عدم مفطريه بعض المفطّرات فهو كاعتقاد

مجموعه مقالات، ص: ۵۷۰

مفطريه غير المفطّر لا يقدح فى الصوم مطلقا قاصرا كان فى اعتقاده أم مقصّرا، لعين ما ذكر، و لكن هذا أيضا فيما إذا لم يرتكب ذلك المفطّر المعتقد عدم مفطريته.

و أمّا إذا ارتكبه فقد بطل و فسد صومه به مطلقا أمّا فى صوره كونه مقصّرا فللإجماع على عدم معذوريه الجاهل المقصّر، إلّا فى مسأله الجهر و الإخفات و القصر و الاتمام، و أمّا على تقدير قصوره فلأنّه و إن لم يكن آثما و معاقبا بواسطه قصوره إلّا

أنّ غـايه مـا يقتضـيه الأمر العقلى فى حقّ الجاهل القاصـر إنّما هو المعـذوريه ما دام جاهلا قاصـرا، لا الإجزاء و سـقوط القضاء و الإعاده عنه بعد الالتفات، كما لا يخفى.

و من جمله ما يتعلّق بكيفيّات النيه: تشخيص كونه جزءا و شرطا فى الصوم.

قال المصنف: «فهى بالشرط أشبه».

أقول: أمّـا معنى الجزء فهو الـذى يلتئم منه المـاهيه، و أمّـا الشـرط فهو الأمر الخارج اللازم من عـدمه عـدم المشـروط، و الجزء و الشرط و إن اتّفقا من جهه أنّ الإخلال بكلّ منهما مبطل المطلوب إلّا أنّهما يفترقان من جهه متابعه الجزء الكلّ فى الحكم و عدم متـابعه الشـرط للمشـروط فيه، فعلى تقـدير كون النيّه أو القيـام جزء من الصـلاه- مثلا- اعتبر فيهمـا كـلّ ما يعتبر فى الصـلاه من الاسـتقبال و الاسـتقرار و ستر العوره و غيرها من شروط الصلاه بعموم حكـم الصلاه، بخلاف ما إذا كان شرطا فإنّه خارج لا يعتبر فيه ما يعتبر فى الصلاه إلّا بدليل خارج.

مجموعه مقالات، ص: ۵۷۱

و أمّا كون الشـى ء جزءا و شـرطا فى الشـى ء فأمر راجع إلى اعتبار معتبره داخلا أو خارجا، لا سبيل إلى الاطّلاع عليه فى الخارج إلّا بتصـريح المعتبر له، أو ثبوت أحـد الخواصـين فيه، و مع الشكّ و فقـد العلم كان المرجع إلى أصاله البراءه المقتضـيه لإلحاقه بالشـرط ابراء له عن حكم الجزئيه أو الاشـتغال تحصـيلا للأوثق و الأيقن على الخلاف فى أنّ المرجع فى الأجزاء و الشروط إلى البراءه أو الاشتغال.

إذا عرفت هـذا فاعلم أنّ أشـبهيه النيّه إلى الشـرط إمّا من جهه مطابقته، لأصاله البراءه حسب ما تقـدّم، أو من جهه وجود خواصّ الشرطيه فيه على ما ادّعى، التى منها دعوى كون المتبادر من معنى الصوم

عرفا و شرعا هو الإمساك المطلق، أو المخصوص على وجه يخرج النيه عن حقيقتها، كما ادّعاه المدارك «١» و غيره، و هو المظنون، و ذلك من خواصّ الشرطيه.

و منها: كون النيّه لو كانت جزءا من الصوم لتوقّف صحّته بعموم «لا- عمل إلّا بنيّه» «٢» إلى نيّه اخرى، و الحال أنّه لم يلتزم به أحد، فالاكتفاء فيه بتلك النيّه و عدم احتياجه إلى نيّه اخرى من خواصّ الشرطيّه.

و منها: اعتبار النيّه فى جميع أجزاء الصوم- كالطهاره للصلاه- و هو من خواصّ الشرط أيضا.

و من جمله ما يتعلّق بكيفيّات النيّه: تشخيص أنّه هل يعتبر فى صحّه صوم رمضان تعيين كونه من رمضان أم لا؟ وجهان.

---

(١) مدارك الأحكام ۶: ۱۶.

(٢) تقدّم ذكر مصدره فى هامش «١» فى ص: ۵۶۷.

قال المصنّف: «و يكفى فى رمضان أنّه يصوم متقرّبا .. إلخ».

[أقول:] اعلم أنّ اشتراط ما عدا القربه من تعيين خصوصيه الأمر و السبب الباعث على العباده لكونه نذرا أو كفّاره أو رمضانا أو غيرها أصاله أو تحمّلا، أو تعيين وصفها من كونه أداء أو قضاء، أو تعيين وجهها من الوجوب و الندب و عدم اشتراط تعيين شى ء منها راجع إلى صدق الإطاعه و عدمه بحسب الشرع أو العقل، و ذلك لأنّه لا يخلو إمّا أن يكون الشكّ فى صدق الإطاعه بدون التعيين ناشئا عن الشكّ فى اشتراط الآمر تعيين شى ء من الخصوصيّات فى المأمور- به و عدم اشتراطه.

و إمّا أن يكون ناشئا عن الشكّ فى أخذه التعيين قيدا أو جزءا فى المأمور به، فيكون المطلوب من صوم رمضان- مثلا- هو صوم الشهر على وجه التقييد بقيد ارتباطىّ، لا الصوم فى الشهر على وجه الظرفيّه.

و الفرق صيروره

اعتبار التعيين على الأول من لوازم تقييد الشارع المطلق بقيد خارج عن المطلق، و على الثانى من لوازم تقييده المطلق بقيد داخل فيه على وجه الارتباط.

و إذ قد عرفت احتمال أن يكون النزاع فى كلّ من التقديرين، فاعلم أنّ الأقرب و الأنسب بمذهب النافين لاعتبار التعيين هو التقدير الأوّل من تقديرى محلّ النزاع، كما أنّ الأقرب و الأنسب بمذهب المثبتين هو التقدير الثانى من تقديريه. هذا فى محلّ النزاع.

و أمّا الأقوال فى المسأله فثالثها: التفصيل بين رمضان فيعتبر فيه التعيين و بين غيره فلا.

مجموعه مقالات، ص: ۵۷۳

و رابعها: التفصيل بين إلحاق النذر المعيّن برمضان و بين غير المعيّن فلا يلحق.

و خامسها: التفصيل بين اتّحاد ما فى الذمّه فلا يعتبر فيه التعيين، و تعدّده فيعتبر فيه التعيين، و هو المشهور.

و لكنّ الأصل الأصيل القاطع للقال و القيل فى جميع فروض مسأله الصوم هو الاكتفاء بالقربه و عدم اعتبار تعيين شى ء من الخصوصيات المذكوره- سواء كان صوم رمضان، أو نذر معيّن أو غير معيّن، أو ندب صرف، و سواء اتّحد ما فى ذمّته من الواجب أو تعدّد- و ذلك أمّا على القول الأعمّى فى ألفاظ العبادات فلإطلاق ألفاظها و عموم أدلّتها، فينفى بذلك الإطلاق و العموم كلّ ما يحتمل الشرطيّه و الجزئيّه من الامور الخارجيه و الداخليه المشكوك اعتبار تعيين شى ء منها.

و أمّا على القول الصحيحىّ فلأصاله البراءه النافيه أيضا لكلّ ما يحتمل الشرطيه و الجزئيه و لو كانت ارتباطيه، على ما هو المشهور المنصور من أنّ المرجع فى الأجزاء و الشروط المشكوكه فى العباده إلى البراءه مطلقا لا الاشتغال، كما هو زعم بعض، فالقول بتعيين شى ء من خصوصيات الأمر أو وصفه أو وجهه لا يصحّ

إلّا بإثبات مقدّمتين:

إحداهما: إثبات القول بالصحيحىّ المستلزم لإجمال المطلقات و العمومات.

و الاخرى: إثبات مرجعيه قاعده الاشتغال عند الشكّ فى الأجزاء و الشروط الارتباطيه لا البراءه.

مجموعه مقالات، ص: ۵۷۴

و لو سلّمنا ثبوت المقدّمه الاولى فنحن بمعزل من تسليم المقدّمه الثانيه، على ما هو المقرّر فى أصولنا و به الكفايه فى نفى اعتبار شى ء من الخصوصيات المشكوكه الزائد على القربه فى الصوم، بل فى مطلق العبادات، و على ذلك يتفرّع عدم اعتبار تعيين الوجه من الوجوب و الندب فى الصوم، بل فى مطلق العبادات، و لا تعيين الوصف من الأداء و القضاء، و لا تعيين خصوصيه الأمر و السبب الباعث على الصوم من كونه من رمضان أو كفّاره أو نذر، أو غيرهما أصاله أو تحمّلا، سواء اتّحد ما فى الذمّه من أنواعه أو تعدّد.

أمّا فى صوره الاتّحاد فلأنّه المشهور، بل الإجماع عليه مستفيض النقل للأصل و عدم الدليل على اشتراط التعيين، فإنّه لم يثبت إلّا وجوب صوم هذا الشهر أو هذا اليوم- مثلا- و قد تحقّق، و يلوّح إلى ذلك قوله عليه السّلام فى روايه الزهرى «۱» لأنّ الغرض إنّما وقع على اليوم بعينه و إن زدنا عليه باشتراط أن لا يكون الصوم صوم آخر، و هو أيضا متحقّق لاستحاله وقوع صوم آخر فيه، و لأنّ اعتبار التعيين إنّما كان لدفع اشتراك الفعل حتى تطابق أحد الأمرين معيّنا، و تتحقّق الصحّه. و لا اشتراك هنا فيكون الوقت كالمميّز الخارجى الموجب لانطباق الفعل على واحد معيّن، فيكون التعيين فى صوره الاتّحاد قهرى و اعتباره بعد ذلك تحصيل للحاصل.

و أمّا ما عن نادر من اعتبار تعيين السبب لتوقّف الامتثال على الاتيان بالفعل المأمور به من جهه أنّه مأمور

به للسبب الذى أمر ففيه: منع التوقّف على

---

(۱) الكافى ۴: ۸۳ ح ۱، الفقيه ۲: ۴۶ ح ۲۰۸، التهذيب ۴: ۱۶۴ ح ۴۶۳ الوسائل ۷: ۱۴ ب «۵» من أبواب وجوب الصوم و نيته ح ۸.

الجزء الآخر.

و أمّا فى صوره التعدّد فلأنّ المشـهور و إن اعتبر التعيين لتميّز المأمور به عن المشتركات إلّا أنّ الأظهر صحّه أصل الصوم بمجرّد القربه المطلقه، حيث إنّ احتسابه من المعيّن عليه باستيجار أو نـذر أو كفّاره يتوقّف عقلا على تعيينه بعد القربه المطلقه، نظرا إلى توقّف صدق امتثال الأمر المعيّن على تعيينه، و أنّ احتساب الفعل و صرفه إلى واحد دون آخر ترجيح بلا مرجّح، بخلاف أصـل الصوم و ماهيه العباده، فإنّه لا يتوقّف صحّته على ما عـدا القربه المطلقه، فلو نوى فى الصوم المتعـدّد وجهه القربه المطلقه وقعت ندبا، و لم يتعيّن لما عدا الندب المطلق من الوجوه المحتاج تعيينها إلى أمر زائد على القربه، و ذلك لوجود المقتضى للصحّه، و هو القربه و عدم مانعيّه التعدد و الاشتراك من الأصل الصحّه.

نعم، إنّما هو مانع من احتسابه عن أحد المعيّنات على القول بأصاله عدم التداخل القهرى، نظرا إلى توقّف صدق امتثال الأمر المعيّن على التعيين حينئذ، و أنّ صرف الفعل و احتسابه إلى واحد دون آخر تريح بلا مرجّح، و أنّ الجنس لا يقوم مقام الفصل.

و أمّا على القول بأصاله التداخل القهرى- كام عليه النراقى فى العوائد «۱» و المستند «۲»- فليس التعدّد و الاشتراك مانعا من الاحتساب، كما أنّه ليس مانعا من الصحّه فيحتسب الصوم المنوىّ فيه القربه المطلقه على هذا القول عن جميع ما

---

(۱) عوائد الايام: ۳۰۲- ۳۱۱.

(۲) مستند الشيعه

۱۰: ۱۷۸.

علیه من الامور المتعدّده من النذر و الکفّاره و غیرهما.

و أمّا ما قیل فی مانعیه التعدّد من صحّه غیر المعیّن: من أنّ صدق الإطاعه یتوقّف علی قصد امتثال کلّ أمر بخصوصه.

فیمکن دفعه: بأنّ صدق الإطاعه و الامتثال یتوقّف علی قصد امتثال مطلق الأمر الحاصل بقصد القربه، و لا یتوقّف علی قصد امتثال کلّ أمر بخصوصه، أ لا تری أنّه لو أمر المولی عبده بإعطاء درهم لزید و درهم لعمرو درهم لبکر، فأعطی العبد درهما بقصد الإطاعه لأحدهم و لم یعیّنه، أو عیّنه بوجه مخطئ فی تعیینه عدّ ممتثلا لأمر الإعطاء لأحدهم المعیّن فی الواقع قطعا، و لا یکلّف بإعطاء درهم آخر له قطعا.

و یؤیّد ما ذکرنا- مضافا إلی موافقه الاستاذ- موافقه الشهید علی ما حکی عن بیانه «۱» من إلحاق الندب کأیّام البیض بشهر رمضان فی عدم افتقاره إلی التعیین، للتعیین هناک بأصل الشرع، و ما حکی عن بعض تحقیقاته من إلحاق مطلق المندوب به لتعیینه شرعا فی جمیع الأیّام إلّا ما استثنی، و استحسنه جماعه أیضا.

و یتفرّع علی ما اخترناه من عدم اشتراط التعیین صحّه صوم رمضان فی جمیع صوره، أعنی صوره قصده خصوصیّه رمضان، و صوره عدم قصده رمضان، سواء لم یقصد غیره أم قصد کفّاره، أو قضاء أو نذرا معیّنا، أو غیر معیّن، أو ندبا و سواء کان ذلک منه عمدا، أو جهلا أو نسیانا به موضوع رمضان، أو بحکمه.

إلّا صوره العمد و العلم بحکم رمضان و عدم جواز نیّه غیره فیه، فإنّها باطله

---

(۱) البیان: ۲۲۳ و ۲۲۴.

من جهه النهی التشریعی المتعلّق بنیّته التی هی جزء أو شرط للعباده، إلّا علی فرض

التعـدّد المطلوبیّ لحصول الإمسـاک مع نیّه التقرّب، فیحصـل الامتثـال و یلغو الزائـد، مع أنّ هـذه النیّه لا معنی لها، فإنّها إنّما تقع علی سبیل التصوّر لا التصدیق، کما قاله المدارک «۱».

و من جمله ما یتعلّق بکیفیات النیّه: اعتبار الجزم فی النیّه و عـدم صـحّه التردّد فیها، علی ما هو ظاهر الفتاوی و نصوص «۲» اعتبار النیّه، فإنّ التردّد فی النیّه مساوق لعدم النیّه.

و یتفرّع علی ذلـک اعتبار نیّه شـعبان فی یوم الشکّ من رمضان جزما بالاستصـحاب، و بطلان التردّد فیه بین نیّه رمضان إن کان من رمضان و عدم نیّته إن لم یکن.

نعم لو قصد القربه المطلقه علی وجه یرجع التردّد إلی المنوی لا النیّه صحّ.

هذا و لکن قال فی الشـرائع «۳» و تبعه المدارک «۴» و الجواهر «۵»: «إنّه لو نوی الوجوب إن کان من رمضان، و النـدب إن کان من شعبان فیه قولان، الأشبه البطلان».

و أقول: أشـبهیّه البطلاـن إن کـان من جهه الـتردّد فی تعیین وجه الوجـوب و النـدب ففیه: أنّ أصـل نیّه الوجه لاـ دلیـل لنـا علی اعتبارها، فضلا عن الدلیل علی اعتبار تعیینه، و إن کان من جهه التردّد فی أصل النیّه ففیه: منع ظاهر، لوضوح

---

(۱) مدارک الأحکام ۶: ۱۷.

(۲) تقدم ذکر مصدره فی هامش «۱» فی ص: ۵۶۷.

(۳) شرائع الاسلام ۱: ۲۱۵.

(۴) مدارک الأحکام ۶: ۳۷.

(۵) الجواهر ۱۶: ۲۱۲- ۲۱۳.

رجـوع ذلـک الـتردّد إلی الـتردّد فی المنویّ الغیر المضـرّ، أ لاـ تری أنّ نیه صـلاه الاحتیـاط علی هـذا النحو من الـتردّد، کمـا هو المنصوص فی علّه تشریعها مع صحّتها بالاتّفاق.

نعم التردّد فی النیّه عباره عن نیّه الصوم علی تقدیر کونه من رمضان و عدم النیّه رأسا

على تقدير العدم، و هو المبطل، و أمّا نيّه الصوم من رمضان على تقدير كونه من رمضان و من شعبان على تقدير شعبان فلا تردّد فى نيّه الصوم أصلا، و إنّما التردّد فى نفس المنوىّ، كفرض نيّه الصوم بالقربه المطلقه.

و أمّا ما قيل فى تقريب التردّد فى النيّه: من تعدّد النيّه حيث إنّه نيّه رمضان على تقدير رمضان و نيّه شعبان على تقدير شعبان ففيه: أنّ التعدّد المذكور إنّما استتبع من تعدّد المنوىّ فى الحقيقه، و إلّا فأصل النيّه لا تردّد فيه، إلّا إذا دار بين الوجود و العدم، لا بين الوجودين، فلا يخفى.

و أمّا نيّه الجزم برمضان فى يوم الشكّ فهو باطل، بل و لو صادف رمضان فى الواقع.

ثمّ و من جمله الكيفيّات المعتبره فى النيّه بعد تحقّقها: الاستدامه على مقتضاها، فلو أخلّ فى الأثناء ففيه وجوه، لأنّ الإخلال المنافى لاستدامه النيّه و البقاء على مقتضاها فى الاثناء أمّا بالعدول من نوع إلى نوع آخر، و أمّا بالإعراض عنه رأسا المتحقّق بإنشاء العزم على عدمه، و أمّا بقصد المفطّر و القاطع له من المفطّرات المقرّره، و أمّا بالارتداد المتعقّب بالتوبه، و أمّا بالتردّد فى الإبطال و عدمه، و أمّا بالتردّد فى البطلان و عدمه لعروض عارض و استمر ذلك إلى أن سئل.

مجموعه مقالات، ص: ۵۷۹

و على كلّ من هذه التقادير إمّا أن يكون الإخلال به فعليّا، أو فيما يأتى، فإنّ قصد الإخلال بأحد وجوهه الستّه إمّا واقع فعلا، أو منوى فيما يأتى من الزمان.

ثمّ الإخلال بكلّ من تلك الوجوه الاثنى عشر إمّا فى أثناء أحد الطهارات الثلاث- كالوضوء و الغسل و التيمّم- فلا إشكال و لا ريب فى عدم قاطعيته للعباده، فلو رجع

بعد الإخلال لا- يحتاج إلى استئناف العمل من رأس، بل يبنى عليه و يلحق الباقى به ما دام التوالى باقيا، و ذلك لعدم جزئيه الأكوان فى الطهارات حتى يكون الإخلال بذلك فى الأثناء قاطعا لها، أ لا ترى أنّ الوضوء: عباره عن الغسلتين و المسحتين، فلو أخلّ بشى ء من الوجوه المذكوره فى أثنائه بعد الغسلتين و قبل المستحين ثمّ رجع ألحق المسحتين و لم يستأنف الوضوء من رأس ما دام التوالى باقيا.

و إمّا الإخلال بأحد الوجوه المذكوره فى أثناء الصلاه فالظاهر أنّه كذلك غير قاطع لها، بناء على أصاله البراءه على جزئيه الأكوان فيها، و استصحاب عدم القاطعيه و إطلاق أدلّه الصلاه و عموماتها المقتضى عدم جزئيه الأكوان فيها.

لا يقال: أن اعتبار استمرار بقاء الطهاره و الاستقبال فى جميع أكوان الصلاه دليل جزئيه الأكوان فيها.

لأنّا نقول: خرج اعتبار استمرار الطهاره و الاستقبال فى الأكوان بالدليل، أ لا ترى عدم اعتبار استمرار غيرهما فى الأكوان من سائر الشروط كالتستّر و الطهاره الخبثيه و نحوهما ممّا قد يفرض بعضها فى أثناء الصلاه و لا يقطع فإنّ من انكشفت عورته فى بعض أكوان الصلاه سترها فيما بعد و لم يستأنف العمل من

مجموعه مقالات، ص: ۵۸۰

رأس، و كذا من تنجّس يده- مثلا- فى الأثناء و يتمكّن من تطهيرها فى الصلاه طهّرها و بنى و لم يستأنف، هكذا قال شيخنا العلّامه.

و لكن الأظهر اختصاص عدم قاطعيه الإخلال بذلك بحال الاضطرار لا الاختيار و العمد، و على ذلك فعدم قاطعيه الإخلال بالستر و الطهاره الخبثيه فى حال الاضطرار للصلاه إنّما هو من اختصاص شرطيتهما فى أكوان الصلاه بحال الاختيار، لا من جهه عدم جزئيّه الأكوان فى الصلاه.

نعم لو لم

يعتبر اشتراطهما فى أكوان الصلاه مطلقا مع اعتبار اشتراطهما فى أفعالها كشف ذلك عن عدم جزئيه الأكوان، و أنّى له بذلك.

و أمّا فى الصوم فأمّا إخلال استدامه النيّه فيه بمجرّد نيّه المفطّر و القاطع فى أثنائه إذا لم يفطر و جدّد النيّه بعده فغير قاطع له، كما صرّح به فى الشرائع «۱» و المدارک «۲» و الجواهر «۳» و القمىّ فى جواب مسائله، و ذلک لأنّ قصد المفطّر للصوم ليس إعراضا عن نيّه الصوم بنفسه، بل هو مؤكّد لنيّته و إنّما هو نظير توكيلك الغير فى رفع موضوع الشى ء مع استمرار نيّتک على الاستمرار بلوازمه ما دام الموضوع باقيا، كما لا يخفى.

و أمّا الإخلال فى أثنائه بالإعراض و إنشاء رفع اليد عما تلبّس به من الصوم فبموجب الاتّفاق على جزئيه الأكوان فى الصوم و استلزام الإعراض مضىّ جزء من الصوم بغير نيّه، لأنّ النيّه شرط فى الصوم و انفكاک جزئه عنها كانفكاک كلّه

---

(۱) شرائع الاسلام ۱: ۲۱۶.

(۲) مدارک الأحكام ۶: ۴۰- ۴۱.

(۳) الجواهر ۱۶: ۲۱۵- ۲۱۶.

حيث لا يتبعّض كسائر العبادات المشروط فيها النيّه.

و بموجب اتّفاق النصوص «۱» و الفتاوى على عدم اشتراط اقتران النيّه فى جميع أجزاء الصوم بالخصوص و إجزاء النيّه المتأخّره فى من أصبح بنيّه الإفطار ثمّ جدّد النيّه هو عدم انقطاع الصوم بالإعراض المتعقّب لتجديد النيّه، كعدم انقطاع صوم من أصبح بنيّه الإفطار ثمّ جدّد النيّه، و لعلّه الأقوى و الأشبه و إن كان الأحوط و الأشهر هو انقطاعه به.

و أمّا العدول فأمّا من رمضان، أو من كفّاره معيّنه أو كفّاره غير معيّنه، أو نذر معيّن، أو غير معيّن، أو من ندب، و المعدول إليه. إمّا مثل

المعدول عنه كالعدول من رمضان هذه السنه إلى رمضان السنه الماضيه، أو من نذر معيّن إلى نذر معيّن مثله و إمّا غيره كالعدول من رمضان إلى نذر أو بالعكس، و مقتضى الأصل و القاعده هو جواز أصل العدول من الصوم مطلقا فى جميع فروضه المتقدّمه، إلّا من المعيّن بأصاله أو نـذر أو ضـيق؛ فـإنّه لاـ يصـحّ العـدول من المعيّن إلى غيره، كما لا يصـحّ المعـدول إليه أيضا بناء على اختصاص الزمان بالمعيّن المعـدول عنه، و إلّا صـحّ المعـدول إليه مطلقا و إن لم يصـح العـدول نظرا إلى أنّ الصوم المعدول إليه حينئذ لا يقلّ عن صوم من أصبح بنيّه الإفطار ثمّ جدّد النيّه قبل مضى زمان النيّه.

نعم مقتضـى الشهره ما حكاه شيخنا هو عدم صحّه المعدول إليه حينئذ، كعدم صحّه العدول، و لكنه خلاف الأصل و القاعده فى خصوص الصوم و إن كان موافقا لها فى غيره من سائر العبادات.

---

(۱) الوسائل ۷: ۴ ب «۲» من أبواب وجوب الصوم و نيته.

و أمّا الارتداد المتعقّب بالتوبه المقبوله فلا يقطع الصوم استصـحابا لبقائه و عدم انقطاعه، لأنّ اشتراط الإسـلام فى صحّه الصوم لا يزيـد عن اشتراط النيّه فيها، فكما أنّ النيّه المتأخّره مصـحّحه لما تقـدّم من أجزاء زمن الصوم، و خلوّ بعض أزمنه الصوم غير قاطع له، كذلك الإسـلام المتأخّر كاف و مصـحّح لما تقدّم من أجزاء زمن الصوم، و ذلك لأنّ اشتراط الإسـلام فى صحّه العباده إنّما هو شـرط عقلىّ راجع إلى اشتراط نيّه القربه، و عـدم تحقّقها من الكافر، فلا يزيـد اعتباره على اعتبارها من حيث الكمّ و الكيف، فزعم الفرق تحكّم و غير فارق.

و أمّا التردّد فى البطلان و عدمه،

أو فی استمرار النیه و عدمه فغیر قاطع، إذا تعقّبه تجدید الجزم بالنّیه سیّما إذا کان التردّد لعروض ما یحتمل بطلان الصوم به و استمرّ إلی أن سئل فإنّه غیر قاطع، الاستصحاب عدم الانقطاع، و لأنّه لا یزید علی الإعراض، و خلوّ بعض أجزاء زمن الصوم عن النّیه رأسا بعد تجدیدها قبل مضیّ زمانه. هذا کلّه فی حکم الإخلال بأحد الوجوه المذکوره فعلا.

و أمّا قصد الإخلال بأحد وجوهها فیما یأتی من الزمان لا فعلا فغیر قاطع للصوم، بل و لا لسائر العبادات للاستصحاب کما هو المشهور. هذا کلّه الکلام فی کیفیه النّیه.

و أمّا تعیین الوقت و الزمان المشروط فیه نیّه الصوم ففیه وجوه و أقوال:

أحدها: اشتراط تبییت النّیه من اللیل مطلقا، کما عن ظاهر العمانی «۱»

---

(۱) نقله عنه فی المختلف: ۲۱۱.

و المفید «۱» و المفاتیح «۲»، اعتمادا علی ظاهر النبویین المشهورین، أحدهما: «لا صیام لمن لم یبیّت الصیام من اللیل» «۳» و الآخر: «من لم یجمع الصیام قبل الفجر فلا صیام له» «۴» و لعلّ القول به لتعذّر المقارنه حیث إنّ الطلوع لا یعلم إلّا بعد الوقوع، کما هو مجمل الخبرین المشهورین عند المشهور.

و أمّا تقیید اللیل بالنصف الثانی من اللیل، کما عن بعض العامّه «۵»، أو بما لم یفعل بعد النّیه فی اللیل ما ینافی الصوم کالجماع، کما احتمله الشهید فی البیان «۶» فضعیف المأخذ، لا ینبغی ذکرهما فی عداد الأقوال.

ثانیها: اشتراط مقارنه النّیه لأوّل جزء من الصوم، کما هو الأصل فی سائر ما یشترط فیه النّیه من العبادات مع اکتفاء تقدیمها من اللیل مستمرّا علی حکمها، کما هو المشهور.

ثالثها: ما نسبه الروضه «۷» إلی ظاهر الأصحاب من أنّ النّیه

للفعل المستغرق للزمان المعيّن يكون بعد تحقّقه، لا قبله لتعذّر المقارنه حيث إنّ الطلوع لا يعلم إلّا بعد الوقوع، قال: «و ممّن صرّح به، الدروس «۸» فی نیه الوقوف بعرفه، فإنّه جعلها مقارنه لما بعد الزوال، فیکون هنا کذلک و إن کان الأحوط جعلها لیلا» و ظاهر نقله

---

(۱) المقنعه: ۳۰۲.

(۲) مفاتیح الشرائع ۱: ۲۴۳- ۲۴۴.

(۳) عوالی اللئالی ۳: ۲۳۲ ح ۵.

(۴) سنن ابی داود ۲: ۳۲۹ ح ۲۴۵۴، سنن الترمذی ۳: ۱۰۸ ح ۷۳۰.

(۵) المغنی لابن قدامه ۳: ۲۰- ۲۱.

(۶) البیان: ۲۲۶- ۲۲۷.

(۷) الروضه البهیه ۲: ۱۰۶.

(۸) الدروس الشرعیه ۱: ۴۱۹.

ارتضائه به.

و رابعها: ما عن ظاهر ابن الجنید «۱» من جواز تجدید النیّه فی الفرض و غیره بعد الزوال مع الذکر و النسیان، و أنّ تبییت النیّه فی الصوم مستحبّ مطلقا، فرضا کان أو نفلا.

و خامسها: ما عن الشیخ فی المبسوط «۲» و المرتضی «۳» و جماعه «۴» من التفصیل بین صوم الواجب فیمتدّ وقتها إلی الزوال، و النافله فإلی ما قبل الغروب.

و سادسها: ما عن الأکثر من تفصیل آخر بین وقت الاختیار و الاضطرار، فجوّزوا تجدید النیّه و امتداد وقتها إلی الزوال مع النسیان، لا مع الذکر.

و تحقیق الحقّ من بین الأقوال هو أن یقال: أمّا مقتضی الأصل العملی فی امتداد وقت النیّه و عدمه فهو و إن اختلف باختلاف الرأی فی أنّ المرجع فی الأجزاء و الشروط المشکوکه- هل هو البراءه أو الاشتغال- و لکن لمّا کان المختار لنا هو البراءه هناک کان المختار من حیث الأصل العلمی هنا هو امتداد وقت النیّه فی الصوم، لأصاله عدم اشتراط تقدیم النیّه و عدم تضییق وقتها،

لأنّ الناس فى سعه

ما لم يعلموا.

و أمّا مقتضى الأصل اللفظى فعموم «لا عمل إلّا بنيه» «5»، و «إنّما الأعمال

---

(1) نقله عنه المختلف: 212.

(2) المبسوط 1: 278.

(3) الانتصار: 60- 61.

(4) غنيه النزوع: 136- 137، السرائر 1: 373، مسالك الأفهام 2: 9.

(5) تقدم ذكر مصادره فى هامش «1» فى ص 567.

بالنيّات» «1»، و خصوص «لا صيام لمن لم يبيّت الصيام» «2» و إن كانت معارضه لسائر الصحاح و المعتبرات الدالّه على امتداد وقت نيّه الصوم إلى العصر مطلقا، كما هو مضمون بعضها، و فى خصوص قضاء رمضان الدالّ بالفحوى أو الأولويه على الإطلاق، كما هو مضمون بعضها الآخر إلّا أنّ الجمع بينهما بالتفصيل بين الذكر و النسيان لا شاهد عليه و لا إشعار فى شى ء من تلك الأخبار، فهو من هذه الجهه أضعف الأقوال و إن قيل أشهرها: و لكن لم يثبت و إن ثبت لا يرجّح به لمعلوميّه مدركه.

و أمّا الجمع بينهما بالتفصيل بين صوم الفرض فيمتدّ إلى الزوال، و الندب فإلى ما قبل الغروب فهو و إن كان عليه شاهد من بعض الأخبار- كمفهوم ما يقيّد صوم الفرض بما قبل الزوال- إلّا أنّ فى بعض تلك الأخبار «3» شاهد آخر صريح دالّ بالمنطوق على أنّه إن نوى الصوم قبل الزوال حسب له يومه، و إن نواه بعد الزوال حسب له من الوقت الذى نوى فيه، فيكون شاهد منطوقى صحيح صريح فى الجمع بين ما دلّ على اعتبار النيّه فيما قبل الزوال بالحمل على الاستحباب و إراده الكمال، و بين ما دلّ على امتداده إلى ما قبل الغروب بالحمل على الإجزاء و قلّه الثواب، و هو شاهد منطوقى أصحّ و أصرح و أقوى و

أجمع بين دلاله الأخبار و العمل بها و رفع التعارض عن جميعها، و هو مرجّح دلالتى يقدّم على الترجيح السندىّ بين الأخبار على تقدير وجوده فيها، كما لا يخفى.

---

(١) تقدم ذكر مصادره فى هامش «٢» فى ص ٥۶٧.

(٢) تقدّم ذكر مصدره فى هامش «٣» فى ص: ٥٨٣.

(٣) الوسائل ٧: ۴ ب «٢» من أبواب وجوب الصوم و نيته.

فيكون الأرجح من بين الأقوال هو قول ابن الجنيد «١» البانى على امتداد وقت النيّه إلى ما قبل الغروب فى مطلق الصوم و استحباب تقدّمه فيما قبل الزوال، بل و فيما قبل الفجر، و هو أوفق بالعمل بجميع أخبار الباب و رفع جميع معارضاتها، و ذلك لأنّ نسبه أخبار الامتداد مع أخبار «لا عمل إلّا بنيّه»، عموم و خصوص مطلق، و الخصوص من قبل أخبار الامتداد، فيخصّص عمومات «لا عمل إلّا بنيّه» و يتقدّم عليها.

و أمّا نسبتها مع أخبار «لا صيام لمن لم يبيّت الصيام» «٢» فأمّا على تقدير كون «لا صيام» حقيقه فى نفى الكمال لا نفى الصحّه، كما هو مقتضى القول الأعمّى فى ألفاظ العبادات لا الصحيحىّ، فمن الواضح عدم المعارضه و المنافاه بين نفى الكمال لمن لم يبيّت الصيام، و بين إجزاء الصوم المتأخّر نيّته إلى ما قبل الغروب، كما هو واضح.

و أمّا على تقدير كونه حقيقه فى نفى الصحّه، كما هو مقتضى القول الصحيحىّ فى ألفاظ العبادات فهو و إن تحقّق التعارض التباينى بينهما إلّا أنّه بقاعده «إذا تعذرت الحقيقه فالمصير إلى أقرب المجازات» يتعيّن صرف «لا صيام» عن نفى الصحّه إلى نفى الكمال، فيتوفّق الجمع بذلك بينهما، مضافا إلى ما عرفت من الشاهد الأصحّ الأصرح من غيره على ذلك

الجمع فی نفس تلک الأخبار.

و أمّا تقیید امتداد وقت الصیام الواجب بما قبل الزوال فی بعض الأخبار-

(۱) نقله عنه فی المختلف: ۲۱۲.

(۲) تقدّم ذکر مصدره فی هامش «۳» فی ص: ۵۸۳.

کما ذهب إلیه الأکثر- فهو مع معارضته بما دلّ علی امتداد وقت الواجب بالخصوص لا شکّ فی أنّ أقرب المجازات و المحامل المعیّن إلیه المصیر بعد تعذّر الحقیقه هو الحمل علی تأکّد استحباب تقدیم النیّه علی الزوال فی الصوم الواجب، مضافا إلی وجود الشاهد المذکور علی ذلک الحمل، و هو صحیحه «۱» ابن هشام و من المقرّر أنّ الجمع الدلالتیّ مقدّم علی الترجیح السندیّ علی تقدیر وجوده، کما لا یخفی.

فتلخّص ممّا ذکرنا أنّ أرجح الأقوال الستّه فی تعیین وقت النیّه هو القول بامتداد وقتها إلی ما قبل الغروب مع استحباب التقدیم و تأکّده فی الواجب، سیّما فیما قبل الزوال و أرجحیّه ذلک القول إنّما هو بحسب الأصل العملی و ما تقتضیه قواعد الجمع بین المتعارضین بتقدیم الجمع الدلالتیّ علی السندیّ، و إعمال الشواهد الداخلیه المشتمل علیها تلک الأخبار.

هذا کلّه فی بیان حقیقه النیّه، و متعلّقها و مقدار اعتبارها، و کیفیتها و وقت اعتبارها، بقی الکلام فی المنویّ من المفطّرات و عددها.

[الثّانی ما یمسک عنه الصائم]

قال: «یجب الإمساک عن کلّ مأکول معتادا کان- کالخبز و الفواکه- أو غیر معتاد کالحصی .. إلخ».

أقول: التعمیم إشاره إلی خلاف المرتضی «۲» و ابن الجنید «۳» من تخصیصهما بالمعتاد بدعوی الانصراف إلیه.

(۱) التهذیب ۴: ۱۸۸ ح ۵۲۸ و ۵۳۲، الوسائل ۷: ۶ ب «۲» من أبواب وجوب الصوم و نیّته. و الحدیث منقول عن هشام بن سالم و لیس ابن هشام.

(۲) الناصریات ضمن الجوامع الفقهیه: ۲۴۲.

(۳) نقله عنه فی

المختلف: ۲۱۶.

مجموعه مقالات، ص: ۵۸۸

و التحقيق فى المسأله أن يقال: إنّ الموضوع المستنبط الصادر عن الشارع فى المسأله لفظان، أحدهما: الطعام و الشراب فى صحيحه محمد بن مسلم «لا يضرّ الصائم ما صنع إذا اجتنب أربع خصال: الطعام، و الشراب، و النساء، و الارتماس فى الماء» «۱» و الآخر «الأكل، و الشرب» كما فى روايه اخرى «۲».

أمّا المعتاد من الطعام و الشراب و هو المأكول و المشرب، فكالخبز و الفواكه و مياه الأنهار، و أمّا غير المعتاد منهما فكالجصّ، و مياه الأنوار.

و أمّا المعتاد من الأكل و الشرب فكلّ ما يزداد و ينحدر من الفم مأكول أو مشروب، معتادين كانا أو غيره.

و أمّا غير المعتاد منهما، فكالأكل من القفا، و الشرب من الأنف.

و بين الموضوعين على تقدير انصرافهما إلى المعتاد عموم من وجه لتصادقهما على المعتاد من الطعام و الشراب المأكول و المشروب من الفم، و تفارق الطعام و الشراب فى المعتاد المأكول و المشروب من الأنف، و تفارق الأكل و الشرب فى الأدويه و المعاجين المأكوله و المشروبه من الفم.

و إذ قد عرفت ذلك.

فأمّيا غير المعتاد من الطعام و الشراب كالأدويه و المعاجين فهو و إن خرج عن منصرف الطعام و الشراب إلّا أنّه لم يخرج عن إطلاق الأكل و الشرب المعتادين إذا كان أكله أو شربه من الفم، كما أنّ غير المعتاد من الأكل و الشرب من

---

(۱) الفقيه ۲: ۶۷ ح ۲۷۶، التهذيب ۴: ۱۸۹ ح ۵۳۵ و ص ۲۰۲ ح ۵۸۴ و ص ۳۱۸ ح ۹۷۱، الاستبصار ۲: ۸۰ ح ۲۴۴ و ص ۲۶۱۸۴، الوسائل ۷: ۱۸ ب «۱» من أبواب ما يمسک عنه الصائم و وقت الامساک ح ۱.

(۲)

الوسائل ۷: ۱۹ الباب المتقدم ح ۳.

الأنف و إن خرج عن منصرف الأكل و الشرب إلّا أنّه لم يخرج عن إطلاق الطعام و الشراب إذا كان ممّا اعتيد أكله و شربه.

و أمّا الغير المعتاد مأكوليته و مشروبيته و أكله و شربه معا كالأدويه و المعاجين المأكوله أو المشروبه فى طرف الأنف لا الفم، فهو و إن خرج عن منصرف كلّ من الموضوعين المستنبطين فى المسأله، أعنى موضوعى الطعام و الشراب و موضوعى الأكل و الشرب إلّا أنّه مع ذلك داخل فى المراد منهما بقرائن عديده.

منها: الشهره الفتوائيه بناء على جبرانها الدلاله.

و منها: الوقوف على سرّ الأدلّه و عموم العلّه على التفصيل الآتى فى إلحاق غير الأكل و الشرب من اللطع و المصّ و البلع بالأكل و الشرب.

و منها: أنّ دخول بعض تلك الأفراد النادره كالامتلاء من المعاجين المأكوله و المشروبه من طرف الأنف فى المراد من الأكل و الشرب المنهىّ عنه فى الصوم قرينه دخول سائر الأفراد النادره فيهما، و ذلك لأنّ إلحاق بعض الأفراد النادره- كماء النفط و الكبريت- بالفرد الشائع دليل كون انصرافه بدويا أو دليل إراده سائر الأفراد النادره منه، نظرا إلى أنّه بعد عدم إراده الفرد الشائع يكون إراده جميع الأفراد أقرب إلى الطبع و الفهم من إراده الفرد الشائع و بعض الأفراد النادره دون بعض الآخر، و وجه الأقربيّه عدم الجامع الملفّق للفرد الشائع، و بعض الأفراد النادره سوى الطبيعه الساريه فى الجمع، أو ندور ذلك الجامع، أو عدم القرينه المعيّنه له بعد قيام القرينه الصارفه عن الفرد الشائع، فيسرى الحكم إلى الجميع.

و لا يخفى أنّ هذه دقيقه شريفه من إفادات شيخنا

العلّامه التى لم يسبقه أحد فى الجواب به عن بطلان الانصراف فيما نعلم، و الجواب به أولى و أقطع من جواب المدارك «١» و غيره «٢» بمنع الانصراف إلى المعتاد، فإنّه جواب إقناعى، و كذا من جواب المستند «٣» فى غيره بأنّ الانصراف من خواصّ المطلقات و أمّا العمومات فلا يتطرّقها الانصراف، إذ لا عموم لنا فى المسأله.

نعم، بقى فى المسأله بعض الفروع الغير الداخله فى موضوعى الأكل و الشرب، و لا فى الطعام و الشراب قطعا، كادخال شى ء فى الجوف من غير الطعام و الشراب باللطع أو المصّ أو البلع، فإنّها غير داخله فى شى ء من الموضوعين المذكورين البته، إلّا أنّه مع ذلك لا إشكال فى إلحاقها بالأكل و الشرب، لكن لا لمجرّد الإجماع الذى ادّعاه شيخنا العلّامه حين اعترضت بها عليه، بل لعطفه عليه السّلام على الأكل و الشرب و الجماع و الارتماس قوله عليه السّلام: «و ما يتّصل بها، و ما يجرى مجراها» فى بعض روايات الوسائل، و لعموم «۴» العلّه المنصوصه فى نهى الصائمه عن الاستنقاع فى الماء بأنّها تحمل الماء بقبلها.

و تؤيّده الحكمه المستنبطه فى نهى الصائم عن الارتماس فى الماء بما فى المدارك «۵» من أنّه لا ينفكّ عن إيصال الماء إلى جوفه فى الأغلب.

---

(١) مدارك الأحكام ۶: ۴۳.

(٢) ذخيره المعاد: ۴۹۶.

(٣) مستند الشيعه ١٠: ٢٢٣- ٢٢۴.

(۴) الكافى ۴: ١٠۶ ح ۵، الفقيه ٢: ٧١ ح ٣٠٧، التهذيب ۴: ٢۶٣ ح ٧٨٩، الوسائل ٧: ٢٣ ب «٣» من أبواب ما يمسك عنه الصائم و وقت الامساك.

(۵) مدارك الاحكام ۶: ۵٠.

مجموعه مقالات، ص: ۵۹۱

و من الاحتقان بالمائع بما عن مختلف العلّامه «١» من أنّه يوصل المفطّر إلى جوفه.

و لتعليل

النهى عن اكتحال الصائم فى بعض الأخبار بقوله عليه السّلام: «إنّى أتخوّف أن يدخل رأسه» «۲» و تعليل جوازه فى بعض الأخبار الاخر بقوله: «إذا لم يكن فيه مسك و لا طعم فى الحلق» «۳».

و نهى المتمضمض عن بلع ريقه حتى يبزق ثلاث مرات، و روى مرّه.

إلى غير ذلك ممّا فى النصوص «۴» و الفتاوى من التصريحات و التعليلات و التلويحات الدالّه على تحريم جميع أقسام الأكل و الشرب و أنحائه و كيفيّاته و كمّياته على الصائم، من غير فرق بين المعتاد و غيره، و لا بين المصّ و اللطع و البلع و غيرها، و لا بين إدخال شى ء فى الجوف من المنفذ المعتاد له و غيره على وجه يستفاد منه كون المناط عدم إيصال شى ء فى الجوف من أىّ منفذ من المنافذ، إلّا ما استثنى كالاحتقان بالجامد.

---

(۱) المختلف: ۲۲۱.

(۲) التهذيب ۴: ۲۵۹ ح ۷۶۹، الاستبصار ۲: ۸۹ ح ۲۸۲، الوسائل ۷: ۵۳ ب «۲۵» من أبواب ما يمسك عنه الصائم و وقت الامساك ح ۹.

(۳) الكافى ۴: ۱۱۱ ح ۳، التهذيب ۴: ۲۵۹ ح ۷۷۰، الاستبصار ۲: ۹۰ ح ۲۸۳ الوسائل ۷: ۵۲ الباب المتقدّم ح ۲.

(۴) الوسائل ۷: ۱۸ ب «۱» من ابواب ما يمسك عنه الصائم و وقت الامساك.

لارى، سيد عبد الحسين، مجموعه مقالات، در يک جلد، مؤسسه المعارف الإسلاميه، قم - ايران، اول، ۱۴۱۸ ه ق

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹